



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کتابخانه روز



جلد اول

حمد و بطورہ

اکبر دھقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نسیم رحمت

نویسنده:

اکبر دهقان

ناشر چاپی:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	تفسیر نسیم رحمت جلد ۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	سخن ناشر
۲۳	پیشگفتار
۲۹	ویژگی های این تفسیر
۳۲	سوره حمد
۳۲	اشاره
۳۴	ترجمه
۳۴	تفسیر
۳۷	نکته ها
۵۲	سوره بقره
۵۲	اشاره
۵۴	آیه ۱ - ۷
۵۴	اشاره
۵۴	تفسیر
۵۶	نکته ها
۶۳	آیه ۸ - ۲۰
۶۳	اشاره
۶۳	ترجمه
۶۴	تفسیر
۶۶	نکته ها
۷۴	آیه ۲۱ - ۲۴

۷۴ اشاره

۷۴ ترجمه

۷۵ تفسیر

۷۷ نکته ها

۸۳ آیه ۲۵ - ۲۹

۸۳ اشاره

۸۳ ترجمه

۸۴ تفسیر

۸۸ نکته ها

۹۳ آیه ۳۰ - ۳۳

۹۳ اشاره

۹۳ ترجمه

۹۴ تفسیر

۹۸ نکته ها

۱۰۴ آیه ۳۴ - ۳۹

۱۰۴ اشاره

۱۰۴ ترجمه

۱۰۵ تفسیر

۱۱۰ نکته ها

۱۱۵ آیه ۴۰ - ۴۴

۱۱۵ اشاره

۱۱۵ ترجمه

۱۱۶ تفسیر

۱۱۷ نکته ها

۱۱۹ آیه ۴۵ - ۴۸

۱۱۹ اشاره

۱۱۹	ترجمه
۱۱۹	تفسیر
۱۲۲	نکته ها
۱۲۶	آیه ۴۹-۵۴
۱۲۶	اشاره
۱۲۶	ترجمه
۱۲۶	تفسیر
۱۳۰	نکته ها
۱۳۵	آیه ۵۵-۶۱
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	ترجمه
۱۳۶	تفسیر
۱۴۰	نکته ها
۱۴۴	تفسیر
۱۴۷	نکته ها
۱۵۰	آیه ۶۷-۷۴
۱۵۰	اشاره
۱۵۰	ترجمه
۱۵۱	تفسیر
۱۵۳	نکته ها
۱۵۶	آیه ۷۵-۸۳
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	ترجمه
۱۵۷	تفسیر
۱۶۰	نکته ها
۱۶۵	آیه ۸۴-۸۶

۱۶۵ اشاره

۱۶۵ ترجمه

۱۶۶ تفسیر

۱۶۷ نکته ها

۱۶۸ آیه ۸۷-۹۰

۱۶۸ اشاره

۱۶۸ ترجمه

۱۶۹ تفسیر

۱۷۲ نکته ها

۱۷۴ آیه ۹۱-۹۶

۱۷۴ اشاره

۱۷۴ ترجمه

۱۷۵ تفسیر

۱۷۶ نکته ها

۱۷۹ آیه ۹۷-۱۰۱

۱۷۹ اشاره

۱۷۹ ترجمه

۱۸۰ تفسیر

۱۸۱ نکته ها

۱۸۳ آیه ۱۰۲-۱۰۵

۱۸۳ اشاره

۱۸۳ ترجمه

۱۸۴ تفسیر

۱۸۷ نکته ها

۱۹۰ آیه ۱۰۶-۱۱۰

۱۹۰ اشاره

۱۹۰	ترجمه
۱۹۱	تفسیر
۱۹۳	نکته ها
۱۹۵	آیه ۱۱۱-۱۱۵
۱۹۵	اشاره
۱۹۵	ترجمه
۱۹۶	تفسیر
۱۹۹	نکته ها
۲۰۲	آیه ۱۱۶-۱۱۹
۲۰۲	اشاره
۲۰۲	ترجمه
۲۰۲	تفسیر
۲۰۵	نکته ها
۲۰۶	آیه ۱۲۰-۱۲۳
۲۰۶	اشاره
۲۰۶	ترجمه
۲۰۷	تفسیر
۲۰۹	نکته ها
۲۱۱	آیه ۱۲۴-۱۲۶
۲۱۱	اشاره
۲۱۱	ترجمه
۲۱۱	تفسیر
۲۱۷	نکته ها
۲۲۰	آیه ۱۲۷-۱۳۴
۲۲۰	اشاره
۲۲۰	ترجمه

۲۲۱	تفسیر
۲۲۳	نکته ها
۲۲۹	آیه ۱۳۵-۱۴۱
۲۲۹	اشاره
۲۲۹	ترجمه
۲۳۰	تفسیر
۲۳۱	نکته ها
۲۳۴	آیه ۱۴۲-۱۴۵
۲۳۴	اشاره
۲۳۴	ترجمه
۲۳۵	تفسیر
۲۳۹	نکته ها
۲۴۳	آیه ۱۴۶-۱۵۰
۲۴۳	اشاره
۲۴۳	ترجمه
۲۴۴	تفسیر
۲۴۵	نکته ها
۲۴۷	آیه ۱۵۲-۱۵۷
۲۴۷	اشاره
۲۴۷	ترجمه
۲۴۷	تفسیر
۲۵۱	نکته ها
۲۵۸	آیه ۱۵۸-۱۶۳
۲۵۸	اشاره
۲۵۸	ترجمه
۲۵۸	تفسیر

۲۶۱	نکته ها
۲۶۶	آیه ۱۶۴-۱۶۷
۲۶۶	اشاره
۲۶۶	ترجمه
۲۶۷	تفسیر
۲۷۰	نکته ها
۲۷۲	آیه ۱۶۸-۱۷۲
۲۷۲	اشاره
۲۷۲	ترجمه
۲۷۲	تفسیر
۲۷۵	نکته ها
۲۷۷	آیه ۱۷۳-۱۷۶
۲۷۷	اشاره
۲۷۷	ترجمه
۲۷۸	تفسیر
۲۸۲	نکته ها
۲۸۴	آیه ۱۷۷-۱۸۲
۲۸۴	اشاره
۲۸۴	ترجمه
۲۸۵	تفسیر
۲۹۰	نکته ها
۲۹۵	آیه ۱۸۳-۱۸۷
۲۹۵	اشاره
۲۹۵	ترجمه
۲۹۶	تفسیر
۳۰۱	نکته ها

آیه ۱۸۸-۱۹۵ ۳۰۳

اشاره ۳۰۳

ترجمه ۳۰۳

تفسیر ۳۰۴

نکته ها ۳۰۹

آیه ۱۹۶-۱۹۹ ۳۱۲

اشاره ۳۱۲

ترجمه ۳۱۲

تفسیر ۳۱۳

نکته ها ۳۱۷

آیه ۲۰۰-۲۰۳ ۳۲۱

اشاره ۳۲۱

ترجمه ۳۲۱

تفسیر ۳۲۲

نکته ها ۳۲۴

آیه ۲۰۴-۲۰۷ ۳۲۵

اشاره ۳۲۵

ترجمه ۳۲۵

تفسیر ۳۲۵

نکته ها ۳۲۷

آیه ۲۰۸-۲۱۲ ۳۳۰

اشاره ۳۳۰

ترجمه ۳۳۰

تفسیر ۳۳۱

نکته ها ۳۳۳

آیه ۲۱۳-۲۱۶ ۳۳۷

۳۳۷ اشاره

۳۳۷ ترجمه

۳۳۸ تفسیر

۳۴۰ نکته ها

۳۴۷ آیه ۲۱۷-۲۲۱

۳۴۷ اشاره

۳۴۷ ترجمه

۳۴۸ تفسیر

۳۵۲ نکته ها

۳۵۵ آیه ۲۲۲-۲۲۷

۳۵۵ اشاره

۳۵۵ ترجمه

۳۵۶ تفسیر

۳۵۸ نکته ها

۳۶۱ آیه ۲۲۸-۲۳۰

۳۶۱ اشاره

۳۶۱ ترجمه

۳۶۲ تفسیر

۳۶۴ نکته ها

۳۶۶ آیه ۲۳۱-۲۳۲

۳۶۶ اشاره

۳۶۶ ترجمه

۳۶۶ تفسیر

۳۶۷ نکته ها

۳۶۹ درباره مرکز

سرشناسه : دهقان، اکبر، 1344 -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نسیم رحمت/ نویسنده اکبر دهقان.

مشخصات نشر : قم: حرم حضرت معصومه سلام الله علیها، 1391.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

شابک : 1600000 ریال: دوره: 6-14-7006-600-978 ؛ ج.1: 9-00-7006-600-978 ؛ ج.2: 6-01-7006-600-978 ؛ ج.3: 3-02-7006-600-978 ؛ ج.4: 0-03-7006-600-978 ؛ ج.5: 7-04-7006-600-978 ؛ ج.6: 6-00-978-600-978 ؛ ج.7: 4-05-7006-600-978 ؛ ج.8: 1-06-7006-600-978 ؛ ج.9: 8-07-7006-600-978 ؛ ج.10: 5-08-7006-600-978 ؛ ج.11: 2-09-7006-600-978 ؛ ج.12: 8-10-7006-600-978 ؛ ج.13: 5-11-7006-600-978-600-978 ؛ ج.14: 2-12-7006-600-978-9-13-7006-600-978

یادداشت : کتاب حاضر سال 1392 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات : ج.1. حمد و بقره. -ج.2. بقره، آل عمران. -ج.3. نسا، مائده و انعام. -ج.4. انعام، اعراف و انفال. -ج.5. توبه، یونس و هود. -ج.6. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر و نحل. -ج.7. نحل، اسراء، کهف و مریم. -ج.8. طه، انبیا، حج و مومنون. -ج.9. نور، فرقان، شعرا و نمل. -ج.10. عنکبوت، روم، لقمان و سجده. -ج.11. احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص، زمر. -ج.12. زمر، غافر ... ذاریات. -ج.13. ذاریات، طور... حاقه، معراج. -ج.14. نوح، جن ... فلق و ناس.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

رده بندی کنگره : BP98

رده بندی دیویی : 297/179

شماره کتابشناسی ملی : 5932235

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسير نسيم رحمت

نويسنده اكبر دهقان

ص: 2

تفسیر نسیم رحمت

جلد 1

ص: 3

اهداء به چهارده معصوم عليهم السلام

ص: 4

قرآن کریم، سخن خدای سبحان است که بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده و به عنوان برترین کتاب آسمانی و بزرگ ترین معجزه پیامبر اسلام معرفی شده است. عصاره همه درس ها و پیام های نجاتبخش پیامبران الهی را باید در این صحیفه نورانی جستجو کرد.

قرآن، کتابی سراسر حکمت و معرفت، عالی ترین منبع آگاهی و بصیرت و برترین میزان سنجش ارزش هاست.

برای نجات از تباهی و درمان جهل و ظلمت و درک حقیقت و رسیدن به هدایت، باید به قرآن پناه برد، زیرا قرآن نور و شفا و رحمت است. تمامی جوامع بشری و همه آنان که در عصر صنعت و تکنولوژی با بحران های گوناگون روبه رو شده و در راه دستیابی به اهداف مادی و معنوی خود به بن بست رسیده اند، چاره ای جز مراجعه به وحی و قرآن و سنت ندارند.

اگر همه فرشتگان معارف آسمانی، خود را به این سرچشمه آب حیات برسانند به یقین، روح و جانشان از این منبع فیض رحمانی سیراب خواهد شد. برای رسیدن انسان به جامعه برین و دستیابی او به سعادت و کمال، قرآن کریم برترین قوانین را در ابعاد مختلف اخلاقی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ترسیم نموده است.

متأسفانه مردم جهان تاکنون قرآن را نشناخته و به حقایق بی شمار آن پی نبرده اند و با اندوه و تأسف بیشتر باید اعتراف کنیم که جوامع اسلامی نیز هنوز، چنان که شایسته و بایسته است به قرآن و معارف عمیق آن توجه کافی نکرده و از آن بهره چندان نبرده اند.

آن چه مسلم است، این ضعف و کوتاهی و خسارت را تنها يك نهضت عظیم جهانی با هدف آشنایی و گسترش فرهنگ قرآنی می تواند جبران کند.

قرآن، اقیانوس بی کرانی است که باید با یاری جستن از منبع علوم آل محمد (صلی الله علیه و آله) و احادیث نورانی پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) و با استمداد از نیروی اندیشه و عقل، گهرهای بی شمار آن را استخراج نموده و از آن ها بهره مند شد.

آنان که با بی توجهی به قرآن و قوانین و دستورات آن و با تکیه بر علوم بشری و گرفتار شدن در غرقاب غرور و جهل، به اسارت زندگی ماشینی و مادی در آمده اند، به خسارت جبران ناپذیری گرفتار شده اند. در دنیای معاصر، همه افراد بشر راهی جز این ندارند که با آغوش باز به استقبال قرآن بروند و در مکتب وحی و در پرتو انوار درخشان معارف اهل بیت (علیهم السلام) برنامه دین و دنیای خود را تدوین کنند.

اگر کسی همه عمرش را در راه آموختن و ترویج معارف قرآن و عمل به احکام آن صرف کند، به یقین سعادت بزرگی نصیبش شده است. امام خمینی (رحمه الله) که در پرتو گسترش فرهنگ حیاتبخش قرآن و عمل به دستورات الهی، توفیق یافت تا با قیام بی نظیرش جمهوری اسلامی را برپا نماید، با این حال می گوید: «به شدت غصه می خورم که چرا عمرم را صرف قرآن نکردم».(1)

ایشان در فرازی دیگر از سخنانش می فرماید: «این کتاب و این سفره گسترده در شرق و غرب و از زمان وحی تا قیامت، کتابی است که تمامی بشر: عامی، عالم، فیلسوف، عارف و فقیه همه از او استفاده می کنند».(2)

در قرون گذشته از آغاز ظهور اسلام تاکنون، قرآن کریم و تفسیر آیات نورانی آن، همواره مورد توجه شخص پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و اصحاب و شاگردان آنان و نیز علمای بزرگ و مفسران گرانقدر بوده است. در طول تاریخ اسلام تا زمان معاصر، تفاسیر بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت به رشته تحریر در آمده و به ویژه در زمان معاصر، به تدوین و نوشتن تفسیر قرآن توجه بیش تری شده و در پرتو تلاش های اندیشمندان علوم قرآنی،

ص: 6

1- صحیفه نور، ج 20، ص 20.

2- کلمات قصار، ص 44.

اکنون تفاسیر مختلفی از قرآن کریم در دسترس همگان قرار دارد، خدای مهربان را بر این نعمت بزرگ شکر و سپاس می‌گوییم و زحمات تمامی تلاشگران مکتب قرآن را ارج می‌نهم.

آن چه اکنون شما خواننده‌فهم و فرهیخته پیش رو دارید، تفسیر ارزشمند «نسیم رحمت» است که در یک دوره چهارده جلدی توسط استاد ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای اکبر دهقان به نگارش در آمده است. مؤسسه انتشارات حرم با لطف و عنایت پروردگار متعال و با کمال افتخار چاپ و نشر این اثر قرآنی را بر عهده گرفته و ضمن سپاس و تشکر از نویسنده محترم توفیقات بیش تر ایشان را از خداوند متعال آرزومند است.

قم - مؤسسه انتشارات حرم

ص: 7

قرآن کریم، هم کتاب دواء است و هم نسخه ی شفاء؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«القرآن هو الدواء»⁽¹⁾ و قرآن می فرماید: و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة (اسراء، 82). قرآن کریم، هم کتابی است ظاهر، هم کلامی است باطن؛ امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق»⁽²⁾.

قرآن کریم هم احسن الحدیث است، هم احسن القصص؛ الله نزل أحسن الحدیث (زمر، 23) و نحن نقص عليك أحسن القصص (یوسف، 3). قرآن کریم، هم مشهور است، هم مستور؛ إنه لقرآن کریم * فی کتاب مکنون * لا یمسه الا المطهرون (واقعه، 77-79). قرآن کریم، هم قریب است، هم بعید، از این رو با دو اسم اشاره ی نزدیک و دور از آن یاد شده است: و هذا کتاب أنزلناه مبارک (انعام، 92)، ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين (بقره، 2) و جهت قرب و بعد آن این است که مظهر خدایی است که او هم به بندگان نزدیک است: و اذا سألك عبادى عنى فانى قریب (بقره، 186) هم از علو مرتبه برخوردار است: سبح اسم ربك الأعلى (اعلی، 1) و خداوند در کتاب خویش تجلی کرده:

«فتجلی لهم

ص: 9

1- کنز العمال، 2310.

2- نهج البلاغه، خطبه 18.

سبحانه فی کتابه من غیر آن یکونوا رأوه»(1).

قرآن کریم، هم کتابی است صامت و هم کلامی است ناطق؛ حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«فالقرآن امر زاجر و صامت ناطق»(2) صامت یعنی مقاصد خویش را به طور آشکار بیان نمی کند و تعبیرات آن چند پهلو است:

«لا- تخصصهم بالقرآن فان القرآن حمّال ذو وجوه»(3)؛ یعنی فهم مقاصد آن تابع شرایطی است و سخن شناسان باید او را به نطق در آورند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن أخبركم عنه»(4). ناطق بودن قرآن از آن روست که این کتاب در هدایتگری خویش قصوری ندارد و کامل است، آیات ناظر به یکدیگرند؛

«و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض»(5). قرآن کریم هم نعمت است هم رحمت؛ نعمت است از آن جهت که در سوره ی مبارکه ی الرحمن که سوره ی نعمت ها است، به عنوان نخستین نعمت از آن یاد شده است: الرحمن * علم القرآن، رحمت است؛ زیرا خداوند از او به این عنوان یاد نموده: و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة. (اسراء، 82)

قرآن کریم کتابی است که در قیامت هم از بیگانگان شکایت می کند؛

«ثلاثة يشكون الى الله عزّ و جلّ يوم القيمة: مسجد خراب لا يصلی فيه أهله، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع عليه غبار لا یقرء فيه»(6). هم از علاقه مندان شفاعت می کند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«اعلموا أنّ القرآن شافع مشفّع»(7).

قرآن کریم هم ثقیل است هم آسان؛ ثقیل است یعنی خفیف نیست: انا سنلقى عليك القرآن ثقیلاً (مزمل، 5)، آسان است: و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر (قمر، 17). آسان است یعنی قابل فهم برای همگان است و فطرت همه ی انسان ها او را می پذیرد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) آیات قرآن کریم را به سه قسم تقسیم کرده و می فرماید:

«إن الله قسم کلامه ثلاثة أقسام؛ فجعل قسماً منه يعرفه العالم و الجاهل و قسماً لا يعرفه الا من صفا ذهنه و

ص: 10

1- نهج البلاغه، خطبه 147.

2- نهج البلاغه، خطبه ی 183.

3- نهج البلاغه، نامه ی 77.

4- نهج البلاغه، 158.

5- نهج البلاغه، خطبه ی 133.

6- بحار، ج 83، ص 387.

عليهم ويملك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا محمد و ما ورتك الله من كتابه حرفا» (1) استناد کرده اند.

پاسخ این گروه این است که: علم به تمام حقایق منحصر به معصومین (علیهم السلام) است و این طور نیست که فهم ظواهر قرآن برای انسان ها مقدور نباشد؛ برای اثبات میسور بودن فهم قرآن به چند دلیل می توان استناد کرد:

1. فهم قرآن مقدور انسان ها است؛ زیرا خداوند متعال مردم را به تدبیر و تفکر در کتاب آسمانی خویش فرا می خواند: أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها (محمد، 24) و أفلا يدبروا القول (مؤمنون، 68) و أفلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا (نساء، 82) و کتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذکر أولوا الألباب. (ص، 29)

از مجموع این آیات استفاده می شود که قرآن کریم کتابی است که می توان آن را فهمید و اگر قابل درک و فهم نبود، خداوند کسانی را که در آن تدبر و تفکر نمی کنند، سرزنش نمی کرد، البته بهره وری صحیح از معارف قرآن تنها نصیب کسانی می شود که دارای عقل و خرد باشند؛ و لیتذکر أولوا الألباب.

2. اگر فهم قرآن منحصر به گروه خاصی است، چرا امامان معصوم (علیهم السلام) در موارد مختلفی مردم را در باره ی شناخت احکام الهی به آن ارجاع داده اند چنان که یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) به نام عبدالاعلی وقتی از کیفیت مسح کردن و تکلیف کسی که قادر بر مسح کردن بر پوست نیست، از امام (علیه السلام) سؤال کرد، حضرت در پاسخ فرمود: حکم این مسئله و امثال آن را می توان از کتاب خدا استفاده کرد. خداوند می فرماید: و ما جعل علیکم فی الدین من حرج (حج، 78)؛ بر طبق این آیه ی شریفه، باید از روی

«مراه» (پارچه ای که روی زخم یا موضع شکسته می بندند) مسح کنی. (2)

چنان که زراره از امام باقر (علیه السلام) سؤال می کند چرا باید قسمتی از سر و پاها را مسح کرد؟ حضرت فرمود:

«لمکان الباء»، و امسحوا برؤسکم و أرجلکم إلى الکعبین (مائده، 6) که در آیه ی شریفه «باء» به معنای تبعیض است؛ یعنی قسمتی از سر و پاها را مسح کنید.

ص: 12

1- وسائل، ج 18، ص 30.

2- وسائل، ج 1، ص 327.

3. روایاتی که در آن ها قرآن کریم مرجع حل اختلاف احادیث متعارض قرار گرفته، دلالت دارد که قرآن کریم قابل درک و فهم برای انسان هاست؛ در این احادیث بیان شده که راه تحصیل اطمینان از درستی احادیث این است که آن ها را به قرآن کریم عرضه کنید، اگر آن ها با آیات قرآن موافق و سازگار بودند، بپذیرید وگرنه کنارشان بگذارید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«إن علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نور، فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه» (1).

4. خطبه ی حضرت فاطمه در مورد فدک و استناد به آیات کریمه ی قرآن، بهترین دلیل بر فهم ظواهر قرآن کریم است:

«کتاب الله بین أظهرکم أنواره ظاهرة و أحكامه زاهرة و أعلامه باهرة و زواجره لائحة و أوامره واضحة، قد خلفتموه وراء ظهورکم أرغبة عنه تریدون، أم بغیره تحکمون؟ بس للظالمین بدلاً»

یابن ابی قحافة! أفی کتاب الله أن ترث أباک و لا أرث أبی لقد جئت شیئاً فریا مریم، 27» (2).

خلاصه ی سخن این که شکی نیست که درک و فهم قرآن کریم وظیفه ی هر انسان مسلمانی است و این طور نیست که انسان در فهم این کتاب آسمانی از ائمه ی معصومین (علیهم السلام) بی نیاز باشد، و این گونه هم نیست که فهم آن فقط ویژه ی گروه مخصوصی باشد، بلکه قرآن کریم دارای مراتب و درجات مختلفی است که هر فردی متناسب با قدرت درک خویش می تواند در آن تدبر نماید و از معارف آن بهره برد. از این رو، امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«کتاب الله علی أربعة أشياء؛ العبارة و الإشارة و اللطائف و الحقائق؛ فالعبارة للعوام و الإشارة، للخواص و اللطائف للولیاء، و الحقائق للأنبیاء» (3).

تذکر مهم:

آنچه در این تفسیر و برخی از تفاسیر دیگر میخوانید اعم از تفسیر و نکته ها از ظاهر آیات قرآن کریم استفاده شده و اگر درباره آیه ای چند وجه بیان شده گاهی به جهت آن است که آن آیه شریفه متحمل چند معناست، چنانکه در روایتی از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال شد: منظور از درختی که آدم و حوا از آن نهی شدند آیا گندم است یا انگور یا درخت حسادت؟ حضرت

ص: 13

1- کافی، ج 1، ص 69.

2- بحار، ج 29، ص 220.

3- بحار، ج 75، ص 278.

فرمودند: تمام این ها درست است. «والكل حق» (1) و مانند برخی از وجوه تفسیری در آیه شریفه و شاهد و مشهود که تا 30 تفسیر بیان شده، ولكن برخی از وجوه تفسیری مانند اینکه شاهد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و مشهود امت او یا أيها النبی انا ارسد لئناک شاهداً و مبشراً و نذیراً، یا اینکه شاهد فرشتگان اند و مشهود مردم هستند و جاءت کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ دلیل قرآنی دارد و گاهی چند وجه تفسیری به جهت قصور علمی نویسنده است که يك سلسله احتمالاتی را بیان کرده ولكن از حقیقت آن آگاه نیست مانند آیه شریفه 102 بقره وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ... که احتمالات زیادی را مفسران درباره این آیه داده اند و هر کدام سخنی گفته اند. و روشن است که مفسر واقعی قرآن کریم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت معصوم او هستند. چنانکه امام صادق (علیه السلام) پیرامون آیه شریفه بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ می فرماید: مقصود از صاحبان علم که آیات قرآن برای آنها روشن و واضح است امامان معصوم (علیهم السلام) هستند «هم الاثمه» (2). و در روایتی دیگر امام باقر (علیه السلام) می فرماید: برای هیچ انسانی مقدور نیست که ادعا کند که تمام قرآن ظاهر و باطن آن در نزد اوست جز اوصیای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)؛

«ما يستطيع احدان يدعي ان عنده جميع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الاوصياء» (3)

ویژگی های این تفسیر

ویژگی های این تفسیر (4)

1. برخی از مطالب تفسیری و نکته ها تلخیص شده و اندک تصرفی در برخی از مطالب شده است.
2. مطالب تفسیری مربوط به هر آیه، به طور جداگانه با حروف ابجد و نکته ها با شماره بیان شده است تا بهره وری خوانندگان بیشتر باشد.
3. حدود 1000 نکته در مجموع چهارده جلد تفسیر از نویسنده است که برخی از آنها در سایر آثار بیان شده است.

ص: 14

-
- 1- نورالتقلین، ج 1، ص 60.
 - 2- صافی، ج 1، ص 20.
 - 3- صافی، ج 1، ص 20.
 - 4- تذکر: برخی از مطالب تفسیری از تفسیر المیزان مترجم و تفسیر نمونه و ترجمه آیات نیز از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی و قسمتی از نکته ها پیرامون آیاتی است که نظیر یکدیگر است که از تفسیر مبین (قرآن به قرآن) استفاده شده است.

4. مستند مصادر و منابع تفسیری و نکته ها در پاورقی اشاره شده است

5. خلاصه مضمون آیات در قسمت تفسیر در بند «الف» بیان شده است.

در پایان از دوستان گرانقدر و همکاران محترم حجج اسلام آقایان محمدرضا خادمیان، جعفر طرزی، مهدی مؤیدی، احمد یاسر وافی و حاج اسماعیلی که در قسمتی از تحقیق همکاری نموده اند و از مؤسسه انتشارات حرم که نشر این اثر را به عهده گرفت و از خانواده و فرزندانم که فرصت مطالعه بیشتری را فراهم کردند و نیز از استاد گرانقدر روحانی بافضیلت، معلم اخلاق جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج سید مهدی طباطبایی که همواره مشوق نویسنده بوده اند صمیمانه تشکر می کنم.

از خداوند متعال مسألت دارم این اثر را به لطف و کرم خویش بپذیرد و ذخیره قبر و قیامت نویسنده قرار دهد و از ذات مقدس او برای همگان آرزوی سعادت و سیادت و طلب مغفرت بویژه برای والدین مکرم خویش دارم. این اثر را به ارواح طیبه چهارده معصوم (علیهم السلام) اهداء می کنم و امیدوارم که همگان مشمول شفاعت آن بزرگواران واقع شویم.

ربّنا اغفرلی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب (ابراهیم، 41)

(الحمدلله رب العالمین علی اتمامه)

اکبر دهقان

1391/10/10

ص: 15

سوره حمد

اشاره

ص: 17

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (5) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (6) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (7)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر*

ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است * بخشنده و بخشایشگر است. * (خداوندی که) مالک روز جزاست. * (پروردگارا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم. * ما را به راه راست هدایت کن. * راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان.

تفسیر

الف. «اله» به معنای «مألوه» است و «مألوه» یا به معنای معبود است یا «متحیر فیه» یعنی ذاتی که همه عقل ها و دل ها در باره او متحیر و سرگردانند یا مفهومی جامع بین این دو معناست.

ب. بسیار می شود مردم عملی را که انجام می دهند یا می خواهند آغاز کنند عمل خود را به نام عزیزی یا بزرگی شروع می کنند تا به این وسیله متبرک شود یا آن عمل مایه یادآوری آن عزیزان یا بزرگان باشد. عین این منظور را در نامگذاری ها رعایت می کنند؛ مثلاً مولود جدید یا خانه یا مؤسسه خود را به نام محبوب و عزیزی نامگذاری می کنند تا نام با بقای مسمای جدید خود باقی بماند و مسمای اولی (مثلاً نام پدرش را به روی فرزندش گذارده) تا مسمای دوم باقی است باقی مانده و فراموش نشود.

کلام خدای متعال طبق این معنا جریان یافته تا آنچه در کلامش هست مرتبط با نام او

باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را در اعمال و اقوال و افعال به آن مؤدب کنند. (1)

ج. کلمه «رحمان» صیغه مبالغه است که بر کثرت و بسیاری رحمت دلالت می کند و کلمه «رحیم» بر وزن فعیل صفت مشبیه ای است که ثبات و بقا و دوام را می رساند، پس خدای رحمان معنایش خدای کثیر الرحمة و معنای رحیم خدای دائم الرحمة است.

د. تفاوت حمد و مدح آن است که حمد تنها در برابر کارهای اختیاری است، اما مدح در باره امور خارج از اختیار نیز به کار می رود مانند مدح از زیبایی چهره با این که اختیاری نیست قابل مدح است، اما قابل حمد نیست. تفاوت دیگر حمد و مدح این است که حمد تنها در برابر صاحب کمالی است که دارای عقل و اندیشه باشد، ولی مدح که در مقابل ذم است در باره غیرعقل نیز به کار می رود. مثلاً در باره گوهری زیبا و ارزشمند می توان گفت ممدوح است، اما نمی توان گفت محمود است. (2)

ه. تفاوت حمد و شکر: در این است که حمد فقط از طریق زبان صورت می گیرد، لیکن شکر به لسان و قلب و عمل تحقق می پذیرد.

و. حمد فقط مخصوص خداست. زیرا کلمه «الله» جامع همه کمالات وجودی است؛ «ذات مستجمع جمیع کمالات» و چون حمد در برابر کمال بوده و هر کاملی محمود است، پس خدای سبحان محمود است. آیه «الحمد لله» با تعلیق حکم (ثبوت حمد) بر وصف «الله» مشعر به علیت است. (3)

ز. از آیه شریفه ذلکم الله ربکم خالق کل شیء (غافر، 62) استفاده می شود که هر چیز مخلوق خداست و نیز می فرماید: الذی أحسن کل شیء خلقه (سجده، 7) و این ثابت می کند که هر چیز از لحاظ نسبت به خدا خوب است. این ها از جهت فعل، اما از جهت اسم فرموده: له الاسماء الحسنی (طه، 8)، پس خدا از حیث افعال و اسما زیبا است و هر زیبایی که در مقابل آن حمد می شود از اوست پس جنس حمد و هر حمد برای خدای سبحان است. (4)

ص: 20

1- المیزان، ج 1، ص 24.

2- المیزان، ج 1، ص 30.

3- تسنیم، ج 1، ص 335.

4- المیزان، ج 1، ص 31.

ح. توصیف «الله» به ربّ العالمین در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعاست گویا کسی سؤال می کند چرا همه حمدها مخصوص خداست در پاسخ گفته می شود برای این که او «رب العالمین» است. (1)

ط. کلمه «رب» به طور مطلق به خدا گفته می شود و اگر بر غیر خدا اطلاق گردد حتماً به صورت اضافه است مانند: ربّ الدار، ربّ السفینه.... (2)

ی. گرچه کلمه «رب» به معنای صاحب است، اما نه هر صاحب و مالکی، بلکه صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد. (3)

ک. کلمه «عالمین» شامل همه عوالم پیش از دنیا، عالم دنیا و عوالم پس از دنیا (برزخ و قیامت) و همچنین عالم انسان، عالم فرشتگان و سایر عوالم هستی خواهد شد. (4)

ل. در آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات بود و در اینجا سخن از توحید عبادت است؛ توحید عبادت آن است که هیچ کس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم. توحید افعالی، آن است که معتقد باشیم تنها مؤثر حقیقی در جهان هستی خداوند متعال است:

«لا مؤثر فی الوجود الا الله» (5).

راغب در مفردات گوید: عبادت به معنای نهایت اظهار خضوع و تذلل است و این عبادت و پرستش سزاوار کسی است که نهایت افضال و انعام به بندگان را دارد و آن خداوند متعال است، از این رو می فرماید: وقضی ربّک الا تعبدوا الا اياه. (اسراء، 23)

م. هدایت در لغت به معنای دلالت و ارشاد است و آن دو گونه است: یکی نشان دادن راه دستیابی به مقصد که به آن ارائه طریق گویند و دیگری رساندن راهیان به هدف که از آن به

«ایصال به مطلوب» تعبیر می شود.

ن. منظور از این هدایت که انسان درخواست می کند هدایت تکوینی است نه تشریحی؛ زیرا انسان نمازگزار قطعاً آشنا به مبدأ و تعالیم دینی است، مؤمنان صالحی که از نور هدایت

ص: 21

1- نمونه، ج 1، ص 29.

2- نمونه، ج 1، ص 30.

3- همان.

4- تسنیم، ج 1، ص 333.

5- نمونه، ج 1، ص 43.

تکوینی بهره مند شدند هم در دنیا نورانی هستند و هم در آخرت. در باره دنیا؛ قرآن می فرماید: و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس (انعام، 122) و در باره آخرت آنان می فرماید: نور هم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم (1).

س. از آنجا که ممکن است در هر لحظه انسان به خاطر عواملی از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود، به علاوه این

«صراط مستقیم» که همان آیین حق است مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان باید از خدا بخواهد او را به آن درجات هدایت کند. (2)

ع. نعمت یافتگان در قرآن؛ در این آیه هدایت به راه نعمت یافتگان درخواست می شود و قرآن کریم آنان را چنین معرفی می کند: و من یطع الله و الرسول فأولئك مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصّدیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئك رفیقاً؛ کسانی که از خدا و پیامبرش پیروی کنند با نعمت یافتگان همراهند و آنان پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحانند و این سالکان رفیقانی نیکویند.

ف.

«مغضوب علیهم» و «ضالین» کیانند؟ «مغضوب علیهم» مرحله ای سخت تر و بدتر از «ضالین» است و به تعبیر دیگر «ضالین» گمراهان عادی هستند و «مغضوب علیهم» گمراهان لجوج یا منافق و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آن ها ذکر شده است.

نکته ها

1. طبیعت افراد اقتضا دارد در چند چیز تسلیم باشند و مراتب خضوع خود را ابراز کنند:

الف. نعمت؛ کسی که به او نعمت داده و نیکی کرده است.

ب. رحمت؛ کسی که به او به دیده رحمت بنگرد و از لغزش او درگذرد.

ج. قدرت؛ کسی که دارای قدرت است و بر او سلطه و استیلا دارد. خداوند می فرماید: ای

ص: 22

1- تحریم، 8؛ تسنیم، ج 1، ص 458.

2- نمونه، ج 1، ص 46.

بندگان من اگر شما از کسانی هستید که در برابر نعمت‌ها تسلیم می‌شوید من پروردگار جهانیانم و به شما نعمت‌های فراوان دادم. اگر از کسانی هستید که در برابر کسی که از لغزش شما چشم‌پوشی کند او را ستایش می‌کنید من از لغزش می‌گذرم؛ من رحمان و رحیم هستم، پس متواضع باشید. اگر از کسانی هستید که از مالکیت و قدرت می‌ترسید من مالک روز قیامت هستم، پس فروتن باشید.

2. در تمام سوره‌ها خداوند با انسان سخن می‌گوید، ولی در سوره حمد انسان با خداوند سخن می‌گوید.

3. انسان در سوره حمد با گفتن «بسم الله» از غیر خدا قطع امید می‌کند، با جمله «الحمد لله» نعمت‌های او را سپاسگزاری می‌کند، با جمله «الرحمن الرحیم» اقرار به رحمت عام و خاص الهی می‌کند، با جمله «مالک یوم الدین» اقرار به معاد و با گفتن جمله «ایک نعبد» معبودان دیگر را نفی می‌کند و با جمله «ایک نستعین» از ابرقدرت‌ها نمی‌هراسد و با جمله «اهدنا الصراط المستقیم» هدایت در راه درست و صحیح را درخواست می‌کند و با جمله «صراط الذین» راه نعمت‌داده شدگان یعنی انبیا و اولیا را طلب می‌کند. (1)

4. از نظر اعتقاد دانشمندان شیعه بسم الله جزو سوره و آیه ای مستقل است. «بسم الله الرحمن الرحیم» 114 بار نازل شده گرچه سوره براءت بسم الله ندارد؛ زیرا بر طبق سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) «بسم الله» امان و رحمت است و اعلام براءت از مشرکان با اظهار محبت سازگار نیست، اما در سوره نمل دو بار «بسم الله» آمده یکی در طلیعه سوره و دوم در نامه حضرت سلیمان (علیه السلام).

5. نزول «بسم الله الرحمن الرحیم» به عنوان اولین آیه سوره جدید نشانه پایان یافتن سوره قبلی است؛

«و ائما کان يعرف انقضاء السوره بنزول «بسم الله الرحمن الرحیم» ابتداءً للاخری. (2)

6. امام باقر (علیه السلام) نسبت به کسانی که بسم الله را در نماز نمی‌خواندند فرمودند: «

سرقوا اکرم آیه»؛ بهترین آیه را به سرقت بردند. (3)

ص: 23

1- نور، ج 1، ص 17.

2- نور الثقلین، ج 1، ص 6.

3- بحار، ج 85، ص 20.

روزی معاویه در نماز «بسم الله» را نگفت، مردم به او اعتراض کردند که آیا آیه شریفه «بسم الله» را دزدیدی یا فراموش کردی؛ «اسرقت ام نسیت» (1).

7. «بسم الله الرحمن الرحيم» سرآغاز کتاب الهی است و نه تنها در ابتدای قرآن بلکه در آغاز همه کتب آسمانی است و سرلوحه همه کارهای ارزشمند است، از این رو حضرت سلیمان (علیه السلام) نامه خود را به ملکه سبأ با جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرد و حضرت نوح (علیه السلام) به یاران خود فرمود: حرکت و توقف کشتی به نام خداوند است: بسم الله مجریها و مرسیها. (هود، 41)

8. انبیای الهی وقتی درخواستی را از خداوند داشتند، وصفی از اوصاف الهی را که متناسب با درخواست بود مطرح می کردند؛ مثلاً حضرت عیسی (علیه السلام) که درخواست غذا و مائده می کند چنین می گوید: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... و ارزقنا و انت خیر الرازقین. حضرت نوح (علیه السلام) برای پیاده شدن در جایگاه مناسب این گونه دعا می کند: و قل ربّ انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین (مؤمنون، 29). حضرت زکریا وقتی از خداوند فرزند طلب می کند می گوید: ربّ لا تذرني فردا و انت خیر الوارثین (انبیاء، 89). بنا بر این وقتی ما می خواهیم کاری را با نام خدا شروع کنیم و نیاز مبرمی به اعانت او داریم خداوند را به رحمت عام و خاص او یاد می کنیم که از جامع ترین اوصاف الهی است: بسم الله الرحمن الرحيم.

9. بنا بر این که «باء» در «بسم الله» مفید استعانت باشد چرا به اسم خداوند استعانت می جوئیم و به خود «الله» متمسک نمی شویم؟ پاسخ این که از نظر فقهی سوگند به خدا به سه صورت یاد می شود: «بالله، تالله، والله» حال اگر به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» گفته شود «بالله الرحمن الرحيم» ممکن است چنین استنباط شود که گوینده در مقام یاد کردن سوگند است نه تبرک جستن به نام خدا.

10. گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در آغاز هر کاری سفارش شده؛ در غذا خوردن، خوابیدن، نوشتن، سخن گفتن، سوار شدن بر مرکب و مانند آن و این رمز آن است که جهت همه کارها باید الهی باشد.

ص: 24

11. «الله» برترین نام خداوند متعال است که دارای همه کمالات وجودی است و «الرحمن» و «الرحیم» از اوصاف است که نشانه رحمت آن هستی بی پایان است. این نام مبارك که از آن به لفظ جلاله یاد می شود 2697 بار در قرآن بیان شده است.

12. از جمله آثار نام خداوند آن است که قرآن کریم می فرماید: به هنگام ذبح یا نحر حیوان در صورتی که نام خدا بر آن برده شد از آن حیوان استفاده کنید: فکلوا مما ذکر اسم الله علیه (انعام، 118) و اگر نام خدا برده نشد حرام است و از آن حیوان استفاده نکنید: و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق. (انعام، 121)

13. معنای ابتدای کار به نام خدا این نیست که خصوصاً لفظ «بسم الله» در آغاز آن مورد عنایت قرار گیرد، بلکه هر چه مایه تذکر الهی است هر چند کلمه ویژه «بسم الله» نباشد کافی است (1)؛ بر این اساس برخی از ادعیه بدون کلمه «بسم الله» و با تحمید یا تسبیح و یا تکبیر آغاز می شود، از این رو در هنگام ذبح حیوان نام خدا برده شود چه به صورت بسم الله یا الحمد لله و مانند آن کافی است. راوی گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم عن رجل ذبح فسیح او کثیر او هلل او حمد الله قال:

«هذا کله من أسماء الله لا بأس به». (2)

14. «بسم الله» گفتن در آغاز هر کار هم به معنای استعانت جستن به نام خداست و هم شروع کردن به نام او و این به يك ریشه بر می گردد خلاصه این که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم. (3)

15. گفتن «بسم الله» به جای بسم الخالق یا بسم الرازق و... اشاره به این نکته است که «الله» جامع ترین نام های خداست و همه صفات او را يك جا بازگو می کند، اما نام های دیگر اشاره به بخشی از کمالات اوست. (4)

16. آغاز کردن کار با نام خدا و ابتدای آن به اسم «الله» اشارتی لطیف و رمزگونه به لزوم حق بودن فعل و پاک بودن فاعل یعنی جمع بین «حسن فعلی» و «حسن فاعلی» دارد، بنا بر این کاری را می توان با نام خدا آغاز کرد که هم حسن فعلی داشته باشد و هم حسن فاعلی؛

ص: 25

1- تسنیم، ج 1، ص 283.

2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 327.

3- نمونه، ج 1، ص 15.

4- نمونه، ج 1، ص 15.

یعنی هم حق باشد و هم از قلب پاک و نیت خالص فاعل برخاسته باشد و اگر عملی فاقد هر دو حسن یا یکی از آن دو باشد قابل شروع با نام خدا نیست و به مقصد نیز نمی رسد. (1)

17. در برابر نام خداوند سه وظیفه است: 1. تسبیح گفتن: سبح اسم ربك الاعلی. (اعلی، 1)

2. مبارک دانستن: تبارک اسم ربك ذی الجلال و الاکرام. (الرحمن، 78) 3. یاد کردن: و اذکر اسم ربك بکرة و اصیلاً. (انسان، 25)

18. در حدیثی داریم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«کل امر ذی بال لم یبدأ فیه باسم الله فهو أبتر» (2)؛ هر کار مهمی با نام خدا آغاز نگردد ابتر است.

19. دو صفت رحمن و رحیم که از مهمترین اوصاف الهی است در نمازهای روزانه ما حداقل 30 بار تکرار می شوند و به این ترتیب 60 مرتبه خدا را به این صفت رحمتش می ستاییم این در حقیقت درسی است برای همه انسان ها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند. (3)

20. انجام کارها با نام خدا مایه رحمت اوست توصیه به انجام دادن کارها به نام خدا و تذکر به رحمانیت و رحیمیت او به عنوان حکمت این توصیه، گویای این است که نام خدا در کارها موجب جلب رحمت الهی و در نتیجه به کمال رسیدن کارها است. (4)

21. فخر رازی گوید: سر این که خداوند فرمود الحمد لله رب العالمین و نفرمود

«الحمد لله خالق العالمین» آن است که احتیاج موجودات و اشیا جهان به موجد در حال حدوث، امر مسلمی است، اما نیاز به آن ها به مبقی و مربی در حال بقا امر اختلافی است خداوند تعبیر به «رب» نمود برای تفهیم این معنا که موجود تحت تربیت در حال بقا نیز نیازمند به مربی است. (5)

22. منظور از «رب العالمین» تمام ماسوی الله را شامل می شود چنان که وقتی فرعون از حضرت موسی (علیه السلام) می پرسد: «رب العالمین» کیست؟ حضرت موسی (علیه السلام) خداوند را رب تمام

ص: 26

1- تسنیم، ج 1، ص 297.

2- بحار، ج 73، 305.

3- نور، ج 1، ص 25.

4- راهنما، ج 1، ص 4.

5- تفسیر کبیر، ج 1، ص 180.

موجودات معرفی می کند: فاتیا فرعون فقولا انا رسول رب العالمین... قال فرعون و ما رب العالمین * قال رب السموات الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین. (شعراء، 16، 23، 24)

23. در قرآن کریم بعضی از دعاها پیامبران با کلمه «ربنا» بیان شده و به دنبالش اجابت دعای آنان نیز مطرح شده است؛ از اینجا معلوم می شود که گفتن «ربنا» و اعتقاد به ربوبیت الهی نقش مهمی در اجابت خواسته انسان دارد.

الف. حضرت آدم (علیه السلام) گوید: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ ان لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (اعراف، 23) خداوند پاسخ می دهد: فَتَلَقَىٰ ءَادَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (بقره، 37)

ب. حضرت نوح (علیه السلام) گوید: رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي اِنَّ اَصْنَعُ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا. (مؤمنون، 27)

ج. حضرت یوسف (علیه السلام) گوید: رَبِّ السِّجْنِ اِحْبَبْ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي اِلَيْهِ (يُوسُفَ، 23) خداوند پاسخ می دهد: فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (یوسف، 34)

د. حضرت موسی (علیه السلام) گوید: رَبِّ اشرح لی صدري * و یسر لی امری (طه، 25-26) خداوند پاسخ می دهد: قَدْ اوتیت سؤلك یا موسی. (طه، 36)

ه. - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گوید: رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (طه، 114) خداوند گوید: وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا. (نساء، 113)

24. حمد در برابر نعمت است و چون همه نعمت ها از اوست؛ و ما بکم من نعمة فمن الله (نحل، 53)، پس محمود حقیقی تنها اوست و خداوند را باید در برابر آیات و نعمت هایش سپاسگزاری کرد: الحمد لله الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ (سبأ، 1)

25. ناتوانی متنعمان از ادای حق شکر؛ توفیق حمد و شکر برای انسان شرافت و سعادت است چنان که امام سجاده (علیه السلام) در برابر خداوند عرضه می دارد:

«یا من ذکره شرف للذاکرین و یا من شکره فوز للشاکرین»⁽¹⁾ و متنعمان از سپاسگزاری نعمت های او عاجز و ناتوانند چنان که آن حضرت عرضه می دارد:

ص: 27

«فكيف لي بتحصيل الشكر و شكري اياك يفتقر الى شكر فكلما قلت لك الحمد وجب على لذلك ان أقول لك الحمد».(1)

در عظمت حمد الهی همین بس که نخستین گروهی که به بهشت دعوت می شوند حامدان هستند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«اول من يدعى الى الجنة الحمادون الذين يحمدون الله في السَّراءِ و الصَّراءِ»(2) و حمد آخرین سخن بهشتیان است: و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين. (یونس، 10)

26. حمد در برابر جمال و جلال خداوند؛ یکی از فضایل و کمالات امام معصوم (علیه السلام) این است که انسان ها اگر خدا را حمد می کنند تنها در برابر نعمت حمد می کنند، اما امام (علیه السلام) خداوند را در برابر نعمت و بلا حمد می کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«نحمده على آلائه كما نحمده على بلائه»(3). سرّش آن است که امام (علیه السلام) ابتلا و آزمون الهی را نیز نعمت حق می داند که آن را شکرگزاری می کند، از این رو در دعا می خوانیم:

«اللهم لك الحمد ان خلقت فسوّيت و قدّرت و قضيت و امتّ و احيتت و امرضت و شفيت و عافيت و ابلت».(4)

27. حمد نکردن و خروج از مرز انسانیت؛ امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: اگر انسان ها نعمت های خداوند را حمد نکنند از حد و مرز انسانیت خارج می شوند و در حد حیوان قرار می گیرند؛... و لو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانية الى حدّ البهيمية فكانوا كما وصف في محكم كتابه: ان هم الا كالانعام بل هم اضلّ سبيلاً. (فرقان، 44)

28. در تفاوت میان «رحمن» و «رحيم» می توان گفت که رحمان نام و وصف مخصوص خداست به خلاف رحيم که وصف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز آمده بالمؤمنين رؤف رحيم (توبه، 128) علاوه بر این «رحمن» بیانگر رحمت وسیع و گسترده خداوند است، لیکن رحيم ناظر به رحمت خاصه خداوند است، از این رو در آیه شریفه الرحمن الرحيم متعلق هر دو کلمه حذف شده و دلالت بر عموم رحمت دارد حذف المتعلق يفيد العموم، لیکن در برخی از آیات رحيم بودن خداوند اختصاص به مؤمنان یافته است: و كان بالمؤمنين رحيمًا. (احزاب، 43)

ص: 28

1- مناجات الشاکرين.

2- بحار، ج 90، ص 215.

3- نهج البلاغه، خطبه 114.

4- دعای روز چهارشنبه.

1. مالکیت اعتباری مانند مالکیت انسان نسبت به لباس و خانه خودش که این مالکیت در حوزه امور اعتباری و در حیطه قراردادهای عقلایی است و با خرید و فروش و سایر معاملات قابل تغییر است.

2. مالکیت حقیقی محدود مانند مالکیت انسان نسبت به اندام و جوارح خویش که این مالکیت حقیقی است، اما چون خود انسان موجود محدودی است مالکیت وی نیز محدود خواهد بود.

3. مالکیت حقیقی مطلق و آن مالکیت نامحدود خدای سبحان نسبت به عالم است همان گونه که علت تامه مالک همه شئون هستی معلول خویش است خدای سبحان نیز قیوم سراسر هستی و مالک همه شئون آن است. (1)

30. مالکیت خداوند گرچه شامل هر دو جهان می شود، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود و هیچ کس در آنجا چیزی از خود ندارد. (2)

31. در سوره مبارکه حمد در کنار رحمت الهی سخن از مالکیت یوم الدین است تا انسان ها را بین خوف و رجا قرار دهد. اگر خدای سبحان تنها به عنوان رحمان و رحیم معرفی شود و همواره سخن از رحمت حق باشد، زمینه تجری و غرور انسان فراهم می شود، اما اگر خدای رحمان و رحیم با صفت «مالک یوم الدین» نیز شناخته شود انسان در بیم و امید حرکت می کند؛ زیرا می داند روز پاداش، هم بهشتی سراسر رحمت دارد و هم جهنمی سوزان که هیچ رحمتی در آن نیست:

«دأؤ لیس فیها رحمة». (3)

32. «مالک یوم الدین» اثبات مالکیت آخرت است برای خدا همان گونه که اثبات مالکیت دنیا است. عن الرضا (علیه السلام):

«مالک یوم الدین... و ایجاب ملک الاخرة له کایجاب ملک الدنيا». (4)

33. قرآن کریم در برخی از آیات ملک و ملک جهان آفرینش را به خداوند نسبت می دهد

ص: 29

1- تسنیم، ج 1، ص 394.

2- نمونه، ج 1، ص 39.

3- تسنیم، ج 1، ص 391.

4- نور الثقلین، ج 1، ص 19.

مانند: ألم تعلم أنّ الله له ملك السموات و الأرض (بقره، 107) و و ما ادريك ما يوم الدين * ثم ما ادريك ما يوم الدين * يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الأمر يومئذ لله (انفطار، 17-19). آیه نخست در باره فرمانروایی خداوند بر آسمان ها و زمین است و آیه دوم ملك و ملك روز قیامت را به طور مطلق برای خدا ثابت می کند با تعبیرهایی که مشعر بر عظمت قیامت است که می فرماید: در آن روز مالکیت برای احدی از موجودات نیست.

34. آیات قرآن کریم در باره انحصار مالکیت خداوند به دو لسان اثبات و نفی بیان شده است: الف. لسان اثبات: لله ملك السموات و الارض. ب. نفی: و لم یکن له شریک فی الملک. (اسراء، 111)

35. قرآن کریم پنج تعبیر را در باره سلطه خداوند متعال بر نظام هستی بیان کرده است:

1. مالك: قل اللهم مالك الملك... (آل عمران، 26). 2. ملك: هو الملك القدوس. (حشر، 23)

2. مليك: فی مقعد صدق عند مليك مقتدر (قمر، 55) که این سه تعبیر سه نام از نام های مقدس خداوند است و به معنای فرمانرواست.

4. مُلْك: ذلكم الله ربكم له المُلك (فاطر، 13). 5. ملكوت: قل من بيده ملكوت كل شيء (مؤمنون، 88) که هر دو به معنای فرمانروانی و حاکمیت خداوند متعال است با این تفاوت که ملك فرمانروایی بر ظاهر اشیا و ملكوت فرمانروایی بر باطن اشیا است.

36. به نظر می رسد بنده با گفتن جمله اياك نعبد عبادت را به خودش نسبت می دهد و به ملازمه برای خود دعوی استقلال در وجود و در قدرت و اراده می کند با این که مملوك هیچ گونه استقلالی در هیچ جهتی از جهاتش ندارد چون مملوك است و گویا برای تدارك و جبران همین نقص که به نظر می رسد جمله اياك نستعين را اضافه کرد. (1)

37. ابتدا باید بندگی کرد، آن گاه از او حاجت خواست: نعبد... نستعين. (2)

38. تقدیم ضمیر فصل «اياك» بر «نستعين» دلالت بر اختصاص استعانت جستن از خداوند دارد چنان که نمونه عینی آن حضرت ابراهیم (علیه السلام) است که وقتی خواستند او را به آتش

ص: 30

1- المیزان، ج 1، ص 43؛ نمونه، ج 1، ص 44.

2- نور، ج 1، ص 28.

بیاندازند جبرئیل به او گفت:

«هل لك من حاجة؟» آیا نیازی داری؟ فرمود: از تو کمک نمی طلبم. جبرئیل گفت: پس از خداوند بخواه تا تو را نجات دهد. گفت: علم الهی به حال من از درخواست کفایت می کند؛

«حسبی من سؤالی علمه بحالی» (1).

39. عبادت واقعی خدا به این است که انسان همیشه خود را در محضر خداوند ببیند چنان که در برخی از احادیث آمده است:

«اعبد الله كأنك تراه».

40. سرّ الثفات از غیبت به حضور: الف. گویا نمازگزار در موقع شروع به نماز اجنبی و بیگانه است. وقتی خداوند را حمد و سپاس کرد و او را به رحمت عام و خاص یاد نمود علاوه مالک روز جزا است زمینه حاصل می شود که تقرب به خدا پیدا کند در این صورت حجاب برطرف می شود و به او اجازه حضور می دهند و خود را نزدیک و در محضر خدا می بیند:

«أعبد الله كأنك تراه» (2).

41. در این که چرا «ایاک» بر «نعبد» مقدم شده و جوهی است از جمله:

1. موحدی که ذات اقدس الهی را منشأ همه کمالات می داند در آغاز و پیش از هر چیز او را مشاهده می کند و با تقدیم «ایاک» عبادت را حق انحصاری او می داند.

2. اگر انسان در عبادت اول معبود را ببیند و او را به عنوان جمال محض و کمال صرف بداند سختی و سنگینی عبادت برای او آسان می شود: و أنّها لكبيرة إلا على الخاشعين.

3. عبادت دارای سه رکن است: عبادت، عابد، معبود. اگر انسان در عبادت و بندگی خویش نه عبادت خود را دید و نه عابد را بلکه فقط معبود را دید، موحد و مؤمن حقیقی است و با تقدیم «ایاک» نمازگزار تنها معبود را می بیند، ولی با گفتن «نعبد» عابد را هم می بیند، پس تقدیم «ایاک» برای حصر معبود است.

42. در این که چرا «نعبد» به صورت جمع تعبیر شده و جوهی است از جمله:

1. اگر به صورت مفرد «اعبد» بگوییم فقط تو را عبادت می کنیم ممکن است این جمله دروغ باشد برای نفی شائبه کذب و دروغ می گوئیم «نعبد» در این صورت جمله صادق است؛ زیرا بعضی از انسان ها واقعا خدا را عبادت می کنند.

ص: 31

1- روح البیان، ج 1، ص 24.

2- نهج الفصاحة، ص 909؛ تفسیر کبیر، ج 1، ص 250؛ تسنیم، ج 1، ص 417.

2. اگر به صورت مفرد بگوییم تو را عبادت می کنم شاید انسان به عبادت خویش مغرور شود وقتی به صورت جمع گفت روشن می شود تنها او عابد نیست، بلکه دیگران هم هستند.

43. علت تقدم «نعبد» بر «نستعين» آن است که خواست خداوند که عبادت است باید بر خواست انسان که کمک جویی است مقدم شود.

44. در مقام استعانت گاهی انسان خود را در انجام کاری ناتوان می بیند از دیگری کمک می طلبد این اعانت و شفاعت است. گاهی برای خویش شأنی قائل نیست همه چیز را تحت ولایت او می داند: الله ولی الدین ءامنوا این ولایت است. مانند فرزند رشید بالغ که گاهی از پدر خود در زندگی کمک می طلبد این اعانت است، اما گاهی فرزند نوزاد است و عاجز و ناتوان است و قادر به هیچ کاری نیست این فرزند تحت ولایت پدر است. عبادت حقیقی آن است که انسان خود را تحت ولایت خدا بداند: حسينا الله و نعم الوكيل (آل عمران، 173) و نعم المولى و نعم النصير. (انفال، 40)

45. جمله اياك نعبد و اياك نستعين دو مذهب جبر و تقویض را ردّ می کند؛ زیرا عبادت به انسان نسبت داده شده که از روی اختیار عبادت می کند نه جبر نعبد و از این که خداوند را به کمک می طلبد روشن می شود انسان نیازمند است و کار به او واگذار نشده است. (1)

46. سرّ این که بعد از اياك نعبد می گوئیم اياك نستعين آن است که به خداوند عرضه می داریم اگر تنها تو را عبادت می کنیم این عبادت مقدور ما نیست مگر به کمک تو و استمداد از ناحیه تو و نیز با گفتن جمله اهدنا الصراط المستقیم منظور از استعانت روشن می شود که هدایت به صراط مستقیم است؛ هدایتی که بالاصاله از ناحیه خداوند است: و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم (هود، 88) و ثابت ماندن بر هدایت الهی به استعانت و کمک خداوند است. (2)

47. گروهی مانند وهابیت معتقدند که استعانت از غیر خداوند درست نیست چون استعانت و توسل جستن منافی با جمله اياك نعبد و اياك نستعين است. پاسخ این که استعانت در اصل باید از خداوند باشد، لیکن استعانت از آنچه را که خداوند روا دانسته و به

ص: 32

1- روح البیان، ج 1، ص 24؛ اطیب البیان، ج 1، ص 111.

2- روح البیان، ج 1، ص 25.

آن فرمان داده مانعی ندارد چنان که قرآن می فرماید: و استعینوا بالصبر و الصلوة (بقره، 45) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«استعینوا علی امورکم بالکتمان فانّ کلّ ذی نعمة محسود». (1)

علاوه بر این اگر استعانت جستن از غیر خدا روا نیست، پس چرا ذوالقرنین که می خواهد در قبال یاجوج و ماجوج که مفسد فی الارض بودند استحکامات نظامی بنا کند از مردم کمک طلب می کند و می گوید: فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما. (کهف، 95)

48. به کارگیری «اهدنا» به جای «اهدنی» حاوی این نکته است که هدایت همگان به صراط مستقیم آرمان انسان موحد است. (2)

49. بهترین نمونه استعانت از خدا، درخواست راه مستقیم است: ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم. (3)

50. در واژه استقامت دو قید ملحوظ است: 1. مستقیم به چیزی می گویند که کژی و انحراف نداشته باشد. 2. پایداری و استواری، از این رو خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: فاستقم كما أمرت (هود، 112) چه این که افرادی را توصیف می کند که در اعتقادات خود ثابت قدم و استوارند: انّ الذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا... (فصلت، 30)

51. همان گونه که عبادت درجات گوناگونی دارد و به اقسامی مانند عبادت بردگان، تاجران و عاشقان تقسیم می شود استعانت نیز درجات و مراتب متفاوت دارد؛ گاهی انسان ابتدا خود را دیده می گوید: «من از خدا یاری می طلبم» این نازلترین مرتبه استعانت است. اگر انسان کاری را خود انجام دهد، ولی کمبودش را دیگری جبران و ترمیم کند دیگری ناصر و معاون و شفیع اوست و کار با «نصرت»، «معاونت» و «شفاعت» انجام گرفته نه ولایت، ولی اگر انسان خود را صاحب هیچ سهمی نداند و همه شئون را به خدا بسپارد تحت ولایت خداست. (4)

52. معنای «صراط مستقیم» همان راه استقامت و در برابر راه اعوجاج است. مصداق صراط مستقیم از نظر قرآن کریم همان دین قیم است: قل انّی هدانی ربی الی صراط مستقیم

ص: 33

1- بحار، ج 74، ص 153.

2- راهنما، ج 1، ص 16.

3- نور، ج 1، ص 34.

4- تسنیم، ج 1، ص 448.

دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا) (انعام، 161) و دین قیم دینی است که خود ایستاده است و دیگران را بر پا می‌دارد و سرّ این که از دین قیمی که همان صراط مستقیم است به ملت ابراهیم یاد می‌شود و دین به روش او نسبت داده می‌شود این است که برجسته‌ترین روش را ابراهیم خلیل ارائه کرده است و این دین قیم همان راه عبادت و بندگی خداست: و ان اعدونی هذا صراط مستقیم. (1)

53. صراط مستقیم راه خداوند متعال است: انّ ربی علی صراط مستقیم (هود، 56)؛ رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز بر صراط مستقیم است: انک لمن المرسلین * علی صراط مستقیم (یس، 3-4) و اگر کسی بخواهد در این صراط قدم بردارد باید به خداوند اعتصام بجوید و توکل کند و تنها او را عبادت کند: و من یعتصم بالله فقد ھدی الی صراط مستقیم (آل عمران، 101) و و ان اعدونی هذا صراط مستقیم (یس، 61)؛ قابل توجه این که شیطان برای منحرف ساختن مردم در همین صراط مستقیم کمین می‌زند: لاقعدنّ لهم صراطک المستقیم (اعراف، 16)، از این رو بسیار باید مراقب بود.

54. صراط الهی در آیه شریفه به استقامت و در آیه فستعلمون من اصحاب الصراط السوی (طه، 135) به «استواء» وصف شده و هر دو تعبیر ناظر به این جهت است که صراط الهی هیچ اعوجاجی در آن نیست و هیچ شیطانی را بدان دسترسی نیست.

گرچه در این مسیر می‌نشیند تا مردم را اغوا کند: لاقعدن لهم صراطک المستقیم، اما هرگز دسترسی به اصل راه را ندارد؛ زیرا مصادیق صراط مستقیم در جهان عینی همان دین، قرآن و پیشوایان معصوم هستند و این‌ها از نفوذ شیطان مصونند: ... و لاغوینهم أجمعین * الاّ عبادک منهم المخلصین * قال هذا صراط علی مستقیم. (حجر، 39-41)

55. صراط و سبیل گرچه از نظر معنا به هم نزدیک است، اما در قرآن کریم «صراط» به صورت مفرد و «سبیل» به صورت جمع بیان شده هم به صورت مفرد: و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبیل. (انعام، 153)

56. سرّ مفرد بودن «صراط» آن است که راه الهی بیش از یکی نیست، اما راه‌های انحرافی

ص: 34

متعدد است، البته در قرآن همان گونه که از پیروی راه های انحرافی نهی شده؛ و لا تتبعوا السبل، از راه های فرعی درست که به بزرگراه یعنی «صراط» منتهی می شود یاد شده و خداوند وعده هدایت اهل مجاهدت به این سبیل مختلف را می دهد: و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنكبوت، 69). دستورهای صحیح اخلاقی، فقهی و حقوقی راه های فرعی است که به صراط مستقیم توحید مرتبط است.

57. صراط هم به خداوند متعال اسناد داده می شود؛ هذا صراط رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا (انعام، 126) هم به راهیان؛ صراط الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اسناد صراط به خداوند به خاطر آن است که مجموعه معارف دین را خدا به وسیله وحی بر پیامبران نازل کرده است، اما استناد آن به راهیان و سالکان به عنوان (اصحاب الصراط السّوی) به دلیل آن است که این دین که عبارت از عقیده و اخلاق و عمل است حرکت در این معارف و صراط مستقیم جز معتقد و متخلق و عامل شدن چیز دیگری نیست و این امور از جان انسان سالک جدا نیست؛ زیرا این امور مسائل مادی نیست، بلکه يك سلسله امور معنوی است که انسان هایی این معارف و اخلاق و احکام را درك کرده و به آن معتقد و متصف شدند همچون امامان معصوم که خود صراط مستقیم هستند. بنا بر این، دین الهی دو مصداق دارد: یکی مجموعه تعالیم و معارف آسمانی که در کتاب و سنت آمده است و دیگری وجود شخص پیامبران و امامان که هر دو مصداق صراط مستقیم اند؛ بر همین اساس فرمودند:

«و الله نحن الصراط المستقیم» (1).

58. این آیه کریمه از راه تعلیق حکم بر وصف که مشعر به علیت است عامل و سبب پیمودن صراط مستقیم را انعام الهی معرفی می کند و بدین معناست که ما را به راه کسانی هدایت کن که چون به آنان نعمت دادی توفیق پیمودن صراط مستقیم را یافتند (2).

59. همان گونه که راه مستقیم به خداوند اسناد داده می شود؛ و انّ هذا صراطی مستقیما فاتبعوه (انعام، 153)، راه مستقیم به بندگان خدا نیز اسناد داده می شود چنان که می فرماید: صراط الذین انعمت علیهم نظیر آن موضوع دین و هدایت است که گاهی به خداوند نسبت داده می شود و گاهی به بندگان. اسناد دین به خدا مانند: أفریر دین الله ییغون (آل عمران، 83).

ص: 35

1- نور الثقلین، ج 1، ص 22.

2- تسنیم، ج 1، ص 518.

اسناد دین به مردم مانند: اَلیوم اَکملت لکم دینکم. (مائده، 3)

اسناد هدایت به خداوند مانند: انّ الهدی هدی الله (مائده، 73). اسناد هدایت به بندگان مانند: فبهديهم اقتده. (1)

60. در این آیه خداوند اعطای نعمت را به خود اسناد می دهد: «أنعمت»، ولی غضب و گمراهی را به خود اسناد نمی دهد؛ سرّ این تغییر سیاق آن است که از طرف ذات اقدس خداوند جز خیر و رحمت چیز دیگری نازل نمی شود و او در آغاز نه کسی را گمراه می کند و نه بر کسی خشم می گیرد، بلکه اضلال و غضب او کیفی است و این تبهکارانند که به سوء اختیار خود بی راهه می روند و بر اثر آن گرفتار غضب الهی می شوند. (2)

ص: 36

1- انعام، 90؛ روح البیان، ج 1، ص 27.

2- همان، ص 523.

سوره بقره

اشاره

ص: 37

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (1) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (3) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (6) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (7) ترجمه

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

الم * آن کتاب با عظمتی است که شك در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. * (پرهیزکاران) کسانی هستند که غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می آورند و نماز بپا می دارند و از تمام نعمت ها و مواهبی که به آنان روزی دادیم انفاق می کنند * و آنان که به آنچه به تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده ایمان می آورند و به رستخیز یقین دارند * آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند و آنان رستگارانند. * کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد. * خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده؛ و بر چشمهایشان پرده ای افکنده شده؛ و عذاب بزرگی در انتظار آن هاست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

عدم شك در قرآن کریم و هدایت آن برای پرهیزکاران، بیان برخی از اوصاف پرهیزکاران مانند ایمان به غیب، برپا داشتن نماز، انفاق، ایمان به کتب آسمانی و یقین به آخرت عدم تأثیر انداز پیامبر در کفار معاند و بسته بودن قلب و گوش آنان از شنیدن سخن حق.

ب. برخی از شك ها برای انسان نگرانی و اضطراب به وجود نمی آورد مانند شك در عدد کوه ها برای زمین شناسان، لیکن برخی از شك ها مانند شك در قیامت برای انسان نگرانی و

اضطراب پدید می‌آورد به چنین شکی «ریب» اطلاق می‌شود، همچنین شکی که با سوء ظن و تهمت همراه باشد «ریب» نامیده می‌شود و چنین شکی در برابر اطمینان است که آن اطمینان بر اثر ایمان حاصل می‌شود. (1)

ج. منظور از نفی ریب از قرآن کریم این است که در ظرف قرآن جای هیچ‌گونه شکی نیست؛ زیرا زمینه ریب و شك آنجاست که حق و باطل به هم آمیخته باشد در حالی که قرآن حق محض است؛ بل هو الحق من ربك (سجده، 3) و در حریم قرآن باطل اصلاً راه ندارد؛ لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه. (فصلت، 42)

مثال: اگر در يك کتابخانه هم قرآن باشد هم مفاتیح، در يك کتابی ممکن است شك کنیم که آیا قرآن است یا مفاتیح، اما اگر در کتابخانه فقط قرآن بود دیگر جای شك وجود ندارد؛ حال اگر قرآن کتاب حق بود و باطل اصلاً در آن راه نداشت دیگر شك معنا ندارد.

د. غیب برخلاف شهادت، عبارت است از چیزی که در تحت حس و درك آدمی قرار ندارد و آن عبارت است از خدای سبحان و آیات کبرای او که همه از حواس ما غایب اند و یکی از آن‌ها وحی است که در آیه و الآذین ءامنوا بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلك به آن اشاره فرمود، پس مراد از ایمان به غیب در مقابل ایمان به وحی و ایمان به آخرت عبارت است از ایمان به خدای تعالی. (2)

ه. - منظور از کفار در آیه الآذین کفروا مطلق کفار نیست؛ زیرا برخی از کفار مسلمان شدند یا می‌شوند، بلکه منظور کفار معاند و لجوج در صدر اسلام است و به همین جهت می‌فرماید: سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم. (3)

و. تقابل بین آیات نخست سوره که سخن از هدایت متقین داشت با آیه مورد بحث که بیانگر «هدایت ناپذیری کافران» است اقتضا می‌کرد که در این آیه شریفه به جای تعبیر ءأنذرتهم أم لم تنذرهم گفته شود

«اهدیتهم ام لم تهدهم». شاید سرّ تعبیر این باشد که قرآن کریم در امر هدایت انسان‌ها برای انذار و هشدار جایگاه ویژه‌ای قائل است و با این که قرآن

ص: 40

1- تسنیم، ج 2، ص 132.

2- المیزان، ج 1، ص 72.

3- المیزان، ج 1، ص 214.

هم میبشرد مؤمنان است و هم نذیر آنان؛ هدی و بشری للمؤمنین (بقره، 97) و تبارک الّذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا (فرقان، 1)، لیکن هسته مرکزی تبلیغ و هدایت، انذار است چرا که بسیاری از انسان ها با بشارت صرف هدایت نمی پذیرند و منطق آنان این است که نقد امروز را به نسیه فردا نمی فروشیم، از این رو در آغاز رسالت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: قم فانذر و موضوع انذار را در برخی از آیات به صورت حصر بیان کرد: انما أنت نذیر (هود، 13)، ان هو الا نذیر (سبأ، 46) و انما انت منذر من یخشیها (نازعات، 45) و چنین حصری در باره بشارت نیست.

ز. گاهی «لام» به معنای سود است و در مقابل «علی» به معنای ضرر به کار می رود مانند: من اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضلّ فانما یضلّ علیها (اسراء، 15) و گاهی «لام» به معنای اختصاص است مانند: لیس للانسان الاّ ما سعی (نجم، 39)؛ یعنی هر عملی مخصوص عامل خویش است مانند: ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و ان أسأتم فلها (اسراء، 7). در آیه شریفه و لهم عذاب عظیم «لام» به معنای اختصاص است؛ یعنی عذاب موصوف به عظمت مخصوص کفار است. (1)

نکته ها

1. نظیر آیه 2 تا 5 بقره، آیات 2 تا 5 لقمان است: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ. الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ. أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

2. قرآن کریم در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جمع آوری شده و به صورت کتاب تدوین شده است: «الکتاب». (2)

3. در قرآن کریم از واژه کتاب گاهی بدون اسم اشاره یاد می شود: هو الذی انزل علیک الکتاب (آل عمران، 7) و گاهی با اشاره نزدیک و هذا کتاب أنزلناه مبارک (انعام، 92) و گاهی نیز با اشاره دور: ذلك الکتاب و تلك آيات الکتاب (یوسف، 1)؛ سرّ این تفاوت

ص: 41

1- تسنیم، ج 2، ص 226.

2- نور، ج 1، ص 43.

تعبیر آن است که قرآن کریم حقیقتی گسترده است که مراحلی به هم پیوسته دارد که مرحله نازل اش در دست انسان هاست و مرحله متوسط آن در دست فرشتگان الهی: بآیدی سفره * کرام بررة (عبس، 15-16) و مرحله عالیّه آن نیز خداوند سبحان است: انا جعلناه قرءانا عربيا لعلمکم تعقلون * و انه فی أم الكتاب لدینا لعلی حکیم (زخرف، 3-4). مراحل گوناگون قرآن کریم مصحح اشارات مختلف است.

علاوه بر این قرآن کریم تجلی خداوندی است که هم بالا است؛ سبح اسم ربك الاعلی (اعلی، 1) هم نزدیک است؛ و اذا سألك عبادی عنی فآئی قریب (بقره، 186). قرآن کریم که تجلی اوست؛

«فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا ارأه» (1) هم عالی است که اسم اشاره دور و نزدیک بدین لحاظ است. (2)

4. اوصاف مشترك مؤمنان و پرهیزکاران

قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: قرآن مایه ی هدایت برای مؤمنان است؛ طس * تلك آيات القرآن و کتاب مبین * هدی و بشری للمؤمنین * الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون (نمل، 1-3)، در آیه ی دیگر می فرماید: قرآن مایه ی هدایت برای پرهیزکاران است؛ ذلك الكتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین * الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون... و بالآخرة هم یوقنون. (بقره، 2-4)

از جمع آیات شریفه استفاده می شود مؤمنان همان پرهیزکاران هستند چرا که در بسیاری از اوصاف مانند اقامه صلوة و انفاق در راه خدا و یقین به آخرت نیز مشترك هستند.

5. سرّ اختصاص هدایت به پرهیزکاران؛ خداوند در بعضی از آیات می فرماید: قرآن کریم مایه هدایت همه انسان هاست: شهر رمضان الّذی أنزل فیہ القرآن هدی للنّاس (بقره، 185) و و ما هی الاّ ذکری للبشر (مدثر، 31). از سوی دیگر می فرماید: قرآن مایه هدایت پرهیزکاران یا محسنان یا مؤمنان و مسلمین است؛ هدی للمتقین، هدی ورحمة للمحسنین (لقمان، 3)، هدی ورحمة للمؤمنین (یونس، 57) و هدی ورحمة و بشری للمسلمین (نحل، 89) جمع میان آیات شریفه به چه کیفیت است؟

ص: 42

1- نهج البلاغه، 147.

2- تسنیم، ج 2، ص 133.

الف. مفسران مانند مرحوم علامه طبرسی می گویند: قرآن کریم مایه هدایت همه انسان هاست، لیکن تنها پرهیزکاران و مؤمنان از هدایت آن استفاده می کنند همان گونه که انذار قرآن و پیامبر همگانی است: لیكون للعالمین نذیرا (فرقان، 1) و و اوحی الی هذا القرآن لاندركم به و من بلغ (انعام، 19)، ولی تنها گروه خاصی بهره مند می شوند: لینذر من کان حیا (یس، 70) و انما أنت منذر من یخشیها. (نازعات، 45)

ب. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: منظور از هدایت در آیه شریفه هدی للمتقین هدایت تکوینی پاداشی است نه هدایت تشریحی ابتدایی و سر این مطلب آن است که متقین سرمایه پذیرش هدایت قرآن را که همان سلامت فطرت است حفظ کرده اند (1)؛ یعنی آن ها پیش از عمل به هدایت تشریحی ابتدایی قرآن، از هدایت تکوینی ابتدایی بهره می گیرند که آیه اولئك علی هدی من ربهم ناظر به آن است و این تقوای فطری زمینه ساز پذیرش هدایت تشریحی قرآن است و سپس در پرتو عمل به ره آورد وحی مشمول هدایت تکوینی پاداشی قرآن می شوند و

«هدی للمتقین» به آن نظر دارد.

6. قرآن کریم از سویی ریب و شك را از قرآن نفی می کند و می فرماید: لا ریب فیہ و از سوی دیگر سخن از وجود ریب کفار و منافقان را در باره آن بیان می کند: و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا (بقره، 23) میان این دو آیه هیچ گونه تنافی نیست؛ زیرا آیه دوم اثبات ریب را با تعبیر ان کنتم ریب را به کفار نسبت می دهد و در جای دیگر منشأ شك را دل بیمار و چشم نابینای کافران و منافقان می داند: بل هم فی شك منها بل هم منها عمون (نمل، 66) چنان که در روز روشن در وجود نور آفتاب جای هیچ شکی نیست، ولی شخص نابینا بر اثر کوری خود در وجود آن شك می کند. (2)

7. کفار و منافقان هم در باره دعوی قرآن شك دارند، هم در باره دعوت آن. در باره دعوی می فرماید: بل هم فی شك من ذکری (ص، 8) و به آنان پاسخ می دهد که در استناد قرآن به خدا هیچ شکی نیست: تنزیل الکتاب لا ریب فیہ من رب العالمین (سجده، 2) و برای زوال

ص: 43

1- المیزان، ج 1، ص 45.

2- تسنیم، ج 2، ص 137.

شك بی جایشان آنان را دعوت به مبارزه کرد: و ان كنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله. (بقره، 23)

درباره ریب كفار در مورد دعوت قرآن این چنین می فرماید: و انا لفی شك ممّا تدعوننا الیه مریب (ابراهیم، 9) و به آنان پاسخ می دهد: أفی الله شك فاطر السموات و الارض. (1)

8. در قرآن کریم هدایت و مرادف های آن با «علی» به کار می رود که نشانه رفعت و علوّ است مانند: ان كان علی الهدی (علق، 11)، علی بینة من ربّه (هود، 17)، أضمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه (زمر، 22) و ضلالت و مرادف های آن با «فی» به کار رفته که نشانه سرکوب و منکوب شدن است مانند: انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین (سبأ، 24)، و الذین کذبوا بایاتنا صم بکم فی الظلمات (انعام، 39) همان گونه که تقوا زمینه بهره مندی از قرآن کریم است؛ هدی للمتّقین زمینه رسیدن به فلاح و رستگاری خواهد بود؛ و اتقوا الله لعلکم تفلحون. (2)

9. هدایت پرهیزکاران و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است. علی هدی من ربهم اشاره به این که هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آن ها بر آن سوارند و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند. (3)

10. اطلاق هدی بر قرآن به جای هادی تنها از باب مبالغه نیست تا نظیر

«زید عدل» باشد، بلکه نشانه آن است که این کتاب هم خود عین هدایت است و هم هادی دیگران؛ نظیر نور که هم خود روشن است و هم روشنگر دیگران. (4)

11. تعبیر به «هدی» به صورت نکره اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل پرهیزکاران می شود. (5)

12. در آیات شریفه 3-4 از فعل مضارع که معمولاً برای استمرار است استفاده شده و این نشان می دهد که پرهیزکاران و مؤمنان راستین کسانی هستند که در برنامه های خود ثبات و

ص: 44

1- ابراهیم، 10؛ تسنیم، ج 2، ص 139.

2- بقره، 189؛ تسنیم، ج 2، ص 208-210.

3- نمونه، ج 1، ص 78.

4- تسنیم، ج 2، ص 152.

5- جوامع الجامع، ج 1، ص 22.

استمرار دارند؛ فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آن ها اثر نمی گذارد و خللی در برنامه های سازنده آن ها ایجاد نمی کند. (1)

13. از جمله مما رزقناهم استفاده می شود که پرهیزکاران اولاً: بخشی از رزق خود را انفاق می کنند. «من» برای تبعیض است. ثانیاً: آنچه را انفاق می کنند رزق خدا می دانند نه مال خود؛ زیرا قرآن می فرماید: و اتوهم من مال الله الذی اتاکم. (نور، 33)

ثالثاً: انفاق باید از مال حلال باشد چون مال حرام شرعاً

«رزق الله» نیست، بلکه مبعوض خداست، از این رو قرآن کریم می فرماید: از طیبات انفاق کنید؛ انفقوا من طیبات ما کسبتم. گرچه اصل مال رزق خداست، ولی مال حلال هر کس روزی خاص اوست و خداوند دستور انفاق از رزق خاص انفاق کننده داده است.

رابعاً: انفاق نباید محدود به مال باشد، بلکه علم، عقل، قدرت و... را انفاق می کنند؛ زیرا همه این ها از مصادیق رزق الهی است، از این رو فرمود: مما رزقناهم و نفرمود

«من اموالهم» (2)، از این رو در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه می فرماید:

«مما علمناهم یبثون و مما علمناهم من القرآن یتلون» (3)

14. ایمان از عمل جدا نیست؛ در کنار ایمان به غیب، وظایف و تکالیف عملی مؤمن بازگو شده است. (یؤمنون - یقیمون) (4)

15. بعد از اصل ایمان مهم ترین اصل عملی اقامه نماز و انفاق است. (5)

16. پیامبر اکرم آخرین پیامبر الهی است. کلمه

«من قبلک» بدون ذکر

«من بعدک» نشانه خاتمیت آن حضرت است. (6)

17. وجه ترتب انفاق؛ مما رزقناهم ینفقون بر اقامه نماز؛ و یقیمون الصلاة آن است که حب مال و جاه و بخل و منع طبع، جلوگیری از انفاق است و تنها نمازگزاران راستین اند که جان

ص: 45

1- نمونه، ج 1، ص 79.

2- تسنیم، ج 2، ص 169.

3- بحار، ج 2، ص 17.

4- نور، ج 1، ص 45.

5- بحار، ج 2، ص 17.

6- همان.

خود را از این قیود رها نکرده قدرت انفاق دارند: و اذا مسه الخير منوعا الا المصلين * الذينهم على صلواتهم دائمون * و الذين في اموالهم حق معلوم * للسانل و المحروم. (1)

18. اشاره با لفظ «اولئك» که ناظر به دور است برای بزرگداشت مقام پرهیزکاران است چنان که تکرار این کلمه با ذکر «واو عاطفه» برای تفهیم استقلال هر يك از هدايت و فلاح برای تکریم است. (2)

19. قرآن کریم در جایی که به يك فضیلت اخلاقی مانند عبادت، کار خیر، ذکر نعمت های خداوند و توبه فرمان می دهد، تعبیر به «لعلکم» می کند مانند: و اعبدوا ربکم و افعلوا الخير لعلکم تفلحون (حج، 77)، فاذکروا الاء الله لعلکم تفلحون (اعراف، 69) و و توبوا الی الله جمیعا یه المؤمنون لعلکم تفلحون (نور، 31) و در جایی که صاحبان فضیلت اخلاقی را معرفی می کند با کلمه «اولئك» از آن ها تمجید و توصیف می کند مانند: و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون (حشر، 9)، ... اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون (مجادله، 22) و لكن الرسول و الذين ءامنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم اولئك لهم الخیرات و اولئك هم المفلحون. (توبه، 88)

نظیر همین تفاوت تعبیر در مورد فرمان به تقوا و صاحبان تقوا و فضیلت اهتدا و هدايت یافتگان حقیقی در قرآن دیده می شود: یا ایها الذین ءامنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون (بقره، 183)، لیس البرّ ان تولوا و جوهکم... اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون (بقره، 177) و... فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلمته و اتبعوه لعلکم تهتدون (اعراف، 158)، اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون. (بقره، 157)

20. تنها متقین رستگار هستند؛ ضمیر فصل «هم» مفید انحصار است. (3)

21. قیام گاهی در مقابل قعود و سجود است و به معنای ایستادن. مانند: الذین یذکرون الله قیاما و قعودا (آل عمران، 191) و و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما (فرقان، 64) و

ص: 46

1- معارج، 21-25؛ تسنیم، ج 2، ص 179.

2- همان، ص 210.

3- نمونه، ج 1، ص 78.

گاهی در مقابل حرکت است و به معنای سکون و توقف. مانند: کَلَّمَا اضَاءَ لَهُمْ مَشُوا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا (بقره، 20) و گاهی در برابر انحراف و اعوجاج است و به معنای ایستادگی است نه ایستادن ظاهری. مانند: جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ. (مانده، 97)

22. قرآن کریم همان گونه که امر به اقامه نماز کرده است؛ اَقِيمُوا الصَّلَاةَ، امر به اقامه دین نیز کرده است؛ اِنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ. مناسبت و ارتباط اقامه دین و اقامه نماز این است که اقامه نماز عامل اقامه دین است اگر انسان ها اهل قیام به قسط باشند و در برابر شرك و کفر ایستادگی کنند می توانند نماز را که ستون دین است بپا دارند تا خیمه دین به طور کامل برافراشته گردد و بدین جهت است که در آیه شریفه از میان همه عبادات تنها اقامه نماز بیان شده است. (1)

23. عدول از ایمان به یقین و بالاخره هم یوقنون بدان جهت است که به لازمه یقین که عبارت است از فراموش نکردن آخرت اشاره کرده باشد؛ چون بسیار می شود که انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و هیچ شکمی در آن ندارد، اما پاره ای از لوازم آن را فراموش می کند و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می دهد به خلاف یقین که دیگر با فراموشی نمی سازد. (2)

24. نظیر آیه 6 بقره: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آیه 10 یس است: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

25. برخی از کافران به مرحله ای از کفر می رسند که زمینه ایمان در آنان نابود می شود: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ... (3)

26. خداوند مَهر بر دل ها و گوش های کافران را به خود نسبت داده، ولی پرده برچشمان را به خود کفار نسبت داده و این اختلاف تعبیر می فهماند که يك مرتبه از کفر از ناحیه خودشان بوده و آن این مقدار بوده که زیر بار حق نمی رفته اند و يك مرتبه شدیدتری را خداوند به عنوان مجازات بر دل هاشان افکنده؛ پس اعمال آنان در وسط دو حجاب قرار گرفته یکی حجاب خودشان و یکی حجاب خدا. (4)

ص: 47

1- تسنیم، ج 2، ص 167.

2- المیزان، ج 1، ص 73.

3- راهنما، ج 1، ص 35.

4- المیزان، ج 1، ص 83.

27. مختوم شدن دل ها و گوش های کافران و کور بودن آنان گرچه محدود به دنیا نیست؛ و من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى و أضل سبیلاً، اما این بدان معنا نیست که در جهان آخرت هیچ حقیقتی را نمی فهمند، بلکه آنان حقایق بسیاری از جمله عذاب الهی را درک می کنند و می دانند به سوء اختیار خود خویشتن را کور کرده اند. (1)

28. در میان همه اعضای بدن فقط قلب و گوش و چشم نامبرده شد؛ زیرا این اعضا یا محل علم اند چون قلب و یا راه فراگیری و یاد گرفتن اند چون چشم و گوش. (2)

آیه 8 - 20

اشاره

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (9) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (10) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَدِّقُونَ (11) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (12) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (13) وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (14) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (16) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (17) صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (18) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ يَرْقُبُ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (19) يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْئَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (20)

ترجمه

گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم.» در حالی که ایمان ندارند. * می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان

ص: 48

1- تسنیم، ج 2، ص 237.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 70.

را فریب نمی دهند؛ (اما) نمی فهمند. * در دل‌های آنان يك نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغهایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آن هاست. * و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنید.» می گویند: «ما فقط اصلاح کننده ایم.» * آگاه باشید! این ها همان مفسدانند؛ ولی نمی فهمند. * و هنگامی که به آنان گفته شود: «همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید.» می گویند: «آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟!»، بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی دانند. * و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند، می گویند: «ما ایمان آورده ایم.» (ولی) هنگامی که با شیطان های خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شما مییم؛ ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم.» * خداوند آنان را استهزا می کند؛ و آن ها را در طغیان نشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند. * آنان کسانی هستند که «هدایت» را به «گمراهی» فروخته اند؛ و (این) تجارت آن ها سودی نداده؛ و هدایت نیافته اند. * آنان [= منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پید کند)، ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند؛ و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آن ها را راه می سازد. * آن ها کران، گنگ ها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند. * یا همچون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد. آن ها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش های خود می گذارند؛ تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند). * (روشنایی خیره کننده) برق، نزدیک است چشمانشان را برباید. هر زمان که (برق جستن می کند، و صفحه بیابان را) برای آن ها روشن می سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می روند؛ و چون خاموش می شود، توقف می کنند. و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آن ها را از بین می برد؛ چرا که خداوند بر هر چیز تواناست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

بیان برخی از اوصاف و افعال ناپسند منافقان مانند ایمان دروغین، فریب کاری، بیماری روح، فساد در جامعه، سفاهت، استهزا، انتخاب گمراهی بر هدایت و بیان دو مثال برای حال منافقان.

ب. مراد از خدعه منافقان با خدا و مؤمنان این است که آن‌ها چون خدا و مؤمنان را نشناخته‌اند می‌پندارند که ایشان را می‌فریبند و یا صورت کار و رفتارشان با خدا و مؤمنان، صورت کار فریبنده است و یا این که مراد از خدعه با خدا و مؤمنان خدعه با رسول خدا و مؤمنان است. (1)

ج. سنت الهی بر این نیست که در ابتدا دل آدمی را بیمار کند یا بر بیماری او بیفزاید، بلکه با دستور ایمان و تقوا از بیمار دلی پیشگیری یا آن را درمان می‌کند، لیکن بیمار دلانی که به سوء اختیار خود از درمان‌های الهی بهره‌ای نمی‌برند خداوند بر بیماریشان می‌افزاید. (2)

د. اطلاق شیطان بر منافقان و کافران به نحو حقیقت است نه مجاز؛ زیرا شیطان به هر موجود مکار متمرّد و گریزان از حق گفته می‌شود کافران و منافقان که از هدایت رهبران الهی، متمرّد و گریزان هستند از راه‌های مرموز با وسوسه کردن میل به باطل را در دل‌های دیگران تزریق می‌کنند. (3)

ه. - گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان اند، اما باطناً دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنای وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن و گفتار و عمل را شامل می‌شود. (4)

و. استهزای منافقان نسبت به مؤمنان هیچ اثر واقعی و نقش‌تکوینی ندارد، بلکه اعتباری محض است، اما استهزای خدای سبحان نسبت به منافقان تکوینی و واقعی است بدین معنا که خداوند آنان را سبک‌مغز می‌کند: و افندتهم هواء (ابراهیم، 43) و در قیامت که ظرف ظهور حقایق است؛ و الوزن یومئذ الحق (اعراف، 8) حقیقت آن‌ها و اعمالشان به قدری بی‌وزن می‌گردند که دیگر ترازویی برای سنجش آنان برپا نمی‌شود: فلا تقیم لهم یوم القیامة وزنا. (کهف، 105)

ز. در آیه 17 و 19 دو تمثیل برای منافقان بیان می‌کند؛ در تمثیل نخست می‌فرماید: منافقان مانند کسی هستند که در شب تاریک نار و آتش می‌افروزند و خیال می‌کنند به وسیله آن

ص: 50

1- تسنیم، ج 2، ص 254.

2- همان، ص 262.

3- تسنیم، ج 2، ص 284.

4- نمونه، ج 1، ص 100.

می توانند با تاریکی ها به مبارزه برخیزند، ناگهان باد تندی می آید که بدین وسیله نور از بین می رود و در تاریکی باقی می ماند.

در تمثیل دوم منافق را به اشخاص در باران مانده ای تشبیه کرده که مشکلات باران تند، شب تاریک و غرش رعد و برق و ترس از مرگ او را فراگرفته و او هیچ جای امن و امانی را پیدا نمی کند که از آن نجات یابد.

ح. حال منافقین این گونه است که به ظاهر مسلمانند و از بعضی از فواید دین برخوردار می شوند چون خود را مؤمن قلمداد کرده اند از مؤمنین ارث می برند و با آنان ازدواج می کنند و از این قبیل منافع برخوردار می شوند، اما همین که مرگشان یعنی آن موقعی که هنگام برخورداری از تمامی آثار ایمان است فرا می رسد، خدای تعالی نور خود را از ایشان می گیرد و آنچه به نام دین انجام داده اند تا به اجتماع بقبولانند که مسلمانیم، باطل نموده در ظلمتشان قرار می دهد. (1)

ط. خداوند منافقان را ترك نمی کند و به صفت ترك وصف نمی شود، لیکن هنگامی که آن ها از کفر و ضلال بازگشت نمی کنند لطف و یاری خویش را از آنان منع می کند. (2)

نکته ها

1. ایمان قولی که فقط از طریق زبان باشد ایمان حساب نمی شود هر چند از نظر فقهی، احکام اسلام از قبیل طهارت و جواز نکاح و حرمت جان و مال بر آن مترتب گردد. (3)

2. نیرنگ با مؤمنان به قدری خطیر است که در آیه کریمه 9 در کنار نیرنگ با خدا از آن یاد شده است. (4)

3. منافقین نیرنگ مداوم و مستمر با خدا و مؤمنان دارند (تداوم از فعل مضارع یخادعون استفاده می شود).

4. ریا، نیرنگ با خداست. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: کیف یخادع

ص: 51

1- المیزان، ج 1، ص 88؛ مجمع البیان، ج 1، ص 81.

2- همان.

3- نمونه، ج 1، ص 62.

4- تسنیم، ج 2، ص 260.

«يعمل بما امر الله ثم يريد به غيره».(1)

5. تلاش انسان در پنهان کردن باطن خویش از خداوند خدعه به خداوند است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«و اعلم انك لا تقدر على اخفاء شيء من باطنك عليه تعالى و تصير مخدوعا بنفسك قال الله تعالى : يخادعون الله».(2)

6. هر گناهی عامل عذاب دنیوی یا اخروی نیست، بلکه در صورتی گناه عامل عذاب می شود که استمرار داشته باشد، از این رو در قرآن جمله بما كانوا که مفید استمرار است زیاد دیده می شود از جمله: و لهم عذاب الیم بما كانوا یكذبون (بقره، 10)، لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما كانوا یكفرون (بقره، 70) و ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون. (اعراف، 96)

7. مجهول آوردن فعل «قیل» برای افاده عموم است و گوینده یا دعوت کننده خاصی مراد نیست؛ دعوت منافقان به ترك فساد هم با تلاوت و تفسیر قرآن صورت می گیرد هم با سخنان معصومین (علیهم السلام) و هم با نهی از منکر مؤمنان، لیکن آنان در برابر همه این دعوت ها و هدایت ها يك سخن دارند که ما فقط اهل اصلاحیم نه افساد.(3)

8. خداوند متعال در برابر منافقان که ادعای اصلاح دارند اسرارشان را فاش می کند و با تأکید آنان را مفسد می خواند.(4)

9. انسان ها در برابر دین خدا سه گروه اند: برخی در باطن و ظاهر آن را می پذیرند؛ اینان مؤمنان و پرهیزکاران اند. برخی نیز در ظاهر و باطن منکرند؛ اینان کافران اند. گروه سوم منافقان اند که در باطن کافرند، ولی اظهار ایمان می کنند؛ کفر درونی منافقان در روز امتحان بروز می کند: هم للكفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بأفواههم ما لیس فی قلوبهم... (آل عمران، 167)، پس منافقان در واقع کافرند و از این رو در برخی احکام با کافران شریک اند مانند سقوط در آتش قهر خدا: ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعاً.(5)

ص: 52

1- نور الثقلین، ج 1، ص 35.

2- همان.

3- تسنیم 2.

4- تسنیم، ج 2، ص 274.

5- نساء، 140؛ همان، ص 246.

10. خدای سبحان در آیات نخستین سوره مبارکه بقره شرایط 5 گانه بهره مندی از قرآن را بیان کرد: ایمان به غیب، ایمان به وحی و رسالت، یقین به آخرت، اقامه نماز و انفاق. سه شرط اول ایمان به اصول سه گانه دین و دو شرط دیگر نمونه ای از فروع دین است و منافقان که نه ایمان به اصول و مبانی اعتقادی دین دارند؛ و ما هم بمؤمنین و نه امتثالی از سر اخلاص نسبت به فروع دین؛ و لا یأتون الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون (توبه، 54)، نه تنها از هدایت قرآنی محروم اند، بلکه مشمول اضلال کیفری قرآن نیز هستند: و نزل من القرءان ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً. (1)

11. جدایی منافقان از مومنان

نظیر آیه 14 بقره: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ

آیه 56 توبه است: وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ بِمِنكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ

12. نظیر آیه 16 بقره: أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

آیه 175 همین سوره است: أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ

با این تفاوت که آیه نخست مربوط به منافقان است اما آیه دوم مربوط به کتمان کنندگان از اهل کتاب است.

13. سنت الهی بر این نیست که در ابتدا قلب انسانی را بیمار کند یا بر بیماری کسی بیافزاید، بلکه در ابتدا برای پیشگیری از مرض قلب دستور به ایمان و تقوا و پرهیز از دین فروشی می دهد: وءامنوا بما انزلت مصدقا لما معكم و لا تكونوا اول كافر به و لا تشتروا باياتي ثنا قليلاً و ابای فاتقون. (بقره، 41)

در مرحله دوم بعضی از امور را به عنوان بیماری قلبی معرفی می کند مانند طمع نامحرم: فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض يا گرایش به کفار: فتری الذين فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم. (مائده، 52)

ص: 53

مرحله سوم اگر بیماری در قلب آن ها جای گرفت، راه درمان را نشان می دهد: و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه. (هود، 90)

در مرحله چهارم اگر به نسخه شفابخش توجه نکردند آنان را به افشای اسرارشان تهدید می کند: أم حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن یرج الله اضغانهم (محمد، 29) و در مرحله پنجم اگر این تهدید هم مؤثر نشد آنان را تهدید به تبعید یا قتل می کند (احزاب، 60) آن گاه اگر به راه نیامدند چون کارشان از درمان گذشته آنان را به خود رها می کند و می گوید هر کاری می خواهید بکنید: اعملوا ما شئتم. (1)

14. همان گونه که فرعون خود بزرگ ترین عامل فساد بود: فاکثروا فیها الفساد (فجر، 12)، لیکن خود را هادی و مرشد می دانست: و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد (غافر، 29). منافقان که فسادگر هستند: و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل (بقره، 205)، خود را مصلح می پندارند: انما نحن مصلحون که قرآن کریم پاسخ می دهد: مفسد واقعی این ها هستند؛ الا انهم هم المفسدون.

15. باید غرور متکبرانه منافق، شکسته و با آن مقابله به مثل شود: انهم هم السفهاء. (2)

16. خداوند متعال در آیه 14 با چهار تعبیر تمایل باطنی منافقان را به کفر افشا می کند:

الف. منافقان در ملاقات و برخورد با مؤمنین از جمله فعلیه «ءامنا» و بدون تأکید استفاده می کردند که دلالت بر حدوث می کرد، لیکن در برخورد با کافران از جمله ثبوتیه «انا معکم» که دلالت بر ثبوت و همراه با تأکید است استفاده می کردند. (3)

ب. از اجتماع منافقان با مؤمنان با تعبیر «اذا لقوا» یاد می کند تا نشانه این نکته باشد که اصراری بر ملاقات با مؤمنان ندارند و اگر روزی ناخواسته با آن ها برخورد کردند به دروغ اظهار ایمان می کنند و از ملاقات با کافران با تعبیر «اذا خلوا» یاد می کند؛ منافقان با رغبت به سوی خانه های امن کافران رفته، در مجالس خصوصی با آنان خلوت می کنند؛ این دوگانگی تعبیر نشانه تمایل اینان به کفر است.

ص: 54

1- فصلت، 40؛ همان، ص 266.

2- نور، ج 1، ص 58.

3- روح المعانی، ج 1، ص 160.

ج. ضمیر «شیاطینهم» به منافقان بر می گردد و منظور از شیاطین کفار هستند؛ از این تعبیر معلوم می شود که منافقان و کفار از يك سنخ اند.

د. خودشان تصریح می کنند که کار ما با مؤمنان تنها استهزا است: ائما نحن مستهزؤن، البته منافقان روز امتحان تمایل خود را به کافران علنی می کنند: هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان. (1)

17. استهزا و تمسخر دیگران گرچه در همه موارد ناروا و حرام است: لا یسخر قوم من قوم، اما مراتب قبح آن نسبت به موارد استهزا متفاوت است. منافقان گاهی مؤمنان را استهزا می کردند، گاهی اولیای الهی و گاهی امام و پیامبر (علیهم السلام) و گاهی نیز آیات الهی را.

استهزای مؤمنان گرچه فسق است، اما استهزای خدا و رسول و آیات الهی همتای کفر است: قل ابالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزؤن * لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم. (2)

18. آنچه که يك تاجر در خرید و فروش طلب می کند سلامت سرمایه و سود است و منافقان هر دو را از دست دادند؛ زیرا هدایت که سرمایه آنان بود با ضلالت از بین رفت و وقتی سرمایه نابود شود سود هم به دست نمی آید، از این رو خداوند می فرماید: فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین. (3)

19. از نظر اسلام دنیا تجارت خانه است:

«ان الدنيا دار صدق لمن صدقها... مسجد احباء الله و مصلی ملائكة الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله...» (4). حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: مردم در دنیا دو گروه هستند گروهی جان خود را به دنیا می فروشند و بنده دنیا می شوند و برخی جان خود را می خرند و آن را از اسارت دنیا آزاد می کنند؛

«الدنيا دار ممر لا دار مقر و الناس فيها رجالان: رجل باع فيها نفسه فابوقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها». (5)

اگر انسان در این تجارت خانه اعمال صالح کسب کرد این دنیا بهترین تجارت خانه برای اوست و اگر انسان به دنبال کسب مادیات حرکت کرد و جان خود را به دنیا فروخت این دنیا

ص: 55

1- آل عمران، 167؛ تسنیم، ج 2، ص 283.

2- توبه، 65-66؛ تسنیم، ج 2، ص 285.

3- کشاف، ج 1، ص 72؛ مفاتیح الغیب، ج 2، ص 311.

4- نهج البلاغه، حکمت 131.

5- نهج البلاغه، حکمت 133.

بدترین تجارت خانه برای اوست. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«و لبس المتجر ان ترى الدنيا لنفسك ثمنا و مما لك عندالله عوضا»⁽¹⁾، از این رو آن حضرت می فرماید: ارزش جان شما بهشت است مبادا به کمتر از بهشت بفروشید؛

«الا حرّ يدع هذه اللمازة لاهلها انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوا الا بها»⁽²⁾.

20. تجارت از دیدگاه قرآن کریم دو نوع است: تجارت رابح و سودمند و تجارت بایر و زیانبار. تجارت رابح همان تجارت انسان با خداوند است که شرط آن ایمان به خدا و پیامبر و جهاد در راه خداست: یا ایها الذین ءامنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم * تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم (صف، 10-11). در تجارت سودمند خداوند جان و مال مؤمن را می خرد و به آنان بهشت را عنایت می کند: ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنة (توبه، 111)؛ از این تجارت به عنوان تجارت رابح یاد می شود: یرجون تجارة لن تبور. (فاطر، 29)

تجارت بایر و زیانبار تجارت با غیر خداست؛ خداوند به این افراد می فرماید: و کنتم قوما بورا⁽³⁾.

21. در تجارت با خداوند دو نکته قابل توجه است: الف. تعبیر به خریدن جان و مال از باب تشویق است؛ زیرا انسان مالک جان و مال نیست تا بخواهد به خدا بفروشد و خداوند هم فاقد نیست تا بخواهد مالک شود.

ب. وقتی انسان با خداوند در جهاد اکبر معامله کرد، بعد از آن باید با اذن خداوند در جان و مال تصرف کند. بنا بر این مجاز به گناه کردن نیست⁽⁴⁾.

22. از ظاهر آیه شریفه 15 استفاده می شود که منافقان هدایت را فروختند و ضلالت را خریدند در حالی که آنان مالک هدایت (مبیع) نبوده و نیز فاقد ضلالت (ثمن) نبودند تا یکی را به دیگری تبدیل کنند. در تصحیح این بیع و شراء گفته شده که معنای خریدن ضلالت همان انتخاب و برگزیدن گمراهی آنان قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و همچنان باقی

ص: 56

1- نهج البلاغه، خطبه 32.

2- نهج البلاغه، حکمت 456؛ اقتباس از تسنیم، ج 2، ص 303-313.

3- فتح، 12؛ تسنیم، ج 2، ص 298.

4- تسنیم، ج 2، ص 306.

مانده بود یا این که هدایت فطری را که بر آن متولد شده بودند فروختند و ضلالت عارضی را خریدند. (1)

23. وصف مشترك منافقان و كفار

نظیر آیه 18 بقره: **صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ**

آیه 171 همین سوره است: **وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ**

آیه نخست مربوط به منافقان است اما آیه دوم مربوط به كفار است.

24. قرآن کریم همان گونه که در باره کافران سخن از غرق شدن در گرداب خطاها دارد: احاطت به خطیته (بقره، 81) در باره منافقان نیز

سخن از غوطه ور شدن در گرداب طغیان و کوردلی دارد: فی طغیانهم یعمهون. (2)

25. تعبیر به «اصابع» (انگشتان) به جای انامل (سرانگشتان) گذشته از آن که تعبیری رایج است مفید مبالغه نیز هست؛ زیرا تعبیر انگشت

نهادن در گوش نشانه شدت هراس آدمی است که همه انگشت را در گوش فرو می برد نه خصوص سر انگشت را. (3)

26. سرّ این که خداوند به منافقان فرصت روشن کردن این نور را می دهد، سپس آن را خاموش می کند آن است که اگر در لحظه اول به

آنان فرصت افروختن نور ندهد در همان آغاز حرکت همانند کسی که در آغاز حرکت بماند چندان متحیر و سرگردان نیست، ولی اگر در

بین راه نور او گرفته شود در حیرت فرو می رود. (4)

27. خداوند در این آیات منافقان را کور و کر و گنگ معرفی می کند و در جای دیگر بدترین جنبندگان را کرها و گنگ ها می داند که فاقد

تعقل و اندیشه اند: **أَنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبَكْمَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** (انفال، 22) از جمع دو آیه استفاده می شود که منافقان بدترین

جنبندگان روی زمین اند، از این رو در پایین ترین درکات جهنم خواهند بود: **أَنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**.

ص: 57

1- تسنیم، ج 2، ص 309.

2- همان، ص 291.

3- همان، ص 341.

4- همان، ص 322.

28. انسان در عالم طبیعت مسافری است که رهسپار لقای مهر یا قهر الهی است و سیر و سفر بدون نوری که راه را روشن کند ممکن نیست و منافق که در باطن کافر است نه از خود نوری دارد و نه از نور خدایی بهره مند است و منبع دیگری برای تأمین نور نیست: و من لم يجعل الله له نورا فماله من نور، پس او در تاریکی ها به سر می برد. (1)

29. جمع بودن «ظلمات» و نکره بودن آن اشاره به انبوه بودن ظلمت هاست همین معنا در جای دیگر با تعبیر ظلمات بعضها فوق بعض (نور، 40) از آن یاد شده است. (2)

30. در مثل هایی که قرآن کریم برای تبیین کارهای منافقان و کافران می آورد گاهی مفرد به مفرد تشبیه می شود مانند تشبیه ریاکار به سنگ صافی که خاکی روی آن باشد و بارانی درشت قطره بر آن ببارد و همه را بشوید: فمثلهم صفاوان علیه تراب (بقره، 264)، گاهی جمع به جمع تشبیه می شود مانند اعراض کنندگان از قرآن به حمارهایی که از شیرها فرار می کنند: فمالهم عن التذكرة معرضين * کانهم حمر مستنفره فرّت من قسورة (مدثر، 49-51) و گاهی جمع به مفرد تشبیه می شود مانند تبه کاران اهل کتاب به حمار: مثل الذین حملوا التوراة ثم لم يحملوها کمثل الحمار و مانند آیه مورد بحث تشبیه منافقان به کسی که آتشی افروخته است: مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً.

در تمام این اقسام سه گانه تمثیل، اوصاف کفار و منافقان به اوصافی است که در مثال های مذکور آمده؛ یعنی جریانی به جریان دیگر تشبیه شده است و سخن از جمع و فرد نیست تا نیاز به تکلف ادبی داشته باشد و گفته شود «الذی» به معنای «الذین» است. (3)

31. انسانی که نمی بیند، گاهی به خاطر تاریکی است و گاهی بر اثر کوری و منافق که راه را نمی بیند هم از نور محروم است و هم از دیده بینا. بنا بر این، اگر نوری هم باشد او نمی بیند زیرا کور است در نتیجه آیه صمّ بکم عمی تکرار آیه ترکهم فی ظلمات لا یبصرون نیست. (4)

32. اگر انسان چشم حق بین داشت او در حقیقت دارای چشم است، از این رو قرآن

ص: 58

1- تسنیم، ج 2، ص 317.

2- مفاتیح الغیب، ج 2، ص 314؛ تسنیم، ج 1، ص 316.

3- تسنیم، ج 2، ص 320.

4- همان، ص 324.

می فرماید: و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار (ص، 45) و اگر انسان چشم حق بین نداشت و جز دنیا چیزی را ندید او در حقیقت کور است و اگر گوش شنوا نداشت در حقیقت کر است، از این رو قرآن می فرماید: صَمٌّ بَكْمٌ عَمَى فَهَمٌ لَا يَرْجِعُونَ و به همین جهت کسی که دنیا را هدف بداند نه ابزار و چشم حق بین نداشته باشد امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز او را کور معرفی کرده است:

«أَمَا الدُّنْيَا مَنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يَبْصُرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا» (1).

آیه 21 - 24

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (22) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (23) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (24)

ترجمه

ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید؛ تا پرهیزگار شوید. * آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان [= جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد؛ و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد؛ تا روزی شما باشد. بنا بر این، برای خدا هم‌تایانی قرار ندهید، در حالی که می دانید (هیچ يك از آن ها، نه شما را آفریده اند، و نه شما را روزی می دهند). * و اگر درباره آنچه بر بنده خود [= پیامبر] نازل کرده ایم شك و تردید دارید، (دست کم) يك سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - (برای این کار) فرا خوانید اگر راست می گوید. * پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، (بدنهای) مردم (گنهکار) و سنگها [= بتها] است؛ و برای کافران، آماده شده است!

ص: 59

1- نهج البلاغه، خطبه 133.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

فرمان به عبادت خداوند، عبادت زمینه برای رسیدن به پرهیزکاری، بیان آیات انفسی و برخی از آیات آفاقی، تحدی در برابر کفار به آوردن مانند قرآن و ناتوان بودن همه انسان ها از آوردن کتابی همانند قرآن.

ب. بعد از آن که خدای سبحان حال فرقه های سه گانه یعنی متقین، کفار و منافقان را بیان نمود در آیه 21 مردم را به سوی بندگی خود دعوت می کند تا به متقین ملحق شوند. (1)

ج. از آن جا که نفاق و کفر که موضوع بحث آیات پیشین بود گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرچشمه می گیرد. در آیات مورد بحث به این مسأله پرداخته و مخصوصاً انگشت روی معجزه جاویدان (قرآن) می گذارد تا هر گونه شك و تردید را نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از میان ببرد. (2)

د. امر در «فأتوا» امر تعجیزی است تا به همه بفهماند که قرآن معجزه است و هیچبشری نمی تواند نظیرش را بیاورد و این که این کتاب از ناحیه خدا نازل شده و در آن هیچ شکی نیست، معجزه ایست که تا زمین و زمان باقی است آن نیز به اعجاز خود باقی است. (3)

هـ. - تنوین «بسورة» تنوین وحدت است؛ یعنی يك سوره در برابر آیاتی که به ده سوره تحدی کرده است: فأتوا بعشر سور مثله مفتریات. (4)

منظور از عبد

و. منظور از ازواج مطهره

... وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ... (البقرة، 25)

منظور از ازواج مطهره حورالعین است که در آیات دیگر بیان شده است: وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ. كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ (الصفات، 48 و 49)

وَ حُورٌ عِينٌ. كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (الواقعه، 22 و 23)

ص: 60

1- المیزان، ج 1، ص 91؛ نمونه، ج 1، ص 117.

2- نمونه، ج 1، ص 126.

3- المیزان، ج 1، ص 92.

4- تسنیم، ج 2، ص 412.

و ممکن است منظور از ازواج مطهره همسران پرهیزکار در دنیا باشند.

ز. در این که ضمیر «مثله» به عبد راجع است یا به قرآن دو وجه بیان شده: برخی گفته اند ضمیر به «عبده» راجع است؛ یعنی پیامبر امی و درس نخوانده و نانویس بود و قرآن آورد، شما هم به دست انسان امی بیاورید. شیخ طوسی این احتمال را نقل و بعد تضعیف کرده و گفته لازمه اش آن است که در باره اعجاز قرآن دلیل محکمی نداشته باشیم؛ زیرا اعجازش بدین جهت است که آن را انسان امی آورده و این تعبیر از عظمت قرآن می کاهد در حالی که عظمت قرآن در این است که گفته شود محتوای آن بی مانند و بی نظیر است، از این رو در جای دیگر می فرماید: اگر انس و جن جمع شوند نمی توانند مانند آن را بیاورند.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: ممکن است ضمیر به «عبده» برگردد و ممکن است به «ما» در «مما» یعنی قرآن؛ یعنی شما اگر می توانید به وسیله شخص امی نظیر آن را بیاورید، لیکن نمی توانید. خلاصه این که قرآن کریم در حد نصاب اعجاز هست به ویژه که آورنده اش امی باشد؛ پیامبر اگر درس هم می خواند و تمام عمر را در مدرسه می گذراند و قرآن می آورد باز هم قرآن کلام الله بود؛ زیرا این سخنان از انسان نیست چه عالم و چه امی، گرچه در فرض عالم بودن، افراد باطل گرا شک می کردند: اذا لارتاب المبطلون. (1)

ح. «وقود» به معنای

«ما یوقد به النار» است مانند کبریت در امروزه و سنگ چخماق در قدیم که به وسیله آن آتش را روشن می کردند. آیه شریفه می فرماید: آتشگیره جهنم هم خود انسان ها هستند و هم سنگ ها که از آن باید خود را نگه داشت: فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة.

ط. وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ... (البقرة، 23)

نام این عبد در آیه دیگر مشخص شده است: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ... (محمد، 2)

ی. منظور از عهد خداوند

ص: 61

در يك آيه مي‌فرمايد كفار عهد شکن هستند: وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مَثَلًا... وَ مَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ. الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ (البقره، 26 و 27)

در آيه ديگر عهد الهی، عبادت بيان شده است: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (يس، 60 و 61)

نکته ها

1. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: خدای سبحان یگانه کسی است که سزاوار پرستش است چون اهلیت این که دیگران برای کسی خاضع شوند جز به دلیل کمالی که در آن شخص وجود دارد نیست، بنا بر این تنها و تنها کمال است که نفس در برابر آن خاضع می شود و آن کمال، یا عبارت است از جمالی که نفس به سوی آن مجذوب می شود، یا جلالی است که عقل در برابر آن خضوع می کند؛ هر کدام را در نظر بگیریم حدّ اعلايش در خداوند است، بلکه جمال ها و جلال ها از اوست. (1)

بيان مرحوم علامه طباطبایی را به زبان ساده ذیل می توان تفریر کرد. علت لزوم پرستش خداوند عبارت است از:

الف. چون خداوند تنها شایسته پرستش است: لا اله الا أنا فاعبدون. (انبیاء، 25)

ب. چون خداوند خالق انسان ها است: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم.

ج. چون خداوند رازق انسان ها است: فلیعبدوا ربّ هذا البیت * الذی أطعمهم من جوع.

د. چون خداوند تأمین کننده امنیت انسان هاست: وءامنهم من خوف. (قریش، 3-4)

2. آثار عبادت: از نظر قرآن کریم و روایات، عبادت و بندگی خداوند آثار و برکات فراوانی دارد از جمله:

الف. تقوا: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون.

ب. اطاعت موجودات: قال الحسن (علیه السلام):

«من عبده الله عبده الله له كل شيء» (2).

ج. لیاقت برای آزادی: قال علی (علیه السلام):

«من قام بشرائط العبودية اهلّ للعتق» (3).

ص: 62

1- المیزان، ج 14، ص 124.

2- مجموعه ورام، ج 2، ص 108.

د. نزول برکات: قالت فاطمة الزهراء (عليها السلام):

«من اصعد الى الله خالص عبادته اهبط الله اليه افضل مصلحته» (1).

ه. - مظهر قدرت خداوند شدن: قال الصادق (عليه السلام):

«العبودية جوهرة كنهها الربوبية» (2).

3. خداوند متعال با خطاب یا ایها الناس همه انسان ها را دعوت به عبادت می کند؛ کفار را به حدوث عبادت، منافقان را به خلوص در عبادت و مؤمنان را به دوام عبادت (3).

4. آیه شریفه اعبدوا ربکم الذی خلقکم علّت عبادت خداوند را ربوبیت او می داند که متلازم با خالقیت اوست. تعلیق حکم (عبادت) بر وصف (ربوبیت) بیانگر علیت وصف مزبور برای ضرورت عبادت است. میان ربوبیت و خالقیت نیز تلازم است؛ زیرا تنها خالق شیء است که از هویت و ذات آن باخبر است و از علل و عوامل و موانع رشد آن آگاه است و قدرت آن را دارد که امور آن را تدبیر کند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به استناد ربوبیت الهی خدا را عبادت می کند: و انّ الله ربّی و ربّکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم. (مریم، 36)

5. از نظر قرآن کریم رسیدن به تقوا هدف نهایی نیست، بلکه خود زمینه ای برای مرتبه برتر و بالاتر است؛ زیرا هدف از خلقت عبادت است: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و هدف از عبادت رسیدن به ملکه تقواست: یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون (بقره، 21) و از آنجا که تقوا به عنوان زاد و توشه مسافر معرفی شده: تزودوا فان خیر الزاد التقوی (بقره، 197) و زاد و توشه مسافر مقصد نیست، بلکه خود زمینه و مقدمه برای هدفی بالاتر است، از این رو می فرماید: تقوا پیشه کنید تا به فلاح و سعادت برسید؛ و اتقوا الله لعلکم تفلحون (4).

6. در قرآن کریم از سه راه بر ضرورت عبادت استدلال شده است:

1. مبدأ فاعلی: اعبدوا ربکم الذی خلقکم.

2. مبدأ غایی: ... ولکن اعبدوا الله الذی یتوفاکم. (یونس، 104)

ص: 63

1- بحار، ج 68، ص 184.

2- مصباح الشریفة، ص 536.

3- تسنیم، ج 2، ص 355.

4- آل عمران، 200؛ همان، ص 271.

3. مبدا فاعلی و غایی مانند سخن مؤمن آل فرعون که گوید: و مالی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون. (1)

7. عبارت الذی خلقکم اشاره به آیات انفسی و آیه و الذین من قبلکم اشاره به آیات آفاقی است؛ زیرا هر چه جدای از نفس انسان باشد از آیات آفاقی است گرچه آن شیء خارج از متفکر نسبت به دیگران از آیات انفسی است. دلیل تقدم آیات انفسی بر آیات آفاقی آن است که انسان پیش از پرداختن به دیگران باید به خود پردازد تا خدا را بشناسد. (2)

8. عبادت، عامل تقوا است؛ اگر عبادتی تقوا ایجاد نکند عبادت نیست: اعبدوا... لعلکم تتقون (3). هرگز نباید به عبادت خویش مغرور شویم؛ زیرا هر عبادتی تقواساز نیست، از این رو تعبیر به «لعل» کرد: لعلکم تتقون. (4)

9. خداوند برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم و جذب آنان به عبادت پروردگار از مهمترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسان هاست. (5)

10. نظیر آیه 26 و 27 بقره: ... وَ مَا يَصِدُّ لَهُ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ. الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

آیه 25 رعد است: وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

با این تفاوت که آیه دوم خسارت در آیه نخست را بیان کرده است.

11. جمله فلا تجعلوا لله اندادا بعد سلبی توحید عبادی است که بعد اثباتی آن در صدر آیه ذکر شده اعبدوا ربکم و علت تقدم بعد ایجابی آن است که در فطرت آدمی اصل بر توحید است و شرك امر تحمیلی بر فطرت انسان است.

12. انسان دارای دو گونه علم است:

ص: 64

1- یس، 22؛ همان، ص 376.

2- همان، ص 379.

3- نور، ج 1، ص 71.

4- همان.

5- نمونه، ج 1، ص 117؛ مجمع البیان، ج 1، ص 89.

1. علم اکتسابی که وسیله آن سمع و بصر است: و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون. (نحل، 78)

2. علم فطری که همان فطرت توحیدی است: فطرة الله التي فطر الناس عليها (روم، 30) شاهد بر این امر آن است که وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بت ها را شکست آن ها به فطرت خویش مراجعه کردند و شرمنده شدند: فرجعوا الی انفسهم.... (انبیاء، 64)

جمله و انتم تعلمون در آیه شریفه فلا تجعلوا لله اندادا ناظر به همین معناست که شما مشرکان با فطرت توحیدی خدا را می یابید و می دانید که نباید شرك بورزید. (1)

13. «ارض» اسم جنس است و بر هر چه در مقابل «سما» قرار بگیرد اطلاق می شود. گاهی بر منطقه خاصی از زمین اطلاق می شود مانند: یا قوم ادخلوا الارض المقدسة (مانده، 21)، گاهی مراد همه کره زمین است مانند: و الارض مددناها و القینا فیها رواسی. (حجر، 19)

14. قرآن در آغاز سوره بقره می فرماید: ذلك الكتاب لا ريب فيه؛ در این کتاب هیچ شکی نیست و در این آیه می فرماید: ان کنتم فی ريب مما نزلنا.... مفسران میان این دو سخن دو گونه جمع کرده اند:

الف. جمله لا ريب فيه در مقام نفی است؛ یعنی در قرآن هیچ منشأ ربیبی وجود ندارد این شما هستید که در شك فرو رفته اید وگرنه شك به حریم کتاب الهی راه نمی یابد، از این رو با کلمه «کنتم» شك را به کافران و منافقان نسبت می دهد نه به خود قرآن کریم که کتاب هدایت، شفا و رحمت است: و نزل من القراءان ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین. (2)

ب. جمله لا ريب فيه در مقام نهی از ريب است نه نفی؛ زیرا اگر در مقام نفی باشد بدین معناست که در این کتاب ريب نیست در صورتی که گروه زیادی شك دارند، ولی اگر در مقام نهی باشد بدین معناست که کافران نباید در باره قرآن شك کنند مانند آیه لا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحجج (بقره، 197) که در مقام نهی است نه نفی و بدین معناست که این کارها در حج نباید انجام شود.

15. سرّ این که کافران و منافقان با وجود دیدن و شنیدن آیات الهی به آن ایمان نمی آورند

ص: 65

1- همان، ص 401.

2- تسنیم، ج 2، ص 415.

آن است که بین نفس انسان و ایمان که فعل اختیاری اوست اراده او فاصله شده است. علم امری بدیهی یا نظری است که هر گاه مقدمات آن حاصل شود نتیجه که آگاهی است نیز حاصل می شود. انسان در برابر دلیل نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم، بلکه خواه ناخواه آن را می فهمد، اما ایمان فعل اختیاری نفس است انسان پس از آگاهی به يك حقیقت می تواند به آن ایمان بیاورد و می تواند به آن ایمان نیاورد. (1)

16. خداوند در آیه و اتقوا النار التي... ترس از جهنم را مطرح می کند؛ زیرا بیشتر انسان ها بر اثر هراس از جهنم بر صراط ایمان و تقوا پایدارند بدین جهت قرآن کریم گذشته از این که از رسول خدا به عنوان «بشیر و نذیر» یاد می کند در هیچ موردی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تنها به عنوان «مبشر» معرفی نمی کند در حالی که گاهی به صورت حصر به عنوان «منذر» معرفی می کند: ان انت الا نذیر. (2)

17. در برخی از آیات واژه «سوره» به يك سوره کامل اطلاق شده است مانند: سورة انزلناها و فرضناها (نور، 1) که مقصود سوره نور است و گاهی بر برخی از آیات اطلاق شده مانند: يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم (توبه، 64) و در آیه 23 احتمال دارد منظور از سوره، سوره اصطلاحی نباشد، بلکه مراد هر دسته از آیات است که مضمون منسجم داشته باشد. (3)

18. تعبیر قرآن کریم در باره خداوند و نیز در باره قرآن این است که هر کدام از این دو نورند: الله نور السموات و الارض (نور، 35) و قد جائكم من الله نور و كتاب مبين (مانده، 15) بدیهی است که نور شك پذیر نیست مگر آن که بیننده نابینا باشد و آن کسی که شك می کند لجوج و معاند باشد: بل هم فی شك منها بل هم منها عمون (نمل، 66) و وارتابت قلوبهم فهم فی ريبهم يترددون. (4)

19. «وقود» اختصاصی به برافروختن (نار) ندارد، بلکه در فروزندگی نور هم به کار می رود؛ یعنی هم در مورد غضب و قهر الهی و هم در مورد رحمت و مهر خداوند به کار

ص: 66

1- همان، ص 418.

2- همان، ص 447.

3- تسنیم، ج 2، ص 411.

4- توبه، 45؛ تسنیم، ج 2، ص 417.

می رود مانند: فاتقوا النار التي وقودها الناس ووقودها النار التي وقودها الناس ووقودها النار التي وقودها الناس (نور، 35). امیر المؤمنین (علیه السلام) در باره ثقلین می فرماید:

«اقیموا هذین العمودین و اوقدوا هذین المصباحین» (1).

20. حکمت انداختن بت های سنگی در آتش با این که جزایی برای سنگها حساب نمی شود این است که بدین وسیله خداوند این بت ها را که معبود کافران بود تحقیر کند و به طریق آشکار و واضح خطای بندگان را در پرستش این بت ها اعلام کند. (2)

21. یقین به حقانیت راه و هدف یکی از اصول رهبری است: (و لن تفعلوا). (3)

آیه 25 - 29

اشاره

و بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (25) إِنَّ اللَّهَ لَا يَسِّرُ لَكَ شَيْئًا أَنْ يَصْرِفَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (26) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27) كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (28) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (29)

ترجمه

به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغهایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاری است. هر زمان که میوه ای از آن، به آنان داده شود، می گویند: «این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود. (ولی اینها چقدر از آن ها بهتر و عالی تر است.)» و میوه هایی که برای آن ها آورده می شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی)

ص: 67

1- نهج البلاغه، نامه 23.

2- التحرير و التنوير، ج 1، ص 339.

3- نور، ج 1، ص 75.

یکسانند. و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود. * خداوند از این که به (موجودات ظاهرا کوچککی مانند) پشه، و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند. (در این میان) آنان که ایمان آورده اند، می دانند که آن، حقیقتی است از طرف پروردگارشان؛ و اما آن ها که راه کفر را پیموده اند، (این موضوع را بهانه کرده) می گویند: «منظور خداوند از این مَثَل چه بوده است؟!» (آری،) خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می کند؛ ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد. * (فاسقان) کسانی (هستند) که پیمان خدا را، پس از محکم ساختن آن، می شکنند؛ این ها زیانکارانند. * چگونه به خداوند کافر می شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید، و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می شوید. (بنا بر این، نه حیات و زندگی شما از شماسست، و نه مرگتان؛ آنچه دارید از خداست). * او (خدایی) است که همه آنچه را (از نعمت ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آن ها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

بشارت به مؤمنان صالح به نعمت های بهشتی و جاویدان بودن آنان در بهشت، عدم خجالت خداوند از تبیین مثال به پشه و کوچک تر از آن، بیان برخی از اوصاف فاسقان مانند پیمان شکنی و قطع فرمان الهی مانند قطع صله رحم و فساد در زمین، بیان قدرت الهی در زنده ساختن انسان ها و خلقت زمین و آسمان.

ب. خداوند در آیه 25 به بیان سرنوشت مؤمنان می پردازد و می فرماید: به آن ها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آن ها باغ هایی است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد و می دانیم باغ هایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آن ها بیاورند، طراوت زیادی نخواهد داشت. طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد؛ خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغ های بهشت. (1)

ص: 68

ج. در این که مقصود از جمله (هذا الذی رزقنا من قبل)؛ هر گاه به بهشتیان نعمتی داده شود می گویند: این همان است که روزی ما شده بود چیست؟ (با توجه به این که نعمت هایی که به آنان داده می شود عین نعمت پیشین نیست چون عین آن مصرف شد و هیچ چیزی در عین وحدت تعدد ندارد بلکه مثل آن است) سه نظریه مطرح شده است:

1. مراد بهشت است؛ یعنی هرگاه نعمتی به بهشتیان برسد می گویند این نعمت را قبلاً در بهشت دریافت کرده ایم. در پاسخ به این اشکال که نعمت های بعدی عین نعمت های قبلی نیست گفته اند کلمه «هذا» اشاره به وحدت نوعی دارد؛ یعنی این میوه از نوع میوه هایی است که قبلاً در بهشت به ما داده اند این رأی خلاف ظاهر آیه است زیرا «هذا» ظهور در وحدت شخصی دارد افزون بر این بهشتیان هنگام دریافت اولین نعمت بهشتی نیز چنین سخنی دارند.

2. منظور از «من قبل» برزخ است. این احتمال نیز صحیح نیست؛ زیرا اولاً: برزخ دالان ورودی آخرت و جزو آن معرفی شده و جهان بر دو قسم است: دنیا و آخرت. پس، برزخ جزو آخرت و در مقابل دنیا است. ثانیاً: معلوم نیست همه میوه هایی که در جنت قیامت به بهشتیان داده می شود در برزخ نیز داده باشند. (1)

3. مراد از «من قبل» دنیا است؛ زیرا از نظر قرآن کریم عمل انسان زنده است و در آخرت نزد او حاضر می شود: یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً (آل عمران، 30) و قرآن به صورت حصر می فرماید: و لا تجزون الا ما کنتم تعملون (یس، 54)، پس عمل انسان مانند خودش جاوید است و چون میوه های بهشتی ظهور همین اعمال است هر گاه نعمتی به آنان داده شود می یابند که آن نعمت ثمره عقیده و اعمال صالح آن هاست. این احتمال با ظاهر آیه هماهنگ است. (2)

د. خلود بهشتیان در بهشت مورد اشکال نیست؛ زیرا ثواب و پاداش بر اساس لطف است و اشکالی ندارد که در مقابل عمل محدود پاداش نامحدود داده شود، اشکال در مورد دوزخیان است که چرا در برابر گناه محدود کیفر نامحدود داده می شود و چگونه با عدل الهی سازگار است؟ پاسخ این است که نیت آن ها این بوده که اگر همیشه در دنیا باشند مرتکب گناه شوند

ص: 69

1- تسنیم، ج 2، ص 477.

2- تسنیم، ج 2، ص 477.

و منظور از نیت در بحث خلود قصد و اراده نیست تا اشکال شود که خداوند به مجرد نیت گناه کیفر نمی دهد، بلکه نیت به معنای اعتقاد و شاکله ای است که انسان بر اساس آن عمل می کند: قل کل یعمل علی شاکلته. (اسراء، 84)

و از آن جا که جان کفار مجرد و زوال ناپذیر است و کفر نیز وصف قلبی و زوال ناپذیر است به همین دلیل تا ابد در جهنم می سوزند. کسی که بر اثر بینش انحرافی به پیامبر گوید: سواء علینا او عظمت ام لم تکن من الواعظین (شعراء، 136) تا ابد هم اگر در دنیا باشد با این عقیده زندگی می کند و اگر او را از جهنم هم برگردانند به گناه بر می گردد: و لوردوا لعادوا لما نهوا عنه، این چنین شخصی باید دائما در عذاب باشد. (1)

ه - سؤال: اگر کفر و ایمان دو امر مجرد و زوال ناپذیر است، پس چرا برخی از کفار مؤمن می شوند و برخی از مؤمنان مرتد می گردند؟

پاسخ: 1. موجود مجرد تام از هر گونه تبدیل علمی و عملی مصون است. 2. نفس انسان مادامی که تعلق تدبیری به بدن دارد مجرد تام نخواهد بود. 3. چون تجرد نفس متعلق به بدن تام نیست، تبدیل در اوصاف علمی و عملی او راه دارد. 4. همان طوری که عروض سهو و نسیان با اتحاد عالم و معلوم امکان دارد، تغییر ایمان به کفر و بالعکس ممکن است. 5. بعد از مرگ و انتقال به آخرت، انسان در اختیار کفر یا ایمان است: کل نفس بما کسبت رهینة و تغییر ممکن نیست. (مدثر، 38)

و. خدای سبحان در پاسخ اعتراض مخالفان به مثل های قرآن می فرماید: خدا از تمثیل به اموری مانند پشه حیا نمی کند و انسان ها نیز در برابر چنین مثل هایی دو گروه اند: مؤمنان که آن مثل ها را حق و از جانب خدا می دانند و کافران که تقد بی جا دارند و خداوند با این مثل ها گروهی را هدایت و بسیاری را گمراه می کند. (2)

ز. در

«فما فوقها» دو قول است: 1. از پشه بزرگ تر. 2. مثال زدن به پشه و بالاتر از آن از جهت کوچکی. (3)

ص: 70

1- تسنیم، ج 2، ص 483.

2- همان، ص 505.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 102؛ کشاف، ج 1، ص 115.

ح. قرآن در آیات 28-29 با ذکر يك سلسله از نعمت های الهی، انسان ها را متوجه پروردگار و عظمت او می سازد و برای اثبات وجود خدا از نقطه ای شروع کرده که برای احدی جای انکار باقی نمی گذارد و آن مسأله پیچیده حیات و زندگی است. نخست می گوید: چگونه شما خدا را انکار می کنید در حالی که اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد و لباس حیات بر تنتان پوشانید و پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مسأله مبدأ و معاد به یکی دیگر از نعمت های گسترده خداوند اشاره کرده می گوید: او خدایی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده سپس خداوند به آسمان پرداخت و آن ها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است. (1)

ط. مراد از اموات در جمله و کنتم امواتا هم می تواند نطفه ای باشد که در اصلا ب و ارحام است و هم می تواند خاك باشد که مرحله پیشین نطفه است گرچه در نطفه و خاك نیز حیات ضعیفی وجود دارد، لیکن حیات انسانی در آن ها نیست و به همین اعتبار تعبیر اموات بر آن مواد اولی صدق می کند. (2)

ی. برخی از مفسران آیه محل بحث را مفسر آیه 11 سوره غافر دانسته اند: قالوا ربنا امّتنا اثنتین و احييتنا اثنتین؛ زیرا در سوره غافر دو اماته و دو احیاء مطرح شده، لیکن روشن نشده منظور چیست آیه مورد بحث آن را روشن می کند. می فرماید: انسان قبل از حیات دنیا مرده بود نطفه یا خاك بود بعد به حیات دنیایی رسید: کنتم امواتا فاحیاءکم با اماته الهی انسان از دنیا می رود: ثم یمیتکم احیای دوم مربوط به قیامت است: ثم یحییکم.

این احتمال مردود است؛ زیرا در سوره غافر سخن از دو اماته و دو احیاء است، اما در آیه مورد بحث سخن از يك موت و يك اماته و دو احیاء است. فرق موت با اماته آن است که موت ناظر به ارتباط به فاعل نیست و سابقه حیات را نیز نمی فهماند به خلاف اماته، پس آیه مورد بحث شارح آیه سوره غافر نیست، بلکه مکمل یکدیگرند که هر دو آیه دو اماته در دنیا و برزخ و سه احیا در دنیا و برزخ و قیامت را اثبات می کند. (3)

ص: 71

1- نمونه، ج 1، ص 163.

2- تسنیم، ج 2، ص 584.

3- همان، ص 593.

«سموات سبع» همان معنای واقعی آسمان های هفتگانه است، لیکن تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می بینیم همه جزو آسمان اول است و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس و دید ما و ابزارهای علمی امروز بیرون است و مجموعاً هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می دهند.⁽¹⁾

نکته ها

1. جنات به صورت نکره آمده است؛ زیرا بهشت محل دریافت پاداش است و دارای باغ های بسیاری است که بر حسب مقام و منزلت و شایستگی افراد و گروه هایی که اهل بهشت هستند درجه بندی شده است، ولی «انهار» به صورت معرفه آمده؛ زیرا جنس آن اراده شده است.⁽²⁾

2. با این که قرآن کریم پیامبران را مَبشّر و منذر برای همه انسان ها دانسته است: و ما نرسل المرسلین الاّ مبشّرین و منذرین (انعام، 48)، لکن تنها کسانی که دارای ایمان و عمل صالح هستند از بشارت و انداز آنان بهره مند می شوند: و بشّر الذین ءامنوا و عملوا الصالحات انّ لهم جنات تجری من تحتها الانهار (بقره، 25) و انّما انت منذر من یخشیها. (نازعات، 45)

3. تنها وصفی که برای همسران بهشتی در آیه 25 بیان شده وصف «مطهّرة» است و این اشاره ای است به این که اولین و مهم ترین شرط همسر، پاکی و پاکیزگی است و غیر از آن همه تحت الشعاع قرار دارد.⁽³⁾

4. همسران بهشتی دو نوع هستند: یکی حورالعین که در همان عالم آفریده شده اند: انا انشأناهنّ انشاء (واقع، 35)، دوم همسران مؤمن دنیایی چنان که قرآن می فرماید: و من صلح من ءابائهم و ازواجهم.⁽⁴⁾

5. عبارت الذین ءامنوا حاکی از حُسن فاعلی و عملوا الصالحات بیانگر حسن فعلی است؛ یعنی بشارت به بهشت ویژه کسانی است که افزون بر اعتقاد به مبدأ و معاد و سایر

ص: 72

1- نمونه، ج 1، ص 167.

2- جوامع الجامع، ج 1، ص 51.

3- نمونه، ج 1، ص 143.

4- رعد، 13؛ نور، ج 1، ص 77.

اصول دین دارای عمل صالح نیز باشند. (1)

6. فضای بهشت پوشیده از درختان است و با این وجود فضای آن روشن است؛ زیرا نور بهشت از خورشید نیست چون بساط خورشید و ماه در قیامت برچیده می شود: و جمع الشمس و القمر (قیامت، 9) و در بهشت خورشیدی نیست: لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا، بلکه سرچشمه نور همان جان پاك و نورانی مؤمنان آرمیده در آغوش نعمت های بهشتی است: نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم. (2)

7. قرآن کریم در توصیف خردمندان می فرماید: آنان کسانی اند که به عهد و پیمان خویش وفادارند و پیمان شکن نیستند و آنچه را خداوند به آنان فرمان وصل داده امتثال می کنند (صله رحم می کنند): انما یتذکر اولوا الالباب * الذین یوفون بعهدالله و لا ینقضون المیثاق و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل. (رعد، 20-21)

در آیه 26 بقره می فرماید: فاسقان پیمان شکن هستند و آنچه را خداوند امر به وصل آن کرده قطع می کنند؛ از مجموع این دو آیه استفاده می شود که فاسقان خردمند نیستند و خردمندان فاسق نیستند.

8. فسق به معنای خروج بر دو قسم است:

1. فسق عملی و جزئی مانند عیب جویی که قرآن می فرماید: بئس الاسم الفسوق بعد الایمان. (حجرات، 11)

2. فسق اعتقادی و کلی مانند نفاق که قرآن می فرماید: انّ المنافقین هم الفاسقون (توبه، 67) و فسق در آیه 26 بقره به قرینه تقابل آن باایمان فسق اعتقادی است. (3)

9. همان گونه که خداوند از تقوای پرهیزکاران به صورت صفت مشبّهه یاد کرد نه به صورت فعل آن گاه اوصاف پنج گانه را به صورت فعل مضارع آورد که دلالت بر استمرار دارد مانند ایمان به غیب، اقامه نماز و انفاق... متقابلاً ملکه نفسانی فسق را به صورت صفت مشبّهه آورد که آن اوصاف سه گانه مانند نقض عهد و قطع آنچه خدا به آن دستور داده و فساد به

ص: 73

1- تسنیم، ج 2، ص 472.

2- تحریم، 8؛ تسنیم، ج 2، ص 468.

3- همان، ص 538.

صورت استمرار از آن ها صادر می شود. (1)

10. کتاب های الهی که از طریق پیامبران (علیهم السلام) به امت ها و جوامع بشری داده شده

«عهد الله» و

«حبل الله» است و کسی که بخواهد این عهد الهی را نقض کند گاهی کتاب الهی را تحریف می کند و گاهی آن را تحریف نمی کند، لیکن پیوند خود را با آن قطع می کند. (2)

11. خداوند در عمق روح و باطن سرنوشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه ای قرار داده که از طریق هدایت آن می تواند راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آنان هماهنگ سازند؛ این همان عهدی است که انسان ها با خدا بسته اند. (3)

12. امام صادق می فرماید: علت آن که خداوند پشه را ضرب المثل قرار داد آن است که پشه با همه کوچکی بدنش آنچه خداوند در فیل با جثه بزرگی که دارد آفریده در پشه قرار داده است به اضافه دو عضو دیگر و خداوند خواسته است به وسیله این مثال مؤمنین را از لطافت خلقت خویش آگاه سازد. (4)

13. علت تشبیه به پشه آن است که چون این حیوان تاگرسنه است زنده است و همین که سیر و فربه شد می میرد، همچنین مردمی که این مثل در باره آنان زده شده است وقتی همه چیز برایشان فراهم شد و موقع کامیابی فرا رسید که ناگاه دست حق گریبان آنان را می گیرد. (5)

14. مثال های مناسب، نقش فوق العاده حساس و غیر قابل انکاری برای روش‌ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد و مثال هایی که در قرآن بیان می شود اولاً حق است، ثانياً عامل تربیت و پرورش فکر انسان است: انّه الحق من ربهم. (6)

15. مَثَل گاهی کلامی است که برای تفهیم مطلب عمیق به کار می رود مانند: انّ الله لا يستحيي ان يضرب مثلاً ما بعوضة و گاهی به معنای اسوه و قدوه است که در باره الگوهای

ص: 74

1- همان.

2- جوامع الجامع، ج 1، ص 58؛ تسنیم، ج 2، ص 554.

3- نمونه، ج 1، ص 153.

4- نور الثقلین، ج 1، ص 45.

5- مجمع البیان، ج 1، ص 102.

6- نمونه، ج 1، ص 148؛ نور، ج 1، ص 80.

عملی به کار می رود مانند: فجعلناهم سلفاً و مثلاً للاخرین (زخرف، 56) چنان که در باره حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: ان هو الا عبد انعمنا علیه و جعلناه مثلاً لبنی اسرائیل. (1)

16. هدایت و ضلالت در قرآن به معنای اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست، بلکه به شهادت آیات متعددی از خود قرآن «هدایت» به معنای فراهم آوردن وسایل سعادت و «اضلال» به معنای از بین بردن زمینه های مساعد است بدون این که جنبه اجباری به خود گیرد. (2)

17. در جمله فاما الذین ءامنوا فیعلمون خداوند مؤمنان را به علم می ستاید و می فرماید علم آن است که با ایمان آمیخته باشد و وحی را بشناسد چنانچه در جای دیگر می فرماید: عالمان می دانند آنچه تو آوردی حق است: و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق (سبأ، 6)؛ یعنی علم آن است که وحی را بشناسد. پس مقصود آیه صرف علوم کسبی مدرسه ای نیست؛ زیرا ممکن است کسی اهل خواندن و نوشتن نباشد، ولی دارای روحی مؤمن و آگاه باشد و برعکس. (3)

18. ضلالتی که بر اثر اعمال بد آدمی دامنگیر وی می شود به سبب اضلال کیفری خداوند است، پس این اضلال متأخر از عمل بد است نه متقدم بر آن و تعلیق حکم اضلال کیفری بر وصف «فسق» بیانگر آن است که اضلال کیفری خداوند بر اثر فسق فاسقان است. (4)

19. مدار حیا و عدم حیای الهی، حق و باطل بودن چیزی است. جریان ضرب المثل از راه جماد، نبات و حیوان برای تبیین معارف امری است حق و خداوند از هیچ حقی حیا نمی کند. (5)

20. سبقت رحمت خداوند بر غضب مقتضی تقدم لفظی هدایت بر ضلالت است مانند: فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها (یونس، 108)، لیکن گاهی بر اثر تناسب با محور بحث ضلالت یا اضلال مقدم بر هدایت می شود مانند آیه مورد بحث؛ زیرا فسق آن ها موجب اضلال کیفری شده است. (6)

21.

ص: 75

1- زخرف، 59؛ تسنیم، ج 2، ص 506.

2- نمونه، ج 1، ص 152.

3- تسنیم، ج 2، ص 513.

4- همان، ص 521.

5- همان، ص 524.

6- تسنیم، ج 2، ص 536.

مقصود از رجوع به سوی پروردگار همان بازگشت به سوی نعمت‌ها یا عذاب‌های خداوند می‌باشد. (1)

22. علت آن که خدا در میان همه نعمت‌ها تنها حیات (زندگی) را نام برد برای آن است که اولین نعمتی که به انسان بخشیده حیات است و به وسیله آن توانایی بهره‌مند شدن از لذایذ و نعمت‌های دیگر خداوند را پیدا کرد. (2)

23. کلمه «ثم» مفید تأخر است. بنا بر این، از آیه 29 استفاده می‌شود که خلقت آسمان بعد از زمین بوده: ثم استوی الی السماء در حالی که از آیه و الارض بعد ذلك دحیها زمین را بعد از آن گسترش داد عکس آن استفاده می‌شود که خلقت زمین بعد از آسمان است. پاسخ این است که از جمله «دحیها» فقط گسترش زمین استفاده می‌شود نه آفرینش آن؛ یعنی آفرینش چنین بوده که اول زمین خلق شده بعد از آن آسمان‌ها و سپس گسترش زمین. (3)

24. قرآن کریم برای تثبیت توحید ربوبی و عبادی گاهی به آیات انفسی استناد می‌کند مانند: وکنتم امواتا که ناظر به آیات انفسی است؛ یعنی اگر در باره خودتان درست بیندیشید به وحدت خدای سبحان یقین پیدا می‌کنید و گاهی به آیات آفاقی چنانچه می‌فرماید: ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین (فصلت، 9) و گاهی نیز بین آیات آفاقی و انفسی جمع می‌کند: و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم أفلا تبصرون. (4)

25. آیه 29 نظیر آیات فراوان مربوط به تسخیر مخلوقات برای انسان است. آیات تسخیر بر دو قسم است:

1. تسخیر عام: سخر لکم الفلک... سخر لکم الشمس و القمر دائین (ابراهیم، 32) و هو الذی خلق لکم ما فی الارض که از این آیات استفاده می‌شود انسان از همه موجودات نظام کیهانی برتر است زیرا همه آن‌ها برای بهره‌وری او آفریده شده است.

2. تسخیر خاص: که عبارت از معجزه است مخصوص انبیا و اولیا است مانند شق الحجر برای موسی (علیه السلام): فقلنا اضرب بعصاک الحجر (بقره، 60) یا شق الجبل برای صالح (علیه السلام): انا مرسلوا

ص: 76

1- نمونه، ج 1، ص 162.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 111.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 114؛ مفاتیح الغیب، ج 2، ص 380.

4- ذاریات، 20-21؛ تسنیم، ج 2، ص 584.

الناقة فتنة لهم يا شق القمر برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): اقتربت الساعة و انشق القمر. (قمر، 1)

26. هو الذي خلق لكم...؛ هدف از خلقت و تسخیر موجودات معرفت انسان به علم و قدرت خداوند و تهذیب نفس مانند تکبیر، تحمید، تسبیح و تهلیل است: الله الذي خلق سبع سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شيء قدير (طلاق، 12) و كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هديكم (حج، 37). بنا بر این اگر انسان عمر خویش را صرف جمع این نعمت های مادی کند، خسارت دیده است چه رسد که خود را به این اوهام بفروشد و سرّ این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«و الله لو وضعوا الشمس في يميني و القمر في يساري على ان اترك هذا الامر حتى يظهره الله او اهلك فيه ما تركته»⁽¹⁾ این است که اگر همه کهکشان ها را به کسی بدهند، لیکن دین و عقیده خود را از دست بدهد خسارت دیده است چون انسان ابدی است، نباید به نعمت زایل خود را بفروشد.⁽²⁾

آیه 30-33

اشاره

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (30) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (31) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (32) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (33)

ترجمه

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین» جانشینی [= نماینده ای] قرار خواهم داد.» (فرشتگان) گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم

ص: 77

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 266.

2- تسنیم، ج 2، ص 610.

وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.» * سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آن ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می گوید، اسامی این ها را به من خبر دهید.» * (فرشتگان) عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم؛ تو دانا و حکیمی.» * فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، (خداوند) فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان ها و زمین را می دانم؟! و نیز می دانم آنچه را شما آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید.»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

سخن الهی با فرشتگان پیرامون قرار دادن خلیفه در زمین، سؤال فرشتگان از حکمت این کار و بیان فضایل خود مانند تسبیح و تقدیس و مطرح ساختن نقش بشر، آگاه شدن فرشتگان به محدودیت علمی خویش، خداوند متعال معلم انسان کامل و انسان کامل معلم فرشتگان، اعتراف فرشتگان به عدم علم در برابر خداوند و اقرار به علم و حکمت الهی.

ب. منظور از قول (قال) تلفظ به الفاظ نیست تا گفته شود چنین قولی در باره خداوند چگونه متصور است. مرحوم علامه گوید: حقیقت قول و کلام کشف مقصود است؛ یعنی تکوینا خداوند چنین فهم و شعوری را در ملائکه به وجود آورد. (1)

ج. پاسخی که در آیه 30 از ملائکه حکایت شده، اشعار بر این معنا دارد که آنان از کلام خدای تعالی که فرمود می خواهم در زمین خلیفه بگذارم چنین فهمیده اند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می شود چون می دانسته اند که موجود زمینی به خاطر این که مادی است باید مرکب از قوایی غضبی و شهوی باشد و چون زمین دار تراحم و محدود الجهات است، ناگزیر زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی شود

ص: 78

معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می شود. (1)

د. خلیفه: خلیفه فعيله به معنای فاعل است نه به معنای مفعول. فرق بین خلیفه و امام در این است که خلیفه ناظر به گذشته و امام ناظر به آینده است چه سبق و لحوق زمانی باشد یا رتبی. اگر کسی به دنبال دیگری جای او را اشغال کند خلیفه نام دارد و اگر کسی راهنمای دیگران باشد و دیگران به او اقتدا کنند امام نام دارد، البته ممکن است کسی هم خلیفه باشد هم امام و انسان کامل چنین است؛ هم نسبت به مردم امام است هم نسبت به موجود سابق یعنی خداوند خلیفه است. (2)

ه. - خلیفه کیست و خلافت چیست؟ در تبیین مصداق خلیفه پنج احتمال مطرح است که مورد بررسی قرار می گیرد:

1. شخص حقیقی حضرت آدم (علیه السلام).

2. تعمیم آن به انسان های کامل. 3. همه انسان های پرهیزکار. 4. تعمیم آن به همه انسان ها اعم از مؤمن و کافر. مطلق انسان ها به طور بالفعل به این تاج کرامت مکرم شده اند. (3)

3. تعمیم آن به همه انسان ها اعم از مؤمن و کافر، لیکن نه به گونه ای که در احتمال چهارم گذشت (جعل خلافت بالفعل برای همه انسان ها)، بلکه در این وجه که مختار ماست. آنچه جعل شده حقیقت جامع خلافت برای حقیقت انسان و هر دو مقول به تشکیک است به هر میزانی که انسان از علم و معرفت برخوردار باشد در همان حدّ خلیفه خداوند است.

احتمال اول درست نیست؛ زیرا موضوع جعل خلیفه به صورت جمله اسمیه: اَنْی جاعل فی الارض خلیفه ارائه شده و مفید استمرار است. 2. مسئله قدرت بر تسخیر و کشف منابع و منافع زمین به نوع انسان واگذار شده است نه انسانی خاص. 3. آگاهی از اسما به آدم اختصاص ندارد؛ آیه و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم (اعراف، 11) نشان می دهد حضرت آدم (علیه السلام) به عنوان نمونه بشریت مطرح است.

احتمال دوم مؤید به برخی از روایات است. وقتی خداوند فرشتگان را از مسمیات اسما

ص: 79

1- المیزان، ج 1، ص 177؛ نمونه، ج 1، ص 173.

2- تسنیم، ج 3، ص 28.

3- کاشف، ج 1، ص 80؛ المنار، ج 1، ص 258.

آگاه ساخت: فعلموا انهم احق بان يكونوا خلفاء الله في أرضه و حججه في بريته (1) و نیز روایت امیر المؤمنین (علیه السلام):

«انی ارید ان اخلق خلقا بیدی اجعل ذریته انبیاء مرسلین و عبادا صالحین و ائمة مهتدین اجعلهم خلفایی علی خلقی فی ارضی» (2).

پاسخ احتمال دوم این است که این گونه روایات مفید حصر نیست و دلالت بر نفی خلافت انسان های پرهیزکار در حد متوسط را ندارد.

احتمال سوم مقتضای سنخیت میان خلیفه و مستخلف عنه است؛ زیرا وقتی مستخلف عنه خدا باشد انسان های معاند و ظالم هیچ سنخیتی در اوصاف کمال با خداوند را ندارند لازمه این توجیه تنها اثبات خلافت فعلی برای همه انسان های مؤمن است.

احتمال چهارم که مختار «الکاشف» و «المنار» است ممکن است از برخی روایات به دست آید چنان که از قول جبرئیل نقل شده:

«انا لا تتقدّم علی الادمیین منذ امرنا بالسجود لادم فلیس لنا ان نؤمّ احدا من ولده» (3). ثانیاً: کفر و فسق ملازمه ای با عدم سنخیت بین نوع انسان و خلافت ندارد؛ زیرا کافر و فاسق هم از علم و عقل و امکانات بالفعل یا بالقوه برخوردار است که فرشتگان ندارند به تعبیر دیگر اگر تفکیک میان خلیفه و خلافت ممکن باشد می توان گفت تمام مبتکران ملحد و منافق گرچه خودشان خلیفه نیستند ولی فعل آن ها خلافت فعل خدا را ارائه می کند و آنچه در مورد تأیید دین به دست شخص فاجر وارد شده مؤید این احتمال است:

«انّ الله یؤید هذا الدین باقوام لاخلاق لهم» (4).

نارسایی این وجه در تثبیت وجه پنجم روشن می شود و آن این که خلیفه باید نمایانگر اوصاف مستخلف عنه باشد و به تعبیر دیگر حق مدار باشد نه هواپرست. قرآن می فرماید: یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله (5).

و. خلافت انسان دایر مدار علم است بر این اساس هر انسانی که عالم تر است خلافت

ص: 80

1- برهان، ج 1، ص 73.

2- نور الثقلین، ج 1، ص 52.

3- نور الثقلین، ج 1، ص 58.

4- بحار، ج 24، ص 361.

5- ص، 26؛ اقتباس از تسنیم، ج 2، ص 40-53.

الهی را بهتر نشان می دهد، البته هر علمی معیار خلافت نیست، بلکه تنها علم به اسما چنین اثری دارد و اگر کسی زمین شناس یا ستاره شناس خوبی بود اما موحد نبود، هیچ سهمی از خلافت را ندارد، از این رو قرآن کریم در نکوهش دانشمندان مادی می فرماید: فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عنده من العلم (غافر، 83). علاوه بر این، انسان تبهکاری که به دست برخی از فرشتگان عذاب می شود چگونه می تواند خلیفه الله و مسجود ملائکه باشد؟

یضربون وجوههم و ادبارهم (محمد، 27) و خذوه فغلوه * ثم الجحیم صلوه. (1)

تقدیس به معنای تطهیر است قدس سطلی است که برای تطهیر استفاده می شود. شیخ طوسی می گوید: تسبیح منزّه ساختن خداوند از شریک و تقدیس تنزیه او از هر عیبی است. (2)

ملا عبدالرزاق کاشانی می گوید: تسبیح تنزیه خداوند از شریک و هر گونه عجز و نقص است و تقدیس منزّه ساختن خداوند از هر گونه نقایص مادی و طبیعی است. تسبیح خصوص تنزیه ذات خداوند است، اما تقدیس اعم است، از این رو ارض مقدس یا انسان مقدس گفته می شود، اما انسان مسیح یا ارض مسیح گفته نمی شود.

ز. منظور از ائی أعلم ما لا تعلمون چیست؟ دو قول نقل شده است:

1. کبر و غرور ابلیس از ابن عباس و ابن مسعود. 2. پیامبران و صالحان از ذریه آدم. احتمال دوم با بعضی روایات سازگار است. (3)

ح. در برخی از روایات وارد شده است که عمر دنیا بیش از پنجاه هزار سال است و در قسمتی از این زمان ها خداوند انسان هایی خلق کرد که مرتکب فساد شدند و به همین لحاظ فرشتگان گفتند: أتجعل فیها من یفسد فیها. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ان الله خلق لها خمسين الف عام» این گونه از روایات به جهت ضعف سند قابل اثبات نیست و با خبر واحد هم نمی توان مطالبی را که در آن ها تعقل معتبر است نه تعبد اثبات کرد. از طرفی هم چون دلیل معتبری بر خلاف این حدیث اقامه نشده است صحّت آن محتمل است. (4)

ط. منظور از اسما در آیه شریفه همانند اسمای بی مسما در آیه ان هی الاّ أسماء سمّیتوها

ص: 81

1- حاقه، 30-31؛ تسنیم، ج 3، ص 192.

2- تبیان، ج 1، ص 135.

3- تسنیم، ج 3، ص 30.

4- تسنیم، ج 3، ص 150.

انتم و ابائکم (نجم، 23) نیست، بلکه مراد از اسما همان حقایق غیبی عالم است که به لحاظ نشانه خدا بودن به اسم نامگذاری شده است؛ حقایقی که با شعور و عقل و مستور به حجاب غیب هستند و در عین حال خزاین اشیا عالمند. شاهد باشعور بودن آن ها ضمیر مذکر عاقل «عرضهم»، اسم اشاره مختص به عقلا (هولاء) و شاهد غیبی بودن آن ها جمله ألم أقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض در دو آیه بعد است. بنا بر این، منظور از اسما الفاظ و علم به لغات نیست؛ زیرا اگر مقصود از تعلیم اسما، علم به لغات بود، لازم بود با خبر دادن آدم، فرشتگان نیز عالم می شدند علاوه بر این فضیلتی برای آدم محسوب نمی شد؛ زیرا فرشتگان می توانستند بگویند خداوند اگر آن الفاظ را به ما تعلیم می کردی ما نیز شایستگی مقام خلافت را پیدا می کردیم. (1)

ی. در این که مجموع جریان تعلیم اسما به آدم (علیه السلام) و عرضه آن بر فرشتگان و سجده آن ها و ابای ابلیس وقوع خارجی یافته یا تمثیل است اختلاف است و امر به سجده حقیقی نیست؛ زیرا یا امر مولوی تشریحی است مانند اقیما الصلوة ی امر تکوینی مانند فقال لها و للارض اتیا و هر دو قسم محذور دارد؛ زیرا امر تکوینی قابل عصیان نیست، از سویی هم فرشتگان اهل تکلیف نیستند تا امر تشریحی متوجه آن ها شود. منظور از تمثیل این نیست که قصه ای ذهنی باشد که مطابق خارجی نداشته باشد، بلکه حقیقتی معقول است که وقوع عینی یافته؛ توضیح این که شامخ ترین مقام در جهان امکان، مقام انسانیت و خلیفة اللہی است که فرشتگان در برابر آن خضوع می کنند و شیطان هم رهن است، خداوند این حقیقت را به صورت امر به فرشتگان و ابلیس و خضوع ملائکه و تمرد شیطان بیان کرده است. (2)

نکته ها

1. انتخاب خلیفه با خداوند متعال است و وساطتی از ملائکه در کار نیست.

2. خلیفه خدا هم معلم اهل زمین است: و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و هم معلم اهل آسمان است: یا ادم انبئهم بأسمائهم. تسبیح و تقدیس فرشتگان به تعلیم

ص: 82

1- المیزان، ج 1، ص 180؛ همان، ص 168.

2- تسنیم، ج 2، ص 286-288.

«سَبِّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا» (1).

3. خلافت موجودی از موجود دیگر. گاهی فقط از جهت تاریخ و زمان است در این صورت ممکن است خلیفه همتای مستخلف عنه یا برتر از او باشد؛ یعنی درجه وجودی نسل دوم اعلم و اتقی از نسل اول باشد مانند: ما نسخ من آية او نساها نأت بخیر منها او مثلها (بقره، 106) و گاهی به جهت مقام و منزلت وجودی و رتبی است در این صورت خلیفه از مستخلف عنه پایین تر است مانند: اَنْتِ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً (2).

4. خلیفه کسی است که پس از مستخلف عنه ظهور پیدا می کند و این مبتنی بر غیبت و نبود مستخلف عنه است و در مورد خداوندی که بکل شیء محیط (فصلت، 54) و علی کلّ شیء شهید (فصلت، 53) است خداوند غیبتی ندارد تا خلیفه جای او را پر کند.

پاسخ این که اشکال در صورتی وارد است که منظور از استخلاف تفویض و واگذاری صحنه باشد و در مورد خداوند چنین نیست، بلکه منظور از استخلاف مظهریت و مرآتیت ویژه است؛ یعنی منظور از خلافت از خداوند این است که او مظهر اوصاف و مرآت افعال اوست. در زیارت امام حسین (علیه السلام) می خوانیم:

«و ارادة الربّ فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تخرج من بیوتکم» (3).

و به تعبیر دیگر علت نصب خلیفه آن است که فیض خداوند گرچه دائم است، لیکن به خاطر این که نوع انسان ها استعداد دریافت فیض و کمال را ندارند باید فیض حق نخست به انسان کامل برسد و از طریق او به سایر انسان ها برسد. ثانیا نظام خلقت به وسیله اسباب جریان می یابد با این که خداوند می تواند هر کاری را انجام دهد، لیکن از طریق اسباب انجام می دهد. با این که مدبّر اصلی اوست: اللّٰه الذی... یدبّر (یونس، 3)، لیکن فرشتگان را مدبّر نظام هستی قرار داده است: فالمدبّرات امرأ (نازعات، 5) و با این که شفا به دست اوست: فاذا مرضت فهو یشفین (شعراء، 80)، لیکن غسل را شفا قرار داده است: فیه شفاء (4).

5. شخصی در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) گفت: السلام علیک یا رابع

ص: 83

1- بحار، ج 24، ص 88.

2- تسنیم، ج 1، ص 101.

3- تسنیم، ج 1، ص 108.

4- نحل، 69؛ نور، ج 1، ص 87.

الخلفاء ورحمة الله وبركاته. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: تو رابع خلفایی چنان که این شخص به تو گفت. آیا او را شناختی؟ حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: خیر.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او برادرت حضرت خضر بود او بدان جهت به تو چنین سلام کرد که خلیفه اول حضرت آدم بود: انی جاعل فی الارض خلیفه، خلیفه دوم حضرت داود (علیه السلام) بود: یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض، خلیفه سوم هارون بود: یا هارون اخلفنی فی قومی و چهارمی تو هستی چون خداوند فرمود: بَلِّغْ مَا انزل الیک. (1)

6. قید

«فی الارض» قید جعل است نه مجعول. جایگاه بدنی خلیفه در ارض است انسان کامل که خلیفه خداست در همه عوالم خلیفه الله است. (2)

7. خداوند ابتدا اسباب زندگی را برای انسان فراهم کرد، سپس او را آفرید: خلقکم ما فی الارض جمیعا... اذ قال ربک. (3)

8. فرشتگان فساد و خونریزی انسان را می دانستند: من یفسد فیها و یسفک الدماء و از علم و آگاهی بشر خبر داشتند، از این رو گفتند: «من» نه «ما». (4)

9. این سؤال، استکباری و اعتراضی نبود. مانند بنی اسرائیل در باره زمامداری طالوت که گفتند: ائی یکون له الملك و نحن احق بالملك منه و لم یؤت سعة من المال (بقره، 247)، بلکه از قبیل سؤال های موسی از خضر است که ناشی از محدودیت علمی است. (5)

توقع نداشته باشید همه مردم بی چون و چرا حرف یا کار شما را بپذیرند؛ زیرا فرشتگان نیز از خداوند سؤال کردند. (6)

10. خلقت فرشتگان قبل از انسان بوده است. (7)

11. جمله یسفک الدماء بعد از جمله یفسد فیها از قبیل ذکر خاص بعد از عام مفید اهمیت است؛ یعنی بالاترین مصداق فساد قتل نفس بی گناه است.

12.

ص: 84

1- نورالثقلین، ج 1، ص 48.

2- تسنیم، ج 3، ص 39.

3- نور، ج 1، ص 88.

4- همان.

5- تسنیم، ج 3، ص 66.

6- نور، ج 1، ص 88.

در این که چه ضرورتی داشت خداوند فرشتگان را از آفرینش آدم و جعل خلافت او باخبر سازد تا چنان سؤالی از آنان صادر شود و این اعلام چه پیامی دارد، پاسخ هایی داده شده از جمله:

الف. خداوند خواست به انسان پیامورد که بزرگی کسی نباید مانع از مشورت با کوچک ترها شود. (1)

ب. به ملائکه تفهیم کرد که نباید خیر کثیر را فدای شرّ قلیل کرد. (2)

ج. وقتی برخی از اسرار کار خداوند بر فرشتگان مخفی باشد پس خفای آن بر انسان های عادی و متعارف به طریق اولی است.

13. هر کس علم و سایر کمالات خویش را به خداوند نسبت دهد، فرشته صفت است: لا علم لنا الا ما علمتنا و هر کس علم و سایر فضایل را به خودش نسبت دهد قارون صفت است: انما اوتيته على علم عندى. (قصص، 78)

14. فرشتگان در برابر خداوند ادب به خرج دادند و به جهل خویش اعتراف کردند. جملات سبحانك، لا علم لنا، الا ما علمتنا و انك انت العليم الحكيم همه نشانه ادب است. (3)

15. مطرح ساختن جمله الا ما علمتنا بعد از لا علم لنا بیانگر این نکته است که ما و هر مخلوق دیگری هر چه می دانند همه و همه از فیض تعلیم و یاد دادن خداست وگرنه لا علم لنا در جواب سؤال کافی است. (4)

16. آیه فلما انبأهم... مشعر به این است که خدا تمامی اسامی را با مبانی آن ها به آدم آموخت و زبانش را به آن ها گشود تا از این طریق معجزه ای برای ملائکه اقامه نماید و دلیلی بر نبوت حضرت آدم و نیز عظمت و شأن و برتری او بر آن ها باشد. (5)

17. ما كنتم تكتمون اشاره به این است که فرشتگان خود را واقعا شایسته تر از هر

ص: 85

1- . تسنیم، ج 3، ص 87؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 220.

2- همان.

3- نور، ج 1، ص 91.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 122.

5- جوامع الجامع، ج 1، ص 66.

شخصی برای خلافت الهی بر روی زمین می دانستند(1) و عده ای دیگر بر این عقیده اند که اشاره به کفر ابلیس دارد.

18. فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم علم بیشتری، رابطه مقام خلافت با علم بیشتر از عبادت است: نَسَبِحْ بِحَمْدِكَ... عِلْمٌ أَدَمُ
الاسماء.(2)

19. گرچه فرشتگان به بسیاری از امور غیبی به تعلیم الهی عالمند، لیکن برخی از معارف غیبی از قلمرو علم و حوزه اطلاع آنان خارج
است.(3)

20. آنچه به آدم داده شد علم و دریافت حقیقت اشیا بوده است، ولی آنچه به فرشتگان داده شد صرفاً نبأ و گزارشی از اشیا بوده است:
أنبأهم.(4)

21. شکی نیست که در تعلیم اسما، فرشتگان واسطه نبودند و تعلیم الهی بی واسطه بود؛ زیرا واسطه در فیض بودن ملائکه بدون آگاهی از
آن امکان ندارد و سرّ آن این است که فرشتگان از اسما آگاهی نداشتند و تنها آدم از اسما آگاه شد و فرشتگان اگر به آن آگاه شدند با تعلیم
آدم بود: أنبئهم بأسمائهم.(5)

22. مقصود از عرضه در جمله ثم عرضهم در معرض گذاشتن و آگاهی دادن اجمالی از طریق الهام و مانند آن است؛ زیرا عرضه بر دو
قسم است: یکی عرضه جسمانی و دیگری عرضه علمی. مثل این که به انسان مدعی علم و ملکه اجتهاد مسأله ای عرضه شود که اگر
مجتهد هستی آن را حل کن و شکی نیست که عرضه محل بحث عرضه قسم دوم است.(6)

23. خداوند در پاسخ فرشتگان که افساد و خونریزی آدم را از يك سو و تسبیح و تقدیس خود را از سوی دیگر مطرح کردند دو مطلب را
گوشزد می کند: یکی این که کسانی که اهل افساد و خونریزی هستند از خلافت و عهد نصیبی ندارند و دیگر این که در خلافت الهی
معرفتی برتر از تسبیح و تقدیس لازم است و آن علم ویژه که در شما فرشتگان نیست.(7)

ص: 86

1- نمونه، ج 1، ص 178؛ المیزان، ج 1، ص 187.

2- نور، ج 1، ص 90.

3- تسنیم، ج 3، ص 160.

4- همان، ص 247.

5- همان، ص 167.

6- همان، ص 181.

7- همان، ص 210.

فرشتگان و ابلیس هر کدام به نوعی خود را برتر از آدم می دیدند؛ فرشتگان به واسطه عبادت و تسبیح: نحن نسبح بحمدك و ابلیس به واسطه خلقت: انا خیر منه، لیکن بعد از روشن شدن حقیقت، فرشتگان تواضع کردند و اقرار به عدم علم کردند: لا علم لنا، لیکن شیطان استکبار ورزید. (1)

آیه 34-39

اشاره

إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (34) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (35) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (36) فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (37)

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (38)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (39)

ترجمه

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید.» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد، و تکبر ورزید، و (به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. * و گفتیم: «ای آدم! توبه همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمت های) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد. * پس شیطان موجب لغزش آن ها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آن ها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.» * سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آن ها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است. * گفتیم: «همگی از آن، فرود آید! هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر

ص: 87

آن هاست و نه غمگین شوند.»* و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

سجده فرشتگان در برابر انسان کامل (مقام آدمیت) و تخلف ابلیس به جهت استکبار و کفر، فرمان الهی به آدم (علیه السلام) و همسرش و بهره مند شدن از نعمت های بهشتی جز يك درخت، ترك اولی حضرت آدم باعث خروج از بهشت، پذیرفته شدن توبه حضرت آدم (علیه السلام)، هبوط آدم و همسرش و شیطان از بهشت و ابدی بودن کفار در جهنم.

ب. از مجموع آیات 30 و 31 و 34 سوره بقره استفاده می شود که اول خداوند خلیفه جعل کرد بعد به او علم اسما و حقایق اشیا را آموخت و سپس به فرشتگان فرمان داد تا در برابر او سجده و خضوع کنند، لیکن مقتضای آیه 72 سوره ص این است که سجده بر آدم بعد از نفخ روح بوده است: فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدين مگر این که گفته شود تعلیم اسما توأم با نفخ روح بوده است.

تناسب حکم و موضوع و تفسیر قرآن به قرآن این است که گفته شود آیه سوره ص درصدد تشریح همه رخدادهای مربوط به آدم نیست، از این رو اجمالی از جریان وقوع سجده بعد از نفخ روح را ارائه کرده است.

ج. در این که شیطان از طایفه جن است یا فرشته دو نظر است. شیخ طوسی معتقد است که از طایفه فرشتگان است. شیخ مفید معتقد است که از طایفه جن است و حق، قول دوم است چنان که قرآن کریم تصریح به جنّ بودن او کرده است: كان من الجنّ ففسق عن امر ربّه (کهف، 50) به علاوه احکامی که بر جن مترتب است مانند زاد و ولد و امکان عصیان در ملائک راه ندارد.

د. در برخی از روایات وارد شده که عطای الهی به ابلیس به جهت دو رکعت نمازی بوده که او خوانده و چهار هزار سال طول کشیده است:

«رکعتین رکعهما فی السماء أربعة آلاف سنة»(1)

ص: 88

و نیز روایتی که گوید: ذریه ابلیس از شخص اوست و بدون نکاح با همسر از او متولد شده اند؛ توجیه این گونه روایات با صرف نظر از سند آسان نیست و مورد تأمل است (1) یا روایتی دیگر که گوید: حضرت آدم دچار معصیت حرص شد که به طرف درخت منهی نزدیک شد، از آنجا که تحقق اصل شریعت و امر تشریحی در جریان سجده برای آدم (علیه السلام) احراز نشد، حمل عصیان آدم بر معصیت تشریحی دشوار است.

ه. - آیه 31، سخن از عظمت آدم و شایستگی آن حضرت برای منصب خلافت دارد و به مقام کرامت و حرمت او که مترتب بر مقام علم است نظر دارد. (2)

و. استثنای الا ابلیس در آیه گرچه در ظاهر متصل است (3)؛ زیرا ابلیس بر حسب ظاهر جزو فرشتگان بود، لیکن در باطن منقطع است زیرا در جای دیگری به جن بودن وی تصریح شده است. (4)

ز. سجده برای آدم امکان دارد که برای تکریم بوده نه عبادت (5) و آن سجده که برای غیر خدا اشکال دارد برای عبادت است و امکان هم دارد که سجده برای خدا بوده به خاطر شکر بر خلقت آدم. (6)

ح. انگیزه شیطان در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد او می پنداشت که از آدم برتر است و نمی بایست در برابر آدم سجده کند، بلکه او باید مسجود باشد. (7)

ط. منظور از جنت، بهشت جاوید در آخرت نیست؛ زیرا آنجا دار الخلد است و کسی که به آنجا وارد شود هرگز خارج نمی شود. ثانیاً شیطان را به آنجا راهی نیست. ثانیاً الف و لام در «الجنة» الف و لام عهد خارجی است و نشان آن است که این بهشت برای آدم معهود بوده است. ثالثاً اوصافی که برای این بهشت ذکر شده مانند عاری بودن از گرسنگی و تشنگی و

ص: 89

1- تسنیم، ج 3، ص 319.

2- تسنیم، ج 3، ص 267.

3- کشف، ج 1، ص 127.

4- تسنیم، ج 3، ص 268.

5- همان؛ تبیان، ج 1، ص 150.

6- آلاء الرحمن، ج 1، ص 85؛ کشف، ج 1، ص 127؛ التحریر و التویر، ج 1، ص 407.

7- نمونه، ج 1، ص 182.

سرما و گرما؛ انّ لك الاتجوع فيهما ولا تعرى و انك لا نظماً فيهما ولا تضحى (طه، 118-119) با باغ های دنیا هماهنگی ندارد. بنا بر این، مقصود از جنت، بهشت برزخی است. (1)

ی. شخصی از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کرد: در تفسیر شجره، آرای مختلفی بیان شده مانند گندم، علم محمد و آل محمد، کدام يك درست است؟ حضرت فرمودند: همه این تفاسیر درست است؛ زیرا درخت بهشت برزخی مانند درخت دنیوی نیست. در باره درخت ممنوع باید گفت اختلاف روایات ممکن است برخی ناظر به تفسیر ظاهر و برخی ناظر به تفسیر باطن باشد. از این جا روشن می شود که امامان معصوم (علیهم السلام) به اندازه فهم مخاطب سخن می گفتند چنان که در تفسیر روایی ذیل آیه ن و القلم چند نوع تفسیر شده: قلم معروف که به وسیله آن می نویسند و نهر روان که خداوند دستور داده جامد شده به مرکب تبدیل گردد و گاهی به نور ساطع تفسیر شده و در برخی از روایات آمده که لوح و قلم دو فرشته هستند: «هما ملکان». (2)

در برخی از روایات آمده است که خداوند به حضرت آدم فرمود: این درخت علم آل محمد است مبدا به چشم حسادت بنگری و مقام آن ها را طلب کنی که از بهشت خارج می شوی، لیکن آدم نگریست و از بهشت خارج شد:

«فَنظَرَ إِلَيْهِمُ بَعِينَ الْحَسَدِ وَ تَمَنَّى مَنَزَلَتَهُمْ فَتَسَلَّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ...» (3)

ك. امر به آدم در مورد سکونت در بهشت به عقیده بعضی تعبدی و برای بیان واجب و به عقیده بعضی دیگر برای بیان اباحه و جایز بودن و غیر تعبدی بوده است؛ زیرا در آن مشقت و ناراحتی نبود که تکلیف به آن تعبدی باشد و همین طور امر به بخورید (کلا) مسلماً برای اباحه است ولی نهی از نزدیک شدن به آن درخت (لا تقربا) برای بیان حرمت است. (4)

ل. نقد: از آنجا که ما که انبیا را از گناه چه صغیره و چه کبیره معصوم می دانیم نهی را تنزیهی دانسته و معتقدیم برای آدم بهتر بود که از میوه آن نخورد و با خوردنش ترك اولی مرتکب شد نه گناه، بنا بر این «لا تقربا» برای حرمت نیست. (5)

ص: 90

1- تسنیم، ج 3، ص 329.

2- همان، ص 359-361.

3- صافی، ج 1، ص 102.

4- روح المعانی، ج 1، ص 234؛ مجمع البیان، ج 1، ص 132.

5- نمونه، ج 1، ص 188؛ مجمع البیان، ج 1، ص 133.

م. قرآن کریم در يك جا به آدم و حوا می فرماید: اهبطوا منها جميعا (طه، 123)، در جای دیگر به شیطان می فرماید: فاهبط منها فما يكون لك ان تتكبر فيها (اعراف، 13). آیه شریفه وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو به منزله جمع دو خطاب پیشین است. تفاوت میان این دو هبوط آن است که هبوط آدم همراه با توبه و هدایت است، لیکن هبوط شیطان همراه با رجم و لعن است. (1)

مرحوم طبرسی می فرماید: سرّ جمع آوردن «اهبطوا» به لحاظ ذریه آدم و حوا در خطاب است و شیطان مشمول این خطاب نبود؛ زیرا او با هبوط قبلی از منزلت فرشتگان هبوط یافته بود.

شاهد این مطلب خطاب تشبیه به آدم و حوا در جای دیگر است: اهبطوا منها جميعا و قید «جميعا» به لحاظ نسل آدم و حوا است، شاهد دیگر جمله فاما یأتینکم منی هدی است که مقصود از ضمیر «کم» آدم و حوا و نسل این دو نفر است.

پاسخ این که خطاب «اهبطوا» شامل آدم و حوا و شیطان است و اساس عداوت از شیطان نشأت می گیرد و هر گونه دشمنی در نژاد بشر پدید بیاید نخست بر اثر وسوسه شیطان است، حتی عداوتی که میان پدر و فرزند پدید آید: ان من أزواجکم و اولادکم عدوّ لکم. (تغابن، 14)

ن. منظور از «هبوط» و نزول آدم به زمین نزول مقامی است نه مکانی؛ یعنی از مقام ارجمند خود از آن بهشت سرسبز پایین آید. (2)

س. ظاهر جمله فازلهم الشیطان عنها این است که شیطان آدم را فریب داد و با توجه به آیه فقلنا یا اءدم ان هذا عدو لك و لزوجك که خدا با کلمه «هذا» اشاره به شیطان کرده فهمیده می شود که خدا وی را به آدم و همسرش نشان داده و معرفی اش کرده بود معرفی به شخص او و عین او نه وصف او. (3)

ع. از آیه 37 روشن می شود که توبه دو قسم است: یکی توبه خدا که عبارت است از برگشتن خدا به سوی عبد به رحمت و یکی توبه عبد که عبارت است از برگشتن بنده به سوی خدا به استغفار و دست برداری از معصیت. (4)

ص: 91

1- المیزان، ج 1، ص 132.

2- نمونه، ج 1، ص 187.

3- المیزان، ج 1، ص 201.

4- المیزان، ج 1، ص 204؛ نمونه، ج 1، ص 196؛ صافی، ج 1، ص 120؛ مراغی، ج 1، ص 92.

ف. گرچه آدم و حوا هر دو توبه کردند، لیکن ضمیر در جمله فتاب علیه مفرد است. سرّش آن است که اولاً: در سوره اعراف که مکی است هر دو گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فِي سُورَةِ بَقَرَةَ كَمَا مَدَنِي اسْتِ نِيَاذِي بِه ذَكَرْتُ تَوْبَةَ حَوَا نِيَسْتِ.

ثانياً: از آن جا که اصل کار و هدف یکی است ضمیر به صورت مفرد ذکر شده مانند: واللّه ورسوله احق ان یرضوه (توبه، 62) ضمیر، مفرد آمده با این که مرجع متعدد است. این بدان جهت است که پیامبر هدفی جز دستور الهی و هدف خدا ندارد.

ثالثاً: افراد ضمیر برای آن است که یکی اصل است و دیگری فرع. (1)

ص. مقصود از «هدی» خصوص پیامبر و کتاب آسمانی نیست؛ زیرا هم عنوان هدایت که در آیه مطرح شد مطلق است و هر گونه دلیل تام عقلی و نقلی معتبر را شامل می شود و هم سبب تقييدکننده ای وجود ندارد. (2)

ق. «خوف» نگرانی از دست رفتن چیزی در آینده است در حالی که «حزن» غالباً اندوه از دست رفتن چیزی در گذشته است. (3)

ر. کسی که در اصرار بر کفر بمیرد و توبه نکند برای همیشه در آتش خواهد ماند و آیات خدا همان دلیل ها و کتاب های نازل شده بر انبیا و رسل است. (4)

ش. برخی از مفسران گفته اند: منظور از کلمات در آیه فتلقى ءادم من ربه کلمات آیه شریفه رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ ان لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ است. (5)

ت. منظور از کلمات تلقی شده ظاهراً جزو همان اسمایی است که خداوند به آدم تعلیم داد؛ زیرا «الاسماء» جمع محلی به الف و لام با توجه به تأکید «کلها» افاده عموم می کند و منظور از کلمات صرف الفاظ و مفاهیم ذهنی آن ها نیست؛ زیرا خداوند کلمات را بر حقایق وجودی اطلاق کرده مانند: قبل ان تنفد کلمات ربي (کهف، 109)، پس اگر در روایات آمده

ص: 92

1- تسنیم، ج 3، ص 439.

2- همان، ص 468.

3- همان، ص 461؛ روح المعانی، ج 1، ص 241؛ مراغی، ج 1، ص 97.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 144؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 170.

5- جوامع الجامع، ج 1، ص 70؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 165؛ نمونه، ج 1، ص 198؛ التحرير و التثوير، ج 1، ص 423؛ مراغی، ج 1، ص 92.

منظور از کلمات اصحاب کسا است، باید چنین توجیه شود که آدم انوار اهل بیت (علیهم السلام) و اشباح آن ها را زیارت کرد و کلمات تلقی شده همان آیات وجودی اهل بیت بود که اسمای آن ها را به هنگام توبه بر لسان جاری کرد.

در برخی از روایات نیز آمده منظور از کلماتی که ابراهیم به آن ها آزمون شد: و اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات همان کلماتی است که حضرت آدم (علیه السلام) آن ها را تلقی کرد: فتلقى ءادم من ربه کلمات و روشن است که این کلمات از سنخ حقایق خارجی است نه از سنخ الفاظ و مفاهیم ذهنی. (1)

ث. تفاوت میان خوف و خشیت آن است که در خشیت انسان قلباً معتقد به مبدأ اثر بودن چیزی یا شخصی باشد و بر اساس اعتقاد مزبور بترسد و متأثر شود که فقط باید از خداوند خشیت داشت نه دیگری؛ زیرا در جهان غیر از او مؤثری وجود ندارد: یخشونه و لا یخشون احدا الا الله بر خلاف خوف که صرف ترتیب اثر عملی است و از اعتقاد به استقلال در تأثیر نشأت نمی گیرد. مثل این که انسان از گزنده می ترسد و فاصله می گیرد یا ترس پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پیمان شکنی مشرکان: و اما تخافق من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء. (2)

خ. مقتضای جمع میان آیات نفی خوف و حزن در آیه شریفه مورد بحث و مانند آن و آیات اثبات خوف و حزن مانند و لمن خاف مقام ربّه جنتان (الرحمن، 46) آن است که گفته شود آیات نفی خوف و حزن مربوط به معاد است که بهشتیان می گویند: الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن (فاطر، 34) و همان وعده ای که در قیامت با خطاب لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون (زخرف، 68) انجام می شود.

نکته ها

1. نظیر آیه 34 بقره، آیات ذیل است

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (الإسراء، 61)

ص: 93

1- تسنیم، ج 3، ص 432.

2- انفال، 58؛ همان، ص 460.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَّجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (الكهف، 50)

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (الأعراف، 11)

آیات 71 تا 74 ص نیز در همین مورد است.

2. آنچه در نزد خداوند اهمیت دارد تعبد انسان است؛ یعنی آن گونه باشیم که خدا می خواهد نه آن گونه که خود می خواهیم. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی خداوند شیطان را فرمان به سجده آدم داد، او گفت: اگر مرا عفو کنی جوری تو را عبادت می کنم که احدی عبادت نکرده باشد؛

«لا عبدتك عبادة ما عبدك احد قط مثلها». خداوند فرمود: آن گونه که من می گویم عبادت کن؛

«أنتي احب ان اطاع من حيث اريد». (1)

3. تفاوت شیطان با فرشتگان در این است که فرشتگان اهل استکبار نیستند، از این رو فرمان الهی را اطاعت کردند و به همین جهت از مقام عنداللهی برخوردارند: انّ الذین عند ربك لا يستكبرون عن عبادته و يسبحونه و له يسجدون (اعراف، 206) و الملائكة و هم لا يستكبرون (نحل، 49). مقام عندهی گاهی به این است که بنده نزد خدا باشد که باید از استکبار منزه باشد مانند فرشتگان و گاهی به این است که فیض ویژه الهی نزد بنده خاص باشد و جمله

«سئل این الله؟ فقال: عند المنكسرة قلوبهم» (2) ناظر به آن است کسی که نزد خدا است از فیض خاص سهم می برد مانند متقین که می فرماید: ان المتقین فی جنات و نهر * فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر. (قمر، 54-55)

4. حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید: امامان معصوم (علیهم السلام) برتر از فرشتگان هستند؛ زیرا خداوند آدم را که خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و به فرشتگان فرمان خضوع داد تا ما را تعظیم و اکرام کنند؛

«انّ الله تبارك و تعالی خلق آدم فاودعنا فی صلبه و امر الملائكة بالسجود له تعظیما لنا و اکراما و كان سجودهم لله عبودية و لادم اکراما و طاعة لكوننا فی صلبه...» (3)

ص: 94

1- بحار، ج 2، ص 262.

2- بحار، ج 70، ص 157.

3- نور الثقلین، ج 1، ص 58.

5. امر به ملائکه به سجود شامل همه ملائکه حتی ابلیس نیز می شد؛ زیرا در آن زمان در میان آنان بود اگرچه از جن بود و می دانست که این امر شامل حال او هم می شود چرا که عذر نیاورد به این که امر شامل او نمی شده است. (1)

6. لیاقت از سابقه مهم تر است؛ فرشتگان قدیمی باید برای انسان تازه به دوران رسیده اما لایق سجده کنند: اسجدوا لادم. (2)

7. نظیر آیه 35 و 36 بقره آیه 19 تا 24 اعراف است با این تفاوت که در سوره اعراف بطور مبسوط این داستان بیان شده است.

8. کلمه «استکبر» و آمدن آن پس از «ابی» دلالت دارد که امتناع ابلیس از روی استکبار بود نه از روی اشفاق و ترس که در مسأله امتناع آسمان ها، زمین و کوه ها از پذیرش بار امانت مطرح است: انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها. (3)

9. مراد از «اکل» در جمله و کلا- منها خصوص خوردن نیست، بلکه نظیر «اکل» در آیه و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل کنایه از مطلق تصرف است چنان که تعبیر «مال مردم خوردن» در عرف شیوع دارد و از آن مطلق غضب را اراده می کنند خواه مال مغضوب خوراکی باشد یا پوشاکی یا مسکن و مانند آن. (4)

10. نهی در لا تقربا... نهی ارشادی است نه مولوی زیرا اولاً: پس از پذیرش توبه آدم حالت قبلی برنگشت، بلکه آثار وضعی آن (هبوط به زمین و تحمل رنج های عالم ماده) به حالت خود باقی ماند. ثانیاً: از عصیان آدم به غوایت تعبیر شده است: و عصی اءدم ربه فغوی (طه، 121) و غوایت همان ضلالت و گم کردن راه است در حالی که اگر حکم در این جا مولوی بود می بایست تعبیر به غضب می شد و عاصی از مغضوب علیهم قرار می گرفت نه از «ضالین» چنان که امر در «اسکن» و «کلا» نیز مفید اباحه ارشادی است نه اباحه اصطلاحی که از

ص: 95

1- آلاء الرحمن، ج 1، ص 85؛ تبیان، ج 1، ص 148؛ راهنما، ج 1، ص 101.

2- نور، ج 1، ص 93.

3- احزاب، 72؛ تسنیم، ج ص، ص 280.

4- همان، ص 336.

احکام خمسه است؛ زیرا تشریحی هنوز پدید نیامده است. (1)

11. گرچه در بسیاری از آیات مربوط به آدم و حوا خطاب الهی به طور مساوی متوجه هر دو با هم شده است مانند این آیه، لیکن در برخی موارد خطاب بالاصالة متوجه حضرت آدم است و حوا تابع واقع شده است و علت این است که حوا تحت تدبیر آدم (علیه السلام) بود و آدم با قطع نظر از زوجیت، امام و پیامبر آینده حوا بود، از این رو اگر آدم در این وسوسه آسیب نمی دید حوا نیز مصون می ماند و به هر حال محور و اساس چه از جهت فضیلت و چه از لحاظ وسوسه شدن و خروج از بهشت آدم (علیه السلام) بود. (2)

12. شیطان دو نحوه هبوط داشت نخست هبوطی از منزلت و جایگاه فرشتگان که پس از استکبار از سجده برای آدم حاصل شد و لازمه آن هبوط از بهشت به عنوان منزلت و شأن رفیع بود و آیه قال فاهبط منها فما یكون لك ان تتکبر فیها... (اعراف، 13) اشاره به آن دارد و دیگر هبوطی از بهشت به عنوان يك مسکن موقت که برای اغوای آدم و حوا به آن راه پیدا کرده بود. (3)

13. کلمه «الی حین» که مراد آن «الی حین موت» یا «الی حین البعث» است دلیل بر این است که استقرار در زمین و بهره برداری از آن، استمرار و دوام ندارد و بهره مندی انسان از زندگی دنیا محدود است. (4)

14. برخی از خطاب «اسکن» به آدم (علیه السلام) استفاده کردند که شوهر عهده دار تأمین مسکن و هزینه است این معنا از آیه شریفه استفاده نمی شود؛ زیرا نمی توان نشئه اولی آفرینش آدم و حوا که هنوز وحی تشریحی صورت پذیرفته را به عالم دنیا قیاس کرد. (5)

15. در شیوه تربیت، هر گاه خواستید کسی را از کاری یا چیزی باز دارید، ابتداراه های صحیح باز گذاشته شود و سپس مورد نهی اعلام شود. ابتدا فرمود: کلا منها رغدا حیث شئتما سپس فرمود: لا تقربا. (6)

ص: 96

1- همان، ص 340.

2- تسنیم، ج 3، ص 353.

3- تسنیم، ج 3، ص 372.

4- همان.

5- تسنیم، ج 3، ص 334.

6- نور، ج 1، ص 95.

16. تخلف از راهنمایی های الهی، ظلم به خویشتن است. (1)

17. ضرورت فاصله گرفتن از محدوده گناه در صورتی که آدمی در خطر ارتکاب آن گناه باشد: و لا تقربا.... (2)

18. اسناد فعل اخراج به شیطان با آن که خداوند آن ها را از منزلتی که داشتند اخراج کرد به این جهت است که شیطان سبب اخراج بود و با وسوسه او خروج تحقق یافت. (3)

19. خطر شیطان برای بزرگان نیز هست او به سراغ آدم و حواریت و با وسوسه خود باعث شد آن ها مرتکب ترك اولی شدند: از لهما الشيطان.

20. تکرار «اهبطوا» علاوه بر تأکید بودن همان «اهبطوا» ی اول اشاره به این واقعیت است که آدم گمان نکند با پذیرش توبه او هبوط به زمین منتفی شده است، بلکه او این راه را باید برود یا به این جهت که از اول برای این هدف آفریده شده بود. (4)

21. مستفاد از تلقی کلمات در جمله فتلی... این است که آدم آگاهانه و باشوق و رغبت و برای اخذ کلمات به عنوان عمل و طاعت، به استقبال کلمات و معارف رفت تا آن ها را دریافت کرده مشمول فیض الهی گردد و چنین هم شد. (5)

22. تفریع تلقی کلمات و ذکر آن با «فاء» تفریع نشانه آن است که آدم (علیه السلام) پس از ذلت ارتکاب مورد نهی فورا به لقای کلمات مناسب رجوع و بازگشت رفت تا خطای خویش را جبران کند و خدای سبحان که سریع الرضاست فورا بنده تائب خود را پذیرفت و او را با رحمت ویژه مورد محبت خود قرار داد و اگر توبه بنده کمبودی داشته باشد خداوند از آن می گذرد؛ کلمه عن عباده در آیه ان الله هو یقبل التوبة عن عباده (توبه، 104) برای تجاوز و گذشت از بندگان ملحوظ شده است. (6)

23. استقرار بر دو قسم است: 1. موقت و محدود: و لکم فی الارض مستقر و متاع

ص: 97

1- همان.

2- راهنما، ج 1، ص 106.

3- تسنیم، ج 3، ص 369؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 68.

4- نمونه، ج 1، ص 199؛ تسنیم، ج 3، ص 464.

5- تسنیم، ج 3، ص 425.

6- همان، ص 437.

الی حین. 2. دائم و نامحدود: اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا. (فرقان، 24)

24. نکوهش جدایی علم از عمل

نظیر آیه 44 بقره: أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیه 2 صف است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ (الصف، 2)

آیه 40-44

اشاره

يا بني إسرائيل اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم وأوفوا بعهدي أوف بعهدكم وإياي فازهبون (40)

وَآمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (41) وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (42) وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (43) أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (44)

ترجمه

ای فرزندان اسرائیل! نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید؛ و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. و (در راه انجام وظیفه، و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید! * و به آنچه نازل کرده ام [=قرآن] ایمان بیاورید؛ که نشانه های آن، با آنچه در کتابهای شماست، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید؛ و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید؛ (و به خاطر درآمد مختصری، نشانه های قرآن و پیامبر اسلام را، که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید؛) و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید (نه از مردم)! * و حق را به باطل نیامیزید؛ و حقیقت را با این که می دانید نماز را با جماعت بگزارید). * آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید؟! آیا نمی اندیشید؟!

ص: 98

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

بیان دستورات الهی به بنی اسرائیل مانند یاد نعمت ها، وفای به عهد، ترس از خداوند، نفروختن آیات الهی به بهای اندک، عدم کتمان حق به باطل، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات، اقامه نماز جماعت و نکوهش از عالمان بی عمل.

ب. این سه دستور (یادآوری نعمت های خدا، وفای به عهد پروردگار و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد. یاد نعمت های او انسان را به معرفت او دعوت می کند و حس شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که نعمت ها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته انسان را متوجه تکلیف می کند و بعد از آن نترسیدن از هیچ کس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه سبب می شود که انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بردارد. (1)

ج. منظور از «نعمت» همان نعمت هایی است که به پدران و گذشتگان ایشان داده است مانند فرستادن آن همه پیامبران و کتاب ها و نجات دادنشان به طرز عجیبی از غرق و از چنگال فرعون و فرستادن «من» و «سلوی» بر آنان و سلطنت یافتنشان در زمان سلیمان و مانند آن ها. (2)

د. منظور از «عهد» در جمله اوفوا بعهدی... همان عهدی است که خداوند از گذشتگان اینان گرفت مبنی بر این که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورند. (3)

ه. بدون شك آیات خدا را با هیچ بهایی نباید عوض کرد چه کم باشد و چه بسیار، ولی این جمله در حقیقت اشاره به دون همتی این دسته از یهود است که به خاطر منافع اندکی همه چیز را به دست فراموشی می سپردند و آن ها که تا آن روز از مبشران قیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کتاب آسمانی او بودند، هنگامی که منافع خویش را در خطر دیدند این بشارت ها را انکار و آیات تورات را تحریف کردند. (4)

و. این خطابات متوجه رؤسای بنی اسرائیل است که شما حق را با باطل نیامیزید و چهره

ص: 99

1- نمونه، ج 1، ص 201.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 146؛ آلاء الرحمن، ج 1، ص 88.

3- جوامع الجامع، ج 1، ص 72؛ صافی، ج 1، ص 123.

4- نمونه، ج 1، ص 208.

نورانی حق را با غبار باطل میپوشانید همان گونه که قسمتی از کتاب آسمانی خود را پذیرفته و قسمت های دیگر را که مربوط به بیان صفات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود انکار می کردید. (1)

ز. مراد از اولیت در کفر اولیت رتبی است نه زمانی؛ زیرا قرآن در مکه نازل شد و اولین کافران بت پرستان بودند. منظور از اولین کافران این است که این کفر شما پس از اقامه حجت و برهان، کفر فاحش و آشکار است. اگر بت پرستان يك بينه دارند که قرآن است شما دو بينه دارید شما در برابر قرآن، تورات و انجیل را هم دیده اید و پیامبر اسلام را می شناسید: يعرفونه كما يعرفون أبناءهم و ویژگی های پیامبر را در تورات و انجیل یافته اید: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (اعراف، 157). وجه دیگر اولیت این است که کفر عالمان آنان بر اثر نفوذی که دارند و مورد توجه و اعتماد مردم هستند سنتی قابل تأسی خواهد شد و در واقع آن ها زمامدار کفر خواهند بود.

نکته ها

1. آیه شریفه اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم دارای دو پیام است: اصل نعمت مخلوق خداست و کسی آن را نیافریده و دیگر آن که رساندن آن نعمت به مخاطبان به فرمان خدا است و کسی در انعام سهمی ندارد.

2. قرآن کریم در يك آیه می فرماید: به یاد نعمت های من باشید؛ اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم و در آیه دیگر می فرماید: طبیعت انسان بر سوء استفاده از نعمت است؛ و اذا انعمنا علی الانسان أعرض و ن بجانبه (اسراء، 83)، در آیه دیگر می فرماید: هر کس از نعمت سوء استفاده کند خدا آن را تغییر می دهد؛ ذلك بانّ الله لم یک مغیرا نعمة أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم (انفال، 53) و در آیه دیگر می فرماید: نعمتی را که خداوند گرفت کسی قادر بر اعطای آن نیست: و ما یمسک فلا مرسل له من بعده. (فاطر، 2)

3. از تقدم «ایای» بر «فارهبون» می توان فهمید که در راه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترس و وحشت داشت. (2)

4. گرچه این نعمت ها مربوط به پدران و اجداد یهود نیست که زمان رسول اکرم بوده اند،

ص: 100

1- مجمع البیان، ج 1، ص 152؛ صافی، ج 1، ص 124؛ کشاف، ج 1، ص 132.

2- نمونه، ج 1، ص 203.

ولی چون افتخارات پدر و جد در فرزند محفوظ می ماند و اولاد معمولاً به آن ها می بالند، پس همه این نعمت ها برای آن ها نیز بوده است. (1)

5. سر تقدیم و ایای فارهبون در آیه 40 بر و ایای فاتقون در آیه 41 آن است که تا انسان راهب نباشد و راه پرخطر را نبیند و نهراسد، از آن نمی پرهیزد و از خطر نجات نمی یابد، پس در مراحل سلوک نخست باید هراسناک شد، سپس پرهیز کرد.

6. عالمان اهل کتاب هم قرآن را به خوبی می شناختند: فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به (بقره، 89) هم رسول گرامی اسلام را به خوبی می شناختند: يعرفونه كما يعرفون (بقره، 124). بنا بر این، انکار آن ها از روی علم و معرفت بود منتها عناد و لجاج آن ها مانع پذیرش حق شد؛ در آیه مورد بحث می فرماید: و تکتبوا الحق و اتمتعتمون چنان که قرآن در باره فراعنه نیز می فرماید: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم. (نمل، 14)

7. از آن جا که حقیقت دنیا هم قلیل نفسی است هم قلیل نسبی (نسبت به آخرت)؛ قل متاع الدنيا قليل، اهل کتاب که حق را کتمان می کنند و دنیا را انتخاب می کنند گرچه متاع فراوانی گرفته باشند باز ثمن اندک خواهد بود؛ زیرا از بین رفتنی است. این اشتراء حق به ثمن قلیل تنها وصف اهل کتاب نبود، بلکه قرآن آن را وصف مشرکان نیز بیان می کند: اشتروا بايات الله ثمنا قليلاً فصدوا عن سبيله انهم ما كانوا يعملون. (2)

8. راز نفی عقل از آن گروه این است که جمع بین امر مردم به کار نیک و بین خودفراموشی با عقل هماهنگ نیست. (3)

9. محور توبیخ در آیه شریفه أأأمرون الناس... اصل امر به معروف نیست تا این گونه برداشت شود که در صورت عامل نبودن شخص آمر به معروف، امر به معروف بر او واجب نیست، بلکه محور توبیخ، نسیان نفس و عمل نکردن خود آمر به معروف است. به تعبیر دیگر آیه نمی گوید که وقتی خود عمل نمی کنی چرا به دیگران امر می کنی، بلکه بدین معناست که وقتی به دیگران امر می کنی چرا خود عمل نمی کنی؟ (4)

ص: 101

1- مجمع البیان، ج 1، ص 146؛ نور، ج 1، ص 100.

2- توبه، 9؛ تسنیم، ج 4، ص 99.

3- تسنیم، ج 4، ص 135.

4- همان، ص 137.

10. جمله اقیموا الصلوة به اصل نماز و جمله وارکعوا مع الراكعين به مصداق برتر نماز که نماز جماعت است اشاره می کند در نتیجه از دو جهت مراد از صلاة مطلق نماز نیست که شامل نماز یهودیان شود، بلکه منظور، نماز مسلمانان است؛ جهش آن است که نماز آنان فاقد رکوع بود و دیگر این که آن ها نماز را فرادی به جا می آوردند.

آیه 45-48

اشاره

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (45) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (46) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (47) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (48)

ترجمه

از صبر و نماز یاری جوئید؛ (و با استقامت و مهار هوسهای درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید)؛ و این کار، جز برای خاشعان، گران است. * آن ها کسانی هستند که می دانند دیدار کننده پروردگار خویشند، و به سوی او باز می گردند. * ای بنی اسرائیل! نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید؛ و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان برتری بخشیدم. * و از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود؛ و نه غرامت از او قبول خواهد شد؛ و نه یاری می شوند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

استعانت جستن از نماز و صبر در مشکلات، سنگین بودن نماز جز بر خاشعان، اعتقاد خاشعان به معاد، دستور خداوند به بنی اسرائیل پیرامون یاد نعمت و فضیلت آن ها بر مردم زمان خویش و هشدار خداوند نسبت به قیامت.

ب. این که فرموده از صبر و نماز برای مهمات و حوادث خود کمک بگیرید، برای این است که در حقیقت یآوری به جز خدای سبحان نیست، در مهمات یاور انسان مقاومت و

خویشتن داری آدمی است به این که استقامت به خرج داده ارتباط خود را با خدا وصل نموده از صمیم دل متوجه او شود و به سوی او روی آورد و این همان صبر و نماز است. (1)

ج. در این که ضمیر «ها» در «انها» به چه چیز رجوع می کند وجوه مختلفی بیان شده است. عده ای بر این باورند که ضمیر به «صلاة» رجوع می کند (2)، عده ای دیگر به «صلاة» و استعانت مستفاد از جمل قبل (3) و عده ای هم احتمال داده اند که به همه تکالیفی که در مجموع آیه و آیات قبل مطرح شده است. (4)

د. در آیه شریفه ضمیر «انها» در ظاهر لفظ به «صلوة» بر می گردد و مضمون جمله و انها لكبيرة الا على الخاشعين ممکن است شامل صبر نیز بشود. نظیر آنچه در آیات دیگر ضمیر گرچه به مفرد بر می گردد، لیکن در حقیقت به تثنیه و دو امر بر می گردد مانند: و اذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا اليها (جمعه، 11) که ضمیر به «تجارة» بر می گردد و در واقع به تجارت و لهو راجع است چنان که در آیه الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله (توبه، 34) ضمیر به «فضه» بر می گردد و در واقع مرجع آن ذهب و فضه است. (5)

ه. - منظور از صبر «صوم» است. قال ابو عبدالله (علیه السلام):

«الصبر هو الصوم». (6)

و. مراد از «لقاء» در آیه شریفه، لقای خاص پروردگار و رسیدن به مقام قرب الهی است؛ زیرا: تعبیر به ملاقات رب آن هم با اضافه رب به ضمیر «هم» که ظهور در اضافه تشریفی دارد دلالت بر نوعی انس و قرب می کند. (7)

ز. «لقاء» به معنای دیدن نیست، بلکه به معنای حضور است چنان که اگر شخصی نابینا به حضور کسی برود می گوید با او ملاقات کردم گرچه او را ندیده است. مرحوم طبرسی می فرماید: منظور از ملاقات خداوند ملاقات پاداش الهی است. (8)

ص: 103

1- المیزان، ج 1، ص 229.

2- المیزان، ج 1، ص 229؛ تسنیم، ج 4، ص 170.

3- جوامع الجامع، ج 1، ص 77.

4- کشاف، ج 1، ص 134.

5- تسنیم، ج 4، ص 170.

6- نور الثقلین، ج 1، ص 76.

7- تسنیم، ج 4، ص 177.

8- نور، ج 1، ص 107.

ح. قرآن کریم دستور به یادآوری نعمت های الهی را به ویژه خطاب به ملتاسرائیلی که محتاج به تکرار موعظه بلیغ بوده و هستند مکرراً بازگو می کند این تکرار به دلیل:

1. فراوانی اسباب غفلت و برای آن است که زمینه هر گونه غفلت برطرف گردد. (1)

2. دلیل دیگر تکرار اهمیت مطلب و لازم بودن شکر نعمت های پروردگار است.

3. در خطاب اول نعمت ها اجمالاً و در این آیه تفصیلاً بیان شده است. (2)

4. در آیه 40 نعمت های خدا بر خودشان و در این آیه نعمت های خدا بر پدرانشان یادآوری شده است. (3)

ط. سؤال: آیا منظور از فضلکم علی العالمین این نیست که آن ها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است.

جواب: خیر. زیرا با توجه به سایر آیات قرآن روشن می شود که مقصود برتری آن ها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است؛ زیرا در قرآن می خوانیم کنتم خیر امة اخرجت للناس (آل عمران، 110)؛ شما (مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسان ها آفریده شده اید. (4)

ی. در آیه و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة... قرآن خط بطلانی بر خیال های باطل یهود می کشد؛ زیرا آن ها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آن ها را شفاعت خواهند کرد یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدییه و بدل تهیه نمود یا از دوستان کمک گرفت که این ها طرق مختلف فرار از مجازات در دنیاست که در عالم آخرت هیچ یک از این امور به کار نمی آید. (5)

ص: 104

1- همان، ص 197.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 163؛ تسنیم، ج 4، ص 201؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 467.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 163.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 162.

5- نمونه، ج 1، ص 221.

1. قرآن کریم می فرماید: خاشعان کسانی اند که معتقد به قیامت و لقاء الهی هستند: و انّھا لکبیرة الاعلی الخاشعین * الذین یظنون انّهم ملاقوا ربهم و انّهم الیه راجعون. در آیه 250 می فرماید: کسانی که معتقد به قیامت اند اهل صبر و جهاد هستند و منطق آنان این است که گروه اندک به گروه زیاد پیروز می شود: قال الذین یظنون انّهم ملاقوا الله کم من فئة قليلة غلبت قنة كثيرة باذن الله و الله مع الصابرين.
2. انسان، فقیر محض است و هر فقیر صرفی در همه امور نیازمند کمک است. بنا بر این استعانت انسان مطلق خواهد بود نه مقید چنان که حذف متعلق «استعینوا» شاهد عموم موارد استعانت است. (1)
3. خشوع مربوط به قلب انسان است برخلاف خضوع که مربوط به اعضای ظاهری است، در خضوع ریا وجود دارد برخلاف خشوع زیرا امری است قلبی به همین جهت نیت مؤمن چون امری است قلبی و ریاناپذیر از عمل ظاهر و ریاناپذیر بهتر است و به همین نسبت از هر کاری سنگین تر است و از هر عملی بافضیلت تر؛ زیرا اخلاص از هر چیزی دشوارتر است. (2)
4. اعتقاد به آخرت، امری است که هر کس باید به آن یقین حاصل کند همچنان که در جای دیگر فرمود: و بالآخرة هم یوقنون با این حال در آیه مورد بحث مظنه و گمان را کافی دانست. ممکن است وجهش این باشد که برای حصول و پیدایش خشوع در دل انسان، مظنه قیامت و لقاء پروردگار کافی است. (3)
5. سرّ این که از میان همه مکارم اخلاق نظیر شکر، حلم، حسن خلق، رضا، تسلیم و توکل. موضوع صبر در کنار نماز قرار گرفته آن است که در آیات قبل یک سلسله واجبات و محرمات مطرح شد که همه آن دستورات نیازمند به صبر از یک سو و سفارش ارتباط با خدا (نماز) از سوی دیگر است.

ص: 105

1- تسنیم، ج 4، ص 166.

2- همان، ص 164.

3- المیزان، ج 1، ص 229؛ نمونه، ج 1، ص 216؛ تفسیر مراغی، ج 1، ص 107.

به علاوه از آیه 153 سوره بقره استفاده می شود که از برخی جهات صبر از نماز برتر است، از این رو می فرماید: یا ایها الذین ءامنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين. در این آیه می فرماید: خدا با صابران است نفرمود خداوند با مصلین است؛ زیرا وقتی انسان صابر بود صبر بر اطاعت هم دارد؛ نماز را می خواند و اصولاً صبر در اقامه نماز سهم دارد، از این رو می فرماید: و امر اهلك بالصلوة و اصطر علیها. (طه، 132)

6. از آن جا که انسان ضعیف است: خلق الانسان ضعيفا (نساء، 28) و از سویی خداوند قوی مطلق است: انّ القوّة لله جميعا (بقره، 165)، پس باید از او کمک گرفت: استعینوا بالله و اصبروا (اعراف، 128). راه کمک گرفتن نماز خواندن و صبر کردن است: و استعینوا بالصبر و الصلاة (آیه مورد بحث)، از این جهت در نماز نیز از خداوند کمک می خواهیم: ایاک نعبد و ایاک نستعین و شاهد بر این که تنها باید از خداوند کمک گرفت آیه شریفه والله المستعان (یوسف، 18) است که دلالت بر حصر دارد مانند: ایاک نستعین. (1)

7. دستور تقوا و پروا در قرآن کریم یا به لحاظ مبدأ هستی است یا به لحاظ منتهای آن؛ یعنی غالب آیات قرآنی که ناظر به دستور پرهیزکاری است یا راجع به خداوند است مانند اتقوا الله یا راجع به معاد و چون بازگشت معاد به همان مبدأ است، عنصر محوری تقوا در قرآن کریم راجع به خداوند است. (2)

8. «لا تجزی» به معنای «لا تقضی» است؛ یعنی کسی به جای دیگری و از طرف او نمی تواند حقی را ادا کند خواه حق الله باشد یا حق الناس. (3)

9. نعمت فضیلت و برتری بر جهانیان بعد از یاد نعمت، ذکر خاص بعد از عام مفید اهمیت است؛ زیرا خداوند علاوه بر نعمت های عام بنی اسرائیل را از نعمت های ویژه ای برخوردار کرد مانند نزول من و سلوی، رهایی از چنگال فرعون، شکافتن دریا و شکافتن سنگ و مبعوث ساختن بسیاری از پیامبران از میان آنان.

10. محور فضیلت برتری جمیع بنی اسرائیل بر جمیع اقوام و ملل حتی نسبت به معاصران

ص: 106

1- تسنیم، ج 4، ص 180.

2- همان، ص 208.

3- آلاء الرحمن، ج 1، ص 92؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 92؛ کشف، ج 1، ص 135.

خود نیست، بلکه مدار رجحان مجموع آن‌ها بر مجموع دیگران است. بنا بر این، اگر برخی از افراد دیگر بر برخی افراد یهود حتی در زمان نزول تورات برتری داشته باشد، منافاتی با محتوای آیه ندارد.

11. «شفع» به معنای جفت در مقابل «وتر» به معنای تك است. از آنجا که در شفاعت عرفی یا شرعی شخص شفیع جفت انسان شفاعت شونده می‌شود به او شفیع و به عمل او شفاعت می‌گویند اگر عبد به تنهایی به محکمه خدا دعوت شود محکوم است چنان که اگر خداوند عادل بخواهد فقط با وصف عدالتش حکم کند باز عبد محکوم است، اما اگر عبد به ضمیمه صفت ذلت و مسکنت در محکمه حضور یابد یا حاکم عادل به ضمیمه فضل و احسان خود داوری کند، عبد گنهکار نجات پیدا می‌کند.

12. از نظر قرآن و احادیث شفیعیان مختلفی وجود دارد مانند: پیامبران، ملائکه، قرآن، مؤمنان، شهیدان و توبه. مؤثرترین شفیع در دنیا توبه است؛ زیرا نفوذ شفاعت سایر شفیعیان تنها در غیر شرك و كفر و نفاق است و فقط شامل مسلمانان و موحدان می‌شود، اما شفاعت توبه وسیع تر است که شامل مشرك و منافق نیز می‌شود:

«لا شفیع انجح من التوبة»(1)، البته نقطه امتیاز سایر شفیعیان از توبه این است که شفاعت آنان در قیامت نیز مؤثر است در حالی که توبه اختصاص به دنیا دارد.(2)

13. پاسخ به شبهات پیرامون شفاعت:

1. شفاعت سبب رفع عقاب است و مرتفع شدن عقاب یا عدل است یا ظلم؛ اگر عدل است، پس عقاب ظلم است و اگر ظلم است و وجود عقاب عدل است، پس شفاعت شافعان برای رفع عقاب ظلم است. پاسخ این که عدل و ظلم اگر نقیضین بودند مانعة الجمع یا مانعة الخلو بودند در حالی که رفع هر دو ممکن است؛ یعنی رفع عقاب که عدل است ممکن است فضل باشد و هیچ يك از عناوین ظلم و عدل بر آن صدق نکند.

2. شفاعت با سنت الهی سازگار نیست؛ زیرا سیره و سنت خدا بر آن است که قانونی را برای اجرا جعل کند و متخلف را کیفر دهد و سنت الهی تغییر پذیر نیست: فلن تجد لسنة الله

ص: 107

1- نهج البلاغه، حکمت 371.

2- تسنیم، ج 4، ص 246.

تبدیلاً (فاطر، 43). پاسخ این که این سخن از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است، به تعبیر دیگر این که خداوند همیشه بر طبق عدل عمل کند نه فضل خود از آیه استفاده نمی شود همان گونه که وصف عادل از اسمای حسناى خداوند است: انا من المجرمین منتقمون (سجده، 22) و جزاء سیئة سیئة مثلها (شوری، 40)، عفو و بخشش هم از سنت اوست: و یعفوا عن کثیر (مائده، 15) و یعفوا عن السیئات. (شوری، 25)

3. شفاعت سبب تجزی در گناه است. پاسخ این که از آنجایی که معلوم نیست از چه کسی و از چه گناهی و در کدام زمان شفاعت می شود موجب تجزی نمی گردد به تعبیر دیگر اگر قرآن می فرماید: لا تقنطوا من رحمة الله در جای دیگر نیز می فرماید: از مکر خدا در امان نباشید: أفامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون. (اعراف، 99)

14. نظیر آیه 48 بقره: وَ اتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ

آیه 123 همین سوره است: وَ اتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ

15. انسان گرفتار عمل خویش

نظیر آیه 48 بقره: وَ اتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا...

آیه 15 اسراء: ... وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...

و آیه 19 انفطار است: یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئًا...

اشاره

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (49) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (50) وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلَ مِنَ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (51) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (52) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (53) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعَجَلَ فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (54)

ترجمه

و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم؛ که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند؛ و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند. و در اینجا، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود. * و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم؛ و شما را نجات دادیم؛ و فرعونیان را غرق ساختیم؛ در حالی که شما تماشا می کردید. * و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم؛ (و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد؛) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید. * سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید شکر (این نعمت را) به جا آورید. * و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم؛ تا هدایت شوید. * و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید؛ پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید؛ و خود را [= یکدیگر را] به قتل برسانید؛ این کار، برای شما درپیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

یادآوری بنی اسرائیل به نجات یافتن از عذاب های سخت فرعون و شکافته شدن دریا

برای آن‌ها و به هلاکت رسیدن فرعونیان، وعده الهی به حضرت موسی در چهل شب و گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیبت موسی، عفو و بخشش الهی نسبت به آنان، عطای الهی به موسی و دادن تورات به او برای هدایت یابی مردم، سخن گفتن حضرت موسی با قوم خویش پیرامون ظلم به نفس به جهت پرستش گوساله و فرمان به توبه آنان و بیان پذیرش توبه آنان در درگاه الهی.

ب. بلا به معنای مصیبت و بیچارگی است. اگر «ذلکم» اشاره به رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل باشد و در صورتی که اشاره به نجات آنان از ستم فرعون باشد به معنای نعمت است (1)، البته احتمال سومی نیز هست که بلا- به معنای امتحان و آزمایش باشد؛ چنانکه راغب در مفردات گوید. (2)

هنگامی که پارچه کهنه می شود، عرب می گوید «بلی الثوب»، از این رو کسی که دیگری را آزمایش می کند گویا او را در این جهت کهنه کرده است و خوبی و بدی او برایش آشکار شده است و اندوه را از آن جهت «بلاء» گویند که سبب فرسایش جسم است. (3)

ج. یسومونکم؛ اصل در ماده «سوم» عرضه کردن چیزی و قرار دادن آن در معرض چیز دیگر است مانند عرضه مبیع برای فروش یا عرضه ثمن برای خریدن و از مصادیق دیگر آن این است که حیوان سائمه خود را به چراگاه عرضه می دارد در مقابل حیوان معلوفه که به چراگاه نمی رود. از دیگر مصادیق آن عرضه کردن کسی بر بلا و عذاب است؛ بر این اساس یسومونکم سوء العذاب به این معناست که عذاب بد را بر بنی اسرائیل عرضه کردند. (4)

د. در این که بنی اسرائیل دچار چه نوع شکنجه و عذابی بودند و جوهی ذکر شده است:

1. همان گونه که آیه بیان می کند از کشتن فرزندان و زنده نگه داشتن زنان آنان. (5)

2. اعمال شاقه ای که به آنان تکلیف می کردند و از آن جمله آنان را صنف صنف کردند و

ص: 110

1- مجمع البیان، ج 1، ص 167؛ صافی، ج 1، ص 129؛ نمونه، ج 1، ص 248؛ کشاف، ج 1، ص 138؛ روح المعانی، ج 1، ص 255؛ تسنیم، ج 4، ص 346.

2- نمونه، ج 1، ص 248؛ روح المعانی، ج 1، ص 255.

3- مفردات راغب.

4- تسنیم، ج 4، ص 329.

5- مجمع البیان، ج 1 / ص 167؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 183؛ نمونه، ج 1، ص 248؛ کشاف، ج 1، ص 138.

هر صنفی را به کاری وا می داشتند؛ یک صنف خدمتگزار، دیگری کشت کار و اگر افرادی توانایی و صلاحیت کار نداشتند بر آنان جزیه قرار می دادند. (1)

3. فرزندانان را کشته و زنانان را نگاه می داشتند تا خدمتگزاری آنان کنند و کنیز باشند و منظور از «نساء» اعم از دختران و زنان می باشد؛ زیرا فرعونیان هر دو دسته را زنده نگه می داشتند. (2)

4. احتمال دیگر این که معنای یستحیون نساء کم این باشد که با زنان شما کارهایی می کردند که حیا و شرم از ایشان برود؛ این احتمال درست نیست زیرا به قرینه تقابل با «یذبحون» به معنای زنده نگه داشتن است به علاوه «یستحیی» یعنی شرمنده می شود نه این که شرم را از بین ببرد. (3)

ه. - اگر ذکری از خود فرعون به میان نیامده از نظر روشن بودن آن است زیرا هدف، هلاک و نابودی فرعون و یاران اوست و طبعا خود او در درجه اول باید نابود گردد. (4)

و. واژه «فرقنا» از ماده «فرق» در اصل به معنای جدا کردن دو چیز است؛ فرق دریا به معنای شکافتن قسمتی از آب دریا از قسمت دیگر است، از این رو به کسی که موی سر خود را بشکافد و بر دو قسم کند گفته می شود فرق باز کرد و به فرشتگانی که حق و باطل را جدا می سازند فارقا اطلاق می شود؛ فالفارقات فرقا (مرسلات، 4) و به روز بدر «یوم الفرقان» اطلاق شده است. (انفال، 41)

ز. «بحر» مکان واسع را بحر گویند و کسی که علم وسیع دارد متبحر است.

ح. پس از نجات بنی اسرائیل از دریا و نابودی فرعونیان وقتی به مصر بازگشتند خدا به آنان وعده نازل کردن تورات و قوانین داد پس موسی یارانش را واگذارد و هارون را نماینده خود بر آنان قرار داد و به کوه طور رفت و در آنجا چهل شب ماند و تورات بر الواحی بر او نازل شد. (5)

ص: 111

1- مجمع البیان، ج 1، ص 167؛ صافی، ج 1، ص 128؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 183.

2- المیزان، ج 1، ص 286.

3- المیزان، ج 1، ص 286.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 168؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 186؛ روح المعانی، ج 1، ص 258.

5- مجمع البیان، ج 1، ص 173؛ صافی، ج 1، ص 131.

ط. این آیات از بزرگ ترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگی اشان سخن می گوید و آن انحراف از اصل توحید به شرك و گوساله پرستی است و به آنان هشدار می دهد که شما يك بار در تاریخ زندگی تان بر اثر اغوای مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید اکنون بیدار باشید راه توحید خالص به روی شما گشوده شده آن را رها نکنید. (1)

ی. در آیه ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلکم تشکرون خداوند به بنی اسرائیل می گوید: ما با پذیرش توبه شما عقاب و عذابی را که با پرستش گوساله مستحق آن شده بودید برداشتیم. (2)

ک. کتاب و فرقان ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد (3) و نیز ممکن است کتاب اشاره به تورات و فرقان اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود. (4)

ل. در ادامه یادآوری نعمت هایی که بر بنی اسرائیل ارزانی شده مانند نعمت های آزادی از ستم فرعون و... آیه مورد بحث نعمتی دیگر را یادآور می شود که نعمت اعطای کتاب است؛ کتابی که عامل نجات بنی اسرائیل از کوه نظری هاست و آموختن آن و عمل به آن می تواند ضعف ها و خطاهای گذشته را جبران کند. (5)

م. منظور از ظلم بنی اسرائیل به خویش در آیه شریفه انکم ظلمتم انفسکم از این جهت بود که با این عمل ناشایست استحقاق عقاب و عذاب پیدا کردند و هر که چنین کند بی شك به خود ستم کرده است. (6)

ن. کشتن یکدیگر برای پذیرفته شدن توبه اگر چه سخت و دردناک است ولی چون باعث قبولی توبه و آمرزش گناه شما است بهتر است از این زندگی چند روزه ای که بالاخره تمام می شود و پس از آن باید به عذاب همیشگی گرفتار شد. (7)

ص: 112

1- نمونه، ج 1، ص 253.

2- مجمع البيان، ج 1، ص 174؛ منهج الصادقين، ج 1، ص 191.

3- نمونه، ج 1، ص 254؛ مجمع البيان، ج 1، ص 176؛ روح المعانی، ج 1، ص 260.

4- نمونه، ج 1، ص 254؛ التحرير والتنوير، ج 1، ص 485؛ فی ظلال القرآن، ج 1، ص 71.

5- تسنیم، ج 4، ص 428.

6- مجمع البيان، ج 1، ص 177؛ مفاتيح الغیب، ج 3، ص 515.

7- مجمع البيان، ج 1، ص 179؛ صافی، ج 1، ص 132.

س. بنی اسرائیل به همان صورت که خدا فرمان داد توبه کردند و خداوند توبه آنان را پذیرفت. (1)

ع. منظور از «انفسکم» در فاقتلوا انفسکم این نیست که هر انسانی دست به خودکشی بزند و خودش را از بین ببرد گرچه در المنار چنین احتمالی مطرح شده است، بلکه مراد نفوس اقربا و ارحام و همه کسانی است که از فرزندان اسرائیل به حساب می آیند به بیان دیگر این جمله از قبیل فاذا دخلتم بیوتکم فسلموا علی انفسکم (نور، 61) و ولا تلمزوا انفسکم (حجرات، 11) است.

نکته ها

1. نظیر آیه 49 بقره، آیات ذیل است: وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (الأعراف، 141)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَذُبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (إبراهيم، 6)

2. بنی اسرائیل به طور دائم و پیوسته در معرض اضطراب و وحشت و شکنجه فرعونیان بسر می بردند؛ «یسومونکم» فعل مضارع دلالت بر دوام دارد. (2)

3. علت این که فرعونیان فرزندان را می کشتند این بود که کاهنان، فرعون را بیم دادند که در میان بنی اسرائیل پسری به دنیا می آید که نابودی اش به دست او خواهد بود همان گونه که به نمرود نیز بیم داده شد، ولی حفاظت و حراست آن دو از خود و سلطنتشان سودی به آن ها نبخشید. (3)

4. کشتن پسران ضررهای فراوانی به دنبال داشت: 1. باعث انقطاع نسل می شد. 2. از جهت اقتصادی و اداره زندگی زن ها دچار مشکل می شدند. 3. اکثر مردم از داشتن پسر خوشحال و از داشتن دختر ناراحت و کشتن پسران مایه ناراحتی آنان می شد. 4. زنان در

ص: 113

1- مجمع البیان، ج 1، ص 179؛ تسنیم، ج 4، ص 457.

2- تسنیم، ج 4، ص 330.

3- جوامع الجامع، ج 1، ص 81؛ صافی، ج 1، ص 129؛ تسنیم، ج 1، ص 342.

صورت کشته شدن مردهایشان ناچارند نسبت به بیگانگان تن به ذلت دهند. (1)

5. قرآن کریم می فرماید: ما دریا را برای شما بنی اسرائیل شکافتیم و شما را نجات دادیم و آل فرعون را غرق کردیم؛ و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و اغرقنا آل فرعون (بقره، 50). در این آیه بیان نشده که خداوند چگونه دریا را برای آن ها شکافته است، لیکن در آیه ی دیگر بیان شده است؛ می فرماید: پس ما به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا (ی نیل) بزن چون زد دریا شکافته شد و آب هر قطعه ی دریا مانند کوهی بزرگ بر روی هم قرار گرفت؛ فأوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانقلب فکان کل فرق کالطود العظیم. (شعراء، 63)

6. خداوند گاهی انسان را با مصیبت و رنج می آزماید تا ببیند صابر کیست و گاهی با نعمت می آزماید تا ببیند شاکر کیست. بنا بر این، امتحان به حسنات و سیئات برای آن است که انسان به وسیله شکر یا صبر به خداوند رجوع کند: و بلوناهم بالحسنات و السيئات لعلهم یرجعون. (اعراف، 168)

7. شکافتن دریا دو فایده برای قوم موسی داشت: از عذاب فرعونیان نجات پیدا کردند، از غرق شدن در دریا به معجزه الهی نجات یافتند و آل فرعون نیز از دسترسی به شما ممنوع شدند و در کام دریا به هلاکت رسیدند. ظاهر «انجیناکم» و «آل فرعون» عموم بنی اسرائیل و عموم فرعونیان است؛ یعنی آیه شریفه ظهور دارد همه فرعونیان بدون استثنا غرق شدند و همه پیروان موسی (علیه السلام) بدون استثنا نجات یافتند چنان که در آیات دیگر به این مطلب تصریح شده است: و أنجینا موسی و من معه أجمعین (شعراء، 65) و فاغرقناه و من معه جمیعاً. (اسراء، 103)

8. کلیددار نظام هستی خداوند است: و عنده مفاتیح الغیب (انعام، 59) و کلید دو گونه چرخش دارد: با یک چرخش آب دریا را برای پیروان موسی باز می کند تا نجات یابند: و اذ فرقنا بکم البحر با چرخش دیگر آب دریا را به هم متصل می کند تا فرعونیان را غرق کند: فغشیهم من الیمّ ما غشیهم (طه، 78) و این شکافتن اختصاص به دریا ندارد؛ گاهی قمر را

ص: 114

می شکافد: اقتربت الساعة و انشق القمر (قمر، 1) و گاهی زمین را برای نابودی قارون می شکافد: فحسفنا به و بداره الارض. (قصص، 81)

9. در خطاب «نجیناکم» مخاطب یهودیان معاصر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند در حالی که نجات از آل فرعون مربوط به اجداد آنان است مصحح چنین خطابی آن است که نجات اسلاف آنان سبب نجات خودشان نیز هست؛ زیرا اگر نیاکان نجات نمی یافتند قهرا نسل این قوم منقطع شده از یهودیان معاصر نزول قرآن اثری نبود. (1)

10. نظیر آیه 51 بقره: وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

آیه 88 طه است که بطور مبسوط تر بیان شده است.

11. بنی اسرائیل از این جهت ظالم بودند که پرستش غیر خدا نمودند. ظلم یعنی نهادن شیء در غیر موضع و محل خود؛ آن ها چون عبادت را در غیر جای خود قرار داده بودند و غیر از خدا را پرستش می کردند، ظالم نامیده شدند، از این رو قرآن کریم می فرماید: اِنَّا لَشَرُّكَ لظلم عظیم. (2)

12. عفو و بخشش از گناه يك نوع نعمت است که باید از آن تشکر کرد: عفونا عنکم من بعد ذلك لعلمکم تشکرون، بنا بر این اگر کسی از گناه و معصیت ما نیز صرف نظر کرد، لازم است از او تشکر کنیم.

13. بنی اسرائیل مرتکب گناه بزرگی شدند و آن گوساله پرستی بود و خداوند آن ها را عفو کرد: ثم عفونا عنکم.

سؤال: اگر خداوند آن ها را عفو کرد، پس چرا دستور داد یکدیگر را بکشند؟

پاسخ: منظور از عفو در آیه مطلق بخشش و قبول توبه است و این منافاتی ندارد که عفو الهی مقدماتی داشته باشد و زمینه هایی را طلب کند به تعبیر دیگر در این آیه سخن از اصل عفو و قبول توبه است در آیه بعد سخن از کیفیت و شرایط آن مطرح است به عبارت دیگر مرتد دو حکم دارد: حکم کلامی و آن قبولی توبه او بین خود و خداوند است و حکم فقهی

ص: 115

1- تسنیم، ج 4، ص 337.

2- لقمان، 13؛ تسنیم، ج 4، ص 396؛ فی ظلال القرآن، ج 1، ص 71.

که اعدام و کشته شدن مرتد فطری است مراد از عفو همان حکم کلامی است. (1)

14. بسیاری از برکات در شب نصیب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است مانند نزول قرآن کریم بر پیامبر در شب: انا انزلناه فی لیلة مبارکة (دخان، 3) معراج پیامبر در شب: سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً تهجد در شب: و من اللیل فتهجد به نافلة لك. (اسراء، 79)

15. تعبیر به «لعل» به معنای شاید در جمله لعلکم تشکرون با آن که شکر نعمت واجب است و باید شکر کنند از این جهت است که شکر در عین حال که شکر تشریعا واجب است تکوینا اختیاری است؛ یعنی باید تشریعی با شاید تکوینی آمیخته است به علاوه ممکن است «لعل» به معنای «کی» باشد یعنی برای این که شکر کنید.

16. اگر انسان محور شناخت را حس قرار داد منهای عقل، تفاوتی میان تحوّل عصا به مار و گوساله سامری قائل نمی شود يك روز به دنبال موسی (علیه السلام) حرکت می کند و يك روز به دنبال سامری، اما اگر محور شناخت را عقل قرار داد. پس از مشاهده معجزه چنان ایمان آوردند که حاضر به شهادت در راه خدا شدند و به فرعون گفتند: فاقض ما انت قاض انما تقضى هذه الحیوة الدنیا. (طه، 72)

17. نظیر آیه 53 بقره، آیه 49 مومنون است: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

18. گروهی از مفسران عامه مراد از شکر در لعلکم تشکرون را شکر برای نعمت عفو دانسته اند (2) در حالی که ظاهر آیه اعم از آن است، بلکه ممکن است از نعمت عفو منصرف باشد زیرا شکر در مقابل کفران بنی اسرائیل نسبت به نعمت هایی است که خداوند پیش از گوساله پرستی بر آنان ارزانی داشت. گویا چنین می فرماید: تاکنون که شکر نعمت های ما را به جا نیاوردید، بلکه با گوساله پرستی کفر ورزیدید و ظلم کردید، از این ظلم شما می گذریم و شما را می بخشیم شاید از این پس شکر آن نعمت ها را به جا آورید. (3)

19. همان طوری که قرآن کریم به فرقان توصیف شده: تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده (فرقان، 1) تورات غیر محرف نیز به فرقان توصیف شده است: و اذ آتینا موسی

ص: 116

1- تسنیم، ج 4، ص 399.

2- روح المعانی، ج 1، ص 260؛ کشف، ج 1، ص 139.

3- تسنیم، ج 4، ص 400.

الكتاب و الفرقان لعلکم تهتدون و راه تحصیل فرقان که تمیز حق از باطل تقوا است: ان تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. (انفال، 29)

20. شکر بر سه قسم است: 1. شکر قولی که عبارت از ذکر نعمت است. 2. شکر عملی که عبارت از صرف نعمت الهی در طاعت خداوند و معصیت نکردن. 3. شکر اعتقادی که عبارت از آن است که انسان نعمت را و توفیق شکر را از خداوند بداند. (1)

21. تعبیر به «یا قوم»؛ ای قوم من یعنی اضافه قوم به یای متکلم، تعبیری عاطفه انگیز است و نشان می دهد حکمی که صادر شد از روی رحمت است، گرچه بر حسب ظاهر خشونت و سختی دارد علت رحمت بودن آن این است که کشتن یکدیگر؛ فاقتلوا انفسکم سبب تطهیر آنان از گناه شرك و رهایی آن ها از عذاب جاویدان است. (2)

22. علت این که خدا فرمان داد بنی اسرائیل همه یکدیگر را بکشند این بود که اگر چه دسته ای از آنان گوساله پرستیدند و آن را کاری زشت و باطل دانسته بودند ولی گناه این دسته آن بود که دیگران را از گوساله پرستی نهی و منع نکردند از ترس این که مبادا کشته شوند با این که می دانستند گوساله پرستی باطل است، از این رو خداوند دستور داد همدیگر را بکشید. (3)

23. شك نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی همه را فراموش کنند و با يك غیبت کوتاه پیامبرشان، به کلی اصل اساسی توحید و آیین خدا را زیر پا گذارند باید شدت عمل در مورد آنان به خرج داد و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت کرد، از این رو فرمان شدیدی از طرف خدا صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد. (4)

24. این که ابتدا خدا فرمود ما شما را عفو کردیم، سپس فرمود: فاقتلوا انفسکم بدین گونه است که منظور از عفو این است که شما با گوساله پرستی پس از آن همه بیانات، مستحق عذاب استیصال شدید، ولی ما شما را عفو کردیم و چنین عذابی را نفرستادیم، بلکه راه تطهیر از چنان گناه عظیمی را به شما نشان دادیم تا مقتولان با کشته شدن و ملحق شدن به شهیدان

ص: 117

1- روح البیان، ج 1، ص 137.

2- تسنیم، ج 4، ص 448.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 178.

4- نمونه، ج 1، ص 256؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 85.

پاك شوند و قاتلان با صبر بر كشته شدن بستگان و آشنايان و تحمل فقدان آنان تطهير شوند. (1)

مرگ در رحمت الهی بهتر از زندگی در لعنت الهی است و اجرای حدود الهی گرچه به قیمت قتل انسان باشد به نفع اوست: ذلكم خير لكم. (2)

آیه 55-61

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (55) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (56) وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (57) وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَ نَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (58) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (59) وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (60) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (61)

ترجمه

و (نيز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم؛» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشای می کردید. * سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (نعمت او را) به جا آورید. * و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم؛ و «من» [= شیره مخصوص و لذیذ درختان] و

ص: 118

1- تسنیم، ج 4، ص 475.

2- نور، ج 1، ص 117.

«سلوی» [= مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم؛ (و گفتیم:) «از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید؛» (ولی شما کفران کردید.) آنها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم می نمودند. * و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر [= بیت المقدس] وارد شوید؛ و از نعمتهای فراوان آن، از هر جا می خواهید بخورید؛ و از (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید؛ و بگویید: «خداوند! گناهان ما را بریز.» تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.» * اما افراد ستمگر، این سخن را که به آن ها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند؛) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم. * و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید؛ به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید؛ آن گونه که هر يك (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند. (و گفتیم:) از روزی های الهی بخورید و بیاشامید و در زمین فساد نکنید و فساد را گسترش ندهید (و نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم. از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» (موسی) گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و خداوند مهر ذلت و نیاز بر پیشانی آن ها زد و مجدداً گرفتار غضب پروردگار شدند چرا که آن ها نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. این ها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

درخواست غیر معقولانه بنی اسرائیل پیرامون رؤیت حسی خداوند و نزول عذاب بر آن ها و زنده شدن آن ها بعد از مدتی برای شکرگزاری خداوند. بیان برخی از نعمت های ویژه بر بنی اسرائیل مانند سایبان قرار گرفتن ابر و نزول من و سلوی بر آنان، تخلف بنی اسرائیل از

فرمان الهی در ورود به قریه، نزول عذاب بر آنان، فرمان الهی به حضرت موسی در زدن عصا به سنگ و به وجود آمدن دوازده چشمه آب و بهره مندی آن ها از نعمت الهی، بی صبری بنی اسرائیل بر طعام واحد و درخواست نعمت های مختلف و ذلت و بیچارگی بنی اسرائیل به جهت کفر به آیات الهی و قتل پیامبران.

ب. آیه و اذقلتم یا موسی لن تؤمن لك حتى نرى الله... و آیه بعد یکی دیگر از نعمت های بزرگ خدا را بر بنی اسرائیل یادآور می شود که چگونه آن ها مردمی لجوج و بهانه گیر بودند و چگونه مجازات الهی دامانشان را گرفت، ولی بعد از آن باز لطف الهی شامل حالشان شد. بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را با چشمان خود ببینیم؛ این درخواست به علت جهل آنان بود چرا که درك افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست یا به خاطر لجاجت و بهانه جویی آن ها که یکی از ویژگی های این قوم بوده است. (1)

ج. مخاطب در خطاب «قلتم»، «فاخذتكم»، «بعثناكم» و «تنظرون»، یهود زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند در حالی که داستان تقاضای رؤیت خدا و فرود آمدن صاعقه اولاً مربوط به یهود زمان موسی است، ثانیاً مربوط به گروه خاصی از آنان است که به میقات رفتند. وجه این نحو خطاب وجود تشابه قلبی و اتحاد فکری بین این دو گروه است: تشابهت قلوبهم (بقره، 118)؛ زیرا اهل کتاب زمان پیامبر نیز می خواستند کتابی بر آن ها نازل شود: یسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلك (نساء، 153)؛ یعنی اگر از تو کتاب دیدنی می خواهند از موسی خدای دیدنی می خواستند. (2)

د. در این که صاعقه چه بود چند احتمال است: 1. آتشی از آسمان آمد و اینان را کشت. 2. صیحه ای از آسمان شنیده شد. 3. خداوند سپاهی را از آسمان فرود فرستاد که اینان صدای هولناکی را شنیدند، و بر اثر آن از بین رفتند. (3)

ه. - حضرت موسی (علیه السلام) از جریان نزول صاعقه و مرگ سران بنی اسرائیل بسیار ناراحت

ص: 120

1- نمونه، ج 1، ص 257.

2- المیزان، ج 1، ص 287؛ تسنیم، ج 4، ص 486.

3- کشف، ج 1، ص 142؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 521.

شد، از این رو از خداوند تقاضای بازگشت آنان را به زندگی کرد و این تقاضای او پذیرفته شد که قرآن در این آیه می فرماید: سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر خدا را به جا آورید. همه مفسران جز دسته کمی اتفاق دارند که 70 نفر هلاک شدند و موسی (علیه السلام) فقط بیهوش شد. (1)

و. کفران و معصیت بنی اسرائیل و سرپیچی آنان از نبرد با عمالقه برای ورود به بیت المقدس سبب سرگردانی چهل ساله آنان با شکایت بنی اسرائیل از گرمای شدید و تقاضای حضرت موسی (علیه السلام) خدای مٔان ابری را سایبان آنان قرار داد که از آن نسیم خنکی می وزید و در پی شکوای از گرسنگی، من و سلوی را بر آنان فرو فرستاد (2)؛ «من» چیزی شبیه به ترنجبین و به شیرینی عسل بوده که خداوند بدون رنج و زراعت به بنی اسرائیل ارزانی کرد و «سلوی» طعامی لذیذ پرنده ای شبیه کبوتر و اندکی خردتر از آن. (3)

ز. قرآن در این جا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل اشاره می کند که مربوط به ورودشان در سرزمین بیت المقدس است بیشتر مفسران (4) معتقدند که مراد از قریه در این آیه بیت المقدس است و آیه شریفه ادخلوا الارض المقدسة آن را تأیید می کند، بعضی هم معتقدند مراد «اریحا» است که نزدیک بیت المقدس است (5)، سپس به آن ها سه دستور می دهد:

1. از همه نعمت های آن به طور فراوان هر چه می خواهید بخورید در این جا خداوند برخلاف محدودیتی که در بیابان در مورد مواد غذایی داشتند خوراکی های متنوعی برای آن ها فراهم ساخته و همه این غذاها را برای آن ها اباحه می کند.

2. از در (بیت المقدس) با خضوع و تواضع وارد شوید.

3. بگویید خداوند گناهان ما را بریز و در پایان اضافه می کند برای افراد پاک و نیکوکار علاوه بر مغفرت و بخشش گناهان اجر دیگری نیز اضافه می کند. (6)

ص: 121

1- مجمع البیان، ج 1، ص 182.

2- تسنیم، ج 4، ص 525؛ مجمع البیان، ج 1، ص 186.

3- صافی، ج 1، ص 135؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 196؛ تسنیم، ج 4، ص 526؛ آلاء الرحمن، ج 1، ص 95.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 188؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 196؛ نمونه، ج 1، ص 268؛ مراغی، ج 1، ص 124؛ روح المعانی، ج 1، ص 265؛ تسنیم، ج 4، ص 558.

5- صافی، ج 1، ص 135؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 196.

6- نمونه، ج 1، ص 268.

ح. معنای «حطه» آن است که خدایا! گناه ما را بریز و ما را بیامرز(1). بعضی گویند آن ها مأمور شدند بگویند: «لا اله الا الله» که خود این کلمات گناه آنان را ریخت.

ط. و سنزید المحسنین کسانی که سه فرمان مزبور ورود به قریه، ورود باب در حال خضوع و گفتن حطه را نیکو به جا آورند افزون بر مغفرت و بخشش گناهانشان به آنان رحمت و ثواب نیز می دهیم.(2)

ی. کسانی که ظلم و گناه کردند فرمان خدا را تغییر دادند و غیر از آن سخنی را که باید بگویند گفتند و به جای این که بگویند «حطه» گفتند «حنطه» (گندم) و در هر حال مقصودشان استهزا و تمسخر بود و نیز مأمور بودند که خم شوند و از آن در وارد شوند، ولی آنان به این دستور عمل نکردند و نشسته از در گذشتند.(3)

ک. با بیماری طاعون در يك ساعت بیست و چهار هزار نفر از بزرگان و پیرمردها هلاک شدند و فرزندانشان باقی ماندند و در نتیجه علم و عبادت از آنان رفت و از دست دادن دانشمندان عذابی برای باقی ماندگان شد.(4)

ل. خداوند در آیه و اذاستسقی موسی لقومه... به یکی دیگر از نعمت های مهم که به بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می کند که: به خاطر آورید هنگامی که موسی (علیه السلام) در آن بیابان خشک و سوزان برای قومش تقاضای آب نمود و خدا این تقاضا را قبول کرد به این صورت که ما به او دستور دادیم عصای خود را بر آن سنگ بزن؛ ناگهان آب جوشیدن گرفت و دوازده چشمه آب از آن با سرعت و شدت جاری شد به گونه ای که قبایل بنی اسرائیل هر کدام به خوبی چشمه خود را می شناختند.(5)

م. منظور از رزق خداوند همان منّ و سلوی است.(6)

ن. منظور از «مصر» یکی از وجوه ذیل است: مفهوم کلی شهر، کشور مصر و بیت المقدس.(7)

ص: 122

1- نمونه، ج 1، ص 268؛ مراغی، ج 1، ص 124.

2- تسنیم، ج 4، ص 566.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 189.

4- همان؛ صافی، ج 1، ص 136؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 198.

5- نمونه، ج 1، ص 271.

6- صافی، ج 1، ص 137؛ آلاء الرحمن، ج 1، ص 96؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 92؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 201.

7- مجمع البیان، ج 1، ص؛ کشاف، ج 1، ص 145؛ فی ظلال القرآن، ج 1، ص 75.

س. در جمله اُستبدلون الذی هو... احتمالاتی ذکر شده است:

1. آیا آنچه را خداوند برای شما اختیار کرده ترك می کنید و آنچه که پست است بر آن بر می گزینید.

2. آیا شما چیزی را که با زراعت و صناعت به دست می آورید بر چیزی که خداوند آن را از روی عفو «من و سلوی» به شما عطا نموده ترجیح می دهید. (1)

نکته ها

1. نزول عذاب صاعقه بر قوم موسی

نظیر آیه 55 بقره: وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

آیه 153 نساء است: يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ

2. با این که این درخواست از ناحیه پدران آن دسته از بنی اسرائیل که در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند نسبت به موسی شد، خداوند بنی اسرائیل زمان پیامبر را توبیخ و مذمت می کند؛ زیرا آنان نیز به راه پدران خود می رفتند و به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و آنچه او آورده بود ایمان نمی آوردند و مانند اجداد خود می گفتند تو را تصدیق نمی کنیم تا خدا را علنی ببینیم. (2)

3. روحیه سؤال کنندگان یکسان نیست؛ حضرت موسی (علیه السلام) و مردم هر دو تقاضای دیدن خدا کردند، لیکن با این تفاوت که حضرت موسی به نمایندگی از مردم و باادب گفت: رَبَّارِنِي انظُر اليك. خطاب آمد: لَنْ تَرَانِي (اعراف، 143)، اما قوم موسی از روی تکبر گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً كه عذاب الهی به سراغ آن ها آمد. (3)

4. بیان خواسته های جزئی مانند سیر و پیاز و سبزی و عدس نشانه شدت وابستگی و حقارت طبع است و رفاه طلبی عامل سقوط آنان شد: اهبطوا. (4)

ص: 123

1- تبیان، ج 1، ص 276.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 181.

3- نور، ج 1، ص 118.

4- همان، 125.

5. سرّ فرو فرستادن صاعقه در برابر تقاضای مشاهده حسی ممکن است این باشد که خدای سبحان از این طریق می خواست بفهماند دیده ای که تاب مشاهده یکی از مخلوقات خدا یعنی نور مادی و محدود را ندارد چگونه می تواند ذات او را که آفریننده همه مخلوقات است رؤیت کند. (1)

6. آیه شریفه ثم بعثناکم... دلالت واضحی است بر جواز رجعت (2) چرا که وقوع آن در يك مورد دلالت بر امکان جواز در موارد دیگر نیز دارد.

7. نظیر آیه 57 و 58 بقره، آیات 160 و 161 اعراف است: وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُوبَا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

8. تظليل غمام گاهی بشیر رحمت است مانند: وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ گاهی نذیر نعمت است مانند عذاب يوم الظلّة (شعراء، 189) و ان يأتیهم الله فی ظلل من الغمام. (بقره، 210)

9. در آیه فبدل الذین... به جای آن که بگوید

«فانزلنا علیهم» می فرماید: فانزلنا علی الذین ظلموا تا روشن گردد که این عذاب و مجازات الهی تنها دامان ستمگران بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر باهم نسوختند. (3)

ثانیا: انزال رجز بر اینان به خاطر ظلم ایشان بود. (4)

10. نظیر آیه 59 و 60 بقره آیه 160 و 162 اعراف است: وَ قَطَّعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَابًا أَمَّا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اصْرَبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ... فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

ص: 124

1- تسنیم، ج 4، ص 493.

2- صافی، ج 1، ص 133؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 195.

3- نمونه، ج 1، ص 270؛ آلاء الرحمن، ج 1، ص 96؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 499؛ تسنیم، ج 4، ص 572.

4- کشاف، ج 1، ص 143؛ روح المعانی، ج 1، ص 267؛ تسنیم، ج 4، ص 572.

11. نظیر آیه 61 بقره، آیه 112 آل عمران است: وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَصَدَّ رَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يُقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

12. تعبیر به بما کانونا یفسقون با توجه به این که فعل ماضی «کانونا» بر سر مضارع آمده دلالت بر استمرار آنان در فسق دارد و پیامش این است که آنچه سبب رجز آسمانی شد اصرار آنان بر گناه و استمرارشان در معصیت و خودداری از توبه است و هشدار است برای هر شخص و ملتی که به گناه آلوده است و بر آن اصرار می ورزد و عادت به آن کرده است. (1)

13. در آیه 60 «فانفجرت» آمده و در سوره اعراف «فانفجست»، فرق بین این دو در این است که: الف) «انفجاس» در زمان نیاز کم است و «انفجار» در زمان حاجت زیاد یعنی هر وقت احتیاج آنان به آب زیاد بود. ب) انفجار عبارت از انشقاق است خواه مجرا و منفذ باریک باشد و خواه وسیع و انفجاس مخصوص انشقاق باریک؛ یعنی انفجار عام و انفجاس خاص و جمع هر دو ممکن است. ج) انفجاس ناظر به مرحله ابتدایی جوشش آب است که کم است، انفجار ناظر به مرحله نهایی جوشش آب است که فراوان است. (2)

14. الف و لام در «الحجر» یا برای عهد است و مقصود از آن سنگ مخصوص و معینی است چنان که نقل شده که این همان سنگ بوده که موسی آن را از کوه طور همراه خود آورده و ممکن است برای جنس باشد. (3)

15. «لا تعثوا» و «مفسدین» دلالت بر دو چیز می کند: قرآن می خواهد بگوید عمل اینان هم در صورت ظاهر و هم در واقع فاسد بود کلمه «لا تعثوا» اشاره به ظاهر عمل آنان و کلمه «مفسدین» به روح و حقیقت آن اشاره می کند. (4)

16. بنی اسرائیل دقیقا همان چیزی را که حضرت موسی (علیه السلام) سفارش کرده بود که فرمود: استعینوا بالله و اصبروا (اعراف، 128) صبر و استقامت را نفی کردند و گفتند ما صبر نمی کنیم آن هم با نفی اکید؛ یعنی کلمه «لن» که دلیل بر خیره سری و لجاجت آنان است همانند: لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة. (نساء، 153)

.17

ص: 125

1- تسنیم، ج 4، ص 575.

2- تبیان، ج 1، ص 269؛ تفسیر کبیر، ج 3-4، ص 69؛ تسنیم، ج 4، ص 595؛ نمونه، ج 1، ص 274.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 92؛ التحریر و التتویر، ج 1، ص 501؛ کشف، ج 1، ص 144.

4- مجمع البیان، ج 4، ص 191.

کسی که محاط به خطاست: احاطت به خطیته (بقره، 81) محکوم به ضرب ذلت و محکوم به مسکنت خواهد بود؛ زیرا گرچه در این آیه می فرماید: باءوا بغضب من الله، ولی در آیه دیگر می فرماید: فباءوا بغضب علی غضب (بقره، 90) و چنین غضب متراکم نشانه احاطه خطیته است و روشن است که غضب خدا حالت نفسانی نیست، بلکه همان قهر فعلی خداست غضب الهی مایه سقوط است: و من یحلل علیه غضبی فقد هوی. (طه، 81)

18. آیا سؤال بنی اسرائیل گناه بود؟ بعضی گویند این سؤال گناه نبود؛ زیرا آنچه داشتند مباح بود، ولی آن ها مباح دیگری را خواستار شدند، ولی برخی معتقدند که گناه بود زیرا آن ها با آنچه خداوند برایشان اختیار کرده بود راضی نشدند و از همین جهت است که قرآن آن ها را سرزنش می کند. (1)

19. آوردن فعل ماضی «کان» بر سر مضارع؛ کانوا یکفرون، دلیل بر استمرار کفرورزی آنان است و نشان می دهد که کفر و قتل و اعتدا برای بنی اسرائیل عادت مستمر و همیشگی بوده، به صورت ملکه سیئه ای درآمده بود گویا کار آنان این بود که با مشاهده هر آیه و معجزه ای به آن کفر بورزند و پیامبران بزرگی چون شعیب، زکریا و یحیی را به شهادت برسانند. (2)

20. ممکن است از تعبیر به و کانوا یعتدون استفاده شود که معصیتی انسان را به چنین عاقبت شوم مبتلا می کند که با اعتدا یعنی تعدی و هتک حرمت همراه باشد به ویژه هتک حرمت رهبر دینی و آسمانی، نظیر این که به پیامبر بگوید سخن شما را می شنوم، ولی گوش نمی دهم. (3)

21. قرآن کریم به برخی از پیامدهای بی صبری اشاره کرده است مانند ذلت و مسکنت: لن نصبر علی طعام واحد... ضربت علیهم الذلة و المسکنة (بقره، 61) و مانند جدایی حضرت خضر (علیه السلام) از حضرت موسی (علیه السلام): هذا فراق بینی و بینک سأبتک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا. (کهف، 78)

ص: 126

1- مجمع البیان، ج 1، ص 194.

2- تسنیم، ج 4، ص 649.

3- صافی، ج 1، ص 137.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (62) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (63) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (64) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (65) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (66)

ترجم -- ه

کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصاری و صابئان [= پیروان یحیی] هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آوردند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آن ها نیست. (هر کدام از پیروان ادیان الهی، که در عصر و زمان خود، بر طبق وظایف و فرمان دین عمل کرده اند، مأجور و رستگارند.) * و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم؛ (و به شما گفتیم:) «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید؛ و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزگار شوید.» * سپس شما پس از این، رویگردان شدید؛ و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید. * به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید؛ ما به آن ها گفتیم: «(به صورت بوزینه هایی طرد شده درآیید!)» * ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل های بعد از آنان، و پند و اندرزی برای پرهیزگاران قرار دادیم.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

پاداش مؤمنان صالح در قیامت، گرفتن پیمان از بنی اسرائیل و اعراض آن ها، خسارت انسان ها در صورت عدم فضل و رحمت خداوند و کیفر مسخ، برای متجاوزان.

ب. قرآن در آیه 62 به يك اصل کلی و عمومی اشاره می کند و می گوید: آنچه ارزش دارد

واقعیت و حقیقت است نه تظاهر و ظاهرسازی در پیشگاه خداوند بزرگ، ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می شود؛ کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و همچنین یهودیان و نصارا (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آن ها که ایمان به خدا و روز قیامت آوردند و عمل صالح انجام دهند پاداش آن ها نزد پروردگارشان ثابت است. (1)

ج. در این که مراد از ان الذین ءامنوا چه کسانی هستند، وجوهی بیان شده است:

1. کسانی که به عیسی (علیه السلام) ایمان آوردند و پس از آن یهودی و ستاره پرست نشدند.

2. جویندگان و پژوهندگان آیین واقعی خدا مانند حبیب نجار و...

3. مؤمنین از امت های گذشته. (2)

د. در این که «صابئان» چه کسانی هستند طبری شش قول نقل می کند: 1. دینی ندارند. 2. بین مجوس و یهودند. 3. قائل به لا اله الا الله هستند و پیامبر را قبول ندارند. 4. ملائکه را می پرستند و به طرف کعبه نماز می خوانند. 5. فرقه ای از اهل کتابند و زبور داود را قرائت می کنند. 6. طایفه ای از اهل کتابند. (3)

صابئین جمع صابی به کسی گویند که دین اولش را ترك کرده و به آیین دیگر گرویده است و بنا بر نظر بعضی از مفسرین، صابئین منتسب به «صاب» فرزند ادريس پیامبر هستند. (4)

آنچه در باره صابئین ذکر شده ممکن است نسبت به یکدیگر متباین نباشد، ولی نسبت به ظاهر آیه مورد بحث تباین دارد زیرا طبق آیه شریفه، صابئین مانند یهود و نصارا می توانند مؤمن واقعی باشند اما ستاره پرست مشرك مؤمن واقعی نیست و اگر منظور آن است که صابئین بعد از توبه و پذیرش اسلام واقعی از اجر الهی برخوردار می شوند در این صورت مجوس و مشرکان که در آیه سوره حج یاد شده اند نیز همین گونه اند.

ه. - حکم فقهی و کلامی اهل کتاب؛ گروهی که اهل کتابند یا شبهه کتابی بودن آن ها مطرح است از نظر فقهی اگر شرایط ذمه را بپذیرند کاملاً از امنیت برخوردارند و همانند سایر شهروندان دارای زندگی مسالمت آمیز هستند، اما از نظر کلامی بعد از روشن شدن حق و

ص: 128

1- نمونه، ج 1، ص 283.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 199.

3- جامع البیان، ج 1، ص 253.

4- تسنیم، ج 5، ص 33.

حقیقت اگر دست از شریعت سابق بردارند و به اسلام گرایش پیدا نکنند از اجر و مزد در قیامت محروم اند و از خوف و حزن قیامت در امان نیستند.

و. رفع کوه طور منافی با اختیار و مابین با رضایت نبوده تنها در حدّ علامت عذاب برای گرفتن میثاق غلیظ بر اطاعت در مقام عمل پس از ایمان آوردن آنان بود نه بر وادار کردن آن ها به اصل ایمان. بنا بر این، آیه شریفه ناسخ آیه لا اکراه فی الدین نیست چنان که آلوسی پنداشته است. (1)

ز. اکثر مفسران گویند منظور از «طور» همان کوه معروف طور محلّ مناجات حضرت موسی است که در سوره تین به «طور سینین» یا در سوره مؤمنون آیه 20 به طور سینا و در سوره طه آیه 12 به وادی مقدس و در سوره اعراف به «الجبل» با الف و لام عهد تعبیر شده است.

ح. منظور از پیمان چیست؟ عده ای قائلند که منظور از پیمان همان است که در آیه 40 و 83 و 84 آمده است و آن عبارت است از توحید به پروردگار، نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، بر پا داشتن نماز، ادای زکات و پرهیز از خونریزی که در تورات نیز بیان شده است. (2)

ط. مراد از «قوة» در جمله خذوا ماء اتیناکم بقوة هم قوت بدنی و مادی است و هم قوت قلبی و معنوی، پس منظور از اخذ بقوة، خوب فهمیدن کتاب و خوب عمل کردن به آن و خوب حمایت کردن از آن است. (3)

ی. در صورتی که دلیل عقلی بر امتناع بر افراشته شدن کوه نباشد یعنی دلیلی از خارج مانع انعقاد ظهور برای جمله و رفعنا فوقکم الطور نشود، باید ظاهر آن را بدون تردید اخذ کرد و روشن است که چنین مانعی وجود ندارد؛ زیرا خداوندی که می تواند دریا را برای موسی (علیه السلام) و مؤمنان به او بشکافد و نیز کوه را بشکافد که شتر از آن خارج شود، قدرت رفع طور برای علامت عذاب را دارد. (4)

ص: 129

1- روح المعانی، ج 1، ص 444.

2- نمونه، ج 1، ص 293؛ آلاء الرحمن، ج 1، ص 99؛ کشاف، ج 1، ص 147.

3- تسنیم، ج 5، ص 100.

4- تسنیم، ج 5، ص 96.

ك. امر «كونوا» از باب ائما امره اذا اراد شيئا أن يقول له كن فيكون كناية از سرعت تكوين و نفوذ اراده الهی است چنان که مراد از «قول» در فقلنا لهم گفتار لفظی نیست، بلکه قول الهی همان فعل و اراده او در عالم تکوین است و چیزی نمی تواند مانع امر و اراده الهی شود: و كان امر الله مفعولاً.

ل. منظور از فضل خدا چیست؟ در این مورد احتمالاتی داده شده است:

1. پس از روی گرداندن و بازگشت بنی اسرائیل خداوند آنان را مهلت داد تا توبه کنند و آنان را هلاك نکرد. (1)

2. منظور از فضل، قدرت ایمانی است که خداوند به آنان داد و موانع را از جلوی راه آنان برداشت. (2)

نکته ها

1. در آیه 62 مسأله ایمان تکرار شده و منظور از ایمان دومی به طوری که از سیاق استفاده می شود حقیقت ایمان است و این تکرار می فهماند که مراد از الّذین ءامنوا در ابتدای آیه کسانی هستند که ایمان ظاهری دارند و با این نام و به این سمت شناخته شده اند. (3)

2. ایمان فقط اعتقاد قلبی است و عمل و طاعت اثر آن است نه داخل در حقیقت آن چون در این آیه پس از ایمان به خدا و روز قیامت این قسمت را (عمل نیک انجام دهد) اضافه می کند و نمی توان جمله (و عمل صالحا) را تأکید ایمان به خدا و روز قیامت دانست. (4)

3. مقصود آیه 62 این نیست که انتخاب هر دینی آزاد و در نتیجه هر کس هر دینی را پذیرفت در قیامت اهل نجات است؛ زیرا در قرآن کریم، خدای سبحان صاحبان ادیان دیگر را به اسلام دعوت می کند و غیر آیین اسلام را قابل پذیرش نمی داند: و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه. (5)

ص: 130

1- التحریر و التنویر، ج 1، ص 525؛ مجمع البیان، ج 1، ص 203؛ صافی، ج 1 / ص 139؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 206.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 203.

3- المیزان، ج 1، ص 292.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 200.

5- آل عمران، 85؛ نمونه، ج 1، ص 284؛ تسنیم، ج 5، ص 39.

4. تعبیر به فضل و رحمت از این روست که آنان طبق قانون عدل و قسط هیچ گونه استحقاقی نسبت به نجات از عذاب را نداشتند، بلکه همه زمینه های عذاب برای آنان فراهم بود، ولی برابر فضل و رحمت بی کران الهی از تعذیب رهایی یافتند. (1)

5. آیه شریفه 62 دلیل بر پلورالیزم دینی و تکثرگرایی نیست. پیام آیه شریفه این است که هر يك از طوایف چهارگانه مؤمن به حق و دارای عمل صالح باشد اهل نجات است و عمل صالح باید بر طبق شریعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد. بنا بر این، با توجه به آیات ذیل روشن می شود که هر مذهب و مکتبی حق نیست و مزیت تفسیر قرآن به قرآن روشن می شود: فان ءامنوا بمثل ما ءامنتم به فقد اهتدوا (نساء، 162) و ولو ائتهم اقاموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم... که منظور از ما انزل الیهم قرآن کریم است.

6. آنچه در جریان رفع طور حاصل شد این است که:

الف. به اراده خاص الهی بوده است نه صرف جریان طبیعی.

ب. صبغه قدرت نمایی و جنبه اعمال مولویت به آن داده شده تا یهود عنود با شهود قدرت رعب آور خدا تعدیل گردند.

3. ماجرای رفع طور با فعل متکلم مع الغیر بیان شده و نکته آن یا قصد تفخیم متکلم است یا قصد حضور فرشتگان.

4. جریان رفع کوه طور به حد سلب اختیار نرسید. (2)

7. تعبیر به لقد علمتم نشان آن است که ماجرای تاریخی روز شنبه به طور قطع و یقین در نزد بنی اسرائیل معاصر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) مشهور و معروف بوده است، بلکه با توجه به این که «علمتم» در این آیه به معنای «عرفتم» است و مفعول آن اشخاص عصیانگر و متجاوز روز شنبه هستند شاید بتوان گفت حتی رجال سرشناس این ماجرا نیز نزد بنی اسرائیل عصر نزول شناخته شده و معروف بودند. (3)

8. جمله فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین کنایه از سرعت عمل است که با يك اشاره و

ص: 131

1- همان، ص 103.

2- تسنیم، ج 5، ص 108.

3- تسنیم، ج 5، ص 127؛ روح المعانی، ج 1، ص 282.

فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد و در حقیقت امر تکوینی خداوند متعال بود. (1)

9. در فرمان بنی اسرائیل در روز شنبه که روز تعطیل آن ها بود ماهیان دریا ظاهر می شدند، خداوند به آنان فرمود: در روز شنبه تعدی نکنید و ماهیان را صید نکنید؛ و قلنا لهم لا تعدوا فی السبت... (نساء، 154). در این که آیا بنی اسرائیل این فرمان الهی را امتثال کردند یا مخالفت، از این آیه ظاهر نمی شود، در آیات دیگر این معنا روشن شده و می فرماید: بنی اسرائیل فرمان الهی را مخالفت کردند؛ و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت (بقره، 65) و واسئلهم عن القرية الّتی كانت حاضرة البحر اذ يعدون فی السبت. (2)

10. تکرار «لنا» در ادع لنا ربك و تعبیر «ربك» به جای «ربنا» نشانه خودخواهی و تکبر و بی ادبی بنی اسرائیل است چنان که در جای دیگر گفتند: فاذهب انت وربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون (مائده، 24) و خطاب جهنمی ها به خازن دوزخ یا مالك ليقض علينا ربك (زخرف، 77) نیز از همین قبیل است.

11. انتساب قتل نفس به همه بنی اسرائیل قتلتم از این جهت است که همه آن ها در این جنایت به نحوی دخالت داشتند، از این رو همگی اصرار بر کتمان آن داشتند: کنتم تکتُمون چنان که در داستان ناقة صالح (علیه السلام) با این که يك نفر ناقة را کشت، لیکن به همه نسبت داده شد: فکذبوه ففقروها زیرا دیگران به این کار راضی بودند. در آیه 74 می فرماید: ثم قست قلوبکم علت قساوت قلب را در آیه 13 مائده بیان می کند که بنی اسرائیل پیمان شکنی کردند: فبما نقضهم ميثاقهم لعنّاهم و جعلنا قلوبهم قاسية.

12. انسان مجرم و گناهکار که به صورت بوزینه در می آید انسان با عقل و شعوری است که به صورت حیوان در آمده و به تعبیر روشن تر انسان با عقل و شعوری است که می فهمد به سبب گناه و معصیت، خلقت او تغییر یافته است و همین مقدار که درک می کند اعضا و جوارح او به صورت دیگر در آمده است برای او عذابی خواهد بود. (3)

ص: 132

1- منهج الصادقین، ج 1، ص 208؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 541؛ تسنیم، ج 5، ص 129.

2- اعراف، 163؛ اضواء البیان، ج 1، ص 254.

3- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 542؛ تسنیم، ج 5، ص 135.

مسخ بر دو قسم است: ملکی و ملکوتی. مسخ ملکی اگر به معنای صرف تغییر صورت مادی با بقای حقیقت انسانی باشد نه تنها دلیل عقلی بر استحاله آن نداریم، بلکه دلیل نقلی نیز آن را ثابت می کند چنانچه ظاهر آیه 65 بر آن دلالت دارد. مسخ ملکوتی آن است که آدمی در عالم طبیعت کژراهه برود و برخلاف مسیر مستقیم انسانیت حرکت کند و روزی که حق ظهور می کند و اسرار آشکار می شود حقیقت و درون او ظاهر می شود. (1)

آیه 67-74

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (67) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (68) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ فَاقْعِ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ (69) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (70) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شَدِيدَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (71) وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَآذَرْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (72) فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (73) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (74)

ترجمه

و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند؛ و غوغا خاموش گردد.)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم!» * گفتند: «(پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این (ماده گاو) چگونه (ماده گاوی) باشد؟» گفت: (خداوند) می فرماید: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان؛ بلکه

ص: 133

میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید.» * گفتند: «از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» گفت: (خداوند) می گوید: «گاوی باشد زرد یکدست، که بینندگان را شاد و مسرور سازد.» * گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه (گاو) باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده، و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد.» * گفت: (خداوند) می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ از هر عیبی برکنار باشد، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.» گفتند: «الان حق (مطلب) را آوردی.» سپس (چنان گاو را پیدا کردند و) آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند. * و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس در باره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد. * سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند). خداوند این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید.» * سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پاره ای از سنگ‌ها می شکافد، و از آن نهرها جاری می شود؛ و پاره ای از آن‌ها شکاف بر می دارد، و آب از آن تراوش می کند؛ و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است.) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

داستان گاو بنی اسرائیل، فرمان خداوند به کشتن گاو، بهانه جویی بنی اسرائیل، پرسش‌های فراوان آنان از خصوصیات گاو، عدم تمایل بنی اسرائیل نسبت به امتثال فرمان الهی و اختلاف آنان در مورد کشته شدن شخصی، مشخص شدن قاتل به وسیله زنده شدن مقتول و قساوت قلب بنی اسرائیل.

ب. در این آیات قرآن کریم ماجرای گاو بنی اسرائیل را به صورت مشروح بیان می کند. ماجرا این گونه است که يك نفر از بنی اسرائیل به طرز مشکوکی کشته می شود در حالی که

قاتل به هیچ وجه معلوم نیست در میان قبایل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می شود، هر يك آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند.

داوری را برای حل و فصل خصومت نزد موسی (علیه السلام) می برند و چاره را از او خواستار می شوند و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود و از طرفی ادامه این کشمکش احتمالاً منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل می گردید، موسی (علیه السلام) با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل می پردازد.

آن ها گفتند: از خدای خود بخواه که روشن کند آن گاو چگونه است و در این پرسش تصریحی به سن آن نمودند، لیکن به گونه ای که از پاسخ استفاده می شود، منظور همان سؤال از سن و عمر بوده است و حضرت در جواب فرمود: خداوند می فرماید: آن گاوی است نه پیر از کار افتاده و نه خرد و کوچک است؛ میان آن دو است حد متوسط میان بزرگ و کوچک. (1)

ولی آنان باز دست از پرگویی و لجاجت برنداشتند و گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد؟ موسی (علیه السلام) در پاسخ گفت: خدا می فرماید: گاو ماده ای باشد زرد يك دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد. (2)

برای مرتبه سوم بنی اسرائیل به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند: از خداوند برای ما بخواه که روشن کند آن گاو از گاوهای کار است یا گاو چرنده. زیرا آن گاو از نظر اوصاف برای ما مشتبه است و ما در اثر لطف و عنایت و تعریف کامل خداوند ان شاء الله هدایت خواهیم یافت.

حضرت موسی (علیه السلام) در جواب فرمود: خداوند می فرماید: آن گاوی است که در اثر شیار شکسته و رام نشده و زمین مزروعی را آبیاری نتواند کرد سالم است و رنگ دیگری جز رنگ زرد بر او نیست. قوم گفتند: در این هنگام حق را آشکار کردی. در انتها خداوند می فرماید: آنان گاو را کشتند و نزدیک بود نافرمانی کنند؛ زیرا یا از رسوایی و شهرت قاتل بیم داشتند یا از گرانی قیمت گاو. (3)

ص: 135

1- مجمع البیان، ج 1، ص 212.

2- نمونه، ج 1، ص 304.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 214؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 550؛ صافی، ج 1، ص 143؛ کشف، ج 1، ص 152.

ج. تفاوت میان ذلول و ذلیل آن است که اولی به معنای منقاد و رام است و جمع آن «ذلل» است: ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبیل ربک ذللاً (نحل، 69) و دومی به معنای خواری است مانند: ضربت علیهم الذلّة که جمع آن «اذلّه» است. البته استعمال اذله در برخی از موارد در معنای انقیاد و نرمی بعید نیست مانند: اذلة علی المؤمنین؛ یعنی محبوبان خدا در برابر مؤمنان نرم و ملایم هستند نه خوار و ذلیل.

د. به یاد بیاورید وقتی که انسانی را کشتید و یکدیگر را در آن متهم کرده و نزاع بر پا کردید و خداوند رازها را که پنهان می داشتید آشکار فرمود. در ارتباط آیه 72 با آیات گذشته دو احتمال است:

1. این آیه از نظر معنا تقدم بر آیات گذشته دارد به گونه ای که پرسش از موسی و جواب او بعد از جریان کشتن و اختلاف کردن است.
2. ارتباط این آیه با آیه بعدی به این نحو که چون موضوع کشتن و اختلاف روی داد ما دستور دادیم پاره ای از اعضای گاو را بر بدن کشته بزنید. (1)

نکته ها

1. استهزاء در ابتدای نظریک گناه ولی در باطن چند گناه است، مثلاً در مسخره کردن گناهان «تحقیر»، «خوار کردن»، «کشف عیوب»، «اختلاف افکنی»، «غیبت»، «کینه»، «فتنه»، «تحریک»، «انتقام» و «طعن به دیگران» نهفته است.

ریشه های مسخره کردن:

1. گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است؛ ویل لكل همزة لمزة الذی جمع مالاً وعدده. (همزه، 1-2)
2. گاهی ریشه استهزاء علم و دانش است؛ فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما كانوا به يستهزءون. (غافر، 83)
3. گاهی ریشه مسخره توانایی جسمی است. کفار می گفتند؛ من اشدّ منّا قوّة. (فصلت، 15)

ص: 136

4. گاهی انگیزه مسخره کردن فقر مالی است. کفار فقرایی را که همراه حضرت نوح (علیه السلام) بودند تحقیر می کردند و می گفتند: ما نريك اتبعك الا الذين هم اراذلنا. (هود، 27)
5. گاهی طمع به مال باعث مسخره کردن دیگران می شود، مثلاً گروهی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره زکات عیب جویی می کردند؛ و منهم من يلمزك في الصدقات فإن اعطوا منها رضوا و ان لم يعطوا منها اذا هم يسخطون. (توبه، 58)
6. گاهی ریشه مسخره جهل و نادانی است. همین که حضرت موسی (علیه السلام) دستور ذبح گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا مسخره می کنی؟ موسی (علیه السلام) گفت: اعوذ بالله ان اكون من الجاهلین. (بقره، 67)
2. خداوند از میان حیوانات آنان را مأمور به کشتن گاو نمود؛ زیرا آنان در زمان گذشته گاوپرست بودند و منظور این بود که با کشتن گاو عظمت و بزرگی آن که در گذشته معتقد بودند از بین برود و آنچه در نفس آنان در باره صلاحیت گاو برای پرستش راه پیدا کرده بود زایل گردد. (1)
3. خداوند مقتول را با کشتن موجود زنده ای حیات ثانوی بخشید تا قدرت کامله خداوندی بیشتر روشن گردد و اختراع چیزی را از راه ضدش به آنان بنمایاند. (2)
4. حضرت موسی (علیه السلام) در جواب سؤال های سه گانه بنی اسرائیل اصرار داشت از این رو با تعبیر انه يقول در هر بار جواب استفسار را به خداوند استناد می دهد تا هر گونه بهانه جویی را از آنان سلب کند. (3)
5. تکرار «لنا» در جمله ادع لنا ربك... با آن که با ذکر يك بار آن، غرض فهمانده می شد، نشانه بی ادبی، تکبر و خودخواهی بنی اسرائیل است چنان که تعبیر ادع لنا ربك به جای «ادع الله» یا «ادع ربنا» نیز ضمن دلالت بر بی ادبی و گستاخی آنان، برخوردی طلبکارانه و ناسازگارانه با روح توحید است. (4)
6. از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که فرمود: دستور اول این جماعت کشتن گاویش

ص: 137

-
- 1- مجمع البیان، ج 1، ص 211؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 210؛ نمونه، ج 1، ص 313؛ تسنیم، ج 5، ص 187.
- 2- مجمع البیان، ج 1، ص 212.
- 3- تسنیم، ج 5، ص 191؛ روح المعانی، ج 1، ص 288.
- 4- تسنیم، ج 5، ص 192؛ نمونه، ج 1، ص 303.

نمود، لیکن در اثر پرسش های پیاپی، خداوند بر آنان سخت گرفت و سوگند به خدا اگر بنی اسرائیل انشاء الله نمی گفتند هرگز آن گاورا نمی یافتند. (1)

7. تعبیر به الاين جئت بالحق طبق يك احتمال در معنای این جمله هم تعبیری غیر مؤدبانه است چون مفادش این است که گویا حضرت موسی (علیه السلام) تاکنون از بیان حق خودداری کرده و هم از جلوه های حس گرایی بنی اسرائیل است؛ زیرا پس از پایان یافتن پرسش های آنان و هنگامی که فرمان الهی برای آنان ظهور کاملاً حسی پیدا کرد اظهار داشتند الاين جئت بالحق. (2)

8. اسناد قتل در آیه به یهودیان معاصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) داده شد چرا که اولاً: گذشتگان اصل و اساس اینان بودند. ثانیاً: معاصرین پیامبر به فعل گذشتگان خود راضی بودند همان گونه که کشته و قاتل يك نفر بود، لیکن آن را به همه نسبت داد. (3)

9. این که به جای «ما کتتموه» به ما کتتمون تعبیر شده یعنی «کان» به استخدام درآمده، به اصرار و کوشش آنان بر کتمان و استمرار و مقاومت آن ها بر پوشیدن جنایت اشاره دارد. (4)

10. گاهی انسان با نسبت دادن جرم به دیگران می خواهد خود را از آن گناه تبرئه کند غافل از آن که اگر خداوند بخواهد انسان را رسوا می کند.

11. دیدن نشانه های قدرت الهی برای تعقل دائمی انسان هاست نه تعجب لحظه ای: لعلکم تعقلون. (5)

12. از جمله های كذلك یحی الله الموتی و یریکم آياته لعلکم تعقلون بر می آید که اتخاذ این روش برای فصل خصومت و مشخص کردن قاتل برای این بود که از این طریق برهانی بر معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان در قیامت اقامه شود. (6)

ص: 138

1- مجمع البیان، ج 1، ص 213؛ صافی، ج 1، ص 142؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 214؛ روح المعانی، ج 1، ص 290.

2- تسنیم، ج 5، ص 196.

3- تفسیر مراغی، ج 1، ص 144؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 543؛ تسنیم، ج 5، ص 203.

4- تسنیم، ج 5، ص 202.

5- نور، ج 1، ص 139.

6- همان، ص 203.

13. علت این که خداوند قلوب بنی اسرائیل را از سنگ سخت تر دانست آن است که سنگ ها اگر این آیات و معجزات را می دیدند، می پذیرفتند همان گونه که فرمود: لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيت حاشعاً... (حشر، 21) علاوه بر این احجار از بعضی جهات قابل بهره وری هستند و در بعضی احوال آب از آن ها ظاهر می شود و بنی اسرائیل جوشیدن آب را از سنگ ها دیده بودند، لیکن قلب آن ها سخت تر از سنگ بود که هیچ متأثر نشدند. (1)

آیه 75-83

اشاره

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (76) أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (77) وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (78) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُسْتَرُوا بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (79) وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (80) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (81) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (82) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَاللَّهُ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (83)

ترجمه

آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با این که عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟! * و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می گویند: «ایمان آورده ایم.» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده)، می گویند: «چرا مطالبی را که خداوند

ص: 139

(در باره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی فهمید؟! * آیا این ها نمی دانند خداوند آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می داند؟! * و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز يك مشت خیالات و آرزوها نمی دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته اند. * پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست.» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آن ها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند! * و گفتند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید.» بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟! - و خداوند هرگز از پیماناش تخلف نمی ورزد - یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟! * آری، کسانی که مرتکب گناه شوند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آن ها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود. * و آن ها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند. * و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ و نماز را بر پا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با این که پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تحریف آنان نسبت به کلام الهی، برخورد نفاق گونه آنان، توصیف عوام یهود، هشدار و تهدید به دانشمندان دروغگو و بیان ادعای باطل آنان و اخذ پیمان از بنی اسرائیل پیرامون عبادت خداوند و احسان به والدین و...

ب. مخاطب در «تطمعون» بی تردید رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان صدر اسلام هستند که حرص شدیدی در دعوت اهل کتاب به حق داشتند و در نتیجه از عناد و تمرد آنان دلگیر و دلتنگ شدند، از این رو خدای سبحان می فرماید: آیا انتظار دارید که یهودیان به دین شما ایمان بیاورند در حالی که يك عده از آنان بعد از شنیدن آیات خدا و فهمیدنش آن را تحریف کردند. (1)

ص: 140

ج. در این که بعضی از اینان چه کسانی بوده اند اقوالی است:

1. طایفه ای از اسلاف یهودیان عصر نزول که همان احبار بودند. (1)

2. هفتاد نفری بودند که موسی آنان را از میان قومش برگزیده و آن ها کلام خدا را شنیدند و فرمان نبردند. (2)

د. مقتضای سیاق آیه این است که مخاطب در أفلا تعقلون همان مخاطب «أتحدثونهم» باشد؛ یعنی منافقان یا اوساط از یهود که حقایق تورات را افشا می کردند و مورد سرزنش رؤسای دینی خود قرار می گرفتند. (3)

ه. - «أمی» یعنی درس نخوانده یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده است و مکتب و استادی را ندیده است و یا به خاطر این که جمعی از مادران روی علاقه های جاهلانه فرزندان خود را از خود جدا نمی کردند و اجازه نمی دادند به مکتب بروند (4) و منظور از «أمانی» گفته شده دروغ های گوناگون و آیات تحریف شده ای است که دانشمندان یهود در اختیار عوام می گذاشتند و آن ها کورکورانه تقلید می کردند. (5)

و. منظور از آیه فویل للذین یکتبون الكتاب... این است که احکام تورات را تحریف می کردند بدین طریق که صفاتی را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تورات ذکر می کردند و می نوشتند که خلاف آن صفات اصلی بود که برای پیامبر در تورات ذکر شده بود و به مردم عوام می گفتند این صفات پیامبر آخرالزمان است تا بدین طریق بر عوام و مستضعفین ریاست کنند. (6)

ز. جمله لیشتروا به... دلیل بر این است که آنان از عمل تحریف و افترای به دین، هدفی جز فروش دین و به دست آوردن متاع دنیا نداشته و ندارند (7) و چنان که مقصود از ثنا قلیلاً این نیست که متاع اندکی به عنوان ثمن این کالا به دست آوردند، بلکه کنایه از آن

ص: 141

1- صافی، ج 1، ص 146؛ مجمع البیان، ج 1، ص 224.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 224؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 219.

3- تسنیم، ج 5، ص 281.

4- نمونه، ج 1، ص 317؛ المیزان، ج 1، ص 324؛ مجمع البیان، ج 1، ص 230.

5- جوامع الجامع، ج 1، ص 113؛ صافی، ج 1، ص 147؛ نمونه، ج 1، ص 318؛ کشاف، ج 1، ص 157؛ روح المعانی، ج 1، ص 302.

6- صافی، ج 1، ص 148؛ مراغی، ج 1، ص 151؛ روح المعانی، ج 1، ص 303.

7- تسنیم، ج 5، ص 307؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 565.

است که اساساً متاع دنیا اندک است، پس اگر همه دنیا را هم در برابر دین فروشی بگیرند باز هم کم است. (1)

ح. ذکر کلمه «بایدیهم» برای تأکید است و مقصود از این کلمه این است که معنای کتابت واقعا صورت گرفته است و رفع مجاز بودن از کتابت نماید و دلالت کند بر این که این محرفین عامدا و قاصدا این عمل را صورت داده اند. (2)

ط. منظور از «ایام معدوده» چهل روز می باشد؛ زیرا زمان پرستش گوساله چهل روز بود. (3)

ی. کسب و اکتساب به معنای تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است. بنا بر این جمله بلی من کسب سیئه اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می شوند و تعبیر کسب شاید از این نظر باشد که گنهکار در يك محاسبه کوتاه بینانه انجام گناه را به سود خویش و ترك آن را به زیان خود می پندارد. (4)

ك. احاطه خطیئه باعث می شود که انسان محاط بدان، دستش از هر راه نجاتی بریده شود مثل این که چنان خطیئه او را محاصره کرده که هیچ راه و روزنه ای برای این که هدایت به وی روی آورد باقی نگذاشته، در نتیجه چنین کسی جاودانه در آتش خواهد بود. (5)

ل. منظور از آیات 81-82 جواب از یهود است که می گفتند آتش بیش از چند روزی به سراغ ما نخواهد آمد خداوند در رد عقیده آنان می فرماید: این گونه نیست که می پندارید، بلکه هر کس اعمال زشتی اندوخته و کردار بد او را احاطه نموده چنین کسی اهل دوزخ است و پیوسته معذب خواهد بود و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند آنان اهل بهشت هستند و پیوسته در آن متنعم خواهند بود.

م. در این که منظور از سیئه چیست اقوالی است: 1. شرك به خداوند. 2. گناه بزرگی است که کیفر آتش را ایجاد می کند. (6) 3. گناهی است که خداوند در برابر ارتکاب آن ها وعده آتش داده است. (7)

ص: 142

-
- 1- تسنیم، ج 5، ص 307؛ تبيان، ج 1، ص 322.
 - 2- التحرير و التنوير، ج 1، ص 559؛ مفاتيح الغيب، ج 3، ص 565؛ تبيان، ج 1، ص 322.
 - 3- جوامع الجامع، ج 1، ص 113؛ صافی، ج 1، ص 148؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 223؛ كشاف، ج 1، ص 158؛ مراغی، ج 1، ص 153.
 - 4- نمونه، ج 1، ص 323.
 - 5- الميزان، ج 1، ص 325؛ نمونه، ج 1، ص 324؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 223.
 - 6- مجمع البيان، ج 1، ص 235؛ روح المعانی، ج 1، ص 306.
 - 7- روح البيان، ج 1، ص 171؛ كشاف، ج 1، ص 158.

ن. مقصود از خطیئه همان شرك است زیرا احاطه گناه از هر سو گناه او را فرا گرفته باشد و اگر کسی مؤمن باشد و مقداری از طاعات الهی را انجام داده باشد دیگر گناه او را از هر سو فرا نگرفته است و ممکن است اهل سعادت گردد. (1)

س. مصادیقی از میثاق که در این آیه مطرح شده عبارت است از: 1. پرستش خداوند. 2. احسان به والدین، خویشاوندان و... 3. گفتار نیک با همه مردم. 4. اقامه نماز. 5. پرداخت زکات. 6. پرهیز از کشتن یکدیگر. 7. آواره نساختن یکدیگر که این دو مورد در آیه بعدی اشاره شده. 8. ایمان و احترام به همه انبیا. 9. تقویت رسولان الهی در جنگ. 10. قرض الحسنه که در آیه 12 مائده به آن اشاره شده منشور ده ماده ای را تشکیل می دهد که بیانگر میثاق هایی است که در ابعاد مختلف اعتقادی، فقهی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از بنی اسرائیل گرفته شده است.

نکته ها

1. سرّ اسناد طمع به مؤمنان صدر اسلام این بود که آنان پیرو راستین پیامبر اکرم بودند همان گونه که پیامبر نسبت به ایمان آوردن مردم حریص بود: فلعلک باخع نفسک علی ائثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا (کهف، 6). پیامبر و پیروانش نسبت به ایمان آوردن اهل کتاب نیز طمع می ورزیدند: أفطمعون ان یؤمنوا لکم. (2)

2. تعبیر به فریق منهم نشانه این است که محرّفان گروه خاصی مانند علما و احبار بودند چنان که در میان اهل کتاب گروهی متعبد بودند: من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آيات الله. از این جا روشن می شود که در انتقاد باید انصاف را رعایت کرد؛ همه یهودیان اهل تحریف نبودند: فریق منهم. (3)

3. مردم نسبت به پذیرش حق و نپذیرفتن آن بر سه گروه اند:

1. گروهی با داشتن قلب و عقل یا استماع از عالمان، حق را می پذیرند: انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او ألقى السمع و هو شهید. (ق، 37)

ص: 143

1- المیزان، ج 1، ص 325.

2- تسنیم، ج 5، ص 256.

3- آل عمران، 113؛ همان؛ نور، ج 1، ص 242.

2. گروهی نه تعقل می کنند نه استماع، که اهل جهنم اند: لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر. (ملک، 10)

3. گروهی آیات الهی را می شنوند، لیکن دست به تحریف می زنند؛ به ایمان آوردن چنین افرادی نمی توان امید داشت مانند برخی از اهل کتاب که آیه مورد بحث ناظر به این گروه است: یسمعون کلام الله ثم یحرفونه. (1)

4. دانشمندی که اهل عناد و لجاجت است از ارشاد و هدایت دورتر از شخص جاهل است و به تعبیر دیگر به اصلاح عوام فاسد امید هست، لیکن به اصلاح دانشمند منحرف امیدی نیست. (2)

5. و هم یعلمون یعنی در حالی که می دانستند راه و کلام صحیح چیست نه در حالی که فراموش کرده باشند و این دو صفت من بعد ما عقلمه، هم یعلمون اشاره دارد به این که اینان در فسق و عصیان فرو رفته بودند. (3)

6. «یسرون» بر «یعلنون» مقدم شده به علت این که مرتبه سیر بر مرتبه آشکار مقدم است؛ زیرا هر چیزی که آشکار شود قبلاً به طور سر و پنهان بوده بعداً آشکار شده است. (4)

7. واژه «امی» گاهی از صفات ذم به حساب می آید مانند: و منهم أمیون لا یعلمون الكتاب الا امانی گاهی هم از صفات مدح به حساب می آید مانند الذین یتبعون الرسول النبی الامی. (اعراف، 157)

8. قرآن کریم به طور کلی می فرماید: ان الظن لا یغنی من الحق شیئا (نجم، 28)؛ یعنی گمان مشکل اعتقادی و فکری انسان را حل نمی کند نمونه و مصداق کسانی که به گمان تکیه کردند، اهل کتاب بودند که قرآن در باره آن ها می فرماید: ان هم الا یظنون. نتیجه این که مشکل اعتقادی اهل کتاب به خاطر گمان حل نمی شود و آن ها به مقصد نمی رسند. (5)

9. تکرار سه بار کلمه «ویل» در یک آیه، دلیل بر این است که تحریف از معاصی بسیار

ص: 144

1- تسنیم، ج 5، ص 266.

2- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 562؛ نور، ج 1، ص 142.

3- تفسیر مراغی، ج 1، ص 149.

4- روح المعانی، ج 1، ص 301.

5- تسنیم، ج 5، ص 281.

بزرگ و نابخشودنی است این گونه تهدیدی که در باره عالمان تحریف گر وارد شده در کمتر آیه ای مشاهده می شود. (1)

10. قرآن کریم در باره بنی اسرائیل سه بار کلمه «ویل» را بیان کرده که این تثلیث و سه عقاب در برابر سه گناه بسیار بزرگ آن هاست: یکی اصل تحریف و تبدیل؛ دوم اسناد محرف و مجعول به خداوند سوم دریافت رشوه اعم از مال، جاه و ریاست.

11. قرآن کریم در باره برخی از اهل کتاب و دانشمندان محرف و منحرف آن ها تعبیرات بسیار تند و تکان دهنده ای دارد از جمله در سوره بقره آیه 79 سه بار کلمه «ویل» بیان کرده است و در آیه 159 بقره می فرماید: این ها مورد لعنت خداوند و لعنت لاعنان هستند؛ اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون و در آیه 174 بقره می فرماید: اولئك ما يأكلون فی بطونهم الا النار.

در سوره آل عمران آیه 75 و 77 می فرماید: اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر اليهم يوم القيامة و لا يزكهم و لهم عذاب الیم و در سوره مائده آیات 44-45 و 47 می فرماید: این ها چون بر طبق «ما انزل الله» حکم نکردند، ظالم و فاسق و کافر هستند.

12. قرآن کریم در آیه 41 بقره خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: آیات الهی را به ثمن اندک نفروشید: و لا تشتروا بایاتی ثمناً قليلاً، در آیه 79 تمرد و تخلف دانشمندان اهل کتاب را بیان می کند: فویل للذين يكتبون الكتاب بایدیهم ثم يقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمناً قليلاً.

13. ادعای تماس موقت آتش در ایامی معدود و نجات پس از آن نشانه استخفاف و کوچک شمردن گناه تحریف و بدعت از ناحیه یهودیان است.

14. راز قرار گرفتن دستور احسان به والدین در کنار فرمان به عبادت افزون بر بیان اهمیت ویژه این فریضه الهی آن است که اولاً پدر و مادر مظهر فیض خداوند در خالقیت و ربوبیت اند. ثانیاً احسان آن ها در حق فرزند مانند انعام خداوند بی طمع و بدون انتظار پاداش است. ثالثاً آن ها همچون خداوند بخلی در رساندن خیر به فرزند ندارند چنان که لطف الهی متوقف بر حسن طاعت او نیست. (2)

ص: 145

1- همان، ج 5، ص 306.

2- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 176؛ تسنیم، ج 4، ص 354.

15. یتیم مصادیقی دارد که با عبارات مختلف عنوان یتیم بر آن اطلاق می شود؛ زیرا گاهی یتیم به معنای انفراد و تنهایی است، از این رو درّی را که در صدف باشد «درّ یتیم» گویند و نابغه کم نظیر را

«یتیمه الدهر» خوانند و تک شعری که سابقه و لاحقه ندارد «بیت یتیم» گویند و زمانی به معنای غفلت و از ذهن رفتن یا بردن است و چون کودک بی سرپرست دیر به کار او رسیدگی می شود او را یتیم گویند. (1)

16. بر اساس قانون هل جزاء الاحسان الا الاحسان (الرحمن، 60) خدمت فرزند به والدین خدمت جدیدی نیست، بلکه جزای احسان و تربیتی است که در جمله کما ربیانی صغیرا به آن اشاره شده است و حتی می توان گفت این عمل احسان نیست زیرا احسان همان خدمت بی سابقه است.

17. در قرآن کریم در مورد همسر و فرزند سفارش به احسان نشده، اما در باره پدر و مادر سفارش به احسان شده، بلکه در برخی از آیات اشاره به دشمنی همسر و فرزند شده: یا ایها الذین ءامنوا انّ من ازواجکم و اولادکم عدوّا لکم فاحذروهم (تغابن، 14) سرّ آن این است که پدر و مادر در معرض فراموشی فرزندان قرار دارند و فرزند هنگامی که خانواده تشکیل می دهد و مستقل می شود ارتباط عاطفی او نسبت به والدین کم می شود، از این رو خداوند سفارش پدر و مادر را به فرزند کرده است.

احسان به والدین باید بدون واسطه انجام گیرد؛ بنا بر این که «باء» در «بالوالدین» به معنای الصاق باشد.

18. گرچه والدین و فرزندان حقوق متقابل دارند، لیکن حقوقشان مانند زن و شوهر متماثل نیست: لهن مثل الذی علیهنّ (بقره، 228)، بلکه حق والدین افزون تر است، از این رو امیر المؤمنین (علیه السلام) در باره حقوق فرزند بر پدر می فرماید: «ان یحسن اسمہ و یحسن ادبه و یعلمه القرآن»، لیکن در مقام حق پدر بر فرزند می فرماید:

«ان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله سبحانه». (2)

19. جمله قولوا للناس حسنا که فرمان به حسن خلق می دهد يك فرمان اخلاقی است

ص: 146

1- روح المعانی، ج 1، ص 486.

2- نهج البلاغه، حکمت 399.

که همه آحاد جامعه بشری را در بر می گیرد؛ زیرا به جای تعبیر «للمؤمنین» یا «للمسلمین» می فرماید: «للناس».

20. دلالت جمله خبریه ای که به داعی انشاء صادر شده باشد از دلالت جمله انشایی بر حکم قوی تر است (1). اصل عبادت و لزوم آن و تعهد و دوام بر آن در پیروان حضرت موسای کلیم (علیه السلام) بود، از این رو به اصل عبادت امر نشد، بلکه فقط به نهی از شرك توجه شده است. (2)

21. آنچه از آیه 83 استفاده می شود ترتیب و تقدیم و تأخیر حقوق است و اول آن ها حق خداوند که از هر حقی مقدم است؛ زیرا او خالق و صاحب نعمت است و سپس حق پدر و مادر بر همه حقوق مقدم است. زیرا آنان سبب وجودند و علاوه بر این مربی می باشند و پس از آن حق خویشان زیرا آنان از دیگران نزدیک ترند و پس از آن حق یتیمان و فقرا که آنان ضعیف هستند. (3)

22. جمله و انتم معرضون با توجه به این که جمله، اسمیه است دلالت می کند بر این که وصف اعراض، يك صفت دائمی و عادت معروف ایشان بوده است. (4)

23. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که در مورد آیه و قولوا للناس حسنا فرمودند:

«قولوا للناس احسن ما تحبون ان يقال فيكم»؛ به مردم بهترین سخنی را که دوست دارید در مورد شما بگویند بگویید. (5)

24. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد:

«و بالوالدين احسانا» احسان چیست؟ حضرت فرمودند: با آنان نیکو صحبت کنی و آنان را در آنچه که بدان محتاج هستند به سختی و زحمت نیندازی هر چند آنان بی نیاز باشند. (6)

25. مقصود از «حسنا» گفتن سخن نیک با مردم است و قطعا از مصادیق آن، امر به معروف و نهی از منکر است؛ زیرا مراد از سخن نیک سخنی نیست که خوشایند دیگران

ص: 147

1- تسنیم، ج 5، ص 358؛ التحرير و التنوير، ج 1، ص 564.

2- تسنیم، ج 5، ص 358.

3- مجمع البيان، ج 1، ص 242؛ الميزان، ج 1، ص 330.

4- التحرير و التنوير، ج 1، ص 566؛ كشاف، ج 1، ص 159؛ روح المعاني، ج 1، ص 310.

5- نور الثقلين، ج 1، ص 94.

6- صافی، ج 1، ص 150.

باشد، بلکه مراد آن است که محتوای آن سخن به مصلحت آنان و روش آن مقبول و دلپذیر باشد. (1)

آیه 84-86

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (84) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُقَادُواهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (85) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (86)

ترجمه

و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید؛ و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید؛ و (بر این پیمان) گواه بودید. * اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید؛ و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید؛ (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آن ها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید؛ با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست. * اینها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند؛ از این رو عذاب آن ها تخفیف داده نمی شود؛ و کسی آن ها را یاری نخواهد کرد.

ص: 148

1- تسنیم، ج 5، ص 364.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

گرفتن پیمان از بنی اسرائیل پیرامون بیرون نکردن یکدیگر از منزل و دیار خود و عدم قتل یکدیگر و شکستن این پیمان و کمک کردن همدیگر در گناه و ظلم، قطعی بودن عذاب دنیا و آخرت برای افراد پیمان شکن.

ب. ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان...؛ یعنی شما هم پیمان اول را با کشتن یکدیگر نقض کردید و هم پیمان دوم را با آواره ساختن جمعی از خودتان زیر پا گذاشتید و در این گناه و تجاوز یکدیگر را یاری می کنید و شگفت است که پس از درگیری با یکدیگر و اسیر شدن بعضی برای آزادی اسیران فدیة می پردازید و به بهانه این که تورات به فدیة فرمان داده است آنان را آزاد می سازید با این که این کتاب؛ کشتن و آواره ساختن را نیز حرام کرده است چگونه در عمل به احکام این کتاب آسمانی تبعیض روا می دارید.

ج. منظور از «ققینا» همان چیزی است که در آیه ثم ارسلنا رسلنا تترا (مؤمنون، 44) بدان اشاره شده است؛ یعنی انبیا را پشت سر موسی و پی در پی آوردیم و هرگز جریان رسالت و نبوت را قطع نکردیم تا عذری برای بنی اسرائیل باقی نماند.

د. طایفه بنی قریضه و بنی نضیر که هر دو از طوایف یهود بودند و باهم قرابت داشتند، به جهت منافع دنیوی با یکدیگر به مخالفت برخاستند. بنی نضیر به طایفه خزرج که از مشرکان مدینه بودند پیوستند و بنی قریضه به طایفه اوس؛ در جنگ هایی که میان آنان رخ می داد هر يك از اینها طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد، اما هنگامی که جنگ تمام می شد همه یهود جمع می شدند و دست به دست هم می دادند تا از طریق پرداختن فدیة اسیران خود را آزاد کنند و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می کردند در حالی که اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آنان جایز نبود. ثانیاً همان قانونی که دستور فدا را داده بود دستور خودداری از قتل نیز صادر کرده بود. (1)

ص: 149

1. از تعبیراتی چون «دماءکم»، «انفسکم» و «دیارکم» استفاده می شود که خون، جان و خانه هر يك از افراد این امت، خون، جان و خانه بقیه افراد است، پس اگر کسی خون دیگری را بریزد در حقیقت خون خود را ریخته است. (1)
2. خطاب به «میثاقکم» و سایر خطاب های این آیات، یهود عصر نزول قرآن هستند با آن که پیمان های مذکور در آیه از سلف و گذشتگان آنان گرفته شده، ولی این گناهان بزرگ اعم از قتل و آواره ساختن از مرز و بوم و یاری رساندن به دشمن که در آیه دوم آمده به عنوان نقض آن پیمان ها به خلف و معاصران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده و این دلیلی بر هماهنگی فکری و رفتاری این فرزندان با پدران و گذشتگان خود است. (2)
3. از جمله تظاهرات علی الاثم و العدوان استفاده می شود که حرمت و معصیت به اتیان عمل حرام به نحو استقلال اختصاص ندارد، بلکه پشتیبان یکدیگر شدن در انجام معصیت نیز حرام است. (3)
4. قرآن یهود را در برابر تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می کند به خصوص این که آن ها اعمال و احکام کوچک تر را عمل می کردند، اما در برابر احکام مهم تر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آزاد ساختن هم مذهبیان از خانه و دیارشان مخالفت می کردند؛ در حقیقت آن ها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی دنیا به نفعشان بود و اصولاً عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود. زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده، بلکه حفظ منافع شخصی بوده است. (4)
5. از آن جا که اخراج دیگران از سرزمین و کشتن بعضی بعض دیگر را امری مشکل و عظیم است و نیاز به کمک دیگران دارد، از این رو خداوند می فرماید: تظاهرون علیهم.... (5)

ص: 150

1- تسنیم، ج 5، ص 417.

2- همان، ص 416.

3- تسنیم، ج 5، ص 421؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 592.

4- نمونه، ج 1، ص 332؛ تسنیم، ج 5، ص 422.

5- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 592؛ تسنیم، ج 5، ص 422.

6. انسان آزاد است و حق انتخاب دارد. از تمام آیاتی که می فرماید: انسان حیات دنیا را خرید و آخرت را فروخت این معنا استفاده می شود. (1)

7. جمله فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون بر این دلالت دارد که آنان نه تنها به شدیدترین عذاب گرفتار می شوند، بلکه از آن رهایی نمی یابند و هیچ گونه تخفیفی در عذاب آنان اعم از انقطاع و غیر آن نسبت به آنان صورت نمی گیرد چنان که شفاعتی هم شامل حال آنان نمی شود. (2)

8. قرآن کریم در آیه 86 بقره می فرماید: اهل کتاب آخرت خویش را به دنیا فروختند؛ اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة و در آیه 90 می فرماید: این ها به خاطر کفر و ظلم و حسد در حقیقت خودشان را فروختند؛ بسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا... که این تعبیر دوم بسیار شدیدتر است؛ زیرا کسی که سرمایه اصلی خود را از دست بدهد راهی برای جبران نیست.

آیه 87-90

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (87)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (88) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (89) بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (90)

ترجمه

ما به موسی کتاب (تورات) دادیم؛ و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم؛ و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین

ص: 151

1- نور، ج 1، ص 154.

2- تسنیم، ج 5، ص 430.

نیست که هر زمان، پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟! * و (آنها از روی استهزا) گفتند: دل‌های ما در غلاف است؛ (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم. آری، همین طور است)؛ خداوند آن‌ها را به خاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی کنند)؛ و کمتر ایمان می آورند. * و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آن‌ها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آن‌ها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد! * ولی آن‌ها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؛ که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، آیات خود را نازل می کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند. و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

دادن کتاب تورات به موسی (علیه السلام) و آمدن پیامبرانی بعد از او برای هدایت مردم، آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) با معجزات و تأیید او به وسیله روح القدس، استکبار مردم در برابر انبیا و قتل آن بزرگواران یا تکذیب آنان، دور بودن کفار از رحمت خداوند به جهت کفر آنان، کفر آنان بعد از شناخت قرآن کریم و غضب الهی بر کفار حسود.

ب. خداوند در مقام بیان نعمت‌های معنوی که به بنی اسرائیل عطا فرموده است فرمود: ما به موسی کتاب تورات را عطا کردیم و از پی او پیامبرانی فرستادیم. پیامبری بعد از پیامبر که هر کدام روش اولی را پیروی می کرد و مردم را به وحدانیت خداوند تعالی دعوت می کرد، و عیسی پسر مریم را معجزات و ادله روشن دادیم؛ معجزاتی که مردم را به پیامبری او هدایت می کرد مانند زنده کردن مردگان و خوب کردن کسی که کور است یا پیسی دارد و او را به وسیله روح القدس توانایی دادیم.

ص: 152

آیا هر پیامبری که از جانب خدا امری برخلاف نفس شما آورد سرپیچی می کنید و خویشتن را بزرگ و از پیروی گفتارش امتناع می ورزید. پس گروهی را تکذیب کرده و عده ای را به قتل می رسانید.

ج. در این که منظور از «روح القدس» چیست؟ برخی از مصادیق که در روایات و سخن مفسران آمده عبارت است از:

1. فرشته ای برتر از جبرئیل و میکائیل که تأیید شدن به وسیله آن از مختصات انسان کامل مانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم السلام) است و روح در دو آیه و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي (اسراء، 85) و و كذلك أوحينا اليك روحا من أمرنا (شوری، 52) بر آن تطبیق شده است.

2. جبرئیل امین چنان که در آیه قل نزله روح القدس من ربك بالحق (نحل، 102) آمده و به گفته بسیاری از مفسران به قرینه آیه قل من كان عدوا لجبرئيل فانه نزله على قلبك باذن الله (بقره، 97)، منظور جبرئیل است.

3. کتاب های آسمانی و از جمله انجیل زیرا گاهی از کتاب آسمانی به روح تعبیر می شود چنان که منظور از روح در آیه و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا، بنا بر نظر برخی از مفسران قرآن کریم است.

4. مرتبه برین روح انسان های کامل و در آیه مورد بحث روح خود عیسی (علیه السلام) است. منظور از «روح القدس» در آیه مورد بحث می تواند احتمال اول و دوم و چهارم باشد. (1)

د. در این که منظور از قلیلاً - ما یؤمنون قلت از نظر فعل یعنی ایمان اندك است یا به لحاظ فاعل یعنی مؤمنان اندکند، دو احتمال وجود دارد. با توجه به آیه ثم تولیتکم الا قلیلاً منکم (بقره، 83) و آیه ولكن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً (نساء، 46) معلوم می شود قلت به لحاظ فاعل است یعنی ایمان آورندگان کم بودند. (2)

ه - و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم... یهود گفتند دل های ما پذیرنده و قابل نیست و فایده ای در انذار و تهدید تو وجود ندارد؛ زیرا ما درك نمی کنیم آنچه را که تو

ص: 153

1- المیزان، ج 13، ص 329؛ تسنیم، ج 5، ص 453.

2- جوامع الجامع، ج 1، ص 124؛ مجمع البیان، ج 1، ص 157؛ صافی، ج 1، ص 158؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 234.

می گویی چون قابل فهم نیست. خداوند می فرماید: مطلب آن گونه که اینان ادعا می کنند نیست، بلکه خداوند به سبب انکار و کفرشان نسبت به خدا و پیامبر آنان را از رحمت خود دور کرده است. (1)

و. از سیاق آیه و کانا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا... استفاده می شود که کفار عرب قبل از بعثت متعرض یهود می شدند و ایشان را آزار می دادند و یهود در مقابل بعثت خاتم الانبیا را آرزو می کرده اند و می گفتند اگر پیغمبر ما که تورات از آمدنش خبر داده مبعوث شود ما را از این ذلت و از شر شما اعراب نجات می دهد. (2)

ز. «اشترأ» به معنای خریدن است، ولی گاهی باقرینه به معنای فروختن به کار می رود مانند: لبس ما شروا به أنفسهم. (بقره، 102)

ح. در این که منظور از فباؤا بغضب علی غضب چیست؟ و جوهی بیان شده است:

1. مقصود خشم های متوالی و پی در پی است و این تتابع خشم به جهت اعمال و عقاید فاسد پی در پی آنان است مانند اعتقاد به این که مسیح پسر خداست یا دست خدا بسته است یا خداوند فقیر است و ما توانگر و مانند کفر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

2. مقصود غضب مؤکد و شدید است.

3. منظور دو غضب است: غضب اول به خاطر کفر به آیات الهی و کشتن انبیا چنان که می فرماید: و باؤا بغضب من الله ذلك بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق (بقره، 61) و غضب دوم به خاطر کفر به پیامبر اکرم و بغی نسبت به آن حضرت. (3)

ط. منظور از «بینات» چیست؟ منظور از «بینات» آیات و معجزات مانند زنده کردن مرده، شفا دادن مریض پیسی و کور مادرزاد و غیره و همچنین خبر دادن از آنچه که مردم ذخیره کرده اند می باشد. (4)

ص: 154

1- مجمع البیان، ج 1، ص 250.

2- المیزان، ج 1، ص 334؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 234؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 599.

3- تسنیم، ج 5، ص 503.

4- صافی، ج 1، ص 157؛ مجمع البیان، ج 1، ص 250؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 232؛ کشف، ج 1، ص 161؛ مراغی، ج 1، ص

165؛ تسنیم، ج 5، ص 455.

1. گاهی توأصل و تواتر در صحیفه های مستقل و پیام آوران جداگانه است مانند قفینا من بعده الرسل و گاهی این تداوم به لحاظ سُور و آیات يك كتاب آسمانی است مانند آنچه در باره قرآن کریم می فرماید: و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون. (قصص، 51)
2. تعبیر به «ابن مریم» ممکن است هم اشاره به بطلان سخن کسانی باشد که عیسی (علیه السلام) را فرزند خدا می دانند و هم اشاره به بطلان سخن کسانی که آن حضرت را فرزند مرد نجار می دانستند گویا پیام آیه این است که حضرت عیسی (علیه السلام) بدون پدر متولد شد. (1)
3. تعبیر به «تقتلون» به صیغه مضارع به جای «قتلتموهم» دلیل بر استمرار این عمل زشت از جانب بنی اسرائیل بوده است. (2)
4. این که یهود عصر نزول قرآن مخاطب واقع شده اند نشانه همراهی و هم عقیده بودن آنان با اجداد و گذشتگان خود در این عمل نارواست. (3)
5. قرآن کریم در يك آیه می فرماید: و الله یؤید بنصره من یشاء (آل عمران، 13) و در آیه مورد بحث: و ایدناه بروح القدس که در باره حضرت عیسی (علیه السلام) است نمونه و مصداق «من یشاء» را معرفی می کند.
6. نکره آمدن «رسول» و عدم ذکر پیامبر مشخص، دلالت دارد که قوم بهود نسبت به هر پیامبری بدرفتاری داشتند.
7. مقدم داشتن «فریقا» بر «کذبتم» و «تقتلون» دلیل بر نهایت عناد و طغیان بنی اسرائیل نسبت به رسولان الهی است؛ زیرا چنین ترتیبی می رساند که گویا انبیا در نزد آنان هیچ وصفی نداشتند جز این که دسته ای به تکذیب اختصاص یابند و دسته دیگر به کشته شدن.
8. دو صفت برای کتاب ذکر شده است یکی آن که از نزد خداوند است: من عند الله و دیگر آن که تصدیق کتاب آسمانی بنی اسرائیل؛ مصدق لما معهم معنای مصدق بودن آن است که چون خود قرآن صدق و حق است، می تواند معیار صدق چیز دیگر باشد و گرنه

ص: 155

1- تسنیم، ج 5، ص 451.

2- همان، ص 457.

3- تسنیم، ج 5، ص 457؛ مجمع البیان، ج 1، ص 252.

تصدیق آن بی ثمر خواهد بود؛ زیرا اگر خود میزان مورد نقد باشد هر گونه اثری که بر توزین بار شود نقدپذیر خواهد بود.

همین دو وصف در باره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز وارد شده است: و لما جائهم رسول من عند الله مصدق لما معهم. (بقره، 101)

9. لعن خداوند نسبت به کفار، مخالفت با آیه شریفه قولوا للناس حسنا (بقره، 83) نیست؛ زیرا یهود عنود لجوج از مرز انسانیت خارج شدند و ناس بر آن ها اطلاق نمی شود، بلکه مصداق اولئك کالانعام بل هم اضلّ (اعراف، 179) هستند که از باب تخصص خارج است.

10. در جمله و کانوا من قبل... از کلمه «کانوا» استفاده می شود این آرزو را قبل از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره داشتند به حدی که در میان همه کفار عرب نیز معروف شده بود. (1)

11. خداوند در آیه 90 فرمود: للکافرین عذاب مهین و فرمود «لهم» تا دلالت کند بر این مطلب که این عذاب مخصوص یهودیان نیست، بلکه برای کفار است چه یهود و چه غیر یهود. (2)

12. مراد از فضل در جمله من فضله علی من یشاء وحی و نبوت است و این جمله به حسادت بنی اسرائیل نسبت به پیامبر اسلام اشاره دارد؛ زیرا آنان چنین می پنداشتند که پیامبر موعود همانند سایر انبیای پیشین از موسی تا عیسی از نسل اسرائیل و اسحاق است و چون غیر از این شد به سبب نژادپرستی و حسادت به رسول اکرم ایمان نیاوردند. (3)

ص: 156

1- المیزان، ج 1، ص 334.

2- کشاف، ج 1، ص 164.

3- تسنیم، ج 5، ص 501.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (91) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (92) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَايَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (93) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (94) وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (95) وَ لَتَجِدَنَّهِنَّ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرْحَزٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (96)

ترجمه

و هنگامی که به آن ها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید.» می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است.» و به غیر آن، کافر می شوند؛ در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آنان نازل شده، تصدیق می کند. بگو: «اگر (راست می گویند، و به آیاتی که بر خودتان نازل شده) ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می رسانید؟! *» و (نیز) موسی آن همه معجزات را برای شما آورد، و شما پس از (غیبت) او، گوساله را انتخاب کردید؛ در حالی که ستمگر بودید. * و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم؛ (و گفتیم:) «این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید، و درست بشنوید.» آن ها گفتند: «شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم.» و دلهای آن ها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» * بگو: «اگر (آن چنان که مدعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویند.» * ولی آن ها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد؛ و خداوند از ستمگران آگاه است. * و آن ها را حریص تریم مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر

يك از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آن ها بیناست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

عدم ایمان بنی اسرائیل به تورات به جهت کشتن پیامبران و عدم ایمان به قرآن کریم و گوساله پرستی آنان، پیمان گرفتن خداوند از آنان پیرامون تمسک به تورات و عصیان ورزی و کفر آنان، باطل ساختن ادعای آنان پیرامون اختصاص بهشت برای آن ها، عدم درخواست مرگ به جهت گناه و معصیت و حریص بودن آنان نسبت به زندگی در دنیا حتی از مشرکان.

ب. در تعقیب آیات گذشته در این آیات به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروف اند اشاره کرده چنین می گوید: هنگامی که به آن ها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده (نه بر اقوام دیگر) و به غیر آن کافر می شوند آن ها نه به انجیل ایمان آوردند و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه های نژادی و منافع خویش را در نظر می گرفتند در حالی که این قرآن حق است و منطبق بر نشانه ها و علامت هایی است که در کتاب خویش خوانده بودند، پس از آن پرده از روی دروغ آن ها برداشته و می فرماید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (صلی الله علیه و آله) از شما نیست، پس چرا به پیامبران خودتان در گذشته ایمان نیاوردید پس چرا آن ها را کشتید اگر راست می گویند و ایمان دارید. (1)

ج. خداوند برای روشن کردن ضعف ایمان و سستی عقیده و کمی آشنایی آنان فرمود: موسی برای شما دلایل و معجزاتی آورد که راهنمای صدق و دلیل بر پیامبری او بود مانند ید بیضا، بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن دریا و... که خداوند آنان را بینات نامید چون هر بیننده را راهنمایی می کند و روشن می سازد که بشر عادی قدرت آوردن آن را ندارد. (2)

ص: 158

1- نمونه، ج 1، ص 349.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 263.

د. در برخی از آیات میفرماید: **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ... (بقره، 92)**

و بینات در آیه دیگر بیان شده است: **قَالَ إِنْ كُنْتَ حِجَّتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ (الأعراف 106 تا 108)**

ه. - منظور از جمله قالوا سمعنا و عصينا این است که آن ها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند نه این که این سخن را به زبان جاری کردند و این يك نوع کنایه زیبا است. (1)

و. جمله بما قدمت ایدیهیم کنایه از عمل است از این جهت که بیشتر اعمال ظاهری انسان با دست انجام می شود و انسان بعد از انجام، آن را به هر کس که به دردش بخورد و یا از او بخواهد تقدیم می دارد. (2)

ز. جمله و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من الذین اشركوا... به منزله دلیلی است که جمله و لن یتمنوه ایدا را بیان می کند و شاهد بر این است که ایشان هرگز تمنای مرگ نمی کنند چون می بینیم که از هر مردمی دیگر به زندگی دنیا حریص ترند.

نکته ها

1. تقدیم «هو» بر «الحق» افاده حصر می کند بدین معنا که تنها او در عصر خود حق مطلق است. ثانیاً وصف قرآن به «و هو الحق» به این نکته اشاره دارد که ایمان نیاوردن آنان به قرآن هیچ عاملی جز عناد و بغی و حسد نداشت. (3)

2. از صیغه «امنوا» که فعل امر است و مخاطب آن یهودیان هستند بر می آید که یهودیان نیز در گستره دعوت پیامبر بودند و اهل کتاب نیز موظف به پذیرش اسلام و مکلف به ایمان به قرآن هستند و عربی بودن زبان قرآن و عرب بودن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نشانه اختصاص قرآن به نژاد عرب نیست. (4)

ص: 159

1- نمونه، ج 1، ص 352؛ مجمع البیان، ج 1، ص 265؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 237.

2- المیزان، ج 1، ص 343؛ مجمع البیان، ج 1، ص 269.

3- تسنیم، ج 5، ص 524.

4- همان، ص 525.

3. تعبیر به «اشراب» و آوردن نام خود گوساله (عجل) به جای محبت به گوساله نشانه محبت و عشق افراطی به گوساله است.

4. جمله خذوا ماءً اتیناکم بقوة می رساند که در اجرای احکام و حدود الهی هیچ سستی و تسامحی روا نیست؛ احکام خدا را باید با استواری تمام به آن پایبند بود و برای دوست یابی و جلب رضای آشنایان نباید دستورهای خدا را هزینه کرد. (1)

5. تکرار آیه 63 در آیه 93 آن هم با زیادتی کلمه «سمعنا» و «عصینا» علاوه بر تأکید بودن و اتمام حجت بر خصم، این را می رساند که یهود لجاجت را به نهایت رسانده بودند (2) ثانیاً دلالت دارد بر این که طریقه و روش اینان با پیامبر طریقه و روش نیاکانشان با حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. (3)

6. تنوین در «حیوة» مفید تحقیر است؛ زیرا هیچ حیاتی پست تر از حیات دنیا نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: عالمی پست تر از دنیا نیست زیرا اولاً: در هیچ عالمی خدا معصیت نمی شود مگر در عالم دنیا. ثانیاً: برای رسیدن به آنچه نزد خداست چاره ای جز ترك دنیای پست وجود ندارد؛

«من هو ان الدنيا على الله انه لا يعصى الا فيها ولا ينال ما عنده الا بتركها» (4)، البته باید دانست که از همین دنیا اولیای خداوند بهترین استفاده را برای عالم آخرت می کنند:

«الدنيا متجر اولياء الله». (5)

این احتمال نیز وجود دارد که نکره بودن «حیوة» برای بیان قلت باشد؛ یعنی آنان حریص ترین مردم بر زندگی دنیا هستند گرچه کم باشد، البته همه دنیا اندک است: قل متاع الدنيا قليل. (نساء، 77)

7. پیمان شکنی اهل کتاب و کفار

نظیر آیه 100 بقره: أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آیه 56 انفال است: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ عَاهَدتَ مِنْهُمْ

ص: 160

1- تسنیم، ج 5، ص 541.

2- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 604.

3- التحریر و التنویر، ج 1، ص 592.

4- نهج البلاغه، حکمت 385؛ تسنیم، ج 5، ص 553.

5- نهج البلاغه.

از دو آیه فوق استفاده می شود یکی از اوصاف مشترك برخی از اهل کتاب و کفار پیمان شکنی بود.

8. سرّ این که یهود از مشرکان و کافران هم بدتر هستند آن است که کافران اعتقادی به جهنم و بهشت ندارند: ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین (مؤمنون، 37)، پس طبیعی است که خواهان زندگی در دنیا باشند، اما یهود که معتقد به بهشت و جهنم است: لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری چگونه این اندازه به زندگی در دنیا حرص می ورزد؟ از این جا معلوم می شود کسی که معتقد به زندگی در آخرت هست در عین حال علاقه بیشتر به زندگی در دنیا دارد از مشرک که معتقد نیست بدتر است. (1)

9. عدم آرزوی مرگ از ناحیه یهودیان با دو تعبیر بیان شده: و لا یتمنوه أبدا (جمعه، 7) و و لن یتمنونه أبدا. سر این تفاوت در تعبیر آن است که آنجا که با حرف «لا» نفی شده «اولیاء الله» بودن خود را مطرح کردند که ادعای جزاف بود، اما در آیه مورد بحث ادعای اختصاص آخرت بر خویش را مطرح کردند که ادعای جزاف تر کردند، از این رو با «لن» که مفید نفی ابد است تعبیر شده است. (2)

10. علت اساسی عدم تمنای مرگ، گناه و ظلم و ستم است: و لن یتمنوه أبدا بما قدمت أیدیهم و الله علیم بالظالمین. نظیر همین تعبیر در سوره جمعه آیه 7 آمده است: و لا یتمنونه أبدا بما قدمت أیدیهم و الله علیم بالظالمین.

11. علت این که دانستن خدا را به ستمکاران اختصاص داد در صورتی که خداوند عالم به هر کسی است چه ستمکار باشد و چه نباشد آن است که منظور ترساندن و بازداشتن آنان است از ستمگری همان طور که انسان به دیگری می گوید من به عمل تو آگاهی دارم که منظور ترساندن و جلوگیری است. (3)

ص: 161

1- تسنیم، ج 5، ص 564.

2- همان، ص 574.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 269؛ صافی، ج 1، ص 166؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 239.

و لن یتمنوه أبدا خبری است قاطع از آینده که این امر واقع نخواهد شد و این خبر از غیب است. (1)

12. مقصود از هزار سال عدد هزار نیست، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد تکثیر است نه تعداد. (2)

13. بهره‌گیری از ماده «وجدان» در جمله «لتجدنهم» برای نشان دادن این نکته است که حرص و علاقه آنان به دنیا در حدی است که اگر کسی از وضع و حال آنان باخبر گردد به روشنی و آشکارا شدت دل‌بستگی آنان به دنیا را می‌یابد. (3)

14. حرص بر دو قسم است: پسندیده و ناپسند. حرص پسندیده مانند حرص بر هدایت مردم: لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم (توبه، 128) و حرص ناپسند مانند آیه 96 سوره بقره: و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة....

آیه 97-101

اشاره

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (97) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (98) وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (99) أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (100) وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (101)

ترجمه

(آنها می‌گویند: «چون فرشته‌ای که وحی را بر تو نازل می‌کند، جبرئیل است، و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی‌آوریم.») بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست؛ چرا که) او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند؛ و هدایت و بشارت است برای مؤمنان.» *

ص: 162

1- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 608؛ کشف، ج 1، ص 167.

2- نمونه، ج 1، ص 357؛ مراغی، ج 1، ص 174؛ تسنیم، ج 5، ص 566.

3- تسنیم، ج 5، ص 568.

کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است. * ما نشانه های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آن ها کفر نمی ورزد. * و آیا چنین نیست که هر بار آن ها [= یهود] پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی از ایشان آن را دور افکندند (و مخالفت کردند)؟! آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورند. * و هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه هایی که نزد آن ها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آن ها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند!

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

نزول قرآن با اذن پروردگار بر قلب مطهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، کافر بودن انسان به جهت عداوت با خداوند و پیامبران و فرشتگان، فسق علت کفرورزی، پیمان شکنی اکثر انسان ها و اعراض اکثریت بنی اسرائیل از کتاب آسمانی.

ب. منظور از «آیات بینات» چیست؟ عده ای قائلند تمام معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است که خداوند به او عنایت فرمود (1) عده ای دیگر می گویند: منظور قرآن کریم و انواع راهنمایی های آن است. (2)

ج. در آیه او کلمات عهد و عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون خداوند به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی که گویا با تاریخ آنان همراه است اشاره می کند و می فرماید: آیا هر بار آنان پیمانی با خدا بستند جمعی از آن ها آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند آری اکثرشان ایمان نمی آورند.

د. در این که منظور از پیمان ها چیست، احتمالاتی داده شده است:

1. پیمانی که از ایشان گرفتند که به پیامبر درس نخوانده ایمان بیاورند. (3)

2. پیمانی که میان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و یهود بسته شد و آنان نقض کردند مانند پیمان که با

ص: 163

1- تبیان، ج 1، ص 365؛ مجمع البیان، ج 1، ص 277.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 277؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 243؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 614.

3- منهج الصادقین، ج 1، ص 244؛ نمونه، ج 1، ص 366؛ روح المعانی، ج 1، ص 335؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 615.

یهود بنی قریظه و بنی نضیر بسته بود که دشمنان پیامبر را یاری نکنند. (1)

ه - در این که مقصود از رسول چیست دو احتمال است: اکثر مفسران بر این عقیده اند که منظور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و عده قلیلی نیز بر این عقیده اند که منظور از رسول، رسالت و پیامبری است. (2)

و. مقصود از «کتاب الله» چیست؟ دو احتمال وجود دارد: 1. منظور از «کتاب الله» قرآن مجید است. 2. منظور تورات است. (3)

نکته ها

1. با این که در آیه قل من کان... نزله علی قلبك اسمی از قرآن برده نشده، لیکن ضمیر مفعولی در «نزله» به قرآن بر می گردد و این برای عظمت شأن قرآن است و گویی به خاطر شهرت زیاد قرآن ضمیر مربوط به آن به منزله اسم ظاهر است. (4)

ارجاع ضمیر بدون ذکر مرجع در قرآن در مورد دیگر نیز آمده است مانند ما ترك علی ظهرها من دابة (فاطر، 45) که ضمیر «ها» به «ارض» راجع است با این که اسمی از زمین برده نشده است.

2. در آیه فانه نزله علی قلبك التفاتی از تکلم به خطاب رفته زیرا جمله هر کس دشمن جبرئیل باشد کلام رسول خدا است، از این رو باید می فرمود بر قلب من نازل کرد نه این که «بر قلب تو نازل کرد» و سرّ این التفات این است که قرآن همان گونه که جبرئیل در نازل کردنش هیچ استقلاللی ندارد و تنها مأموری است مطیع، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز تابع کلام الهی است؛ همان چیزی را که بر او نازل شده نقل می کند. (5)

3. ذکر جبرئیل و میکائیل بعد از ملائکه از قبیل ذکر خاص بعد از عام به جهت اهمیت خاص است نظیر فیهما فاکهة و نخل و رمان. (6)

ص: 164

1- روح المعانی، ج 1، ص 335؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 615.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 279.

3- منهج الصادقین، ج 1، ص 244؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 616.

4- جوامع الجامع، ج 1، ص 135؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 241؛ روح البیان، ج 1، ص 189؛ کشاف، ج 1، ص 169.

5- المیزان، ج 1، ص 346.

6- الرحمن، 68؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 136؛ مجمع البیان، ج 1، ص 276؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 243؛ روح المعانی، ج 1،

ص 333.

4. علت این که هدی و بشری للمؤمنین هدایت و راهنمایی کتاب را از امتیازات مؤمنین قرار داده این است که تنها آنان از راهنمایی کتاب استفاده برده و بر طبق دستوراتش عمل می کنند. (1)
5. در جمله عدو للكافرين به جای این که بفرماید «عدو لهم» اسم ظاهر آنان را آورده و نکته اش این است که بر علت حکم دلالت کند و بفهماند اگر دشمن ایشان است به خاطر این است که ایشان کافرند و به طور کلی خدای تعالی دشمن کفار است. (2)
6. انگیزه این که کفر «فسق» نامیده شد این است که فسق بیرون آمدن از چیزی به چیز دیگر است و یهود در اثر انکار پیامبر اسلام از دین خودشان که دین موسی است بیرون رفتند. (3)
7. عهد بر سه قسم است:

الف. عهدی که انسان با خدا می بندد که با صیغه عاهدت الله منعقد می شود که وفای به آن لازم است.

ب. عهدی که انسان با انسان دیگر می بندد که در قرآن از آن به عقد تعبیر شده و آیه شریفه اوفوا بالعقود (مائده، 1) ناظر به آن است مانند عقد بیع و عقد اجاره و مانند آن.

ج. عهدی که خداوند با انسان می بندد که شامل همه تکالیفی که بر عهده انسان آمده می شود و در آیه ألم أعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان (یس، 60) به آن اشاره شده است. وجوب وفای به هر سه قسم، از آیه اوفوا بالعقود استفاده می شود. آیه شریفه اوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولاً (اسراء، 34) میان وفای به عهد و تهدید به عذاب در روز قیامت جمع می کند، البته نسبت به مشرکان پیمان شکن وفای به عهد لازم نیست که در سوره انفال آیه 55-58 و در سوره توبه آیه 4 به آن اشاره شده است.

8. عهد غیر از وعد است؛ زیرا صبغه اخلاقی وعد بیش از عهد است و صبغه فقهی عهد بیش از وعد است. عهد با خداوند شرایط خاص خود را دارد که متعلق آن نباید مرجوح باشد و بعد از اجرای صیغه لازم الوفا است همان گونه که عهد انسان با انسان دیگر در بیع یا اجاره

ص: 165

-
- 1- مجمع البیان، ج 1، ص 275.
- 2- المیزان، ج 1، ص 346؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 136؛ التحریر و التئور، ج 1، ص 606؛ روح المعانی، ج 1، ص 334؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 614.
- 3- مجمع البیان، ج 1، ص 278.

و مانند آن که آیه شریفه اوفوا بالعقود ناظر به آن است آن هم دو طرف معامله باید به عهد خویش وفا کنند.

9. خداوند فرمود نبد فریق چرا که در یهود عده ای بودند که به عهدهایی که با خدا یا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بسته بودند پایدار ماندند. (1)

10. «نبد» به معنای طرح و افکندن چیزی از روی بی اعتنایی است مانند دور انداختن کفش یا لباس کهنه. قرآن می فرماید: بنی اسرائیل نسبت به دین بی اعتنا بودند؛ نبد فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون. کسی که در دنیا با بی اعتنایی دین خدا را ترک کند در قیامت بی اعتنایی می بیند و روانه جهنم می شود: لینبذن فی الحطمة. (2)

آیه 102-105

اشاره

وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَ مَا كَفَرَ سَلِيمًا وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ مَا نُزِّلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (102) وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ (103) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمِعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (104) مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (105)

ترجمه

و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند. و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت»، نازل شد پیروی کردند.

ص: 166

1- مفاتیح الغیب، ج 3، ص 616؛ کشاف، ج 1، ص 171.

2- ضحی، ج 4؛ تسنیم، ج 5، ص 617.

(آن دو، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می دادند.) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو (و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن.)» ولی آن ها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آن ها قسمت هایی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد. و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند! * و اگر آن ها ایمان می آوردند و پرهیزگاری پیشه می کردند، پاداشی که نزد خداست، برای آن ها بهتر بود، اگر آگاهی داشتند. * ای افراد با ایمان! (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درك آیات قرآن می کنید) نگوئید: «راعنا»؛ بلکه بگوئید: «انظرنا». (زیرا کلمه اول، هم به معنی «ما را مهلت بده»، و هم به معنی «ما را تحمیق کن» می باشد؛ و دستاویزی برای دشمنان است.) و (آنچه به شما دستور داده می شود) بشنوید. و برای کافران (و استهزاکنندگان) عذاب دردناکی است. * کافران اهل کتاب، و (همچنین) مشرکان، دوست ندارند که از سوی خداوند، خیر و برکتی بر شما نازل گردد؛ در حالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می دهد؛ و خداوند، صاحب فضل بزرگ است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

کفرورزی شیاطین در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) به جهت تعلیم سحر به مردم، بیان اثر زشت سحر مانند جداسازی زن و شوهر، ضرر داشتن سحر و عدم منفعت آن، پاداش ایمان و تقوا، بهانه ندادن به دشمن و عدم علاقه کفار اهل کتاب و مشرکان به نزول خیرات به مسلمانان.

ب. مقصود از «واتبعوا» همان یهودیانی است که بعد از حضرت سلیمان بودند و آنچه را شیطان ها در عهد سلیمان و علیه سلطنت او از سحر به کار می بردند نسل به نسل ارث برده و همچنان در بین مردم به کار می بردند.

ج. راغب اصفهانی برای سحر سه معنا بیان می کند:

1. نیرنگ و خیال پردازی هایی که حقیقتی ندارد نظیر آنچه شعبده باز از طریق چشم بندی ها انجام می دهد و آیه سحر و اعین الناس و استرهبوهم به آن ناظر است.

2. جلب معاونت و یاری شیاطین جن از طریق افعالی که سبب تقرب به آنان می شود و آیه هل اتبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل أفک اثم (شعراء، 221-222) به آن اشاره دارد.

3. آنچه به عنوان تغییر صورت و تغییر طبیعت اشیا مثل تغییر انسان به صورت حیوان مطرح است که حقیقت ندارد و پنداری بیش نیست.

د. کلمه «ما» در جمله و ما انزل علی الملکین موصوله است نه نافیه چنان که قرطبی آن را پذیرفته است. بنا بر این، معنای آیه شریفه چنین می شود: شیاطین غیر از سحر آنچه را که بر هاروت و ماروت نازل شده بود نیز به مردم تعلیم می دادند. هم آن شیاطین و هم این دو فرشته معلّم سحر بودند با این تفاوت که قصد شیاطین افساد بود، از این رو عمل آن ها حرام بلکه موجب کفر شد، لیکن نیت و هدف هاروت و ماروت که دو فرشته معصوم بودند دفع مفسده سحر و ابطال سحر ساحران بود که این عمل آنان مباح بلکه راجح شد.

ه. - منزّه ساختن کفر از سلیمان در جمله و ما کفر سلیمان در حقیقت به منزّه ساختن او از سحر و جادوگری است. سلیمان کافر نشد یعنی سلیمان ساحر نبود؛ زیرا تنها راه توهم کفر آن حضرت اسناد کفر از ناحیه شیاطین همین پندار سحر بود. غرض آن که از آیه شریفه کفر عملی سحر استفاده می شود و بر همین اساس این آیه از ادله حرمت سحر و اسباب کفر در نزد فقهاست. (1)

و. در این که منظور از شیاطین در آیه شریفه شیاطین جنی است یا انسی یا هر دو، سه احتمال وجود دارد، لیکن از قرینه مقام استفاده می شود منظور، شیاطین جن است چنان که در آیه دیگر می فرماید: همین شیطان ها بودند که تحت سیطره سلیمان در آمدند و با این تسخیر از اضلال ممنوع شدند: و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملاً دون ذلك و کتا لهم حافظین. (2)

ص: 168

1- جواهر الکلام، ج 22، ص 86.

2- انبیاء، 82؛ المیزان، ج 1، ص 354؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 609؛ روح البیان، ج 1، ص 190.

ز. در این که ضمیر فاعلی «یعلّمون» به شیاطین بر می گردد یا به یهودیان و تابعان شیاطین، دو وجه محتمل است، لیکن اکثر مفسران وجه اول را اختیار کرده اند.

ح. ظاهر آیه شریفه این است که هاروت و ماروت دو فرشته بودند نه انسان متظاهر و فرشته نما و ظاهر آیه طهارت و عصمت آن دو فرشته است نه نیرنگ. بنا بر این، هر چه مخالف ظاهر آیه باشد فاقد اعتبار است نظیر آنچه در برخی تفاسیر (1) آمده که حدیث مرفوعاً نقل شده که هاروت و ماروت دو فرشته ای بودند که با مشاهده تبه کاری مردم به درگاه خدا شکایت بردند. خداوند با دادن شهوت به آن دو فرشته آنان را به زمین نازل کرد و به شرب خمر و بت پرستی و قتل نفس آلوده شدند و آن گاه گرفتار کیفر الهی گشتند. (2)

ط. منظور از «اذن» در جمله و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله اذن تکوینی است نه تشریحی چنان که در مطلق محرمات چنین است. مثلاً غیبت یا حرام خواری گرچه تشریحاً ممنوع است، اما تکویناً مأذون است و گرنه فاعل مضطر خواهد بود و زمینه امتحان و تکامل اختیاری فراهم نخواهد بود. کسی که می گوید اگر سحر مرضی خدا نبود خداوند به آن اذن نمی داد و چون به آن اذن داد پس به آن راضی است، بین تکوین و تشریح خلط کرده است چنان که بت پرستان می گفتند: لو شاء الله ما أشركنا (انعام، 148) که آنان نیز میان خواسته تکوینی و تشریحی خلط کردند. (3)

ی. مؤمنین به رسول خدا عرض می کردند «راعنا» یعنی مطالب ما را گوش فرا دار، یهود این لفظ را تحریف کرده و می گفتند ای محمد «راعنا» و منظور آنان نسبت دادن حمق و سستی است و هنگامی که مورد عتاب مؤمنین واقع می شدند، می گفتند همان لفظ را که مسلمین به کار می برند ما هم آن لفظ را استعمال می کنیم، از این رو خداوند مؤمنین را نهی فرمود از گفتن این کلمه و دستور داد به جای آن لفظ «انظرنا» به کار برده شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: کلمه «راعن» در لغت عبری، دشنام و منظور یهود همان دشنام بود. (4)

ص: 169

1- عیاشی، ج 1، ص 52.

2- تسنیم، ج 5، ص 673.

3- تسنیم، ج 5، ص 676.

4- مجمع البیان، ج 1، ص 297.

ك. در معنای «أنظرنا» چند وجه است: 1. رو کن به ما. (1) 2. مراقبت کن ما را تا آنچه ما را آموزش داده ای درك کنیم و بفهمیم. (2) 3. آشنا ساز ما را و بیان کن برای ما ای محمد. (3)

ل. آیه ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب... پرده از روی کینه توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب نسبت به مؤمنان برداشته می گوید: کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان دوست ندارند خیر و برکتی از سوی خدا بر شما نازل گردد، ولی این تنها آرزویی بیش نیست؛ زیرا خداوند رحمت و خیر و برکت خویش را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد.

م. اگر چه فضل و رحمت خدای سبحان در این آیه شریفه معلّق بر مشیت خداوند شده است، لیکن مشیت الهی بر مدار علم و حکمت اوست، از این رو در سوره آل عمران بین دو تعبیر «من یشاء» سخن از علم به میان آورده و می فرماید: قل انّ الفضل بید الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم* یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم (آل عمران، 73-74) تأکید بر علیم بودن حق تعالی ناظر به این نکته مهم هست که خدا از درون افراد هم آگاه است، پس برای راهیابی به رحمت ویژه الهی تطهیر دل لازم است. (4)

ن. منظور از کافرین در آیه شریفه یهود می باشد، لیکن خداوند تعبیر به یهود نفرمود، بلکه فرمود کافرین تا این که از آنان نکوهش کرده باشد. (5)

نکته ها

1. در حکومت حق و زمامداری حاکم الهی مانند حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام) نیز همه مردم اصلاح نمی شوند؛ گروهی منحرف از شیطان پیروی می کنند، از این رو خداوند دو فرشته را به نام هاروت و ماروت به صورت انسان در شهر بابل که در عراق بوده است در میان مردم قرار داد تا روش ابطال سحر را به آنان بیاموزند و آن ها با مردم شرط کردند که از

ص: 170

1- منهج الصادقین، ج 1، ص 252؛ روح المعانی، ج 1، ص 348.

2- صافی، ج 1، ص 178.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 297.

4- تسنیم، ج 6، ص 60.

5- التحریر و التنویر، ج 3، ص 634.

این کار سوء استفاده نکنند، اما یهود از آن آموزش سوء استفاده کرد و میان زن و شوهرها تفرقه می انداخت. (1)

2. سؤال: هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند. آیا به راستی فرشته می تواند معلم انسان باشد؟

پاسخ: خداوند آن ها را به صورت انسان هایی در آورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند این حقیقت را می توان از آیه 9 سوره انعام نیز دریافت آن جا که می گوید: لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلاً. (2)

3. موضوع تعلیم سحر در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) امر رایج و مستمری بوده است. فعل مضارع «یعلمون» دال بر استمرار است. (3)

4. «مثوبه» از ماده «ثوب» به معنای رجوع است و به جزای عمل از آن رو ثواب و مثوبه اطلاق می شود که جزای عمل انسان به خود انسان باز می گردد چنان که به لباس ثوب گفته می شود زیرا نخ که لباس از آن تشکیل شده به حالتی که برایش مقدر شده بازگشته است. (4)

5. نکره بودن «مثوبه» دلیل بر وحدت و تنوین تقخیم آن نشان از نهایت عظمت ثواب الهی دارد به تعبیر دیگر يك ثواب هر چند اندك از طرف خدا از همه منافع که همه ساحران در دوران عمر خود می بردند بهتر است؛ زیرا اساساً چیزی که از ناحیه خداوند است با معیارهای دنیایی قابل ارزیابی نیست و این اختصاص به ثواب بهشت ندارد، بلکه شامل عذاب جهنم نیز می شود.

6. همان گونه که مردها مرتکب گناه سحر می شدند: سحروا أعین الناس و جاءوا بسحر عظیم (اعراف، 116) زن ها نیز گناه سحر را مرتکب شده اند: و من شرّ النّفّاثات فی العقّد و خداوند متعال هم همان گونه که عمل سحر را مردود می داند و باطل می کند؛ ما جئتم به السحر انّ الله سییطله (یونس، 81)، ساحر را نیز مطرود می داند و می فرماید: ساحر به فلاح نمی رسد؛ و لا یفلح السّاحر حیث اتی. (5)

ص: 171

1- نور، ج 1، ص 170.

2- نمونه، ج 1، ص 376.

3- تسنیم، ج 5، ص 650.

4- مفردات راغب.

5- طه، 69؛ تسنیم، ص 5، ص 650.

7. از نظر فقهی سحر از شراب خواری و شراب فروشی بدتر است؛ زیرا قرآن کریم در باره شراب می فرماید: انما الخمر... رجس من عمل الشیطان (مانده، 90)، لیکن به نفع اجمالی آن اشاره شده گرچه گناه آن بیشتر است: و اثمهما اکبر من نفعهما (بقره، 219)، ولی در باره سحر منفعت به طور کلی نفی شده است: و يتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم.

8. طبق جمله یفرقون به بین المرء و زوجه اجمالاً تأثیر سحر پذیرفته شده لیکن این پذیرش با ربوبیت خداوند و توحید افعالی منافاتی ندارد؛ زیرا سحر نیز جزو قضا و قدر الهی است نه این که در برابر مقدرات خداوند باشد؛ یعنی همان گونه که در جانب خیر دعا و صدقه و صله رحم به اذن خدا در تکوین اثر دارد سحر و شعبده و مانند آن در جانب سوء اثر دارد و به منظور آزمایش مردم صورت می گیرد.

9. تفرقه انداختن میان زن و شوهر کاری شیطانی است: فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته.

10. دانش و آموزش همیشه مفید نیست؛ گاهی مضرّ و زیان آور است: يتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم. (1)

11. سحر پدیده عصر حضرت سلیمان (علیه السلام) نبود چنان که اتهام به آن هم مخصوص آن حضرت نبوده است، از این رو طاغیان به آن حضرت و سایر انبیا می گفتند تو ساحر هستی: كذلك ما أتى الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون. (2)

12. هر جا مؤمنین به الذین ءامنوا تعبیر شده اند منظور مؤمنین این امتند، اما از امت های قبل از اسلام به کلمه «قوم» تعبیر می کند مثل این که فرمود: قوم نوح او قوم هود یا به لفظ اصحاب تعبیر کرده و از آن جمله می فرماید: و اصحاب مدین و در خصوص قوم موسی (علیه السلام) تعبیر به «بنی اسرائیل» و «یا بنی اسرائیل» آورده است، پس تعبیر به لفظ الذین ءامنوا تعبیر محترمانه ای است که این امت را بدان اختصاص داده است. (3)

13. علت این که یهود دوست نمی دارند کتابی بر مسلمانان نازل شود این بود که چون

ص: 172

1- نور، ج 1، ص 172.

2- ذاریات، 52؛ تسنیم، ج 5، ص 688.

3- المیزان، ج 1، ص 370.

خود آنان اهل کتاب بودند و دوست نمی داشتند کتابی بر مسلمانان نازل شود چون نازل شدن کتاب بر مسلمانان باعث می شود دیگر تنها یهودیان اهلیت کتاب نداشته باشند و این اختصاص از بین برود و دیگران نیز اهلیت و شایستگی آن را داشته باشند. (1)

آیه 106-110

اشاره

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (106)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (107) أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (108) وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (109) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (110)

ترجمه

هر حکمی را نسخ کنیم، و یا (نسخ) آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانستی که خداوند بر هر چیز تواناست؟! * آیا نمی دانستی که حکومت آسمان ها و زمین، از آن خداست (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد)؟! و جز خدا، ولی و یاورى برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می داند و تعیین می کند). * آیا می خواهید از پیامبر خود، همان تقاضا (ی نامعقولى) را بکنید که پیش از این، از موسی کردند؟! (و با این بهانه جویی ها، از ایمان آوردن سرباز زدند). کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است. * بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آنان ریشه دوانده - آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با این که حق برای آنان کاملاً روشن شده است. شما آن ها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر

ص: 173

1- المیزان، ج 1، ص 374.

چیزی تواناست. * و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید؛ و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت؛ خداوند به اعمال شما بیناست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

قدرت خداوند بر آوردن آیه بهتر در صورت نسخ آیه پیشین، مالکیت خداوند بر نظام هستی، تقاضای بی جای مسلمانان عصر پیامبر مانند تقاضای بی جای بنی اسرائیل و گمراهی آنان، علاقه کفار اهل کتاب به کفرورزی مسلمانان به جهت حسادت، دستور به نماز و زکات و تجسم اعمال در قیامت.

ب. هر چه نشان حق تعالی باشد، (در نظام تکوین یا تشریح) مصداق آیه است، از این رو مفاد آیه مورد بحث این است که اگر مشیت حق تعالی بر ازاله و نسخ آیه ای قرار گیرد، حتما جایگزینی همتا یا برتر خواهد آورد. مثلاً هر گاه امامی رحلت کند خداوند امامی دیگر به جامعه بشری عطا می کند. همچنین از عموم و اطلاق آیه استفاده می شود که هر گاه عالمی از عالمان دینی از دنیا برود بهتر یا همانند او را می آفریند. (1)

ج. «آیه» در لغت به معنای نشانه و علامت است و در قرآن در معانی گوناگون به کار رفته از جمله:

1. فرازهای قرآن که با نشانه های خاصی از هم تفکیک شده و به آیه معروف است.

2. معجزات: و اضمم یدک الی جناحک... آیه اخری. (طه، 22)

3. اشیای چشمگیر مانند بناهای مرتفع و عالی: اُتبنون بکل ریع آیه تعبثون. (شعراء، 128)

4. دلیل و نشانه خداشناسی: و جعلنا اللیل و النهار آیتین.

ولی روشن است این معانی گوناگون در واقع همه به یک قدر مشترك بازگشت می کند و آن مفهوم، «نشانه» است و در آیه مورد بحث اشاره به «احکام» می باشد که اگر یکی نسخ گردد بهتر از آن نازل می شود. (2)

ص: 174

1- تسنیم، ج 6، ص 82.

2- نمونه، ج 1، ص 393.

د. آیه ما ننسخ من آیهة پاسخ به تبلیغات سوء یهود است آن گاه که به مسلمانان می گفتند: دین، دین یهود است و قبله، قبله یهود، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و مسلمانان موظف به خواندن نماز به سوی کعبه شدند آن ها گفتند: اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست و اگر دستور دوم صحیح است اعمال گذشته شما باطل است. قرآن در این باره به آن ها پاسخ می دهد که ما هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم یا آن را به تأخیر نمی اندازیم مگر بهتر از آن یا همانند آن را به جای آن می آوریم. (1)

ه. - جمله اول آیه الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر اشاره به حاکمیت خدا در احکام و قادر بودن او بر تشخیص همه مصالح بندگان است. بنا بر این، نباید مؤمنان به حرف های نابجای افراد مغرض که در مسأله نسخ احکام تردید می کنند گوش فرا دهند و جمله دوم هشدار است به آن هایی که تکیه گاهی غیر از خدا برای خود انتخاب می کنند زیرا در جهان تکیه گاه واقعی جز او نیست. (2)

و. دشمنان اسلام نمی خواهند خیری به مسلمانان برسد و در مقام بقا نیز می خواهند خیر رسیده را از آنان بگیرند. آیه مورد بحث اشاره به مقام بقا دارد، و اما آیه دال بر مقام حدوث، این آیه شریفه است: ما یوّد الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم. (3)

ز. منظور از امر در حتی یأتی الله بامر به گفته بسیاری از مفسران (4) فرمان جهاد است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود شاید به این علت که هنوز آمادگی همه جانبه برای این فرمان نداشته، از این رو بسیاری معتقدند که این آیه به وسیله آیات جهاد نسخ شده است. (5)

ح. چون خداوند به مؤمنان فرمان داد که از کفار صرف نظر نموده و بگذرند و امثال آن با توجه به شدت دشمنی یهود و دیگران برای مسلمانان دشوار بود، از این رو به آنان دستور داد

ص: 175

1- همان.

2- نمونه، ج 1، ص 389.

3- بقره، 105؛ تسنیم، ج 6، ص 152.

4- جوامع الجامع، ج 1، ص 150؛ صافی، ج 1، ص 180؛ التحریر و التئویر، ج 1، ص 653؛ مراغی، ج 1، ص 191؛ کشف، ج 1، ص 176.

5- نمونه، ج 1، ص 399.

که در برابر این مشکل از نماز و روزه استمداد جویند و با پرداخت زکات که رمز همبستگی اجتماعی است روح و جسم خود را نیرومند سازند و تصور نکنید کارهایی که انجام می دهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می کنید از بین می رود، آنچه از نیکی ها از پیش می فرستید آن ها را نزد خدا و در سرای دیگر خواهید یافت. (1)

نکته ها

1. انسان از يك سو اصل ثابت و نامتغیری به نام فطرت دارد، از سوی دیگر از لحاظ بدن و امور بدنی در نشئه حرکت و تحوّل به سر می برد و همواره شرایط زیست او در دگرگونی و به تبع آن مصالح جوامع بشر همواره در تغیر است؛ بر این اساس، دین واحد است و تغیر نه تنها در اصول کلی آن مانند توحید، نبوت و معاد راه ندارد، بلکه در فروع کلی دین مانند اصل عبادت، اصل عدالت و مبارزه با ستم و... نیز راه ندارد و تنها در فروع جزئی مانند شمار رکعات نماز، قبله نماز و... راه دارد، اما شریعت که پاسخ گوی نیازهای دگرگون شونده آدمی است، همواره دگرگون شده و شریعتی پس از شریعت دیگر آمده تا به مرحله نهایی خود رسیده است و از آن پس نیز اجتهاد مستمر فقیهان پاسخگوی نیازهای متنوع در شرایط متغیر جوامع انسانی است.

غرض آن که در جهان طبیعت، هم اصل جوامع بشر در نقل و انتقال است و هم احکامی که برای اداره جوامع آمده دگرگون می شود، البته همه این تحوّل ها دارای اصل ثابت و تغیرناپذیری در امّ الکتاب است. (2)

2. کلمه «سئل» به صورت مجهول ذکر شده تا دلالت بر حقارت سائلین نماید که نیازی به ذکر آن ها نیست. (3)

3. اسلام هرگز از پرسش های علمی و سؤالات منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوگیری نمی کند چرا که راه درك و فهم و ایمان

ص: 176

1- مراغی، ج 1، ص 194.

2- تسنیم، ج 6، ص 94.

3- روح المعانی، ج 1، ص 354.

- همین هاست، ولی گروهی بودند که برای نرفتن زیر بار دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤالات بی اساس را بهانه قرار می دادند. (1)
4. بازگویی مشکلات و تاریخ انبیا، دلداری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است؛ اگر افرادی از تو سؤال و درخواست نامعقول دارند از انبیای پیشین نیز همین قبیل درخواست ها را داشتند.
5. تعبیر و اعفوا و اصفحوا دلالت دارد بر این که مؤمنین بر قتال و کشتن یهودیان قدرت داشتند زیرا صفح ترك ملامت از شخص قادر صادر می شود نه ناتوان. (2)
6. علت این که در آیه تعبیر به «کثیر» شده است این است که برخی از اهل کتاب مانند عبدالله بن سلام و... ایمان آوردند. (3)
7. در برخورد با دشمن نیز باید انصاف داشت؛ و کثیر یعنی بسیاری از اهل کتاب دوست دارند شما مسلمانان دست از ایمان خود بردارید نه همه آنان. (4)
8. با مخالفان نباید فوراً با خشونت برخورد کرد؛ گاهی لازم است حتی با علم به کینه و حسادتشان با آن ها مدارا کرد. (5)
9. مقدار کمک مهم نیست؛ هر کس به هر مقدار می تواند باید کمک کند (من خیر). (6)
10. گستره کار خیر، شامل کارهایی نیز می شود که طبق وصیت انجام می گیرد با این تفاوت که آنچه طبق وصیت انجام می گیرد، تأخیر عمل خیر است نه تقدیم آن؛ چنان که اثر و فایده تقدیم را نیز ندارد.

ص: 177

-
- 1- نمونه، ج 1، ص 397.
- 2- مراغی، ج 1، ص 191؛ مجمع البیان، ج 1، ص 311.
- 3- مجمع البیان، ج 1، ص 311.
- 4- نور، ج 1، ص 180.
- 5- همان.
- 6- همان، ص 182.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (111) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (112) وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (113) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (114) وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (115)

ترجمه

آن ها گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.» این آرزوی آن هاست. بگو: «اگر راست می گوید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!» * آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آن هاست و نه غمگین می شوند. (بنا بر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست). * یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند»، و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)»؛ در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصب ها برکنار باشند). افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آن ها داشتند! خداوند، روز قیامت، در باره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می کند. * کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آن ها نمود؟! شایسته نیست آنان، جز با ترس و وحشت، وارد این (کانون های عبادت) شوند. بهره آن ها در دنیا (فقط) رسوایی است و در آخرت، عذاب عظیم (الهی)! * مشرق و مغرب، از آن خداست. و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست. خداوند بی نیاز و داناست.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

بیان ادعای باطل و پندار خام یهود و نصاری، پاداش الهی در پرتو تسلیم و نیکوکاری، انحصارطلبی یهود و نصاری، تلاش کنندگان در تخریب مساجد ستمکارترین افراد، و مالکیت خداوند نسبت به مشرق و مغرب.

ب. در آیه و قالوا لن یدخل الجنة الا من كان هوذا او نصاری خداوند طرز فکر و ادعای بدون دلیل گروهی از یهود و نصاری را بیان می کند و آن این که هر يك از دو گروه، دیگری را بر باطل و خود را اهل سعادت و نجات می دانند. قرآن کریم به آن ها پاسخ می دهد که این آرزویی بیش نیست، بعد به پیامبر می فرماید به آن ها بگو هر ادعایی دلیل می خواهد شما نیز ادعای خود را ثابت کنید. این جمله گرچه ظاهراً طلب دلیل بر صدق ادعای آن هاست، اما در حقیقت تکذیب آن هاست. (1)

ج. ادعاهای اهل کتاب این گونه پاسخ داده شده که آرزو و امنیه برای هیچ کس خواه مسلمان باشد یا یهودی یا ترسا، کارگشا نیست: لیس بأمانکم و لا امانی اهل الکتاب (نساء، 123) در آمدن به بهشت و در افتادن به دوزخ معیاری دارد.

بنا بر این برای بهشتی شدن نه تنها باید چهره جان را متوجه خدا کرد: من أسلم وجهه لله (بقره، 112)، بلکه باید کار خوب نیز کرد: و هو محسن (بقره، 112). صدر آیه شریفه یعنی من أسلم وجهه لله ناظر به حسن فاعلی و داشتن اعتقاد صحیح است و ذیل آن (یعنی هو محسن) ناظر به حسن فعلی و داشتن عمل صالح است و مجموع آن، ایمان تام را در بر دارد که جامع بین عقیده قلبی، اقرار زبانی و عمل جوارحی است. (2)

د. وجه به چه معناست؟

1. وجه به معنای ذات است؛ یعنی آن ها با تمام وجود خود تسلیم فرمان پروردگارند. (3)

2. وجه به معنای صورت است. اسلام را به وجه نسبت داده به علت این که روشن ترین

ص: 179

1- تفسیر مراغی، ج 1، ص 194.

2- همان، ص 192.

3- نمونه، ج 1، ص 404؛ کاشف، ج 1، ص 179؛ روح البیان، ج 1، ص 207؛ التحریر و التئویر، ج 1، ص 656.

دلیل برای تسلیم در برابر چیزی آن است که انسان با تمام وجه و صورت متوجه آن شود. (1)

ه- در این که منظور از من اظلم کیست؟ چند احتمال بیان شده از جمله:

1. منظور از این ستمکاران کفار مکه اند. (2)

2. اشاره به هر سه گروه یهود و نصاری و مشرکان است. (3)

و. مراد از «خزی» در دنیا، چند وجه است:

1. پرداخت مالیات با خواری و کوچکی.

2. کشتن کافر حربی و اسیر کردن اطفال آنان و گرفتن مالیات از کافر ذمی.

3. دور کردن از مساجد مسلمین. (4)

ز. در آیه 114 سخن از ستمگرانی بود که مانع از مساجد الهی می شدند و در تخریب آن می کوشیدند. آیه مورد بحث دنباله همین سخن است، می فرماید: مشرق و مغرب از آن خداست، به هر طرف رو کنید خدا آنجاست. چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه های توحید مانع شوند راه بندگی خدا بسته شود نه، شرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او دارد و به هر سو رو کنید او آنجاست. (5)

ح. منظور از شرق و غرب در آیه فوق، خصوص دو سمت خاص نیست، بلکه این تعبیر کنایه از تمام جهات است. (6)

ط. منظور از «وجه الله» صورت خدا نیست، بلکه مراد نفس و ذات خداوند است. (7)

ی. همان گونه که هر موجودی مخلوق و معلوم خداست، همه ویژگی های کمالی هر موجود نیز مخلوق و معلوم خداست. قرآن کریم این معنا را هم مطلق و هم به تفصیل بیان کرد. در بیانی مطلق می فرماید: هر چه مصداق «شیء» است مخلوق خدای سبحان است: الله خالق کل شیء (رعد، 16) و در تفصیل همین معنا می فرماید: همه مکان ها، زمان ها و

ص: 180

1- نمونه، ج 1، ص 404.

2- المیزان، ج 1، ص 390؛ تبیان، ج 1، ص 416؛ صافی، ج 1، ص 182؛ التحریر و التتویر، ج 1، ص 660؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 11.

3- نمونه، ج 1، ص 409.

4- روح البیان، ج 1، ص 209؛ مجمع البیان، ج 2، ص 4؛ روح المعانی، ج 1، ص 363؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 13.

5- نمونه، ج 1، ص 414.

6- نمونه، ج 1، ص 415؛ المیزان، ج 1، ص 390؛ مراغی، ج 1، ص 199؛ روح البیان، ج 1، ص 211؛ کشف، ج 1، ص 180.

7- صافى، ج 1، ص 182؛ نمونه، ج 1، ص 415؛ التحرير و التوير، ج 1، ص 665؛ روح البيان، ج 1، ص 211.

جهات زیر پوشش احاطه فراگیر علمی خداوند است. مکان، زمان و جهت سه امر جدای از یکدیگر است.

قرآن در باره احاطه علمی خدای سبحان از نظر مکان می فرماید: و هو معکم این ما کنتم و الله بما تعملون بصیر (حدی، 4) و در باره احاطه علمی خدای سبحان از نظر زمان می فرماید: سواء منکم من أسرّ القول و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار (رعد، 10) و در باره احاطه علمی خدای سبحان از نظر جهت می فرماید: و لله المشرق و المغرب فأینما تولّوا... (1).

نکته ها

1. قرآن کریم می فرماید: اهل کتاب قرآن را امانی و آرزو می دانند: و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی. در آیه 111 می فرماید: ورود آنان به بهشت نیز صرف امانی و آرزو است: و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری تلك امانیهم.
2. انحصارطلبی و خود را برتر از دیگران دانستن اگر متکی به دلیل و برهان نباشد آرزویی خام و خیالی واهی است. (2)
3. تلك امانیهم اشاره به این است که آنان دارای آرزوهای مختلف بودند از جمله: الف. عدم نزول خیر از جانب خدا بر مؤمنین. ب. برگشت دادن مؤمنین به کفر. ج. عدم ورود به بهشت غیر از خودشان.
4. قرآن کریم در آیه 112 می فرماید: کسی که چهره جان خود را تسلیم خداوند کند در صورتی که نیکوکار باشد علاوه بر پاداش خداوند هیچ خوف و حزنی ندارد. در آیات دیگر نمونه چنین افرادی را پیامبر اکرم و پیروان او معرفی می کند: فان حاجوک فقل أسلمت وجهی لله و من اتبعن (آل عمران، 20) و نیز در باره ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: ائی و جهت وجهی للآذی فطر السموات حنیفا و ما أنا من المشرکین. (انعام، 79)
5. سرّ این که از میان تمام اعضای بدن «وجه» (صورت) را ذکر کرد و جوهی استاز جمله:

ص: 181

1- تسنیم، ج 6، ص 266.

2- نمونه، ج 1، ص 406؛ نور، ج 1، ص 182.

الف. چون وجه اشتراك اعضاي بدن و معدن حواس فكر و تخيل است؛ وقتی كه اشرف اعضا تواضع و انقياد داشته باشد ساير اعضا سهل است. (1)

ب. اعظم عبادات سجده است كه فقط با صورت (وجه) حاصل می شود، از این رو «وجه» را ذكر نمود. (2)

6. کسی كه تسلیم محض خدا باشد از هیچ كس و هیچ چیز نمی ترسد و همیشه خدا را با خود احساس می كند و به او توكل دارد و به او پناه می برد. (3)

7. ذكر جمله و هو محسن بعد از بیان تسلیم، اشاره به این است كه تا ایمان راسخ وجود نداشته باشد نيكوكاری به معنای وسیع كلمه حاصل نخواهد شد. (4)

8. مساجدی مورد قبول هستند كه در آن ها یاد خدا زنده شود و احكام الهی در آن بیان شود. (5)

9. مساجد سنگر مبارزه اند، از این رو دشمن سعی در تخریب آن دارد: سعی فی خرابها. (6)

10. مساجد اسلامی باید به اندازه ای قدرتمند باشد كه دشمن از نفوذ در آن در هراس و اضطراب باشد: ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين. (7)

11. مسجد دارای اوصاف، ویژگی ها و آثاری است كه به برخی از آن ها اشاره می شود:

الف. سراسر زمین عبادتگاه است؛ چنان كه رسول اكرم فرمود:

«جعلت لی الارض مسجدا و طهورا» (8)، لیكن مهم ترین مركز عبادی مسجد است.

ب. خدای سبحان انسان ها را به قسط و عدل فراخواند و پایگاه این امر، مراكز عبادی است، از این رو به انسان ها فرمود تا به مساجد رو آورند: قل امر ربی بالقسط و اقیما و جوهكم عند كل مسجد. (اعراف، 29)

ص: 182

1- مفاتیح الغیب، ج 4، ص 6؛ روح المعانی، ج 1، ص 358؛ روح البیان، ج 1، ص 207؛ مجمع البیان، ج 1، ص 316.

2- مفاتیح الغیب، ج 4، ص 6.

3- نور، ج 1، ص 183.

4- نمونه، ج 1، ص 404.

5- نور، ج 1، ص 186.

6- همان.

7- همان.

8- بحار الانوار، ج 8، ص 38.

ج. زینت انسان با حضور در مراکز عبادی تأمین می شود؛ زیرا آنچه از جان آدمی جداست اگر در زمین است، زیور زمین است: انا جعلنا ما علی الارض زینة لها (کهف، 7) و اگر در آسمان است، زینت آسمان است: انا زیننا السماء الدنیا بزینة الکواکب (صافات، 6). تنها زیور جان آدمی، ایمان و اعتقاد به خدای سبحان و محبت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است: حبب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم (حجرات، 7). زینت جان انسان را باید در مراکز عبادی فراهم کرد، از این رو خدای سبحان می فرماید: یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد. (1)

12. جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که مثلاً با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است. (2)

13. ظاهر آیه شریفه اقتضا می کند کسی که تلاش در تخریب مساجد می کند در بزرگ ترین مراحل فسق باشد. بنا بر این، (به قرینه تقابل) روشن می شود کسی که تلاش در آبادی و عمران مساجد می کند در بزرگ ترین درجات ایمان می باشد. (3)

14. این آیه شریفه با سایر آیاتی از قبیل و مانند و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا (انعام، 21) و آیه و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله (بقره، 140) تنافی ندارد؛ به دلیل این که از مجموع آیات «من اظلم» به دست می آید که این گروه ها نسبت به سایرین ظالم ترین هستند. (4)

ص: 183

1- اعراف، 31؛ تسنیم، ج 6، ص 242.

2- نمونه، ج 1، ص 411.

3- مفاتیح الغیب، ج 4، ص 13.

4- روح المعانی، ج 1، ص 362.

اشاره

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (116) بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (117) وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (118) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (119)

ترجمه

(و یهود و نصاری و مشرکان) گفتند: «خداوند، فرزندی برای خود انتخاب کرده است». - منزّه است او - بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست؛ و همه در برابر او خاضعند. * هستی بخش آسمان ها و زمین است؛ و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می شود. * افراد ناآگاه گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟! و یا چرا آیه و نشانه ای برای خود ما نمی آید؟!» پیشینیان آن ها نیز، همین گونه سخن می گفتند؛ دلها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساخته ایم. * ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (مردم جهان) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

منزّه بودن خداوند از داشتن فرزند، تسلیم بودن نظام هستی برای خداوند، عدم تخلف اراده خداوند از مرادش در خلقت موجودات، انتظار بی جای کفار پیرامون سخن گفتن خداوند با آنان یا ظهور نشانه و مبشّر و منذر بودن پیامبر اکرم.

ب. قنوت یا تشریحی است: و قوموا لله قانتین (بقره، 238) و یا مریم اقتنی لرّبک و اسجدی (آل عمران، 43)،

یا تکوینی است: و له من فی السموات و الارض کل له قانتون (روم، 26). قنوت در آیه

مورد بحث از قبیل قنوت تکوینی است: کلّ له قانتون؛ یعنی همه موجودات در برابر خدا خاضع و فرمانبردارند. (1)

ج. و قالوا اتّخذ الله ولدا؛ مرجع ضمیر «قالوا» می تواند همه گروه های سه گانه یهود، نصاری و مشرکان باشند؛ زیرا یهود عزیر را پسر خدا، نصاری حضرت مسیح (علیه السلام) را پسر خدا و مشرکان فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند:

وقالت اليهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم یضاهئون قول الذین كفروا من قبل قاتلهم الله ائی یؤفکون. (2)

د. منظور اهل کتاب در اولین مرتبه ای که این سخن را گفتند یعنی خدا فرزند برای خود گرفته این بوده که از پیغمبر خود احترامی کرده باشند همان گونه که در احترام و تشریف خود می گفتند:

نحن أبناء الله و احباؤه، لیکن چیزی نگذشت که این تعارف صورت جدی به خود گرفت و آن را يك حقیقت پنداشتند. (3)

ه. - منزه است خداوند از چنین نسبتی بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است از آن اوست و مالک آن هاست و ملائکه (که مشرکین قائل بودند دختران خداوند) و عزیر و مسیح از جمله مخلوقات او هستند، پس چگونه ممکن است این سه نفر که از مخلوقات او هستند فرزند او باشند.

و. مراد از جمله کن فیکون چیست؟ این تعبیر در آیات متعددی از جمله آیه 47 و 59 آل عمران و آیه 73 انعام و آیه 40 نحل و... آمده است و از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می گوید؛ توضیح این که منظور از جمله کن فیکون این نیست که خداوند يك فرمان لفظی با معنای موجود باش صادر می کند، بلکه هر گاه که اراده او به چیزی تعلق می گیرد خواه بزرگ باشد یا کوچک و... بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقق می یابد و

ص: 185

1- تسنیم، ج 6، ص 292.

2- توبه، 30؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 157؛ صافی، ج 1، ص 184؛ نمونه، ج 1، ص 416؛ تبیان، ج 1، ص 426؛ کاشف، ج 1، ص 186؛ کشف، ج 1، ص 180؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 23؛ المیزان، ج 1، ص 394؛ مجمع البیان، ج 2، ص 9.

3- المیزان، ج 1، ص 394.

میان این اراده و پیدایش آن موجود حتی يك لحظه نیز فاصله نخواهد بود. (1)

ز. «بدیع» از ماده «بدع» به معنای انشاء و اختراع بدون نمونه و الگوی پیشین است. روش بی سابقه را نیز «بدعت» می نامند. واژه «بدیع» هم بر فاعل (مُبدِع) و هم بر مفعول (مُبدَع) اطلاق می شود. خدای سبحان نه تنها مالک که خالق است و نه تنها خالق، بلکه «بدیع» است و فرق خالق با بدیع (به معنای مُبدِع) آن است که اگر کسی مواد محقق شده در خارج را جمع آوری کرده به آن ها صورت دهد، او خالق است، اما بدیع کسی است که هم مواد خام اشیا را آفریده و هم صورت هایی به آن ها داده است که ابتکاری و نوظهور می باشد. (2)

ح. پس از آن که خداوند گفتار ایشان را در باره اتخاذ فرزند و انکار توحید بیان فرمود در دنبال آن عقیده آنان را در مورد پیامبران بازگو کرد و گفت: افراد بی اطلاع می گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی شود؛ یعنی همان گونه که با موسی و پیامبران دیگر سخن گفت چرا به همان کیفیت با ما سخن نمی گوید.

قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می فرماید: پیشینیان آن ها نیز همین گونه سخنان داشتند؛ دل ها و افکارشان مشابه است، ولی ما آیات و نشانه ها را (به مقدار کافی) برای آن ها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم. اگر به راستی منظور آن ها درك حقیقت و واقعیت است همین آیات را که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار اوست چه لزومی دارد که بر هر يك از افراد مستقیماً و مستقلاً آیاتی نازل شود. (3)

ط. منظور از پیشینیان، یهود هستند؛ زیرا آنان بودند که امور ممتنع را از موسی (علیه السلام) درخواست می کردند و عده ای قائلند که منظور یهود و نصاری و امت های گذشته هستند. (4)

ی. جمله لا تسئل عن اصحاب الجحیم نوعی دلداری برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است تا این که از اصرار ورزیدن اهل کتاب بر کفرشان رنجور و دلتنگ نشود: و ما از تو راجع به اهل آتش سؤال نمی کنیم که چرا آنان پس از این که تو رسالت خود را انجام دادی و برای دعوت

ص: 186

1- نمونه، ج 1، ص 419؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 158.

2- تسنیم، ج 6، ص 317.

3- نمونه، ج 1، ص 423.

4- جوامع الجامع، ج 1، ص 159؛ التحریر و التئویر، ج 1، ص 671؛ مراغی، ج 1، ص 202؛ روح المعانی، ج 1، ص 369.

آنان به اسلام تلاش کردی آن ها ایمان نیاوردند. (1)

ک. در رابطه با مسئولیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید گفت که رسول خدا افزون بر تکلیف عبادی، تکلیف رسالی نیز دارد؛ از او در کار رسالت سؤال می شود که آیا پیام خدا را به خوبی دریافت و ابلاغ کردی یا نه؟ و نسبت به تبهکاران که انذار در آن ها اثر نکرده هیچ مسئولیتی ندارد؛ ولا تسئل عن أصحاب الجحیم. کار پیامبر بلاغ مبین است: و ما علی الرسول الا البلاغ المبین (نور، 54). او رسول و مبلّغ است نه مسئول و وکیل و حفیظ امت: و ما جعلناک علیهم حفیظاً و ما أنت علیهم بوکیل (انعام، 107) چنان که دخالت و سیطره بر امت وظیفه او نیست: فذکر أنّما أنت مذکر * لست علیهم بمصیطر. (2)

نکته ها

1. جمله بدیع السموات... مشتمل بر 2 برهان است که مسأله ولد داشتن خدا را نفی می کند:

الف. فرزند گرفتن وقتی ممکن می شود که يك موجود طبیعی بعضی از اجزای طبیعی خود را از خود جدا نموده و آن گاه با تربیت تدریجی آن را فردی از نوع خود و مثل خود کند و خدای سبحان منزّه است از مثل و مانند، بلکه هر چیزی که در آسمان ها و زمین است مملوک او و هستیش قائم به ذات اوست و چگونه ممکن است فرزند او باشد.

ب. خدای سبحان بدیع و پدیدآورنده آسمان ها و زمین است و آنچه را خلق می کند بدون الگو خلق می کند، پس هیچ چیزی از مخلوقات او الگویی سابق بر خود ندارد پس فعل او مانند فعل غیر او به تقلید و تشبیه و تدریج صورت نمی گیرد و متوسل به اسباب نمی گردد، بلکه چون قضای چیزی را براند همین که گوید باش، موجود می شود. (3)

2. همچنان که خداوند در يك آن می آفریند در مقام قهاریت نیز می تواند در يك آن همه چیز را از بین ببرد، چنان که می فرماید: ان یثأ یذهبکم و یأت بخلق جدید (ابراهیم، 19)

ص: 187

1- جوامع الجامع، ج 1، ص 161؛ مجمع البیان، ج 2، ص 17؛ مراغی، ج 1، ص 203؛ کشف، ج 1، ص 182.

2- غاشیه، 21-22؛ تسنیم، ج 6، ص 361.

3- المیزان، ج 1، ص 394؛ کاشف، ج 1، ص 187.

ایمان به چنین قدرتی که وجود و عدم همه چیز به دست اوست انسان را از یأس و ناامیدی باز می‌دارد. (1)

3. سؤال: چه مانعی داشت که آن نشانه‌هایی را که آنان درخواست کردند از جانب خداوند می‌آمد تا دلیل و برهان، محکم‌تر و استوارتر گردد؟

پاسخ: میزان در مورد آمدن یا نیامدن آیات مصلحت است و چنانچه خدا می‌دانست که در آمدن آن نشانه‌ها نیز مصلحت موجود است حتماً آن‌ها را اظهار می‌کرد. (2)

4. جمله كذلك قال الذين من قبلهم نوعی دلداری برای پیامبر است به این که آنچه از قوم خود می‌بیند مانند آنچه است که پیامبران گذشته از قوم خود دیده‌اند. (3)

5. بشارت و انذار یا تشویق و تهدید بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی و حرکت‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد؛ تشویق به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست؛ زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه برای او خطری ندارد. (4)

آیه 120-123

اشاره

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (120) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (121) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (122) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (123)

ترجمه

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، تا (به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی)، و از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت الهی، تنها هدایت است.» و

ص: 188

1- نور، ج 1، ص 190.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 16.

3- التحریر و التنویر، ج 1، ص 671.

4- نمونه، ج 1، ص 425.

اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود. * کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده ایم [= یهود و نصاری] آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آن ها به پیامبر اسلام ایمان می آورند؛ و کسانی که به او کافر شدند، زیانکارند. * ای بنی اسرائیل! نعمت مرا، که به شما ارزانی داشتم، به یاد آورید؛ و (نیز به خاطر آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم. * از روزی بترسید که هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند؛ و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود؛ و شفاعت، او را سود نمی دهد؛ و (از هیچ سوئی) یاری نمی شوند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید: عدم رضایت یهود و نصاری از مسلمانان جز در صورت پیروی از آنان، هدایت حقیقی در پرتو هدایت خداوند، ایمان واقعی در پرتو تلاوت حقیقی کتاب آسمانی، فرمان به بنی اسرائیل پیرامون یادآوری نعمت خاص و هشدار نسبت به قیامت.

ب. قرآن کریم بعد از آن خطاب ها و توبیخ ها که از یهود و نصاری کرد روی سخن به رسول خدا کرده که این یهودیان و مسیحیان که تاکنون در باره آن ها سخن گفتیم هرگز از تو راضی نمی شوند مگر وقتی که تو به دین آنان درآیی؛ دینی که خودشان به پیروی از هوی و هوسشان تراشیده و با آرای خود درست کرده اند. (1)

ج. در جمله قل ان هدی الله هو الهدی خداوند در مقام پاسخ گفتن به یهود می فرماید: ای پیامبر! بگو راهنمایی خدا تنها راهنمایی است و منظور این است که هدایت خدا یعنی اسلام تنها هدایت واقعی است که شایسته است هدایت نامیده شود.

د. اکثر مفسران علم را عبارت از وحی دانسته اند، لیکن عده ای هم به معنای دینی که با دلایل قاطعه صحتش معلوم است گرفته اند. (2)

ه. - تلاوت، خواندن همراه با تدبّر است و از این رو غیر از قرائت است، چنان که در

ص: 189

1- المیزان، ج 1، ص 400.

2- التحرير و التتویر، ج 1، ص 675؛ نمونه، ج 1، ص 429؛ روح المعانی، ج 1، ص 370؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 271؛ کشف، ج 1، ص 183؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 29.

فرمان و اتل علیهم (1) ادراك معانی مطرح است؛ گواه این تفاوت تلاوت و قرائت با یکدیگر این است که مطابق آیه شریفه مورد بحث، اگر کسی کتاب آسمانی را به حق تلاوت کند، غالباً ایمان می آورد در حالی که قرائت هر چند با رعایت قواعد تجویدی باشد، چنین اثر غالبی ندارد. قرائت، زمینه تلاوت را فراهم می کند و تلاوت مقدمه تعلیم حکمت و تعلیم حکمت، مقدمه تزکیه و تزکیه، هدف است و کسی که به هدف برسد به فلاح رسیده است. (2)

و. مراد از «کتاب» تورات و انجیل است، احتمال دیگر این که مراد از کتاب قرآن باشد. (3)

ز. بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمت های خویش را بر آن ها می شمارد مخصوصاً برتری و فضیلتی را که خداوند برای آن ها نسبت به مردم زمانشان قائل شده یادآوری می کند و می فرماید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می کردند) برتری دادم، ولی از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسئولیت نخواهد بود و خداوند در برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می گذارد. هر زمان قرآن می خوانند روح تازه ای در کالبد آنان پیدا می شود؛ تصمیم و اراده تازه ای از آنان انتظار می رود. (4)

ح. نظیر این دو آیه قبل از این در آیات 47 و 48 گذشت و چون بیان این دو آیه و آیاتی که سابقاً به همین مضمون عنوان شده فاصله افتاده، اعاده و تکرار آن به منظور تأکید بر توجه دادن بنی اسرائیل به نعمت هایی که خداوند به آنان ارزانی داشته است. دیگر این که نعمت های خداوند چون که ریشه ها و پایه های تمام نعمت هاست از این جهت خداوند مکرراً یادآوری می فرماید به منظور مبالغه در دعوت آنان به شکر نعمت ها تا فرمانبرداری او را پذیرفته و شکر نعمت های او را به جای آورند و بدانند که او از هیچ نعمتی دریغ نفرموده است. (5)

ص: 190

1- مائده، 27.

2- تسنیم، ج 6، ص 379.

3- جوامع الجامع، ج 1، ص 161؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 678؛ مراغی، ج 1، ص 205؛ روح البیان، ج 1، ص 220؛ روح المعانی، ج 1، ص 371.

4- نمونه، ج 1، ص 431.

5- جوامع الجامع، ج 1، ص 163؛ مجمع البیان، ج 2، ص 22.

ط. خدای سبحان اگر چه ابتدائاً در باره شفاعت با نفی جنس فرمود در قیامت شفاعت نیست: یا ایها الذین ءامنوا أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا ینفع فیہ ولا خلاۃ ولا شفاعة (بقره، 254)، لیکن بعد از آن با رقیق کردن مسئله، شفاعت در قیامت را به صورت امری یقینی ثابت کرده است و در آیه مورد بحث می فرماید: ولا تنفعها شفاعة؛ این تعبیر گویای آن است که اصل شفاعت محقق است، لیکن برخی از آن بی بهره اند، و در جای دیگر اصل شفاعت منوط به اذن خداوند دانسته شده است: یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن (طه، 109) و در آیات دیگر توسعه داده شده که شفیع کسی است که مالک عهد باشد: لا یملکون الشفاعة الا من اتّخذ عند الرحمن عهدا. (مریم، 87)

بنا بر این، در قیامت بسیاری شفاعت می کنند، لیکن به حال هر کس نافع نیست: فما تنفعهم شفاعة الشافعين (مدثر، 48)، البته هیچ شفיעی برتر از توبه نیست:

«لا شفیع أنجح من التوبة» (1)، گرچه نباید در این باره ناامید شد؛ زیرا آخرین شفیع خدای ارحم الراحمین است:

«آخر من یشفع أرحم الراحمین». (2)

نکته ها

1. نظیر آیه 120 بقره، آیات ذیل است: وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (البقره، 145)

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (الرعد، 37)

2. آیه و لن ترضی... دلالت می کند راضی کردن یهود و نصاری امکان ندارد؛ زیرا خداوند این امر را معلق کرده به این که یهود می گوید ما از پیامبر راضی نمی شویم مگر این که یهودی شود و نصاری هم راضی نمی شوند مگر این که پیامبر نصرانی شود و در آن واحد هم یهودی بودن و هم نصرانی امکان ندارد. (3)

ص: 191

1- بحار الانوار، ج 6، ص 19.

2- علم الیقین، ج 2، ص 1325؛ تسنیم، ج 6، ص 408.

3- تبیان، ج 1، ص 440.

3. و لئن اتبعت اهواءهم؛ گرچه مخاطب این نهی و تحذیر رسول خداست، لیکن از باب

«ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» است؛ یعنی در ظاهر متوجه رسول خداست و در واقع خطاب متوجه مردم است. (1)

4. این گونه جمله ها چون از يك سو جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلیل بر وقوع شرط نیست، منافاتی با مقام عصمت ندارد. ثانیاً معصوم بودن، گناه را بر پیامبران محال نمی کند، بلکه پیامبر و امام با این که قدرت بر گناه دارند دامنشان را به گناه آلوده نمی کنند، از این رو این شبهه که مگر پیامبران گناه می کنند که خطاب متوجه آنان شده وارد نیست. (2)

5. مؤمنان راستین قرآن را به عنوان يك كتاب عمل و يك برنامه كامل زندگی پذیرفته اند. خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درك مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند.

6. در دنیا اگر حلّ مشکل آسیب دیده مقدر کسی نبود و کمک عادی نیز میسر نبود می توان با دلجویی و احوال پرسی به آسیب دیدگان کمک عاطفی کرد، اما در قیامت کمک عاطفی نیز ممکن نیست حتی دوست صمیمی انسان نیز حال انسان را نمی پرسد، و لا یسئل حمیم حمیما (معارج، 10)؛ زیرا سائل باید مأذون باشد و خدا این اذن را به او نمی دهد: یوم یأت لا تکلم نفس الا باذن (هود، 105) و برخی افراد مأذون نیستند حتی عذرخواهی کنند تا با اعتذار از خزی و شرم و انفعال درونی خود کاسته خود را از لحاظ روانی تخلیه کنند: هذا یوم لا ینطقون* و لا یؤذن لهم فیعتذرون. (مرسلات، 35-36)

ص: 192

1- کاشف، ج 1، ص 192؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 271؛ روح المعانی، ج 1، ص 371.

2- نمونه، ج 1، ص 430.

اشاره

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (124) وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعِندَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرْنَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (125) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (126)

ترجمه

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده.)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)». * و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم. و (برای تجدید خاطره،) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید. و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.» * و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده؛ و اهل آن را (آن ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده اند - از ثمرات (گوناگون)، روزی ده.» گفت: «(دعای تو را اجابت کردم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره مند ساختم؛) اما به آن ها که کافر شدند، بهره کمی خواهم داد؛ سپس آن ها را به عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی است!»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

موقفیت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آزمایش الهی، امامت آن حضرت بعد از آزمایش، خانه خداوند محل رجوع برای همه مردم مسلمان، نماز خواندن در مقام ابراهیم، پاک ساختن خانه خدا توسط ابراهیم و اسماعیل برای طواف کنندگان و عبادت کنندگان، دعای ابراهیم نسبت به

امنیت شهر مکه و تأمین رزق مؤمنان و پاسخ خداوند به ابراهیم در تأمین رزق همه انسان ها.

ب. «ابتلاء» ثلاثی مزید از ماده «بلی» به معنای کهنگی است و چون همه خصوصیات ذاتی و عرضی اشیا پس از کهنه شدن آن ها آشکار می شود، امتحان را ابتلا گفته اند. تعبیر عرفی «من فلانی را کهنه کرده ام» نیز بدین معناست که بر اثر مصاحبت درازمدت، ویژگی های نفسانی او برای من آشکار شده است.

از همین قبیل یعنی استعمال لفظ و اراده لازم معنای آن است کاربرد کلمه «افتنان» و مشتقات آن در معنای امتحان: أحسب الناس... و هم لا یفتنون (عنکبوت، 2-3)؛ زیرا فتنه در لغت به معنای گداختن است. با توجه به همین نکته است که گاه هر يك از کلمات «ابتلاء» و «افتنان» را به جای دیگری یا به همراه دیگری به کار می برند یا یکی را مفعول مطلق دیگری قرار می دهند: و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه. (1)

خدای سبحان در معرفی ابراهیم (علیه السلام) فرمود: او کاملاً و به خوبی وفا کرد: و ابراهیم الّذی وّقی (نجم، 37)، پس آن کلمات، عهدهای الهی بوده است چنان که از ارجاع ضمیر جمع مؤنث «هنّ» به کلمات معلوم می شود که آن ها حقایقی وجودی بوده نه الفاظ و حروف و مفاهیم وگرنه می فرمود: «فأتمّها» چنان که ارجاع ضمیر «هم» به اسما در آیه شریفه و علم ادم الاسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائكة (بقره، 31) نیز بر همین اساس است. (2)

ج. منظور از «کلمات» چیست؟ از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم انجام داد و مورد تحسین خداوند قرار گرفت چنین استفاده می شود که مقصود از کلمات يك سلسله وظایف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم (علیه السلام) گذارده بود و این پیامبر مخلص همه آن ها را به بهترین وجه انجام داده این دستورات عبارت بودند از:

1. بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا.

2. بردن زن و فرزند و گذاشتن آن ها در سرزمین خشک و بی آب و علف مکه.

3. قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بت ها، مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود در سرزمین های دور دست برای ادای رسالت خویش و مانند این ها. (3)

ص: 194

1- انبیاء، 35؛ تسنیم، ج 6، ص 416.

2- تسنیم، ج 6، ص 432.

3- نمونه، ج 1، ص 437؛ المیزان، ج 1، ص 408.

د. «امام» در لغت به معنای الگو و پیشواست، از این رو راهی که ورود در آن انسان را به مقصد می‌رساند و مسافر از آغاز تا پایان آن با راه‌های دیگر مواجه نمی‌شود تا سرگردان مانده نیاز به علامت داشته باشد، به امام موسوم است. چنان که در باره بزرگراه حجاز به شام که ویرانه‌های قوم لوط و اصحاب ایکه در کنار آن واقع است می‌فرماید: و ائهما لبامام مبین. (حجر، 79)

اطلاق «امام» بر کتاب‌های آسمانی: و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة (هود، 17) از این روست که مقتدای انسان‌ها و راهی بدون حیرت است و عمل‌کننده به آن به مقصد می‌رسد. انسان کامل را نیز به این جهت امام گویند که معارف کتاب‌های آسمانی را داراست و سیره و سنت او روش معروفی است که اقتدای به آن سالک را به مقصد می‌رساند: و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا. (1)

ه- در این که منظور از امامت چیست آرای مختلفی بیان شده است:

1. نبوت: بسیاری از مفسران، مراد از امامت را نبوت دانسته و «اماما» را به «نبیا» تفسیر کرده‌اند؛ راز چنین برداشتی این است که اینان بر اساس احتمالی خلاف ظاهر، ضمیر «اتم» را به خدای سبحان بازگردانده‌اند. جمله قال ائی جاعلك للناس اماما را عطف تفسیری بر اتم گرفته‌اند در نقد این سخن، به دو شاهد در آیه شریفه می‌توان اشاره کرد:

1. نکته ادبی: اسم فاعل در صورتی عامل است که به معنای حال یا استقبال باشد نه ماضی. بنا بر این، اگر معنای ائی جاعلك للناس اماما این باشد که تو را از هم اکنون یا در آینده پیامبر خواهیم کرد، مفهوم آن این خواهد بود که حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیش از این پیامبر نبوده در حالی که همین مکالمه الهی نشانه نبوت اوست، پس «اماما» به معنای «نبوت» نیست. (2)

2. قرینه لفظی: آنگاه که خدای سبحان فرمود: ائی جاعلك للناس اماما، حضرت ابراهیم عرض کرد: و من ذریتی از این درخواست معلوم می‌شود که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آن هنگام دارای ذریه بود یا آن را پیش بینی می‌کرد. این نکته نیز روشن است که آن حضرت در پیری دارای فرزند و ذریه شد:

ص: 195

1- سجده، 24؛ تسنیم / ج 6، ص 419.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 35.

الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسماعيل واسحاق (ابراهيم، 39)، بنا بر این درخواست مزبور، در زمان پیری حضرت ابراهیم (علیه السلام) یعنی پس از آن بوده که وی سالیان زیادی از دوران نبوت را گذرانده بود در حالی که مفهوم آیه شریفه مورد بحث، بر اساس پندار مفسران مزبور، این خواهد بود که آن حضرت تا این زمان پیامبر نبوده است.

2. قدوه و نمونه: گفته شده «امام» به معنای «قدوه»، نمونه و پیشواست. بنا بر این، امام کسی است که جامعه انسانی بتواند همه عقاید، اخلاق و اعمال خود را بر اساس عقیده، خُلق و عمل او تنظیم کند، لیکن در خصوص آیه شریفه مورد بحث این وجه ناصواب است؛ زیرا حضرت ابراهیم (علیه السلام) سالیان متمادی قبل از زمانی که وحی را دریافت و رسالت الهی را ایفا می کرد، نیز الگو و قدوه جامعه و مردم بوده است.

امامت به این معنا، اگر چه غیر از نبوت است، لیکن با آن ملازم بوده و از ویژگی های نبوت عامه است. خدای سبحان در این باره فرمود: و ما أرسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله (نساء، 64)، پس عقیده و خُلق و عمل هر پیامبری امام عقاید و اخلاق و اعمال دیگران است.

3. امامت بر پیامبران: امامت در این آیه شریفه، امامتی خاص و بدین معناست که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به امامتی فایق نائل شده که بر اساس آن امام انبیا و ائمه (علیهم السلام) است کما این که خدای متعال فرمود: اتبع ملة ابراهيم حنيفا. بنا بر این، ابراهیم خلیل، امام همه پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) است، از این رو خدای سبحان فرمود: و جاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم و ما جعل عليكم في الدين من حرج ملة أبیکم ابراهيم. (حج، 78)

این وجه لطیف است، لیکن مواجه با سه اشکال است: نخست این که خدای سبحان فرمود: ائی جاعلك للناس اماما؛ یعنی من تو را امام مردم قرار دادم نه امام پیامبران و رسولان. دوم این که حضرت ابراهیم (علیه السلام) همین امامت را برای ذریه خود درخواست کرد و خداوند هم نسبت به ذریه معصوم آن حضرت پاسخ مثبت داد، و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و برخی از ذریه اش که امام هستند قطعا از پیامبر اکرم بالاتر نیستند تا بتوانند امام آن حضرت باشند.

اشکال سوم این است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در وسط تاریخ است نه آغاز آن؛ زیرا وی اگر چه به تعبیر قرآن کریم پدر مسلمانان و نسبت به آیندگان خود امام است، لیکن خود مأموم نوح (علیه السلام) و از شیعیان وی است: و ان من شيعته لابراهيم (صافات، 83)، بنا بر این اگر

امامت به معنایی باشد که در این وجه آمده است، پس نوح (علیه السلام) نیز امام انبیا و امت هاست و باید از وی به این عنوان یاد شود همان گونه که از او به عنوان «شیخ الانبیاء» یاد می شود. بر این اساس امامت خود حضرت ابراهیم، به این لحاظ که وی از شیعیان نوح (علیه السلام) است نسبی است نه نفسی.

در باره مؤید وجه یاد شده نیز باید گفت پیامبر گرامی اسلام و نیز امامان معصوم پس از او تابع هیچ يك از پیامبران پیشین نبوده اند چنان که در بیانی فراگیر به آن حضرت فرمان اقتدای به هدایت مشترکی داده که به همه پیامبران رسیده است: أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده (انعام، 90)؛ در این آیه شریفه تبعیت از دینی است که بین همه پیامبران (علیهم السلام) مشترك بوده است و سخن از تابع کسی بودن نیست.

4. زعامت سیاسی - اجتماعی: امامت به معنای رهبری و زعامت سیاسی - اجتماعی و تشکیل حکومت برای تدبیر امور دینی و دنیوی مردم باشد، بنا بر این حضرت ابراهیم (علیه السلام) تا آن هنگام دارای امامت به این معنا نبوده است. بر همین اساس، امین الاسلام طبرسی، نبوت و رسالت را غیر از امامت به معنای زعامت و رهبری دانسته است و می گوید: ممکن است خدای سبحان کسی را به پیامبری برگزیند، ولی به او فرمان امامت و رهبری ندهد. (1)

و. تعبیر و اتخاذوا من مقام ابراهیم مصلی، نشان حضور پیوسته و مداوم نمازگزاران در آن مقام است چنان که گویا این ویژگی ملکه آن مقام است؛ زیرا «مصلی» به صورت ملکه، به مکانی گفته می شود که دائماً در آن نماز خوانده شود. کعبه از آن جهت که مرجع انسان هاست و مراجعه به آن فراوان است قهراً طواف بر گرد آن نیز بسیار خواهد بود و چون پس از هر طواف، نماز طواف به جا آورده می شود و خدای سبحان جای ایستادن حضرت ابراهیم را جایگاه نماز قرار داد، آنجا «مصلی» می شود. (2)

ح. دعای ابراهیم (علیه السلام) برای تأمین اقتصادی ساکنان مکه در دو آیه از قرآن کریم نقل شده است. نخست در آیه و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم باللّه و الیوم الاخر (بقره، 126) و دیگر بار در آیه شریفه ربنا انی أسکنت من ذریتی بواد ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلاة

ص: 197

1- تسنیم، ج 6، ص 441.

2- همان، ص 546.

فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم وارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون (ابراهيم، 37). در این آیه، قید من ءامن منهم نیامده است؛ زیرا در این دعا ابراهیم خلیل الرحمان برای خصوص ذریه صالح خود دعا می کند، از این رو قید ایمان مجددا ذکر نشده است. (1)

ط. خانه کعبه به این مناسبت «محل امن» نامیده می شود که در دین اسلام مقرر شده است که قانون جزایی اسلام در مورد هر کسی که پس از جنایت در خارج به خانه کعبه یا به «حرم» پناهنده شود تا هنگامی که از حرم خارج نشده است اجرا نمی شود. (2)

ی. به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه را برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه دارید. منظور از تطهیر این است که خانه کعبه را از بت هایی که بر آن می آویختند و نیز از پلیدی ها پاک نمایند. بعضی گفته اند از آلودگی های ظاهری و مخصوصا از خون و محتویات شکم حیواناتی که قربانی می کردند و بعضی دیگر گفته اند طهارت به معنای خلوص نیت به هنگام بنای این خانه توحید است. (3)

ک. بعد از آن که از پروردگار خود امنیت را برای شهر مکه درخواست و سپس برای اهل مکه روزی از میوه ها را خواست، ناگهان متوجه شد که ممکن است در آینده مردم مکه دو دسته شوند: يك دسته مؤمن و یکی کافر و نعمت هایی را که از خدا برای مردم مکه خواسته متوجه هر دو می شود و خود او از کسانی که بت می پرستیدند بیزاری جسته عمومیت دعای خود را مقید نمود و گفت: خدایا! روزی را تنها به مؤمنین از اهل مکه بده تا بدین طریق تبری خود را از کفار همه جا رعایت کرده باشد. (4)

خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم (علیه السلام) چنین فرمود: اما آن ها که راه کفر را پوییده اند بهره کمی از ثمرات (هر گونه نعمت مادی اعم از میوه ها و مواد دیگر غذایی و نعمت های معنوی) به آن ها خواهم داد و به طور کامل محروم نخواهم کرد، اما در سرای آخرت آن ها را به عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی دارند. (5)

ص: 198

-
- 1- تسنیم، ج 6، ص 590.
 - 2- جوامع الجامع، ج 1، ص 169.
 - 3- جوامع الجامع، ج 1، ص 170؛ روح البیان، ج 1، ص 227؛ کاشف، ج 1، ص 201؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 693؛ روح المعانی، ج 1، ص 379؛ مراغی، ج 1، ص 212.
 - 4- همان.
 - 5- نمونه، ج 1، ص 452.

1. برای منصوب کردن افراد به مقام های بزرگ آزمایش لازم است. (1)
 2. مسئولیت ها باید تدریجا و پس از موفقیت در هر مرحله به افراد واگذار شود: فاطمه (2)
 3. خداوند ابراهیم (علیه السلام) را به امور بسیار بزرگی آزمایش کرد؛ زیرا تنوین «کلمات» مفید تفخیم و تعظیم است.
 4. جعل امامت از طرف خداوند به سود و منفعت مردم است. لام در «للناس» مفید منفعت است.
 5. لفظ امام بر زمامدار باطل و پیشوای غیرعادل نیز اطلاق می شود مانند کلمه «اله»، لیکن هنگام اطلاق و بدون قرینه، پیشوای عادل به ذهن می آید؛ چنان که استفاد از کلمه «اله» بدون قید، همانا «اله» حق و معبود راستین است. (3)
 6. از آنجا که در جمله لا ینال عهدی الظالمین، هم عهد خداوند و هم ظالمین مطلق است، اصل کلی استفاد از آن این است که هیچ عهدی از عهدهای الهی به هیچ ظالمی نمی رسد. ظاهر این است که امامت به عنوان مصداق عهد مطرح است نه مفهوم آن؛ یعنی نه تنها امامت به ظالم نمی رسد، بلکه اصل عهد الهی که هر يك از نبوت، رسالت، امامت، ولایت و وصایت از مصادیق آن است به ظالمان نمی رسد. بر این اساس و نیز با توجه به این که عهد الهی به عصمت متکی است، اگر فردی غیر معصوم داعیه یکی از عهدهای الهی را داشت، آیه شریفه لا ینال عهدی الظالمین دعوی او را باطل می کند. (4)
 7. روایاتی که محور آن ها بحث از امامت است، حداقل به سه دسته تقسیم می شود:
- الف. روایاتی است که بیانگر شئون ظاهری امام، همچون بیان حلال و حرام، زعامت و رهبری مردم، اداره حکومت و مانند آن است. مانند این روایت که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«نحن

ص: 199

1- نور، ج 1، ص 198.

2- همان.

3- تسنیم، ج 6، ص 420.

4- همان، ص 482.

قوم فرض الله طاعتنا و أنتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته» (1).

ب. روایاتی است که شئون معنوی امام را بیان می کند مانند آگاهی امام از اعمال مردم و این که نیل دیگران به کمالات به برکت امامت امام است. مانند این که از امام صادق (علیه السلام) در باره آیه شریفه اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون (توبه، 105) سؤال کردند، حضرت جواب فرمودند: «هم الائمة».

ج. دسته سوم جامع بین دو دسته مذکور است؛ یعنی هم شئون ظاهری و هم ویژگی های معنوی امام را بیان می کند. مانند روایت مفصّلی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شده است:

«هل يعرفون قدر الامامة و محلّها من الامة فيجوز فيها اختيارهم؟ انّ الامامة أجلّ قدرا و أعظم شأنًا و أعلى مكانا و أمنع جانبا...» (2).

8. هر دو بعد عالم (مادی و معنوی) تحت ولایت ائمه (علیهم السلام) است و همان گونه که کوه مانع اضطراب و لرزش زمین است: و جعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم (انبیاء، 31) وجود مبارك امام معصوم (علیه السلام) نیز مانع اضطراب زمین و اهل آن است:

«جعلهم الله أركان الارض ان تمید بهم» (3) و مانع متلاشی شدن زمین است:

«لوقیت الارض یوما بلا امام متا لساخت بأهلها» (4).

9. اگر در آیه نامبرده نامی از امتحانات نبرده، برای این بود که غرضی به ذکر آن ها نداشته، همین که فرموده چون از امتحانات پیروز در آمدی ما تو را امام خواهیم کرد، می فهماند که آن امور، اموری بوده که لیاقت آن جناب را برای مقام امامت اثبات می کرده چون امامت را مترتب بر آن امور کرد. (5)

10. ظلم در جمله لا ینال عهد الظالمین تنها ستم کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم در برابر عدل در معنای وسیعی به کار رفته و در مقابل عدالت که هر چیز را جای خویش قرار دادن است می باشد، پس ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته

ص: 200

1- کافی، ج 1، ص 186.

2- تسنیم، ج 6، ص 519.

3- کافی، ج 1، ص 197.

4- بحار الانوار، ج 23، ص 37؛ تسنیم، ج 6، ص 525.

5- المیزان، ج 1، ص 408.

آن نیست قرار دهند، از آن جا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق مقام فوق العاده پرمسئولیت و باعظمتی است، يك لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می گردد که لیاقت این مقام سلب گردد. (1)

11. علت این که خدای سبحان «بیت» را به خود نسبت داده بیان این نکته است که کعبه بر سایر اماکن عالم فضیلت و برتری دارد. (2)

12. و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی؛ یعنی در آنجا محل نماز انتخاب کنید و فرمود که در مقام ابراهیم نماز بخوانید و این حکایت از عظمت و بزرگی مقام ابراهیم (علیه السلام) دارد. (3)

13. کسی که در راه خداوند حاضر شود، خود و همسر و فرزندش را تسلیم کند باید تمام سرهای طواف کنندگان در جای پای او برای خداوند به زمین برسد. (4)

14. عبادت و نماز به اندازه ای مهم است که حتی ابراهیم و اسماعیل برای انجام آن مراسم باید مأمور پاکسازی شوند. (5)

15. فقهای امامیه برای وجوب نماز طواف به آیه و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی استدلال کرده اند؛ زیرا خداوند به خواندن نماز در مقام ابراهیم (علیه السلام) امر فرموده و امر دلالت بر وجوب دارد و از طرفی غیر از نماز طواف مسلماً هیچ نمازی در آن مکان واجب نیست. نتیجه این می شود که متعلق امر واقع در آیه نماز طواف است. (6)

16. سنت الهی آن است که به همه مردم روزی بدهد چه مسلمان چه کافر و این سنت حتی با دعای ابراهیم (علیه السلام) خدشه بردار نیست. (7)

17. در کمک رسانی به هممنوع کاری به مکتب او نداشته باشید: و من کفر فامتنعه. (8)

18. کامیابی های مادی هر اندازه باشد نسبت به نعمت های آخرت اندک است: قليلاً. (9)

ص: 201

1- نمونه، ج 1، ص 443.

2- جوامع الجامع، ج 1، ص 170؛ روح المعانی، ج 1، ص 379.

3- المیزان، ج 1، ص 424.

4- نور، ج 1، ص 200.

5- نور، ج 1، ص 200.

6- تبیان، ج 1، ص 453.

7- نور، ج 1، ص 201.

8- همان.

9- همان.

اشاره

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (127) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (128) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (129) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (130) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسَدٌ لِمَ قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (131) وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (132) أَمْ كُنْتُمْ شُرَكَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (133) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (134)

ترجمه

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند (و می گفتند: «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. * پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده؛ و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، (به وجود آور؛) و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو توبه پذیر و مهربانی. * پروردگارا! در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آن ها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری).» * جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی،) رویگردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم و او در آخرت، از صالحان است. * در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور (و در برابر حق، تسلیم باش. او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: «در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.» * و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر،) فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند: «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است و شما، جز آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید.» * آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، شما حاضر بودید؟!)

در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.» * آن ها اُمّتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ گاه مسئول اعمال آن ها نخواهید بود.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

درخواست پنج گانه حضرت ابراهیم و اسماعیل بعد از ترفیع پایه های خانه کعبه، پذیرفته شدن عمل، تسلیم در برابر فرامین الهی، نشان دادن راه اطاعت، پذیرفته شدن توبه و مبعوث شدن پیامبری از میان مردم، سفاهت اعراض کنندگان از آیین ابراهیم (علیه السلام)، رسالت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در دنیا و صالح بودن او در آخرت، فرمان خداوند به تسلیم شدن و امتثال آن حضرت، سفارش ابراهیم و یعقوب به فرزندان خویش در مسلمان مردن، تسلیم بودن فرزندان یعقوب در برابر خداوند و اختصاص عمل به عامل.

ب. از بعضی احادیث استفاده می شود که شالوده های خانه کعبه پیش از ابراهیم حتی از زمان آدم بر پا شده بود و ابراهیم و اسماعیل پایه های آن را بالا بردند مثلاً در خطبه قاصعه نهج البلاغه آمده است: «الا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه الی الاخرین من هذا العالم باحجار فجعلها بیته الحرام...». بیاد آورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند و می گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانایی و از همین آیه شریفه نیز استفاده می شود که شالوده های خانه کعبه از قبل بوده است و ابراهیم و اسماعیل شالوده های آن را بالا بردند. (1)

ج. در این معنا هیچ حرفی نیست که اسلام به معنای اولین مراتب عبودیت است که با آن شخص دیندار از کسی که دینی نپذیرفته مشخص می شود و این اسلام عبارت است از ظاهر اعتقادات و اعمال دینی چه این که توأم با واقع هم باشد یا نه. در دو آیه اخیر ابراهیم و اسماعیل 5 تقاضای مهم خود را از خداوند جهان می کنند که این تقاضاها به هنگام اشتغال به

ص: 203

تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت و به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندی های زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملاً آشنا می سازد:

1. پروردگارا ما را تسلیم فرمان خود قرار ده.
 2. از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده.
 3. طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده و ما را از آن آگاه ساز.
 4. توبه ما را بپذیر و رحمتت را متوجه ما گردان.
 5. پروردگارا در میان آن ها پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را بر آن ها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آن ها را پاکیزه کند. (1)
- د. در این که مراد از حکمت چیست، اقوال مختلفی بیان شده است: 1. سنت پیامبر. 2. معرفت به امور دین و تأویل آیات قرآن. 3. احکامی که فقط به وسیله تعلیم انبیا به دست می آید. 3. حکمت چیزی است که خداوند قلب را به وسیله آن روشن می کند. 4. مواظب و حلال و حرامی است که در قرآن ذکر شده است. 5. حکمت صفت کتابی است که در آیه ذکر شده است.
- ه - بعد از آن که خداوند در آیات گذشته مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) و راه و روش او را بیان کرد و مرتبه خلوص او را در عبادت و دعا ذکر نمود و روشن شد که آیین او انسان را به سوی توحید و تسلیم در برابر حق و اخلاص در عمل دعوت می کند، در آیه شریفه 130 می فرماید: چه کسی جز افراد سفیه از آیین او روی گردان خواهد شد و چگونه رها کردن آیین ابراهیم سفاهت نباشد و حال آن که ما ابراهیم را از بین خلق خود برگزیدیم و در آخرت از صالحین خواهد بود و سرّ این که او صالح است تسلیم او در برابر فرمان خداوند است.
- و. اعتقاد جمعی از یهود این بود که «یعقوب» به هنگام مرگ، فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهودیان به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد. خداوند در ردّ اعتقاد آنان این آیه را نازل کرد که: مگر شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید که

ص: 204

1- نمونه، ج 1، ص 456.

چنان توصیه ای را به فرزندانش کرد. آری، آنچه شما به او نسبت می دهید نبود آنچه بود این بود که در آن هنگام از فرزندان خود پرسید بعد از من چه چیز را می پرستید؟ آن ها در پاسخ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم، خدای یگانه و یکتا را و ما در برابر فرمان او تسلیم هستیم. (1)

ز. آیه تلك أمة قد خلت لها ما كسبت گویا پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است چرا که آن ها بسیار روی مسأله نیاکانشان و افتخارات و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند در پرتو چنین نیاکانی اهل نجاتند. قرآن می گوید: آن ها امتی بودند که در گذشتند و اعمالشان مربوط به خودشان است و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست و شما هرگز مسؤل اعمال آن ها نخواهید بود. (2)

نکته ها

1. در قرآن کریم بیش از بیست نوع دعا از حضرت ابراهیم (علیه السلام) نقل شده از جمله دعا برای فرزندان و ذریه خویش در سه بخش اعتقادی و عملی و اخلاقی بیان گردیده است:

الف. اعتقادی (توحید): و اجنبی و بنی ان نعبد الا صنم (ابراهیم، 35) (امامت): قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی. (بقره، 124)

ب. عملی (اقامه نماز): رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی. ج. اخلاقی: ربنا و اجعلنا مسلمین لك و من ذریتنا امة مسلمة لك. (بقره، 128)

2. ابراهیم و اسماعیل در کلام خود نگفتند خدایا چه خدمتی را از ما قبول کند، تنها گفتند: ربنا تقبل منا؛ خدایا از ما قبول کن تا در مقام بندگی رعایت تواضع و ناقابلی خدمت خود یعنی بنای کعبه را برسانند. (3)

3. کار مهم نیست، قبول شدن آن اهمیت دارد حتی اگر کعبه بسازیم ولی مورد قبول خداوند قرار نگیرد ارزش ندارد. (4)

ص: 205

1- نمونه، ج 1، ص 464.

2- همان، ص 465.

3- المیزان، ج 1، ص 427.

4- نور، ج 1، ص 203.

4. خداوند بین ابراهیم و اسماعیل به وسیله مفعول که جمله القواعد من البيت است جدایی انداخت و اسماعیل را جدا ذکر کرد در حالی که هر دو فاعل «یرفع» هستند تا بدین وسیله دلالت کند بر تفاوت کار این دو و به این که اصل در بالا بردن قواعد ابراهیم (علیه السلام) است و اسماعیل (علیه السلام) پیرو حضرت است. (1)

5. به کمالات امروز خود قانع نشوید؛ تکامل و تداوم آن را از خداوند بخواهید: ربنا واجعلنا مسلمین لك. (2)

6. راه و روش بندگی را باید از خداوند آموخت و گرنه انسان گرفتار انواع انحرافات می شود. (3)

7. تا انسان تسلیم خداوند نشود، بیان احکام سودی ندارد؛ در اینجا ابراهیم (علیه السلام) ابتدا از خداوند تسلیم بودن را درخواست می کند، سپس ارائه راه بندگی و اطاعت را. (4)

8. روش دعا

یکی از مهم ترین موضوعات در دعا، دعا کردن در موقعیت های مناسب است به عنوان نمونه:

الف. به هنگام جنگ باید از خداوند صبر و پیروزی را طلب کرد: رَبَّنَا افرغ علينا صبرا و ثَبِّت اَقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين. (بقره، 250)

ب. به هنگام مواجه شدن با دشمن سرسخت باید از خداوند شرح صدر طلب کرد چنان که وقتی حضرت موسی (علیه السلام) نزد فرعون می رود چنین تقاضایی را مطرح می کند: اذهب الی فرعون انه طغی * قال رب اشرح لی صدري. (طه، 25-26)

ج. به هنگامی که انسان کار مقدسی را انجام می دهد باید تقاضای قبولی عمل را بکند چنان که ابراهیم (علیه السلام) در ترفیع خانه کعبه چنین درخواست کرد: و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البيت و اسماعیل رَبَّنَا تقَبَّل مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ. (بقره، 127)

د. به هنگامی که انسان دارای پست و مقام می شود باید دعا کند عاقبت به خیر شود چنان

ص: 206

1- التحریر و التنویر، ج 1، ص 699؛ روح البیان، ج 1، ص 230؛ روح المعانی، ج 1، ص 382.

2- نور، ج 1، ص 203.

3- همان.

4- همان.

که یوسف (علیه السلام) این گونه درخواست کرد: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ... تَوْفَىٰ مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ. (یوسف، 101)

ه. - به هنگامی که انسان آثار هدایت را در خود مشاهده کرد از خداوند ادامه آن را درخواست کند: رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا. (آل عمران، 8)

و. به هنگامی که انسان مرتکب گناه و لغزش می شود باید از خدا درخواست عدم مؤاخذة کند: رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اٰخَطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا... (بقره، 286)

ز. بعد از مراسم حج باید از خداوند دنیا و آخرت را طلب کرد: فَاذْا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا فَمَنْ النَّاسِ مِنْ يَقُولُ رَبَّنَا اٰتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ مَا لَهٗ فِى الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا اٰتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِى الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * اُولٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. (بقره، 200-202)

ح. به هنگامی که انسان موفق به نماز شب شد دعا کند خدایا راه ورود و خروج صادقانه کار را به من تفهیم کن: وَ مِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ نَافِلَةً لِّكَ... وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ.

ط. وقتی زکریا دید خداوند به مادر مریم فرزندی عنایت کرده و رزقش از ناحیه خدا می رسد، فرزند طیب درخواست کرد: هِنَا لِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ هَبْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَا. (آل عمران، 38)

ی. برای پدر و مادر باید طلب رحمت کرد: وَقُلْ رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِىْ صَغِيرًا. (اسراء، 24)

ك. به هنگام رنج و بیماری باید خداوند را به رحمت یاد کرد. حضرت ایوب (علیه السلام) گوید: رَبِّ اِنِّىٓ مَسَّنٰى الصَّوْبُ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ. (انبیاء، 83)

ل. پیش از رسیدن عذاب باید از خداوند دفع آن را طلب کرد: رَبَّنَا اَصْرَفْنَا عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ اِنْ عَذَابُهَا كَانَ غَرَامًا. (فرقان، 65)

9. حضرت ابراهیم (علیه السلام) که از صالحان به شمار آمده است: وَ نَجِّنَا... وَ كَلَّا... جَعَلْنَا صَالِحِيْنَ (انبیاء، 71-72) به خدای سبحان عرض می کند: اَلْحَقْنِيْ بِالصَّالِحِيْنَ (شعراء، 83).

صلاح انسان از کمال های وجودی است و کمال های هستی همانند خود وجود دارای مراتب است، از این رو صلاح در جاتی دارد و صالحان دارای مراتب متفاوت هستند. خدای سبحان به دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) پاسخ مثبت داد و فرمود: *وأنه في الآخرة لمن الصالحين*.

راز تأکید بر پیوستن حضرت ابراهیم (علیه السلام) به صالحان را در آخرت باید این دانست که گروهی از صالحان محض و کاملان اهل صلاح مانند پیامبر اکرم چنان تعالی یافته اند که گروهی از اولیای الهی که جزو صالحان اند، خواهان پیوستن به آن ها هستند، قرآن کریم می فرماید: *انّ ولی الله الذی نزل الكتاب و هو یتولّى الصالحین (اعراف، 196)* از این آیه استفاده می شود پیامبر اکرم صالح کامل و برتر خواهد بود. [\(1\)](#)

10. در قرآن کریم سفاهت هم در امور معنوی و هم در امور مادی مطرح است. گرچه در بیشتر موارد ناظر به مسائل معنوی است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

الف. خدای سبحان در باره کافران و منافقان می فرماید: *ألا أنّهم هم السّفهاء ولكن لا یعلمون*. (بقره، 13)

ب. پس از تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، یهودیان به این حکم اعتراض کردند. خداوند آن ها را سفیه خوانده است: *سیقول السّفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم الّتی كانوا علیها قل لله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم*. (بقره، 142)

دو مورد نیز از سفاهت در امور مادی و دنیوی شمرده شده است:

ج. از شرایط صحت معامله، رشد متعاقدين است. *سَفَهَ متعاقدين مانع صحت معامله آن هاست: و لا تؤتوا السّفهاء أموالکم*. (نساء، 5)

د. رشد اقتصادی در مقابل سَفَه مالی است. اموال یتیمان آنگاه در اختیار آنان قرار می گیرد که بالغ شوند و به رشد اقتصادی رسیده، توان اداره اموال خود را داشته باشند: *و ابتلوا الیتامی حتّی اذا بلغوا النکاح فإن ءانستم منهم رشدا فادفعوا الیهم أموالهم*. [\(2\)](#)

11. سؤال: با این که ابراهیم و اسماعیل هر دو پیامبر خدا بودند چگونه در هنگام بنای کعبه از خدا اولین و ابتدایی ترین مراتب عبودیت را خواستند؟

ص: 208

1- تسنیم، ج 7، ص 127.

2- نساء، 6؛ تسنیم، ج 7، ص 130.

پاسخ: این اسلام که آن دو درخواست کردند غیر از اسلام متداول و غیر آن معنایی است که از این لفظ به ذهن ما تبادر می کند؛ چون اسلام دارای مراتبی است به دلیل این که در آیه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت ابراهیم را با این که دارای اسلام بود باز امر می کند به اسلام، پس مراد از اسلامی که در این جا مورد نظر است غیر آن اسلامی است که خود آن جناب داشت و آن عبارت است از تمام عبودیت و تسلیم انسان در برابر خداوند متعال. (1)

12. سؤال: چرا حضرت ابراهیم (علیه السلام) فقط برای ذریه خود دعا کرد و برای همه انسان ها دعا نکرد؟

پاسخ: به دلیل این که شفقت و مهربانی انسان به ذریه و فرزندان خود بیشتر است. ثانیاً این دعا گرچه از نظر ظاهری خصوصی به نظر می رسد، اما از نظر معنا و واقع امر، عمومی است و برای همه انسان هاست به علت این که اولاد و فرزندان انبیا به سبب صلاح، سبب هدایت مردم می شوند. (2)

13. حضرت ابراهیم و اسماعیل جمله و تب علینا را نه از آن جهت که مرتکب گناه صغیره یا کبیره شده اند بیان کردند، بلکه برای تحقق بندگی کامل و انقطاع به تمام معنا نسبت به خدا این جمله صادر گردیده است تا مردم دیگر از آن ها پیروی کنند، یا منظور ابراهیم و اسماعیل درخواست توبه پذیری از خداوند نسبت به ستمکاران ذریه خود بوده است. (3)

14. جمله و ابعث فیهم رسولا که دعای ابراهیم (علیه السلام) است نشانه عظمت روحی و سوز و اخلاص آن بزرگوار است؛ با آن که خود از پیامبران بزرگ الهی است برای نسل های آینده دعا می کند که پروردگارا! در میان ذریه من پیامبری را برای هدایت مردم مبعوث کن. پیامبر اکرم می فرماید:

«انا دعوة ابراهیم». (4)

15. در قرآن کریم در سه مورد تزکیه مقدم بر تعلیم و در يك مورد تعلیم بر تزکیه مقدم شده است. با این که می دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی گیرد، بنا بر این آن جا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی است و در موارد بیشتری که تربیت

ص: 209

1- المیزان، ج 1، ص 428.

2- روح المعانی، ج 1، ص 383؛ روح البیان، ج 1، ص 234؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 54.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 59؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 174؛ روح البیان، ج 1، ص 235؛ روح المعانی، ج 1، ص 384.

4- نور، ج 1، ص 204.

مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه مقدمه هستند. (1)

16. در آیه و وصی بها ابراهیم... علت این که توصیه را اختصاص به فرزندان خود داد این بود که محبت و دلسوزی بیشتری نسبت به فرزندان خویش داشت و آنان نیز به قبول وصیت وی شایسته تر بودند وگرنه این نکته معلوم است که او همه مردم را به اسلام دعوت می کرد. (2)

17. نهی از مردن، با این که مردن به دست خود آدمی نیست و تکلیف به امر اختیاری باید متوجه شود از این باب است که برگشت این امر غیر اختیاری به اختیار است؛ یعنی همواره ملازم با اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلام واقع شود. (3)

18. مسلمان بودن مهم نیست، بلکه مسلمان مردن و حسن عاقبت مهم است، از این رو حضرت یوسف (علیه السلام) وقتی به مقام و منصب رسید، دعا کرد: خدایا مرا مسلمان بمیران: توفّی مسلما و الحقنی بالصالحین (4). اگر مسلمان مردن مهم نبود، حضرت علی (علیه السلام) وقتی خبر شهادتش را شنید از پیامبر نمی پرسید:

«افی سلامة من دینی؟»

19. ذکر یعقوب از میان تمام پیامبران شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را نوعی به یعقوب ارتباط می دهند بفهماند این آیین شرك آلودی که شما دارید این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکیل می دهد با روش کسی که خود را به او پیوند می زنید سازگار نیست. (5)

20. آوردن لفظ وصیت به جای امر برای آن است که وصیت تأکیدش از امر بیشتر است و وصیت هنگام ترس از مرگ است که در این هنگام احتیاط انسان برای دینش بیشتر است و فرزندان انسان در این موقعیت پذیرش بیشتری دارند. (6)

ص: 210

1- نمونه، ج 1، ص 457.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 67؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 64.

3- المیزان، ج 1، ص 461.

4- یوسف، 101.

5- نمونه، ج 1، ص 463.

6- مفاتیح الغیب، ج 4، ص 64.

21. حضرت اسماعیل (علیه السلام) جدّ یا پدر یعقوب نبود، بلکه عموی او بود در حالی که در آیه ام کنتم... کلمه «آباء» (جمع آب) به کار رفته و از اینجا روشن می شود که در لغت عرب گاهی کلمه «آب» به عمو اطلاق می گردد و از همین رو می گوئیم که اگر این کلمه در مورد آزر در قرآن به کار رفته مانع از آن نیست که آزر عموی ابراهیم باشد نه پدرش. (1) عرب به خاطر تعظیم عمو همانند تعظیم پدر بر عمو اطلاق «آب» می کند. (2)

22. علت این که یعقوب به فرزندان خود «ما تعبدون» گفت و «من تعبدون» نگفت این بود که مردم در آن زمان بت می پرستیدند. (3)

آیه 135-141

اشاره

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (135) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسَدِ بَاطٍ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (136) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (137) صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (138) قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (139) أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسَدِ بَاطٍ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (140) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (141)

ترجمه

(اهل کتاب) گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید.» بگو: «(این آیین های تحریف شده، هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد)، بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید و او هرگز از مشرکان نبود.» * بگوئید: «ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و

ص: 211

- 1- المیزان، ج 1، ص 462؛ نمونه، ج 1، ص 465.
- 2- صافی، ج 1، ص 192؛ کاشف، ج 1، ص 209؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 303.
- 3- مجمع البیان، ج 2، ص 69؛ نمونه، ج 1، ص 464؛ کاشف، ج 1، ص 209؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 303.

آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگارشان داده شده است، و در میان هیچ یک از آن ها جدایی قائل نمی شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم.) * اگر آن ها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اند و خداوند، شر آن ها را از تودفع می کند؛ و او شنونده و داناست. * رنگ خدایی (بپذیرید: رنگ ایمان و توحید و اسلام.) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می کنیم. * بگو: «آیا در باره خداوند با ما محاجّه می کنید؟! در حالی که او، پروردگار ما و شماسست؛ و اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شماست؛ و ما او را با اخلاص پرستش می کنیم؛ (و موحد خالصیم.)» * یا می گویند: «ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو: «شما بهتر می دانید یا خدا؟! (و با این که می دانید آن ها یهودی یا نصرانی نبودند، چرا حقیقت را کتمان می کنید؟)» و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می کند؟! و خدا از اعمال شما غافل نیست. * (به هر حال) آن ها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است و آنچه هم شما کرده اید، برای خودتان است و شما مسئول اعمال آن ها نیستید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

هدایت واقعی در پرتو پیروی از آیین ابراهیم (علیه السلام)، لزوم ایمان به خدا و همه کتب آسمانی و همه پیامبران، هدایت یهود و نصاری در صورت ایمان به قرآن کریم و پیامبر اکرم، ایمان به خدا و عبادت او بهترین رنگ، مسئولیت انسان در برابر اعمال خویش، نسبت بی مورد اهل کتاب در باره یهودی بودن یا نصرانی بودن ابراهیم و اسماعیل و کتمان شهادت، بزرگ ترین ظلم.

ب. این آیه ناظر به انحصارطلبی و تعصب زشت اهل کتاب است که با همه انحراف و گمراهی که به آن مبتلا بودند، راه و معیار هدایت را یهودی شدن و نصرانی شدن معرفی

می کردند. در پاسخ آنان، در آیه مورد بحث ملت و آیین ابراهیم که همان توحید و تسلیم در برابر حق است میزان نجات و هدایت معرفی شده است. (1)

ج. منظور از «اسباط»، فرزندان یعقوب (علیه السلام) می باشند و سبطهای بنی اسرائیل دوازده تیره و امت بودند که هر تیره از آنان به یکی از دوازده فرزند یعقوب منتهی می شدند و از هر يك از آن دوازده فرزند امتی پدید آمده بود. (2)

د. ما أنزل الینا که یکی از مصادیق آن نیز قرآن کریم است، همه معارف را در بر می گیرد، بنابراین قرآن نه تنها برای هدایت انسان ها بلکه به سوی آنان نیز نازل شده است: یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا. (3)

ه. - در این که محاجه یهود و نصاری با پیامبر اسلام به چه کیفیت بوده اقوالی است:

1. آن ها می گفتند که ما نسبت به حق شایسته تر می باشیم به دلیل این که نبوت در میان ما پیش از شما تحقق یافته است و کتاب آسمانی در میان ما قبل از شما نازل گردیده است.

2. ما نسبت به ایمان به حق شایسته تر از اعرابی هستیم که مدت ها بت پرست بودند.

3. به پیامبر اسلام می گفتند پیامبران سابق از ما بودند و از عرب نبودند و تو اگر راستی پیغمبر بودی می بایست از ما باشی. (4)

نکته ها

1. خداوند با جمله و ما کان من المشرکین شرک را از آیین ابراهیم نفی کرده و اشاره فرموده به مشرک بودن اهل کتاب و غیر آنان؛ زیرا هر يك از این گروه ها ادعا می کردند که از دین ابراهیم پیروی می کنند در صورتی که همه آن ها مشرک بودند. (5)

2. این که خداوند تنها به پیروی از آیین ابراهیم امر کرد و فرمود: بل ملة ابراهیم حنیفا از این جهت است که تناقض هایی که در یهود و نصرانیت موجود است در ملت ابراهیم

ص: 213

1- تسنیم، ج 7، ص 196.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 75؛ روح البیان، ج 1، ص 243؛ روح المعانی، ج 1، ص 393؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 72.

3- نساء، 174؛ تسنیم، ج 7، ص 119.

4- صافی، ج 1، ص 194؛ کاشف، ج 1، ص 214؛ نمونه، ج 1، ص 474؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 76.

5- جوامع الجامع، ج 1، ص 181؛ صافی، ج 1، ص 192؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 306؛ روح البیان، ج 1، ص 242؛ روح المعانی، ج 1، ص 392؛ کشف، ج 1، ص 194.

اصلاً وجود ندارد، از این رو آن ملت برای پیروی و لزوم عمل به آن از ملت های دیگر شایسته تر است. (1)

3. نام و عنوان مهم نیست، ایمان و عمل اهمیت دارد؛ یهودی یا نصرانی يك عنوان بیش نیست، آنچه ارزشمند است توحید و یکتاپرستی است: بل ملة ابراهيم حنیفا. (2)

4. اگر خداوند از میان همه احکامی که بر پیامبران نازل شده موضوع ایمان به خدا را مقدم ذکر کرد و فرمود: بگوئید به خدا ایمان می آوریم و به همه احکامی که بر ما نازل شده، بدان جهت بود که خصوص ایمان به خدا فطری بشر بود که دیگر احتیاج به معجزات انبیا نداشت. (3)

5. اگر موسی و عیسی را از سایر انبیا جدا کرد و آنچه را بر آن دو نازل شده به خصوص ذکر کرد، بدان جهت بود که در آیه شریفه روی سخن با یهود و نصاری بود و آن ها مردم را تنها به سوی آنچه بر موسی و عیسی نازل شده دعوت می کردند. (4)

6. ایمان به همه انبیا و کتب آسمانی لازم است و ما به آنچه بر موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) نازل شده ایمان داریم نه آنچه امروز به نام تورات و انجیل وجود دارد: و ما اوتی موسی و عیسی. (5)

7. کفایت الهی و امداد غیبی، گاه تأثیر مادی دارد مانند برانگیختن طوفان شن برای بر هم زدن امکانات دشمن؛ چنان که در جنگ احزاب واقع شد و گاه تأثیر معنوی دارد مانند آرامش بخشیدن به دل های مؤمنان و القای رعب و هراس در دل های کافران و مشرکان. از کفایت های خاص و متعدد الهی که در قرآن کریم به آن ها اشاره شده به برخی از آن موارد اشاره می شود:

1. پس از آن که پیامبر گرامی فرمان یافت تا دعوت خود را علنی کند، خدای سبحان وعده داد که شرّ مشرکان و استهزاکنندگان را از او دور دارد و او را کفایت کند: فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین * إنا کفیناک المستهزئین. (حجر، 94-95)

ص: 214

1- مجمع البیان، ج 2، ص 73.

2- نور، ج 1، ص 211.

3- المیزان، ج 1، ص 470؛ التحریر و التنویر، ج 1، ص 719.

4- المیزان، ج 1، ص 470؛ مجمع البیان، ج 2، ص 76.

5- نور، ج 1، ص 213.

2. در جنگ بدر که برای مسلمانان از راه های عادی پیروزی میسر نبود، خداوند با فرشتگان آن ها را کفایت کرد، به گونه ای که خود مسلمانان متوجه پیروزی نشدند: و لقد نصرکم الله ببدر و اَنتُم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون * اذ تقول للمؤمنین اَلنَّ یَکفیکم اَن یمدکم ربکم بثلاثة الالف من الملائكة منزلین. (آل عمران، 123-124)

3. در جنگ احزاب نیز با تشدید سردی هوا و ارسال طوفان و افکندن هراس در دل های کافران، مؤمنان به گونه ای کفایت شدند که بدون جنگ پیروز شدند: و ردّ الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله المؤمنین القتال. (1)

8. در مرحله نخست انسان باید تسلیم خدا شود: نحن له مسلمون (بقره، 136) بعد از آن باید برای او عبادت کند: نحن له عابدون (بقره، 138) و سپس باید او را خالصانه عبادت کند: نحن له مخلصون. (بقره، 139)

9. به فطرت و اسلام «صبغه» می گویند زیرا صبغه (رنگ) زیبایی برای مصبوغ است. اسلام و فطرت هم مایه زیبایی انسان می شود و مراد آن است که اسلام رنگ اصل خلقت و آفرینش حق تعالی است که

«کل مولود یولد علی الفطرة...» (2)

10. و نحن له مخلصون بنا بر روایات، اخلاص از اسرار الهی است که جز در قلب حبیب خدا نمی گنجد. خداوند این سر را به عنوان ودیعه در قلب محبوب خود می گذارد. ممکن است کسی محبّ خدا باشد، لیکن محبوب او نباشد و چون به مقام محبوبیت نرسیده امین و حافظ آن سر نیست، از این رو به مرحله اخلاص راه نمی یابد. خدای سبحان ویژگی ها و منازل و نشانه های منطقه محبت را مشخص و محبوب های خود را چنین معرفی می کند: انّ الله یحبّ المحسنین (بقره، 195)، انّ الله یحبّ التّوّابین و یحبّ المتطهّرين (بقره، 222)، انّ الله یحبّ المتّقین (آل عمران، 76)، و اللّٰه یحبّ الصّابرين (آل عمران، 146)، انّ الله یحبّ المتوکّلین (آل عمران، 159)، انّ الله یحبّ المقسطین (مائده، 42) و آیاتی دیگر.

برای حبیب الله شدن باید در پی حبیب الله، یعنی رسول اکرم حرکت کرد: ان کنتم تحبّون الله فاتبعونی یحببکم الله (آل عمران، 31). انسان آنگاه که محبوب خدا شد در آسایش

ص: 215

1- احزاب، 25؛ تسنیم، ج 7، ص 246.

2- صافی، ج 1، ص 193؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 193.

است؛ چون چیزی که زوال پذیر است مورد علاقه او نیست و چیزی که مورد علاقه اوست زوال پذیر نیست؛ در این حال آثار لطف خدا که محب است در محبوب که همان سالک واصل باشد ظهور می کند. (1)

آیه 142-145

اشاره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (142) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ (143) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (144) وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (145)

ترجمه

به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: «چه چیز آن ها [= مسلمانان] را، از قبله ای که بر آن بودند بازگردانید؟!» بگو: «مشرق و مغرب، از آن خداست؛ خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.» * همان گونه (که قبله شما يك قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط)؛ تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد و ما، آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آن ها که به عقب باز می گرداند، مشخص شوند. و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آن ها را هدایت کرده، دشوار بود. (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده است؛) و خدا هرگز ایمان [= نماز] شما را

ص: 216

1- تسنیم، ج 7، ص 264.

ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است. * نگاه های انتظارآمیز تورا به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم. اکنون تورا به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقیقی است که از ناحیه پروردگارش صادر شده؛ (و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله نماز می خواند). و خداوند از اعمال آنان (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست. * سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز، هیچ گاه از قبله آنان، پیروی نخواهی نمود. (آن ها نباید تصوّر کنند که بار دیگر، تغییر قبله امکان پذیر است). و حتی هیچ يك از آن ها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد. و اگر تو پس از این آگاهی، متابعت هوس های آنان کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

قرار دادن امت وسط به منظور شاهد بودن بر اعمال مردم و مشهود بودن نسبت به پیامبر اکرم، تغییر قبله جهت آزمایش مردم، قرار دادن کعبه به عنوان قبله جهت رضایت پیامبر اکرم، توجه به قبله و مسجدالحرام به هنگام نماز، عدم پذیرش کعبه به عنوان قبله توسط یهودیان متعصب و عدم پیروی پیامبر از قبله آنان.

ب. مراد از مشرق و مغرب در این گونه آیات، همه جهات و سمت هاست؛ زیرا اگر مراد از آن خصوص مشرق و مغرب باشد، دلیل مذکور اخصّ از مدعا می شود. مدعا آن است که فاینما تولّوا فثمّ وجه الله (بقره، 115) و دلیل این است که خصوص مشرق و مغرب از آن خداست: لله المشرق و المغرب. وجه سازگاری این دلیل با مدعای یاد شده آن است که اولاً همه نقاط زمین با توجه به حرکت وضعی زمین، مشرق و مغرب است. ثانیاً جهات دیگر یعنی شمال و جنوب و... به این دو باز می گردد، بنا بر این مشرق و مغربی که در آیه شریفه و لله المشرق و المغرب آمده شامل همه جهت ها می شود و اگر جهتی خاص برای عبادت

معین نشود می توان به هر سمتی رو کرد. اگر چه ممکن است رو کردن به کعبه بهتر باشد، لیکن تعیین ندارد و شرط نیست. (1)

ج. منظور از سفیهان از مردم، یهود و مشرکین عرب است، البته بعضی از مفسران بر این عقیده اند که منظور از «سفهاء» فقط یهود هستند؛ زیرا آنان بر مسلمین به خاطر نماز خواندن بر بیت المقدس طعنه می زدند. (2)

د. برای ماده «قلب» دو معنای مستقل ذکر کرده اند:

1. خالص ترین بخش هر چیزی و شریف ترین قسمت آن مانند قلب انسان و سایر موجودات زنده.

2. دگرگون کردن شیء از صورتی به صورت دیگر مانند پشت و رو کردن لباس.

از طرفی مشتقات ریشه قلب، هم در دگرگونی مکانی به کار می رود مانند: و تَقَلَّبَهُمُ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ (کهف، 18) و هم در تحوّل زمانی مانند: يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (نور، 24) و هم در دگرگونی فکری و روحی مانند: مَمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ (بقره، 143) و هم در زیر و رو شدن سیاسی و اجتماعی مانند: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. (3)

ه. - منظور از «امت وسط» چیست؟ بعضی از مردم مانند مشرکین و یهودی ها فقط به يك جنبه انسانیت پرداخته و آن هم فقط مادیت است و هدف آنان به کمال رساندن لذت ها و زخارف دنیا است. عده ای دیگر مثل نصاری فقط به تقویت روح پرداخته جز به ترك دنیا و رهبانیت دعوت نمی کنند، اما خداوند برای امت اسلام دینی قرار داد که متدینین به آن دین را به راه وسط و میانه هدایت می کند؛ راهی که نه افراط آن طرف (یهودی ها) را دارد و نه تقریظ نصاری را بلکه راهی که هر دو طرف را تقویت می کند هم جانب جسم را و هم جانب روح را. (4)

تقد مطلب پیشین: برخی از مفسران مراد از «وسط» را در این آیه، بین افراط و تقریظ

ص: 218

1- تسنیم، ج 7، ص 297.

2- المیزان، ج 1، ص 480؛ صافی، ج 1، ص 194؛ مراغی، ج 2، ص 5؛ روح البیان، ج 1، ص 247؛ کاشف، ج 1، ص 221؛ مجمع البیان، ج 2، ص 89.

3- شعراء، 50؛ تسنیم، ج 7، ص 317.

4- المیزان، ج 1، ص 482؛ کاشف، ج 1، ص 224؛ مراغی، ج 2، ص 6.

دانسته اند و گفته اند: امت وسط، امتی است که هم از آسیب افراط محفوظ و هم از گزند تقریط مصون باشد. بر این مبنا همان گونه که رسول اکرم الگویی تامّ برای امت اسلام و حجّت بر آنان است، امت اسلامی نیز حجّت و شاهد و نمونه ای کامل برای امت های دیگر است، لیکن این معنا اگر چه در جای خود حق است، ولی آیه شریفه ناظر به آن نیست و شواهد داخلی و خارجی آیه آن را تأیید نمی کند.

شاهد داخلی بر عدم اراده این معنا از آیه، ذکر دو طرف «وسط» در خود آیه است. دو طرف این وسط، پیامبر و مردم عادی اند، چنانچه آیه شریفه به طور مطلق می فرمود: «ما شما را امت وسط قرار دادیم»، قابل تطبیق بر اعتدال میان افراط و تقریط بود، حال آن که در آیه شریفه افزون بر مشخص بودن دو طرف وسط، شهادت، محور وساطت قرار گرفته است. این شهادت به قرینه آیات و روایات، به معنای شهادت بر اعمال است، از این رو مراد از وسط، واسطه در محور عمودی خواهد بود نه محور افقی و بین افراط و تقریط.

و اما شاهد خارجی آن است که اگر مراد آیه این باشد که امت اسلام بین یهودیت و مسیحیت قرار گرفته اند، اولاً خود پیامبر نیز داخل در عنوان مزبور است. ثانیاً نیازی به ذکر شهادت رسول اکرم بر امت نبود؛ زیرا هر پیامبری شاهد بر امت خویش است و این مطلب اختصاصی به آن حضرت ندارد. بر این اساس هر امتی می تواند امت وسط باشد. (1)

و. شهادت به معنای حضور و آگاهی است و مراد از آن در این آیه شریفه، شهادت بر اعمال مردم است. قرآن کریم عده ای را حاضر و شاهد بر اعمال انسان ها معرفی می کند. این گروه اعمال جامعه بشری را در دنیا می بینند و در قیامت بازگو می کنند. شهادت آنگاه در محکمه عدل مسموع است که شاهد موثق آن را کاملاً به صورت حضوری تحمل کرده باشد تا در محکمه بتواند ادا کند، از این رو شاهدان در دنیا باید نسبت به مسائل علمی و عملی از درون انسان ها آگاه باشند و آنچه در باره مقربان نسبت به ابرار وارد شده از این قبیل است: یشهده المقربون. (2)

ز. خدای سبحان در بیان راز تغییر قبله می فرماید: (این آزمونی بود) تا بدانیم...؛ لنعلم من

ص: 219

1- تسنیم، ج 7، ص 327.

2- مطلقین، 21؛ همان، ص 332.

يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ، نَظِيرُ اِيْنِ تَعْبِيْرٍ دَر بَارِه اَزْمُونِ هَاي دِيْغَر اَمْدِه اَسْت مَانَنْد: وَ لَنْبَلُوْنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمَجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِيْنَ (مُحَمَّد، 31).

اِيْن دَر حَالِي اَسْت كِه خُدَاي سَبْحَان بِه هَر چِيْز، حَتَّى قَبْل اَز اِيْجَاد اَن هَا عَالَم اَسْت وَ مَفْسِرَان دَر صَدَد تَوْجِيْه «لَنْعَلِم» دَر آيِه مُورِد بَحْث وَ مُوَارِد مُشَابِه بَر اَمْدِه اَنْد وَ وَجُوْهِي بِه قَرَار ذِيْل عَنُوَان كَرْدِه اَنْد:

1. خُدَاي سَبْحَان كَارِهَا رَا بَا تَدْبِيْر مَدْبِرَان اَنْجَام مِي دِهْد: فَالْمَدْبِرَات اَمْرَا (نَازَعَات، 5) وَ هِمَان كُوْنِه كِه سَلَاطِيْن وَ فَرْمَانُرُوَايَان، كَار مَأْمُوْرَان رَا بِه خُوْد نَسْبَت مِي دِهَنْد مَانَنْد اِيْن كِه

«فَتْحُ الْأَمِيرِ الْبَلَدِ»، خُدَاوَنْد نِيْز عِلْمِي رَا كِه بَر اَثْر اَزْمُونِ اِنْسَانِ هَا بَرَايِ مَأْمُوْرَانِ اُو، يَعْني فَرَشْتِغَانِ وَ پِيَامْبِرَانِ وَ اَوْلِيَايِ اِلْهِي (عَلَيْهِمُ السَّلَام) حَادْث مِي شُوْد بِه خُوْد نَسْبَت دَادِه اَسْت، اَز اِيْن رُو بَا صِيْغِه مُتَكَلِم مَع الْغَيْرِ تَعْبِيْر مِي فَرْمَايْد: وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لَنْعَلِم... .

2. اِيْن كِه:

لِنَعْمَلْكُمْ مَعَامِلَةً الْمَخْتَبِرِ؛ تَا مَا شَمَا رَا هِمَانَنْد اَمْتَحَانِ كَنْنَدِه بِيَاز مَائِيْم.

3. مُرَاد اَز عِلْم، دَر اِيْن كُوْنِه مُوَارِد، عِلْم فَعْلِي اَسْت كِه خَارِج اَز ذَاتِ اَسْت؛ نِه عِلْم ذَاتِي كِه عِيْن ذَاتِ اَوْسْت. (1)

ح. دَر اِيْن كِه رَسُوْل چِگُوْنِه شَهِيْد بَر اَمْت اَسْت اِقْوَالِي اَسْت:

1. پِيَامْبِر گُوَاه اَعْمَالِ شَمَا بَاشْد. 2. پِيَامْبِر دَلِيْل وَ رَاهَنْمَآيِ شَمَا بَاشْد. 3. بَعْضِي مَعْتَقَدَنْد كِه «عَلِي» وَ «عَلِيكُمْ» بِه مَعْنَايِ لَامِ اَسْت؛ يَعْني پِيَامْبِرِ اِسْلَامِ بِه نَفْعِ شَمَا رُوْزِ قِيَامَتِ شَهَادَتِ بَدِهْد بِه اِيْن كِه شَمَا دَر اَنْچِه شَهَادَتِ مِي دِهِيْد رَاسْت مِي گُوِيْد. 4. پِيَامْبِر دَر مِيَانِ شَمَا يَكِ فَرْدِ نَمُوْنِه بُوْد؛ «شَهِيْدَا» بِه مَعْنَايِ الْكُوْبُوْدِنِ اَسْت. (2)

ط. وَ مَا كَانِ اِلْلَه لِيَضِيْعِ اِيْمَانِكُمْ يَعْني خُدَاوَنْد نَمَازِ هَايِ سَابِقِ شَمَا رَا كِه دَر جِهْتِ بَيْتِ الْمَقْدَسِ بُوْد بَا اِيْنِ تَغْيِيْرِ قَبْلِه بَاطِلِ نَمِي كَنْد وَ قَوْلِ دِيْغَرِي هَسْت كِه خُدَاوَنْد ثَبَاتِ وَ پَايْدَارِيِ شَمَا رَا بَر اِيْمَانِ وَ اِيْنِ كِه شَكْ وَ تَرْدِيْدِي بِه خُوْد رَاهِ نَدَايِيْدِ ضَايِعِ نَمِي كَنْد. (3)

ي. دَر آيِه شَرِيْفِه قَد نَرِي... فَوْل وَ جِهْكَ شَطْرَ السَّجْدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ... اَوْلِ حَكْمِ رَا

ص: 220

1- الميزان، ج 1، ص 488؛ نمونه، ج 1، ص 489؛ تسنيم، ج 7، ص 344.

2- مجمع البيان، ج 2، ص 95؛ كشاف، ج 1، ص 199؛ منهج الصادقين، ج 1، ص 315؛ روح البيان، ج 1، ص 248؛ نمونه، ج 1، ص 484.

3- صافي، ج 1، ص 198؛ مجمع البيان، ج 2، ص 96؛ مراغي، ج 2، ص 8؛ روح البيان، ج 1، ص 250؛ كشاف، ج 1، ص 200.

مختص به رسول خدا کرد و فرمود: پس روی خود به جانب بعضی از مسجد الحرام کن و سپس حکم را عمومیت داده به آن جناب و عموم مؤمنین خطاب می کند که هر جا بودید روی خود به آن سو کنید و این خود مؤید این احتمال است که آیه نامبرده وقتی نازل شد که رسول خدا با مسلمانان مشغول نماز بوده و معلوم است که در چنین حالی اول باید به پیشنماز بگویند روی خود برگردان و بعد به عموم بگویند. (1)

ك. در آیه ان الذین اوتوا الكتاب لیعلمون انه الحق من ربهم... می فرماید: اهل کتاب می دانند که این برگشتن قبله حق است و از ناحیه خداست و این را بدان جهت می فرماید که کتب آسمانی ایشان صریحا بر نبوت رسول خدا پیشگویی کرده بود یا صریحا گفته بود که قبله این پیغمبر صادق قسمتی از مسجد الحرام است. (2)

نکته ها

1. مسلمانان باید بهانه جویی های دشمن را پیش بینی کنند و با پاسخ به آن ها از نفوذ و گسترش آن پیشگیری کنند: سیقول... قل. (3)
2. نکره بودن صراط بدین جهت است که استعداد امت ها برای هدایت به سوی کمال و سعادت یا به عبارتی برای رسیدن به صراط مستقیم مختلف است. (4)
3. خداوند نفرمود
- «لنعلم من یتبعك»؛ تا افرادی از تو پیروی کنند، بلکه فرمود: من یتبع الرسول؛ از رسول خدا پیروی کنید، اشاره به این که تورهبری و فرستاده خدایی و صفت رسالت در این جداسازی دخالت داشته است و به همین جهت باید در همه کارها تسلیم فرمان تو باشند. (5)
4. جز فرمان خدا به چیز دیگری از قبیل جهت، رنگ، زمان، مکان و شیوه خاصی خود را عادت ندهیم تا هر گاه دستوری برخلاف آن صادر شد، به دنبال فرار نباشیم: لنعلم من یتبع

ص: 221

1- المیزان، ج 1، ص 490.

2- المیزان، ج 1، ص 490؛ مجمع البیان، ج 2، ص 103؛ صافی، ج 1، ص 200؛ مراغی، ج 2، ص 11.

3- نور، ج 1، ص 219.

4- المیزان، ج 1، ص 480.

5- نمونه، ج 1، ص 484؛ روح المعانی، ج 1، ص 405.

5. تفاوت صفات ذات با صفات فعلی الهی در این است که صفات ذات، آن دسته از اوصاف کمالی را گویند که مقابل ندارد و نامحدود است؛ یعنی مقابل آن چیزی جز عدم و نقص نیست. مانند علم و حیات و قدرت که مقابل آن جهل و مرگ و عجز است و خدای سبحان هرگز به آنها متّصف نمی شود، اما صفات فعل، آن صفاتی است که مقابل دارند و هر دو کمال بوده و مرز مشخص دارند و خدای سبحان به هر دو طرف متّصف می شود. مانند ضارّ و نافع، محیی و ممیت، راضی و غضبان و... آن علمی که مقابل ندارد علم ذاتی است که عین ذات خداست، اما علم فعلی که حادث است و مقابل دارد، عین معلوم و صفت آن است. بنا بر این، علم هم از صفات ذات و هم از صفات فعل است. علمی که عین ذات خداست، علمی است که به همه اشیا، قبل از آفرینش و بعد از آن برای خداوند ثابت است، اما علمی که در آیه مورد بحث و موارد مشابه آن آمده، علم فعلی است که خارج از ذات خداوند بوده و حادث است و از مقام فعل او انتزاع می شود. (2)

6. مستفاد از مجموع روایاتی که در ذیل آیه و جعلناکم أمة وسطا نقل شده این است که مراد از «امة»، برجستگان امت هستند و این که آن عنوان، امامان معصوم (علیهم السلام) اراده شده مجاز نیست چنان که مضمون آیه ای که خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: جعلکم ملوکا (مانده، 20) این نیست که همه شما ملوک هستید، بلکه مقصود این است که در میان شما فرمانروایی هست. آیه مورد بحث نیز بدین معناست که افرادی از امت اسلامی واسطه میان پیامبر گرامی و مردم و شاهد بر اعمال آن ها هستند. (3)

7. رأفت به معنای رِقّت و رحمت، بلکه شدت رحمت است. بر این اساس «رأفت» به معنای رحمت شدید خالصی است که از هر نوع کراهت و ناگواری، دور باشد. در فرق بین رأفت و رحمت که هر دو در اصل معنا مشترک هستند، علامه طباطبایی در المیزان فرموده است: رأفت مخصوص به اشخاص مبتلا و بیچاره است، ولی رحمت اعم است. (4)

ص: 222

1- نور، ج 1، ص 223.

2- تسنیم، ج 7، ص 360.

3- همان، ص 366.

4- تسنیم، ج 7، ص 320.

8. جهت تقدیم «رئوف» بر «رحیم» این است که رئوف مبالغه در رحمت خاص است که عبارت است از رفع مکروه و زایل نمودن ضرر و رحمت اعم از آن است و چون دفع ضرر نوعاً مهم تر از جلب منفعت است، از این رو رأفت مقدم بر رحمت ذکر شده است. (1)

9. آیه و كذلك... بر جواز نسخ در احکام دین، بلکه بر وقوع آن دلالت کامل دارد؛ زیرا خداوند فرمود: و ما جعلنا القبلة... و مفاد این عبارت این است که خداوند اول قبله ای برای مردم قرار داد و بعد آن را نسخ نمود و قبله را از نقطه ای به نقطه دیگر انتقال داد و نسخ چیزی جز این نیست. (2)

10. ادب پیامبر اکرم در نزد خداوند به اندازه ای است که تقاضای تغییر قبله را نمی کند، بلکه تنها با نگاهش انتظار خود را مطرح می کند: قد نری. (3)

11. خدای سبحان هرگز رضایتمندی خلیفه کامل خود را نادیده نمی گیرد؛ چه در دنیا و چه در آخرت، از این رو در باره قبله در دنیا چنین فرمود: فلنولينك قبلة ترضيها و در باره عطاى الهى در آخرت فرمود: و لسوف يعطيك ربك فترضى؛ در هیچ يك از این دو مورد خدای سبحان نفرمود «أرضى» بلکه فرمود: «ترضى». خدای سبحان رضای خلیفه کامل خود را می طلبد، تا بندگان وی نیز بکوشند رهبری او را پذیرفته و در رضایت خاطر او کوشا باشند، از این رو در مقام فعل دست پیامبر دست خداست: و ما رميت اذ رميت و لكن الله رمى (انفال، 17) رضای او نیز چنین است؛ زیرا چنین انسان کاملی رضای شخصی، قومی و مانند آن ندارد، از این رو فرمود: فلنولينك قبلة ترضيها.

رسول اکرم بارزترین مصداق صاحب نفس مطمئنه و مقام شامخ رضاست که خدای سبحان در باره آن ها فرمود: يا أيها النفس المطمئنة * ارجعي الى ربك راضية مرضية (فجر، 27-28)؛ اگر نفسی از خدای سبحان راضی باشد، نه تنها اوصاف و کارهایی که از آن نفس نشئت می گیرد خداپسند است، بلکه گوهر ذات او نیز خداپسند خواهد بود، از این رو رضای او کاشف از رضای خداست. (4)

ص: 223

1- روح المعانی، ج 1، ص 406.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 99.

3- نور، ج 1، ص 225.

4- تسنیم، ج 7، ص 384.

12. سؤال: چرا پیامبر دوست داشت که قبله به کعبه منتقل شود؟

پاسخ: در این مسأله چند قول است: الف. این موضوع به این جهت بود که خانه کعبه قبله ابراهیم (علیه السلام) و پدران آن حضرت بود.

ب. این امر به این علت بود که یهود می گفتند محمد با دین ما مخالفت می کند، ولی از قبله ما تبعیت می کند.

ج. یهود طعنه می زدند می گفتند محمد و اصحابش قبله را نمی شناختند ما آن ها را به قبله هدایت کردیم.

د. اعراب چون کعبه را دوست داشتند و در تعظیم آن فوق العاده می کوشیدند، از این رو قبله بودن آن موجب جلب توجه آنان به سوی اسلام می گردید. (1)

13. در آیه فول و جهك شطر المسجد الحرام به جای کلمه کعبه

«شطر المسجد الحرام» ذکر شده؛ این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که برای آن ها که در نقاط دور از مکه نماز می خوانند محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، از این رو به جای کعبه، مسجد الحرام که محل وسیع تری است ذکر شده مخصوصاً با کلمه «شطر» که به معنای سمت و جانب است انتخاب گردیده تا انجام این دستور الهی برای همگان در هر جا باشند میسر گردد. (2)

14. علم به تنهایی برای هدایت یافتن کافی نیست، بلکه روحیه حق پذیری لازم است؛ یهود صاحب کتاب بودند، ولی با وجود تعصب نابجا این علم چاره ساز نشد. (3)

ص: 224

1- مجمع البیان، ج 2، ص 101؛ صافی، ج 1، ص 199؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 319؛ نمونه، ج 1، ص 493؛ روح المعانی، ج 1، ص 407؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 94؛ کشاف، ج 1، ص 202.

2- نمونه، ج 1، ص 493.

3- نور، ج 1، ص 226.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (146)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْتُمِينَ (147) وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (148) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (149) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (150)

ترجمه

کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند. * این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار توست؛ بنا بر این، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش. * هر طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ (بنا بر این، زیاد در باره قبله گفتگو نکنید؛ و به جای آن،) در نیکی ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جوید. هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کيفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز،) حاضر می کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست. * از هر جا (و از هر شهر و نقطه ای) خارج شدی، (به هنگام نماز،) روی خود را به جانب «مسجدالحرام» کن. این دستور حقی از طرف پروردگار توست و خداوند، از آنچه انجام می دهید، غافل نیست. * و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی دارند،) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند؛ (زیرا از نشانه های پیامبر، که در کتب آسمانی پیشین آمده، این است که او، به سوی دو قبله، نماز می خواند.) از آن ها نترسید و (تنها) از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

شناخت اهل کتاب نسبت به ویژگی های پیامبر اکرم، کتمان برخی از آنان نسبت به حق، صدور حق از خداوند، بودن قبله برای هر امتی، سبقت جستن به خیرات، حضور انسان ها در قیامت، توجه به مسجدالحرام به هنگام نماز در هر مکانی که انسان باشد، تغییر قبله جهت عدم حجت مخالفان و نترسیدن از دشمنان و لزوم ترس از خداوند.

ب. کاربرد تعبیر «یعرفونه» در آیه مورد بحث به جای «یعلمونه» گویای این حقیقت است که ویژگی های پیامبر اکرم به گونه ای برای علمای اهل کتاب شناخته شده و متمایز بود که تصدیق آن حضرت برای هیچ منصفی قابل انکار نبود. (1)

ج. تشبیه معرفت رسول اکرم به معرفت فرزند برای آن است که تمام خصوصیت های آن حضرت بازگو شده بود: یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل (اعراف، 157). در این تشبیه، اصل معرفت مطرح است نه کیفیت آن و نه خصوصیت معروف و سرّ انتخاب پسر یعرفون ابناءهم، نه دختر، شدت ارتباط پدر به پسر است چنان که ارتباط مادر به دختر شدید است، البته در صورتی که قائل به تغلیب نشویم. (2)

د. و لكلّ وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات یعنی قبله يك امر قراردادی و اعتباری است نه يك امر ذاتی و تکوینی تا تغییر و تحول نپذیرد با این حال دیگر بحث کردن و مشاجره به راه انداختن در باره آن فایده ای برای شما ندارد و به دنبال خیرات شتاب بگیرید و از یکدیگر سبقت بجوید. عده ای دیگر قائلند که منظور از «

ولكلّ وجهه» این است که برای هر قوم قبله ای است. (3)

ه. - در معنای جمله و من حیث خرجت اقوالی است از جمله: بعضی می گویند که از هر کجا که بیرون شده و به هر کجا که وارد شدی روی خود به سوی مسجد الحرام کن، بعضی می گویند از هر شهر که درآمدی و ممکن است مراد از جمله و من حیث خرجت مکه باشد

ص: 226

1- تسنیم، ج 7، ص 434.

2- همان، ص 436.

3- میزان، ج 1، ص 492؛ صافی، ج 1، ص 200؛ مجمع البیان، ج 2، ص 110؛ نمونه، ج 1، ص 501؛ مراغی، ج 2، ص 15.

که رسول خدا از آنجا بیرون آمد و آیه و من قریتک التی اخرجتک از آن خبر می دهد. (1)

و. به لحاظ اهمیت قبله، خدای سبحان هم رسول اکرم را مخاطب قرار داد و فرمود: فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ هُمْ بِهِ مُؤْمِنَانِ
خطاب کرد و فرمود: فَوَلِّوْا وُجُوْهُكُمْ شَطْرَهُ. (2)

نکته ها

1. علت این که اهل کتاب (علمای یهود و نصاری) از قبله مسلمانان تبعیت نمی کردند شك در حق بودن آن نبود، بلکه از روی عناد و هوی و هوس بود. (3)

2. ضمیر در آیه شریفه الذین آتیناهم... یعرفونه به رسول اکرم بر می گردد با این که ذکری از حضرت رسول در آیه قبل نشده بود و آوردن ضمیر به جای ظاهر دلالت بر تعظیم و بلند مرتبه بودن رسول و این که پیامبر آن قدر در میان آنان شهرت داشت که گویا مانند اسم ظاهر بود و همه او را می شناختند. (4)

3. خداوند کتمان را به گروهی از اینان نسبت می دهد؛ زیرا عده ای از اینان اعتراف به پیامبر کردند و به او ایمان آوردند و هدایت شدند و عده ای دیگر کتمان کردند، لیکن به خاطر جهل؛ زیرا از روی تقلید کافر شده بودند نه از روی علم. (5)

4. سؤال: چرا خداوند نفرمود «یعرفون انفسهم» بلکه فرمود: یعرفون ابناءهم با این که معرفت انسان به خودش از دیگران بیشتر و نزدیک تر است؟

پاسخ: معرفت انسان به خودش بعد از گذشت مدتی از ایام عمرش است و در ابتدا خودش را نمی شناسد، لیکن معرفت انسان به فرزندش از همان ابتدای خلقت و وجود فرزند است. (6)

5. نظیر آیه 146 بقره، آیه 20 انعام است: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ

ص: 227

1- المیزان، ج 1، ص 492.

2- تسنیم، ج 7، ص 473.

3- مراغی، ج 2، ص 11؛ روح البیان، ج 1، ص 252؛ روح المعانی، ج 1، ص 410.

4- روح المعانی، ج 1، ص 204؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 111.

5- مراغی، ج 2، ص 13؛ روح البیان، ج 1، ص 253؛ مجمع البیان، ج 2، ص 108.

6- روح البیان، ج 1، ص 253.

6. رهبر باید از قاطعیت و یقین برخوردار باشد به خصوص وقتی که قانونی را از طرف خداوند تغییر می دهد (مانند تغییر قبله). (1)

7. خداوند در موضوع تغییر قبله می فرماید: تغییر قبله برای آن است که در آینده نعمت خود را بر شما تمام کنم: لَاتَمَّ نِعْمَتِي. این حادثه در سال دوم هجری بوده است و در سال هشتم هجری نیز به مناسبت فتح مکه می فرماید: وِيتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيكَ در هر دو آیه اتمام نعمت به صورت فعل مضارع بیان شده است که نشانه حدوث آن در آینده است، ولی در موضوع نصب امامت به صورت فعل ماضی می فرماید: امروز نعمت را بر شما تمام کردم: اتممت علیکم نعمتی. جالب این که در موضوع تغییر قبله و نیز تعیین امام تذکر می دهد: لاتخشوهم واخشونی مبدا از دشمنان بترسید؛ زیرا در هر دو احتمال مقاومت و مقابله و بهانه گیری از سوی دیگران می رود. (2)

8. جمله فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... در آیه 144 نیز ذکر شده و همچنین در آیه 149 تکرار شد، در علت این تکرار وجوهی است:

الف. چون مدتی بیت المقدس قبله مسلمانان بود و به آن عادت کرده بودند، از این رو نسخ آن احتیاج به تأکید و تکرار داشت. (3)

ب. این تکرارها، تکرار محض نیست، بلکه دستورات تازه ای نیز همراه دارد. در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مسأله قبله نسبت به شهری که در آن زندگی می کردند مشخص شده بود، اما در این آیه و آیه بعد حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه و هر دیار مشخص می سازد. (4)

ص: 228

1- نور، ج 1، ص 228.

2- نور، ج 1، ص 232.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 112؛ نمونه، ج 1، ص 506؛ کشف، ج 1، ص 205؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 119.

4- نمونه، ج 1، ص 507؛ صافی، ج 1، ص 201.

اشاره

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (151) فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (152) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (153) وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (154) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (155) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (156) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (157)

ترجمه

همان گونه که (با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد. * پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم و شکر مرا گوید و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید. * این افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید؛ (زیرا) خداوند با صابران است. * و به آن ها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید؛ بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید. * قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان. * آن ها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خدایم؛ و به سوی او باز می گردیم.» * این ها، همان ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آن ها هستند هدایت یافتگان.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تبيين نعمت رسالت پیامبر اکرم برای تعلیم و تزکیه مردم، یاد انسان از خداوند عامل یاد خداوند از انسان، استعانت جستن از صبر و نماز در مشکلات، زنده بودن شهیدان، آزمایش مردم به امور مختلف و تبیین منطق صابران.

ب. «کاف» در «کما» برای تشبیه است و به همین قرینه، آیه مورد بحث به آیات قبل متصل

است. خدای سبحان با این تشبیه می فرماید: ما بر شما انعام کرده خانه ای را که ابراهیم (علیه السلام) بنا نهاد و برای آن دعا کرد قبله شما قرار دادیم، همان گونه که با اجابت دعای آن حضرت، پیامبری فرستادیم. (1)

ج. این آیه شریفه، اشاره به ضرورت و دوام نیاز به پیامبر دارد؛ زیرا معارف الهی از سنخ علوم بشری نیست، از این رو پیشرفت های شگرف علمی و صنعتی نیز انسان ها را از وحی و نبوت و ره آورد پیامبران (علیهم السلام) بی نیاز نخواهد کرد؛ زیرا پیامبران علوم و اموری را برای جوامع انسانی می آورند که تحصیل آن جز از راه وحی مقدور بشر نیست. (2)

د. «فاذکرونی» خطاب به عموم است، لیکن مخاطبان آن، برداشت های گوناگون دارند، از این رو اوساط اهل ایمان به یاد نعمت های خدا هستند و اوحدی از آنان به یاد خود منع اند. کسی که «

خوفا من النار» یا «شوقا الی الجنة» به یاد حق است، از خطاب «

فاذکرونی»، «فاذکروا نعمتی» یا «فاذکروا عذابی» را می فهمد.

ه. - کلمه «منکم» ممکن است اشاره به این معنا باشد که او از نوع بشر است و تنها بشر می تواند مربی و رهبر و سرمشق انسان ها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد، یا منظور این است که او از نژاد شما و هموطن شما است؛ زیرا عرب های جاهلی بر اثر تعصب شدید نژادی ممکن نبود زیر بار هر پیامبری غیر از نژاد خود بروند. (3)

و. در این که منظور از کتاب قرآن است، همه مفسران اتفاق نظر دارند، لیکن در این که حکمت چیست اقوالی ذکر شده است: عده ای قائلند که منظور از حکمت سنت می باشد و عده ای دیگر قائلند که علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام که این اعم از کتاب است. (4)

ز. در معنای آیه فاذکرونی اذکرکم چند قول است:

1. مرا به واسطه اطاعت به یاد بیاورید تا من هم شما را به وسیله رحمت خود به یاد بیاورم. (5)

ص: 230

1- تسنیم، ج 7، ص 492.

2- همان، ص 505.

3- نمونه، ج 1، ص 510؛ مجمع البیان، ج 2، ص 117؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 123.

4- منهج الصادقین، ج 1، ص 330؛ نمونه، ج 1، ص 512؛ مجمع البیان، ج 2، ص 117؛ مراغی، ج 2، ص 19.

5- مجمع البیان، ج 2، ص 118؛ صافی، ج 1، ص 202؛ کاشف، ج 1، ص 238.

2. مرا به وسیله اطاعت به یاد آورید تا شما را به وسیله کمک و امداد خود یادآوری کنم. (1)

3. مرا به وسیله شکر نعمت من به یاد آورید تا من شما را به واسطه افزودن نعمت های خود یاد کنم. (2)

4. مرا در دنیا یاد کنید تا شما را در جهان دیگر یاد کنم. (3)

ح. ان الله مع الصابرين؛ این معیت غیر از معیتی است که در آیه و هو معکم این ما کنتم... آمده برای این که معیت در آن آیه به معنای قیومیت است و می خواهد بفرماید خدا بر همه شما احاطه دارد، لیکن در این آیه به معنای یاری کردن صابران است. (4)

ط. «صبر» در برابر جزع به معنای خود نگهداری و ثبات است: سواء علينا أجزعنا أم صبرنا (ابراهیم، 21). صبر که از ملکات نفسانی است گاه به انجام عبادت و امثال وظیفه الهی است: فاعبده واصطبر لعبادته (مریم، 65) و گاه به ترك معصیت و پرهیز از گناه: ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا أعصى لك أمرا (کهف، 69) و گاه به شکیبایی در برابر مصیبت و حادثه ناگوار است: واصبر علی ما أصابك. (5)

ی. «صلاة» اگر از ریشه «صَلَّى» باشد به معنای نزدیک کردن به آتش و عرضه کردن بر آن است: حسبهم جهنم يصلونها (مجادله، 8)، اما اگر از ریشه «صلو» باشد و با حرف «علی» به کار رود به معنای هر گونه ثنای جمیل و ستودن نیکو است: ان الله و ملائکته يصلون علی النبی یا ایها الذین ءامنوا صلوا علیه (احزاب، 56) و اگر بدون حرف «علی» به کار رود به معنای عبادتی ویژه است. قبل از اسلام نیز «صلاة» به معنای عبادت و «صلوات» به معنای کنیسه های یهود بوده است: لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا. (6)

ک. ظاهر آیه شریفه 153 آن است که صبر مهم تر

ص: 231

1- مجمع البیان، ج 2، ص 118؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 331.

2- التحریر و التتویر، ج 2، ص 50؛ روح البیان، ج 1، ص 256؛ المیزان، ج 1، ص 510.

3- نمونه، ج 1، ص 514.

4- المیزان، ج 1، ص 518.

5- لقمان، 17؛ مجمع البیان، ج 2، ص 120؛ تسنیم، ج 7، ص 571.

6- حج، 40؛ تسنیم، ج 7، ص 572.

از نماز است، ولی از ظاهر آیه شریفه واستعينوا بالصبر والصلاة وَاِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اَلَا عَلَى الْخَاشِعِيْنَ (بقره، 45) برمی آید که نماز مهم تر است. راز این تفاوت آن است که قرآن کریم در هر موردی حکم خاص آن مورد را بیان می کند، از این رو از آن آیه که عبادت مطرح است اهمیت را به نماز می دهد و در این آیه که جنگ و نبرد مطرح است به بیان صبر اهتمام ورزید: اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ. (1)

ل. آیه 154 پاسخی است به وهم و طعن بداندیشانی که می پنداشتند جنگ کردن، خود را به هلاکت افکندن است. قرآن کریم پاسخ می دهد که انسان خواهان حیات است و زندگی اساسی وی بعد از مرگ است، از این رو ایثارگری و شهادت، زمینه نیل به حیات طوبا و نعیم ابد و نجات از هلاکت است. (2)

م. «لاتشعرون» به معنای محال بودن فهم حیات شهیدان نیست، بلکه بدین معناست که بیشتر شما نمی دانید، نظیر آنچه در باره تسبیح همگانی موجودات آمده است: و ان من شىء الاّ يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم. (3)

ن. مقصود از «ثمرات» چیست؟ بعضی گفته اند مراد از «ثمرات» از بین رفتن میوه های درختان و کمبود زراعت و گیاهان است و برخی دیگر بر این عقیده اند که منظور از ثمرات فرزندان است چون نقص فرزندان و کم شدن مردان و جوانان با جنگ مناسب تر است. (4)

س. سؤال: ترس و جوع و نقص اموال و انفس به چه طریق است؟

پاسخ: ترس به این علت پیش می آید که دشمنانی از مشرکین همواره قصد اذیت آنان را داشتند و علت گرسنگی این بود که در نتیجه اشتغال به جهاد در راه خدا به معاش و اقتصاد آن ها لطمه بزرگی وارد می آمد، به علاوه برای تأمین بودجه جهاد از مال خود باید انفاق می کردند یا علت گرسنگی، قحطی و کمبود مواد غذایی بود که در میان آنان پدید آمد و علت نقصان اموال این بود که به واسطه اشتغال به جنگ های مداوم فرصت آباد کردن زمین ها را نداشتند و جهت نقصان نفوس کشته شدن در جنگ ها به همراه پیامبر بود. (5)

ص: 232

1- المیزان، ج 1، ص 518؛ تسنیم، ج 7، ص 582.

2- تسنیم، ج 7، ص 607.

3- اسراء، 44؛ همان، ص 624.

4- تبيان، ج 2، ص 37؛ منهج الصادقين، ج 1، ص 343؛ نمونه، ج 1، ص 524؛ روح البيان، ج 1، ص 216؛ الميزان، ج 1، ص 531؛ روح المعاني، ج 1، ص 420.

5- مجمع البيان، ج 2، ص 127؛ منهج الصادقين، ج 1، ص 343؛ مراغی، ج 2، ص 24؛ روح البيان، ج 1، ص 261.

ع. معنای جمله اِنَّمَا لِلَّهِ اِقْرَارٌ بِبِنْدِغِي خَدَاوَنْدِ اِسْتِ؛ یعنی ما بنده خدا هستيم و اِنَّمَا اِلَيْهِ رَا جَعُوْنَ اِقْرَارٌ بِه بَعَثَ رُوْزِ قِيَاْمَتِ اِسْتِ؛ یعنی بازگشت ما به سوی حکم پروردگار است. (1)

ف. «صوب» به معنای نزول و استقرار چیزی در جایگاه خود است. از این رو گفتار و کردار بجا را صواب می نامند و به باران نافع و بجا صوب می گویند و ابری که دارای باران مفید باشد به «صیب» موسوم است: اَوْ كَصِيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ (بقره، 19). تیر نیز وقتی به هدف اصابت کند می گویند:

«أَصَابَ السَّهْمُ الْغَرَضَ». (2)

ص. در این که منظور از «صلوات» و «رحمت» چیست و جوهی ذکر شده است:

1. «صلوات»، تکریم و علو منزلت است و «رحمت» مدارا کردن و تفضل و انعام نسبت به آنان است. (3)

2. «صلوات» به معنای برکات یا مغفرت و «رحمت» به معنای نعمت دنیا و آخرت است. (4)

ق. از آن جا که صلوات به صورت جمع و رحمت به صورت مفرد تعبیر شده و از سویی در آیه شریفه هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَیْكُمْ وَ مَلَائِكَةُ لِيُخْرِجَنَّكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ وَ كَانِ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَحِيْمًا نسبت صلوات به رحمت نسبت مقدمه است به ذی المقدمه، به تعبیر دیگر چون عادت خداوند بر این جاری شده که نسبت به مؤمنین رحمت داشته باشد و شما نیز مؤمن هستید، صلوات می فرستد تا شما را مشمول رحمت خویش کند. (5)

نکته ها

1. در آیه شریفه فعل «یعلمکم» را تکرار نمود تا بدین وسیله دلالت کند بر این مطلب که این تعلیم دوم غیر از تعلیم در یَعْلَمُكُمْ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ اِسْتِ و قرآن کریم مخصوصاً آن را تفکیک می کند تا به آن ها بفهماند اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود؛ آن ها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون

ص: 233

1- کاشف، ج 1، ص 243؛ مجمع البیان، ج 2، ص 128؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 133.

2- تسنیم، ج 7، ص 671.

3- کاشف، ج 1، ص 243.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 129؛ روح المعانی، ج 1، ص 421.

5- المیزان، ج 1، ص 543.

رهبری آن ها علوم انسانی رشد و تکامل نمی یافت. (1)

2. رسول را نکره ذکر کرد رسولاً به خاطر تعظیم و به خاطر این که صفاتی را بر این رسول مترتب کند که هر کدام از این صفات يك نعمت خاص می باشند. (2)

3. با این که شکر از مصادیق ذکر خداوند متعال است، لیکن در عین حال آن را جداگانه ذکر کرد؛ زیرا ذکر خاص بعد از عام نشانه اهمیت آن است و شکر به عنوان مصداق بارز ذکر است. (3)

4. ذکر گاهی در مقابل غفلت قرار می گیرد مانند و لا تطع من أغفلنا قلبه عندكنا (كهف، 28) و گاهی در مقابل نسیان مانند و اذکر ربك اذا نسيت. (4)

5. منظور از «ذکر» تنها یادآوری به زبان نیست که زبان ترجمان قلب است هدف این است که با تمام قلب و جان به ذات پاك خدا توجه داشته باشید همان توجهی که انسان را از گناه باز می دارد و به اطاعت فرمان او دعوت می کند. (5)

6. خدای سبحان در چند مورد، به عنوان لطف خاص و مهر مخصوص، در حدّ يك پیمان متقابل بین خود و بنده خویش تعهدی را مطرح می کند. نظیر آن که می فرماید: و اوفوا بعهدي اوف بعهديكم (بقره، 40) و نیز در توسعه محفل برای تازه وارد می فرماید: فافسحوا يفسح الله لكم. (6)

7. ذکر خداوند همانند دیگر توفیق های الهی محفوف به دو نعمت خداست؛ یعنی اول یاد خدا نسبت به بنده ظهور می کند تا وی از غفلت به تنبّه و از سهو و نسیان به ذکر منتقل شود، آنگاه او به یاد خداوند خواهد بود و سپس خداوند به عنوان پاداش وی را مورد لطف خود قرار می دهد و به یاد او خواهد بود. (7)

8. چون محور اصلی انسان قلب اوست و انسان بیش از يك قلب ندارد: ما جعل الله

ص: 234

1- منهج الصادقين، ج 1، ص 331؛ التحرير و التنوير، ج 1، ص 49؛ نمونه، ج 1، ص 513.

2- التحرير و التنوير، ج 2، ص 47.

3- نور، ج 1، ص 235.

4- الميزان، ج 1، ص 510.

5- نمونه، ج 1، ص 515.

6- مجادله، 11؛ تسنيم، ج 7، ص 518.

7- همان.

لرجل من قلوب فی جوفه (احزاب، 4)، اگر قلب کسی همیشه به یاد خدا بود، ماسوای او را فراموش می کند، از این رو توحید تام و توجه محض به خدا که ذکر حقیقی قلب است سبب نسیان ماسواست. (1)

9. اگر کسی يك لحظه به یاد خدا بود، خدا چندین لحظه به یاد اوست. زیرا اصل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (انعام، 160) در همه موارد حاکم است و اگر کسی خواست پیوسته مذکور خدا باشد باید غالب عمر متذکر خدای سبحان باشد.

از طرف دیگر تلازم بین دو نسیان نیز این چنین است. قرطبی از ابوعثمان نهدی نقل کرده که وی گفته است: من ساعتی را که خداوند به یاد ماست می دانم. به او گفته شد از کجا می دانی؟ گفت: هر وقت ما به یاد او باشیم چنان که از آیه فاذکرونی اذکرکم برمی آید. (2)

10. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: به یاد من باشید تا به یاد شما باشم: فاذکرونی اذکرکم (بقره، 152)، در برخی از آیات هدف از نماز را علاوه بر نهی از فحشا و منکر موضوع یاد خدا دانسته که به مراتب مهم تر خواهد بود:

انّ الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر و لذكر الله اکبر (عنکبوت، 45) چه این که به حضرت موسی (علیه السلام) گوید: اقم الصلوة لذكری (طه، 14). در برخی از آیات دیگر قرآن را مایه ی ذکر و یاد حق دانسته است: و انّه لذكر لك و لقومك (زخرف، 44) و نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون (حجر، 9). از جمع آیات شریفه استفاده می شود که نمونه یاد انسان از خدا در نماز و تمسک به قرآن تجلی می کند.

11. خدای سبحان فقط در باره ذکر دستور به کثرت داده است: یا ایها الذین ءامنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا (احزاب، 41). در کثرت ذکر، کیفیت و کمیت هر دو ملحوظ و مراد است؛ زیرا خدای سبحان از ذکر بدون اخلاص و حضور قلب به عنوان ذکر قلیل یاد کرده می فرماید: منافقان کم به یاد خدا هستند؛ و لایذکرون الله الاّ قلیلاً (نساء، 142) با این که منافق هرگز به یاد خدا نیست، بنا بر این منظور از ذکر قلیل منافقان این نیست که آنان گاهی به یاد خدا هستند یا این که ذکر معنوی آنان کم است. آن ها به طور مطلق خدا را فراموش

ص: 235

1- همان، ص 520.

2- همان، ص 524.

کرده اند: نسوا الله فنسيهم (توبه، 67). این آیه شریفه قرینه است بر این که ذکر منافقان به صورت ظاهر ذکر و در واقع غفلت و همچون نماز آنان ریایی است. این ذکر لفظی که با غفلت قلبی همراه است چون از سنخ دنیا و برای دنیاست اندک است. (1)

12. یاد خدا عبادت و حسنه است و اگر کسی به یاد خدا بود، بر اساس من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (انعام، 160) پاداش چند برابر می گیرد، بنا بر این؛ این که خدای سبحان فرمود فاذکرونی اذکرکم بدین معنا نیست که هر اندازه شما به یاد من باشید من نیز به همان اندازه یاد شما هستم؛ زیرا اولاً اگر این معنا مراد باشد چنین می شود:

«من جاء بالحسنة فله مثلها». ثانياً یاد خدای سبحان همواره کامل تر و قوی تر از یاد عبد است چنان که می فرماید: ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر ولذكر الله أكبر (عنکبوت، 45). ذکر خدا نسبت به شما بزرگ تر از ذکر شما نسبت به خداست نه این که «ذکر الله» از نماز بزرگ تر است.

البته بر اساس اقم الصلاة لذكری (طه، 14) معنای اخیر نیز یکی از معانی محتمل آیه است، لیکن باید توجه داشت که مراد از «ذکر الله» در این آیه شریفه، ذکر عام نیست؛ زیرا سایر اذکار هرگز از نماز که عمود دین است بزرگ تر نیست. اکبر بودن ذکر الله در این آیه در صورتی معنا دارد که در مقابل نماز باشد و منظور این است که یاد خداوند از بنده بزرگ تر از یاد بنده از خداوند است. (2)

13. آثار ذکر:

1. از بصیرت و بینایی در دنیا و آخرت به عنوان یکی از آثار ذکر خدا یاد می شود. خدای سبحان می فرماید: ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون. (اعراف، 201)

2. اثر دیگر ذکر این است که خدای سبحان به یاد انسان متذکر است، از این رو او را از گناه و خطر معصیت حفظ می کند؛ چنان که در باره حضرت یوسف (علیه السلام) واقع شد. مشاهده حضور حق و شهود قلبی رءا برهان ربّ (یوسف، 24) از کامل ترین مصادیق یاد و ذکر حقّ است.

ص: 236

1- تسنیم، ج 7، ص 527.

2- تسنیم، ج 7، ص 536.

3. یاد حق همان گونه که خطر معصیت را از انسان دور می سازد، او را از خطرهای دیگر نیز می رهاند چنان که راز نجات حضرت یونس (علیه السلام) از خطر ماندن در شکم ماهی تا قیامت این بود که وی اهل تسبیح و جزو مسبّحان بود: فلولا انّه کان من المسبّحین * للبت فی بطنه الی یوم یبعثون. (1)

14. تپش و آرامش دل، دو تأثیر متفاوت از ذکر خدا در قلب است؛ یکی از اوصاف مؤمنان حقیقی و راستین این است که هر گاه نام و یاد خدا مطرح شود، قلب هایشان می تپد: انّما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم... اولئک هم المؤمنون حقاً (انفال، 2-3) این تپش ممکن است در اوایل امر مضطربانه و بر اثر ترس و در اواخر مشتاقانه و بر اثر شوق و محبت باشد، بنا بر این اگر نام خدا مطرح شد و چنین حالت و احساسی در قلب پدید نیامد، این نشان آن است که صاحب چنین قلبی حتّی در طلیعه ایمان حقیقی نیز نیست. تأثیر دیگر ذکر خدا در قلب که ممکن است پس از مرحله یاد شده باشد آرامش است: الّذین ءامنوا و تطمئنّ قلوبهم بذكر الله الاّ بذكر الله تطمئنّ القلوب. (2)

15. غفلت از یاد خدا آثار شوم و پیامدهای تلخی دارد:

1. نابینایی دل: همان گونه که اثر یاد خدا بصیرت و بینش دل است، نسیان خدا نیز با کوری همراه است چنان که خدای سبحان می فرماید: أعینهم فی غطاء عن ذکری (کهف، 101) اگر کسی یاد خدا را با قلب ندید، نام خدا را هم بر زبان نمی آورد؛ زیرا کسی که قلب او نابیناست به دام شیطان می افتد: و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین (زخرف، 36). آنان که یاد خدا را عمدا فراموش کرده و در قیامت می فهمند که گرفتار قرین سوء بوده اند و آن روز آرزو دارند میان آن ها و قرین سوء فاصله زیاد باشد: حتّی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین. (زخرف، 38)

2. محرومیت از رحمت خاص: خدای سبحان با این که به همه چیز بیناست، ولی در قیامت به عده ای نمی نگرد و با آنان سخن نمی گوید: لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة (آل عمران، 77) خداوند به آنان نگاه تشریفی همراه با لطف و رحمت ندارد.

ص: 237

1- صافات، 143-144؛ تسنیم، ج 7، ص 537.

2- رعد، 28؛ تسنیم، ج 7، ص 541.

3. قرار گرفتن در فشار و تنگنای زندگی: و من أعرض عن ذكرى فانّ له معيشة ضنكا و نحسره يوم القيامة أعمى. (1)

16. انسان یا در حال نعمت بسر می برد که باید شاکر باشد و یا در سختی بسر می برد که باید صابر باشد؛ از این رو در آیه 152 و 153 به هر دو مطلب اشاره کرد: و اشکروا لی و واستعینوا بالصبر. (2)

17. با این که با مردن ارواح وارد برزخ می شوند و همه آن ها زنده اند، لیکن آیه فقط شهیدان را به زنده بودن اختصاص داد به این علت است که اشاره ای به جایگاه ویژه شهیدان در نزد خدا کرده باشد. ثانیاً ترغیبی برای کسانی که زنده اند به شهادت کرده باشد. (3)

18. قرآن کریم شهیدان را بهره مند از رزق حسن می داند. بهره مندی از رزق حسن به ویژه در باره کسانی که در راه یاری دین خدا و هجرت برای فراگیری معارف الهی کشته شوند یا بمیرند به صراحت بیان شده است:

و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا أو ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا (حج، 58). ممکن است همه این ها اصطلاحاً شهید فقهی نباشند، ولی حکم کلامی همه آن ها به لحاظ اصل اجر و برخورداری از رزق حسن، یکسان است. (4)

19. روح بعد از مرگ باقی است هر چند جسم انسان متلاشی شود: «احیاء». (5)

20. سرچشمه بسیاری از تحلیل ها ناآگاهی از واقعیات است: «لا تقولوا»، «لا تشعرون». (6)

21. موضوع آزمایش انسان ها یک برنامه مستمر و سنت قطعی الهی است لام و نون تأکید ثقیله؛ در «لنبلونکم» نشانه قطعیت و تعبیر به فعل مضارع نشانه استمرار است.

22. و لنبلونکم بشیء من الخوف...؛ خداوند مؤمنین را قبل از وقوع مشکلات از آن ها خبر داد تا بدین وسیله خودشان را برای این گرفتاری ها آماده کنند؛ زیرا اطلاع از چیزی قبل

ص: 238

1- طه، 124؛ تسنیم، ج 7، ص 544.

2- نور، ج 1، ص 237.

3- کاشف، ج 1، ص 241.

4- تسنیم، ج 7، ص 614.

5- نور، ج 1، ص 239.

6- همان.

از وقوع آن صبر بر آن راحت تر است تا صبر بر چیزی که به طور ناگهانی اتفاق می افتد. (1)

در آیه و بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابُوا بِرَأْسِهِمْ رَأْسٌ مُّؤْتَمِرَةٌ لِّخَلْقِهِمْ يَقُولُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ... صابران را دوباره نام برد تا اولاً بشارتشان دهد، ثانياً راه صبر را و این که چه صبیری جمیل است به آن ها یاد بدهد، ثالثاً آن علت واقعی که صبر را بر آدمی واجب می سازد بیان کند و آن این که ما مملوك خداييم و مالك حق دارد هر گونه تصرفی در ملك خود بکند، رابعاً پاداش عموم صابران را که عبارت است از درود خدا و رحمت و راه یافتن معرفی نماید. (2)

23. عدم ذکر متعلق تبشیر، برای توجه دادن به اهمیت و گستردگی آن است. وقتی پاداش صبر به اندازه ای مهم باشد که حدّ مشخصی نداشته باشد ذکر عهده دار آن نیست و پاداش صابران این گونه است که اصلاً به شمارش و حساب در نمی آید: اِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (3)

24. مراد از گفتن انا لله... صرف تلفظ به این الفاظ و بدون توجه به معنای آن نیست و حتی با گفتن و صرف توجه به معنا هم نیست، بلکه باید به حقیقت معنایش ایمان داشت به این که آدمی مملوك خداست و مالکیت خدا حقیقی است. (4)

25. هدف خداوند از آزمایش انسان ها پرورش و تربیت است. این يك قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آن ها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان، آنان را می آزماید؛ یعنی همان گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گذارند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می دهند تا مقاوم گردد. (5)

26. هدایت یافتن صابران يك امر مسلّم و قطعی است؛ زیرا در برخی از آیات در باره افراد دیگر می فرماید: لعلکم تهتدون که نشانه امکان هدایت است چون ممکن است به دستور الهی عمل نکنند، اما در باره صابران چون عمل به وظیفه کردند می فرماید: این ها قطعاً هدایت یافتگان هستند: اولئک هم المهتدون.

ص: 239

1- روح البیان، ج 1، ص 261؛ روح المعانی، ج 1، ص 420؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 129.

2- المیزان، ج 1، ص 531.

3- زمر، 10؛ المیزان، ج 1، ص 531؛ تسنیم، ج 7، ص 644.

4- المیزان، ج 1، ص 531؛ التحریر و التتویر، ج 2، ص 56.

5- نمونه، ج 1، ص 527.

اشاره

إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (158) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (159) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (160) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (161) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (162) وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163)

ترجمه

«صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه های) خداست؛ بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ (و سعی صفا و مروه انجام دهند و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد.) و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار، و (از افعال وی) آگاه است. * کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن ها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز، آن ها را لعن می کنند؛ * مگر آن ها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند؛) من توبه آن ها را می پذیرم، که من توبه پذیر و مهربانم. * کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آن ها خواهد بود. * همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می مانند؛ نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود، و نه مهلتی خواهند داشت. * و خدای شما، خداوند یگانه ای است که غیر از او معبودی نیست. اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص).

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

صفا و مروه از شعائر الهی، لزوم طواف میان صفا و مروه در حج و عمره، دور بودن

رحمت خداوند از کتمان کنندگان دستورات الهی، پذیرش توبه تائبان واقعی، لعنت خدا و ملائکه و مردم نسبت به کفاری که در حال کفر از دنیا رفته اند، مخلد بودن آنان در جهنم و یگانگی خداوند متعال.

ب. ان الصفا و المروة من شعائر الله؛ یعنی صفا و مروه از جمله علائم عبادات خداست. بعضی گفته اند یعنی هر يك از صفا و مروه محل عبادت و اطاعت خداوند می باشد و بعضی گفته اند توجه به آن ها جزو دین است. (1)

ج. صفا از ریشه «صفو» به معنای ناب و خالص است. به سنگ کبودرنگ که از گِل و شیء ناخالص باشد صفا گویند و «صفوان» نیز به همین معناست: کمثل صفوان علیه تراب. (بقره، 264)

«المروة»؛ «مرو» و «مروة» به معنای سنگ نرم بَرّاق است و مروه نام کوه کوچکی است در شمال شرقی مسجدالحرام و رو به روی رکن عراقی.

د. طواف سیری است که پایان آن به آغازش بینجامد، خواه به صورت استداره ای و گردش بر گرد چیزی باشد مانند طواف برگرد کعبه: و لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (حج، 29) یا به صورت رفت و برگشت مکرر و استتاله ای: يطوفون بينها و بین حميم ءان (الرحمن، 144) و مانند سعی بین صفا و مروه که با چهار مرتبه از صفا به مروه و سه مرتبه برگشت از مروه به صفا صورت می گیرد، از این رو در آیه از سعی مزبور به طواف تعبیر شده است: فلا جناح عليه ان يطوف بهما؛ «يَطُوف» در اصل «يتطوف» بوده که برای سهولت تلفظ، «تاء» به «طاء» تبدیل و در طاء ادغام شده است. (2)

ه. - شاید راز این که سعی میان صفا و مروه به حج و عمره مقیده شده این باشد که سعی، عبادتی نفسی و مستحبی مستقل نیست چنان که وقوف در عرفات و مشعر و مبيت در منا نیز عبادت هایی مستقل نیست، برخلاف طواف که مانند نوافل، عبادت و مستحبی نفسی و مستقل است و پس از انجام مناسك، در هر بار تشرف به مسجدالحرام می توان هفت شوط بر گرد کعبه طواف کرد، بلکه در هر شبانه روز ده مرتبه طواف کردن و در طول توقف در مکه مکرمه،

ص: 241

1- مجمع البيان، ج 2، ص 131؛ صافی، ج 1، ص 205.

2- تسنيم، ج 8، ص 24.

به عدد ایام سال یعنی 360 مرتبه طواف کردن مستحب است. چنین استحبایی در باره سعی، محل بحث و تأمل است و دلیل قاطعی بر آن نیست. (1)

و. جمله فانّ الله شاکر علیم دلیل برای جزای محذوف است؛ یعنی اگر کسی خیری را تطوع کرد خدای سبحان به او پاداش خوب خواهد داد. زیرا خداوند شاکر است و در برابر هر احسانی پاداش خوب می دهد. بین تعبیر به شکر و تعبیر اشترا و اجر، تفاوت ادبی به لحاظ لطف و ظرافت یافت می شود، لیکن همچون آن دو، تعبیری تشویقی و از روی تلطف است؛ یعنی شما برای خودتان کار خیر انجام می دهید، ولی خداوند از شما تشکر می کند چنان که اجر و مزد نیز در برابر کاری است که شخص آن را برای غیر خود انجام می دهد. اگر کسی برای خود کار کند و خود را از نقص رها نکرده و به کمال برساند دیگر نباید از خدا مزد بگیرد؛ با این حال خدای سبحان در آیات متعددی از روی تشویق، عنایت و تلطف سخن از مزد به میان می آورد مانند: من ءامن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم. (بقره، 62)

تعبیر «شراء» که در قرآن کریم در باره جهاد و شهادت آمده نیز تعبیری تشویق آمیز است؛ زیرا با این که هیچ کس مالک هیچ چیز نیست، در عین حال چنین آمده است: انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأنّ لهم الجنة. (2)

ز. اصلاح عمل، پالایش آن از هر گونه زشتی است. صلاح و اصلاح هم در مقابل فساد و افساد است: و لا تقسدا فی الارض بعد اصلاحها (اعراف، 56) و هم در مقابل سیئه و اسائه: خلطوا عملاً صالحاً و ائخراً سیئاً (توبه، 102). در قرآن کریم عنوان صلاح و فساد بیشتر در مورد اعمال به کار رفته است. (3)

ح. مراد از «هدی» همان معارف و احکامی است که دین الهی متضمن آن است؛ معارفی که پیروان دین را به سوی سعادت هدایت می کند و مراد از «بینات» آیات و معجزاتی است که دلالتشان واضح و بین است. (4)

ط. کسی که حج و عمره به جا می آورد اشکالی ندارد طواف یعنی سعی میان آن دو کند.

ص: 242

1- همان، ص 30.

2- توبه، 111؛ همان، ص 35.

3- همان، ص 48.

4- المیزان، ج 1، ص 585.

تعبیر «لا جناح» به معنای استحباب نیست، بلکه منظور بیان اصل تشریح است؛ زیرا اگر منظور استحباب بود می بایست بگوید طواف مزبور خوب است نه این که گناهی ندارد. (1)

ی. در تفسیر آیه و من تطوع خیرا... چند قول است:

1. کسی که بعد از انجام طواف و سعی واجب طواف و سعی مستحب به جا آورد. (2)

2. کسی که پس از انجام حج و عمره واجب حج مستحبی به جا بیاورد. (3)

3. کسی که به انواع خیرات و طاعات اقدام کند. (4)

ك. اكثر مفسران معتقدند که مراد از آیه شریفه ان الذین یکتبون ما أنزلنا من البینات و الهدی... یهود و نصاری هستند که امر پیامبر اکرم و نبوت او را با این که در تورات و انجیل وارد گردیده بود کتمان کردند، ولی بعضی معتقدند آیه شریفه شامل کلیه کسانی است که کتمان می کنند آنچه را از خداوند متعال نازل گردیده است. (5)

ل. «اله» به معنای معبود است نه واجب الوجود یا خالق و مانند آن و موارد کاربرد قرآنی این لفظ در معنای یاد شده مؤید آن است. مانند این که می فرماید: أرایت من اتخذ الهه هواه (فرقان، 43) در پیشنهاد بنی اسرائیل به حضرت موسی (علیه السلام) نیز که گفتند: همان گونه که مردم این سرزمین بت هایی برای پرستش دارند، تو نیز برای ما «اله» محسوسی قرار ده: قالوا یا موسی أجعل لنا الها کما لهم ءالهة (اعراف، 138) اله به آن معناست. (6)

نکته ها

1. با این که تمام موجودات این جهان علائم و نشانه هایی از وجود او هستند، لیکن خداوند فقط صفا و مروه را نام برد و آن ها را از شعائر دانست؛ زیرا صفا و مروه را محل عبادت خود قرار داده و به این وسیله مردم از مشاهده آن ها به یاد او می افتند. (7)

ص: 243

1- المیزان، ج 1، ص 580.

2- صافی، ج 1، ص 206؛ کاشف، ج 1، ص 246؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 350.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 133.

4- صافی، ج 1، ص 206؛ نمونه، ج 1، ص 538؛ مراغی، ج 2، ص 28.

5- تبیان، ج 2، ص 45؛ صافی، ج 1، ص 207؛ مراغی، ج 2، ص 30؛ روح المعانی، ج 1، ص 425؛ کشف، ج 1، ص 209.

6- تسنیم، ج 8، ص 103.

7- المیزان، ج 1، ص 580.

2. خداوند متعال با این که منبع جمیع نعمت هاست و همه غرق در احسان او هستند و هیچ کس حقی بر او ندارد که شکرش بر وی لازم آید، ولی در عین حال اعمال صالحی را که بندگان انجام می دهند يك نوع احسان از آن ها نسبت به خود دانسته با این که در واقع او به آن ها احسان کرده که راهنمایی فرموده و توفیق عمل داده است. از این بیان نتیجه می گیریم که اطلاق شاکر بر خداوند متعال به عنوان معنای حقیقی کلمه است نه به عنوان معنای مجازی. (1)

3. اگر مراکز حق توسط گروهی با خرافات آلوده شد نباید از آن دست کشید، بلکه باید با حضور در آن مراکز آنجا را پاک سازی کرده و دست گروه منحرف را از آن کوتاه کرد: فلا جناح علیه... (2)

4. کوه صفا و مروه به ما درس هایی می دهد:

الف. برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او همه حتی كودك شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

ب. در نومیدی ها بسی امید است؛ هاجر مادر اسماعیل در جایی که آب به چشم نمی خورد تلاش کرد خدا هم از راهی که تصور نمی کرد او را سیراب کرد.

ج. سعی صفا و مروه می گوید روزگاری بر سر آن ها بت هایی نصب بود، اما امروز بر اثر فعالیت های پیگیر پیامبر اسلام شب و روز در دامنه اش بانگ لا اله الا الله طنین انداز است. (3)

5. کتمان، گاه به این است که کسی اصل حق را مستور کند و متن آیه و حکم را بیان نکند و گاهی به این است که حق و آیه کتاب الهی مانند تورات و انجیل و قرآن را به میل خود تفسیر کند. جامع هر دو، مفهوم کتمان است و عنوان مزبور هر دو را در بر می گیرد، لیکن یکی کتمان و دیگری تلبیس است؛ صورت نخست که حق را نمی گوید کتمان و آن دیگری تلبیس است. پس تلبیس از برخی جهات غیر از کتمان معهود است چنان که آیه شریفه و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون (بقره، 42) بیانگر آن است. (4)

6. توبه هر گناهی متناسب با همان گناه است؛ توبه ترك نماز، بجا آوردن نماز و توبه

ص: 244

1- همان، ص 581.

2- نور، ج 1، ص 246.

3- نمونه، ج 1، ص 542.

4- تسنیم، ج 8، ص 55.

نپرداختن خمس و زکات، پرداخت آن است، توبه کتمان، بیان حقیقت برای مردم است.

7. یگانه عامل اختلاف توده مردم در مسائل دینی و تفرقه آن‌ها در طریقه هدایت و ضلالت همان کتمان علم از ناحیه علمای منحرف است و دین یک موضوع فطری است که هر فطرتی آن را می‌پسندد و در برابر آن خاضع می‌گردد به شرط این که برای او درست بیان شود. (1)

8. لعن کردن یا از جانب خدای سبحان است یا از جانب فرشتگان یا انسان‌های باایمان: علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين (بقره، 161). لعنت خدا خواه در دنیا و خواه در آخرت همان عذاب و عقوبت اوست: علیهم لعنة الله... * خالدین فیها لا ینخف عنهم العذاب (بقره، 161-162)؛ مسخ برخی از بنی اسرائیل به صورت بوزینه، نمونه‌ای از لعنت خدا در دنیاست: لعنّا اصحاب السبت. (نساء، 47)

لعنت سایر لعنت‌کنندگان یعنی ملائکه، انبیا و مردم باایمان درخواست دوری از رحمت الهی است. (2)

9. اگر لعنت در آیه تکرار شده بدان جهت است که لعنت خدا با دیگران فرق می‌کند؛ لعنت خداوند یعنی ایشان را از رحمت و سعادت دور کند و لعنت مردم یعنی درخواست لعنت از خدا. (3)

10. کتمان حق در صورتی که مردم به اظهار آن نیاز داشته باشند از بزرگ‌ترین گناهان است و لعن اختصاص به کتمان اهل کتاب ندارد، بلکه شامل هر کسی که کتمان حق کند می‌شود؛ زیرا اولاً جمله یکتومون ما انزلنا مطلق است و مقید به چیزی نشده است. ثانیاً ترتب حکم بر وصف مشعر به علیت خواهد بود و در این جا لعن مترتب بر کتمان حق شده است. بنا بر این، شامل هر کسی که کتمان حق کند می‌گردد. (4)

11. کلمه «تواب» در جمله (انا التواب الرحیم) برای مبالغه یا به جهت آن است که او توبه

ص: 245

1- المیزان، ج 1، ص 586.

2- تسنیم، ج 8، ص 67.

3- المیزان، ج 1، ص 587؛ روح المعانی، ج 1، ص 426.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 136؛ کاشف، ج 1، ص 247.

را زیاد و به طور مکرر قبول می کند یا به جهت این که تائب حقیقی را رد نمی کند. (1)

12. سرّ این که رحیم را مقرون به تواب قرار داد برای آن است که بفهماند سبب در قبول توبه آن ها رحمت الهی است. (2)

13. جمله و ماتوا و هم کفار کنایه از اصرار این اشخاص در کفر و لجاجت در مقابل حق است؛ زیرا کسی که از روی بی اطلاعی نه از راه عناد و لجاجت و انکار، حق را نپذیرد در واقع کافر نیست، بلکه مستضعف است و حکم او به دست خداست. (3)

14. نظیر آیه 161 بقره: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كَفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

آیه 91 آل عمران است: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كَفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

با این تفاوت که در آیه دوم نتیجه لعنت خدا و ملائکه و مردم بیان شده است و آن گرفتاری در جهنم است.

15. لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون؛ در این قسمت از آیه به جای آن که لعنت ذکر شود، عذاب ذکر شد و این خود می رساند که آن لعنت و دوری از خدا: اولئك عليهم لعنة الله والملائكة و... تبدیل به عذاب می شود. (4)

16. گرفتاران در آتش به نگهبانان جهنم می گویند: از خدای خویش بخواهید يك روز به ما تخفیف دهد: وقال الذين في النار لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب (غافر، 49)، اما این خواسته آنان پذیرفته نمی شود: و ما دعاء الكافرين الا في ضلال. (5)

17. گروهی هم در دنیا و هم در آخرت ملعون اند؛ چنان که خدای سبحان می فرماید: لعنهم الله في الدنيا و الاخرة (احزاب، 57) همچنین لعنت صفت فعل خدا (یعنی عذاب) و آتش مصداق بارز آن است در نتیجه آنان که هم اکنون ملعون اند هم اکنون نیز در آتش اند. اگر

ص: 246

1- تبيان، ج 2، ص 49.

2- تبيان، ج 2، ص 49؛ كاشف، ج 1، ص 248.

3- الميزان، ج 1، ص 588.

4- الميزان، ج 1، ص 589.

5- غافر، 50؛ تسنيم، ج 8، ص 93.

کسی همچون رسول اکرم اهل معراج و درون بینی باشد، حقیقت جهنم و معذبان در آن را هم اکنون می بیند. توضیح این که اگر ظاهر آیه ای بر آتش بودن گناه دلالت کند و دلیل عقلی یا نقلی معتبر برخلاف آن نباشد، بلکه ادله عقلی آن را تأیید کند، چنان ظاهری حجت است.

خدای سبحان می فرماید: رهبران شرک و کفر، مردم را به آتش فرا می خوانند؛ و جعلناهم أئمة يدعون الى النار (قصص، 41). ظاهر این آیه آن است که هر عقیده و عمل بد مانند الحاد و ظلم که سران کفر مردم را به آن فرا می خوانند، آتش است. این نکته در باره کسانی که اموال یتیمان را ظالمانه تصرف می کنند چنین آمده که هم اکنون آنان آتش می خورند: ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا. (1)

18. سؤال: چگونه خداوند لعنت همه مردم را بیان فرموده است و حال آن که در میان مردم کسانی هستند که کافر را لعن نمی کنند؟

پاسخ:

1. هر فردی از افراد مردم، کافر را یا در دنیا یا در آخرت یا در دنیا و آخرت لعن می کنند چنان که قرآن می فرماید: و يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا. (عنكبوت، 25)

2. هیچ فردی از لعن کردن به ظالم خودداری نمی کند و کافر هم جزو ظالمین است.

3. این تعبیر در واقع يك نوع تأکید و ابراز تنفر و بیزاری همه جهانیان از افرادی است که مرتکب چنین گناه بزرگی می شوند. (2)

19. در آیه 159 و 160 چند التفات به کار رفته است:

الف. در ذیل آیه ان الذين يکتمون... از تکلم التفات به غیبت شده؛ یعنی به جای این که بفرماید من آن ها را لعن می کنم فرموده: خدا آنان را لعن می کند. نکته این التفات آن است که مقام تشدید و غضب است و در چنین مواردی اگر نام فاعل بزرگی ذکر شود آن هم نام با عظمتی مثل «الله» شدت و اهمیت را بهتر مجسم می سازد.

در آیه الا الذين تابوا... التفات به تکلم آن هم متکلم وحده شده است: اتوب عليهم؛

ص: 247

1- نساء، 10؛ تسنیم، ج 8، ص 96.

2- نمونه، ج 1، ص 556.

نکته آن هم این است که اینجا مورد ترحم و اظهار لطف و محبت است. در چنین موردی هر چه اسما و صفات کنار گذاشته شود و شخص فاعل خود مستقیماً انجام عمل را به عهده بگیرد دلالت بر میزان لطف و رحمت بیشتری دارد. (1)

20. و الهکم اله واحد دلالت بر توحید و انحصار الوهیت در ذات مقدس خدا دارد و البته مراد از این وحدت، وحدتی است که لایق ساحت مقدس اوست (که همان بی مثال بودن و شبیه و نظیر نداشتن ذات اوست). (2)

21. از این نظر وصف الرحمن الرحیم را پس از لا اله الا هو ذکر نمود که علت استحقاق عبادت را بیان کرده باشد؛ یعنی او از این جهت شایستگی الوهیت دارد که از روی رحمت خود نعمت های بزرگی که غیر او قدرت اعطای آن ها را ندارد به بندگان خود بخشیده است؛ زیرا رحمت به معنای نعمت بخشی بر محتاجان است. (3)

آیه 164-167

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (164) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (165) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (166) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (167)

ترجمه

در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگ زنده

ص: 248

1- المیزان، ج 1، ص 589.

2- المیزان، ج 1، ص 594.

3- المیزان، ج 1، ص 596.

نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاك خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند. * بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آن‌ها که ایمان دارند، عشقتشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است و آن‌ها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آن‌ها می‌هراسند). * در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود. * و (در این هنگام) پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر به دنیا بر می‌گشتیم، تا از آن‌ها [= پیشوایان گمراه] بیزاری جویم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند! (آری)، خداوند این چنین اعمال آن‌ها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می‌دهد و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

نشانه‌های خداوند در آفرینش نظام هستی، علاقه مشرکان به معبودان خویش، علاقه شدیدتر مؤمنان نسبت به خداوند، انحصار قدرت در خداوند، بیزاری جستن رهبران شرك از پیروان خود به هنگام مشاهده عذاب و بیزاری پیروان از رهبران کافر، تجسم اعمال در قیامت و خلود کفار در جهنم.

ب. «خلق» گاهی به معنای آفریدن است و زمانی به معنای مخلوق و در قرآن کریم در دو معنا آمده است مانند أفعینا بالخلق الاول (ق)، 15) که به معنای خلقت است و مانند و من نعمه نكسه فی الخلق (یس، 68) که به معنای مخلوق است.

خلق به معنای خلقت و به معنای مخلوق يك حقیقت است نظیر ایجاد و وجود و با تعدد نسبت متفاوت می‌شود و چنین تعددی مایه تعدد حقیقت نخواهد شد. (1)

ص: 249

ج. واژه سحاب در قرآن گاهی به لحاظ لفظ، مفرد محسوب می شود مانند و السحاب المسخر و گاهی به لحاظ معنا جمع ملحوظ می گردد مانند سحابا تقالاً. (1)

د. تنها خدای سبحان خالق است و غیر او احدی خالق نیست: خلق السموات بغير عمد ترونها... * هذا خلق الله فأروني ماذا خلق الذين من دونه (لقمان، 10-11) و خالق با غیر خالق یکسان نیست: أ فمن يخلق كمن لا يخلق أفلا تذكرون (نحل، 17) و تنها خالق است که شایسته عبادت است.

آفرینش آسمان ها و زمین، از آن رو که تنها آفریننده آن خدای سبحان است، آیت کبرای خداوند و نشان توحید اوست و غیر خدا اگر به عنوان مجرای فیض خالقیت، چیزی را آفرید به اذن خداست چنان که عیسیای مسیح فرمود: ائی اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله (آل عمران، 49) اگر از دیگران خلق، رزق، حفظ و مانند آن نشئت می گیرد همه آن ها مظاهر قدرت و مجاری فیض خدای متعالی هستند، از این رو اگر خدای سبحان در برخی آیات فرمود: فتبارك الله أحسن الخالقين (مؤمنون، 14) یا و هو خير الرازقين (مؤمنون، 72) برای این است که کسی نپندارد خدا خالق و رازق است و دیگران نیز خالق و رازق اند، ولی خداوند احسن و خیر است.

در جای دیگر به لسان حصر تنها خدا را خالق و رازق معرفی می کند: انّ الله هو الرّزاق ذو القوّة المتین (ذاریات، 58) و الله خالق کلّ شیء (رعد، 16). خلاصه تحلیلی که از برهان خلقت ارائه شد این بود که فقط خدای سبحان خالق است و چون خالق ربّ و ربّ معبود است، پس تنها خدا معبود است. (2)

ه. - مراد از «سما» در اینجا فضای بالای سر انسان است، نه سماواتی که در آن فی خلق السموات و الارض و مانند آن آمده است. (3)

و. آمد و رفت منظم شب و روز از لحاظ این که دارای نظام مخصوصی است و هیچ گاه در این نظام اختلال و هرج و مرج راه پیدا نمی کند، دلیل بزرگی بر وجود خداوند داناست.

ص: 250

1- اعراف، 57؛ همان، ص 177.

2- تسنیم، ج 8، ص 184.

3- همان، ص 193.

منظور از اختلاف شب و روز، کوتاهی و بلندی آن هاست که بر اثر دو عامل طبیعی پیدا می شود: نخست حرکت شبانه روزی زمین بر گرد خود که شب و روز را به وجود می آورد. دوم حرکت انتقالی به دور خورشید. (1)

ز. در این که مراد از «انداد» چیست سه قول است:

1. بیشتر مفسرین بر این عقیده اند که مراد از «انداد» بت هایی است که مشرکین آن ها را مانند خدا قرار می دادند. (2)

2. منظور پیشوایان ستمکار و بت ها هستند. (3)

3. منظور فقط پیشوایان ستمکار است. (4)

ح. محبت انواعی دارد:

1. محبتی که منشأ آن لذت باشد مانند محبت دو همسر به یکدیگر.

2. محبتی که منشأ آن نفع رسیدن به محب باشد مانند محبت به اشیای سودآور.

3. محبتی که منشأ آن فضل و کمال محبوب باشد خواه نفعی به محب برسد یا نه مانند محبت اهل علم با یکدیگر به خاطر علم.

4. محبت عاطفی مانند محبت والدین به فرزند. (5)

ط. بعضی از مفسران کلمه «لو» را برای تمنی دانسته اند، ولی برخی شرطیه می دانند و جزای آن محذوف است و جمله ای همچون

«لروا سوء فعلهم و سوء عاقبتهم» خواهد بود. (6)

ی. حذف جواب «لو» در آیه 167 برای بیان شدت عذاب مشرکان است. گویا دردناکی عقوبت خدایی که همه قدرت ها از آن اوست و عذابش بسیار سخت است، در عبارت نمی گنجد و قابل بیان نیست و حسرت و ندامت مشرکان غیر قابل وصف است. (7)

ص: 251

1- المیزان، ج 1، ص 600.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 151؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 358؛ روح البیان، ج 1، ص 270؛ روح المعانی، ج 1، ص 432.

3- صافی، ج 1، ص 209.

4- مراغی، ج 2، ص 39.

5- تسنیم، ج 8، ص 268.

6- نمونه، ج 1، ص 566.

7- تسنیم، ج 8، ص 294.

ک. منظور از کسانی که پیروی شدند، پیشوایان و رؤسای مشرک از نوع انسان است. (1)

ل. در معنای آیه و تقطعت بهم الاسباب چند وجه است: 1. یعنی وسایل ارتباطی که در دنیا میان آن ها برقرار بود قطع شود. (2) 2. اسباب خویشاوندی که به وسیله آن عاطفه و ترحم نسبت به هم داشتند قطع گردد. (3) 3. پیمان های الفت و محبت و مودت که با هم بسته بودند منقطع شود. (4)

نکته ها

1. آیه شریفه 164 بقره نظیر آیه 190 آل عمران و آیه 6 یونس است با این تفاوت که در دو آیه اول می فرماید: در خلقت نظام هستی نشانه هایی است برای خردمندان یا کسانی که تعقل کنند: لایات لاولی الالباب و لایات لقوم یعقلون، در سوره یونس می فرماید: نشانه هایی است برای پرهیزکاران: لایات لقوم یتقون؛ از مجموع آیات فوق استفاده می شود تنها پرهیزکاران خردمند هستند.

2. کاربرد «ریح» در قرآن کریم به صورت مفرد، گاهی برای عذاب و گاه برای غیر آن است مانند اذ أرسلنا علیهم الريح العقیم (ذاریات، 41) و آن جا که به صورت جمع استعمال شده برای رحمت است مانند و أرسلنا الریاح لواقع. (5)

3. علت این که در حرکت کشتی ها منفعت را ذکر کرد با این که گاهی وسیله ضرر نیز واقع می شوند این است که کلام در بیان ذکر نعمت هاست به علاوه هر کس که آن ها را وسیله و ضرر و خسارت دیگری قرار می دهد منفعت خود را قصد می کند و منفعت کشتی ها، مسافرت و حمل و نقل کالاها در کسب و تجارت است. (6)

4. اگر خداوند مؤمنین را مدح فرمود که آن ها محبت بیشتری به خدا دارند، به این جهت است که شدت محبت انحصار تبعیت از امر خدا را دنبال دارد؛ یعنی کسی که محبتش به خدا

ص: 252

1- مجمع البیان، ج 2، ص 154؛ کاشف، ج 1، ص 256؛ مراغی، ج 2، ص 40.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 155؛ مراغی، ج 2، ص 40.

3- روح البیان، ج 1، ص 271؛ روح المعانی، ج 1، ص 434؛ کشاف، ج 1، ص 212.

4- کشاف، ج 1، ص 212؛ مجمع البیان، ج 2، ص 155.

5- حجر، 22؛ همان، ص 201.

6- مجمع البیان، ج 2، ص 146.

شدت یافت متابعتش هم منحصر در خدا می شود. (1)

5. استعمال محبت در خداوند در امثال آیه قل ان کنتم تحبون الله... (آل عمران، 31) استعملی حقیقی است برای این که در آیه مورد بحث جمله اشد حباً لله دلالت دارد بر این که محبت به خدا شدت و ضعف دارد و این محبت در مؤمنین شدیدتر است. (2)

6. عمل کافر اقسامی دارد که برای هر کدام از آن ها حکم خاص است:

الف. عمل اقتصادی و مانند آن در دنیا؛ این گونه از عمل ها اثر وضعی و تکوینی خاص خود را دارد و در اصل باروری آن نه ایمان شرط است و نه الحاد مانع. تعبیر قرآن کریم در این باره چنین است: من کان یرید الحیاة الدنیا وزینتها نوفّ الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون. (هود، 15)

ب. کارهای خیر توصلی که مشروط به قصد قربت نیست مانند احسان، ایثار، انفاق غیر عبادی و... این گونه از اعمال ممکن است مایه ازدیاد نعمت، طول عمر، شکوه مادی و نظیر آن گردد. هر چند اثر معنوی را به همراه نخواهد داشت.

ج. عمل عبادی؛ مانند پرستش بت، قصد تقرب به سوی خدا، نیت دریافت شفاعت بت نزد خدا و مانند آن. این گونه از اعمال همانند بت های آنان اسم بی مسمّاست و چون پوچ و درون تهی است هیچ وزنی ندارد و از همین رو برای آن ها میزان نصب نمی شود: اولئك الذین کفروا بایات ربّهم ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا. (کهف، 105)

ص: 253

1- المیزان، ج 1، ص 613.

2- المیزان، ج 1، ص 612؛ مفاتیح الغیب، ج 4، ص 176.

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (168) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالشُّعْرِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (169) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (170) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمِي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (171) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (172)

ترجمه

ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام های شیطان، پیروی نکنید؛ چه این که او دشمن آشکار شماست. * او شما را فقط به بدی ها و کار زشت فرمان می دهد (و نیز دستور می دهد) آنچه را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید. * و هنگامی که به آن ها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید.» می گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم.» آیا اگر پدران آن ها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آن ها پیروی خواهند کرد)؟! * مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر، صدا می زند، ولی آن ها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند. * ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، بخورید و شکر خدا را به جا آورید؛ اگر او را پرستش می کنید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

استفاده از غذای حلال و پاکیزه و عدم پیروی از گام های شیطان، عداوت شیطان و فرمان او به زشتی ها، پیروی کفار از نیاکان خویش، تمثیل کفار به گوسفندانی که از نهیب چوپان جز خواندن و ندایی چیزی نمی شنوند، استفاده از رزق طیب الهی و شکرگزاری در برابر نعمت ها خداوند.

ب. کلمه «اکل» در اصل به معنای جویدن و بلعیدن است، لیکن به عنوان کنایه در مطلق تصرفات در اموال استعمال می شود و جهتش این است که در آن تصرفات نیز منظور اصلی انسان، خوردن است. (1)

ج. بخورید از آنچه در زمین است در حالی که حلال و پاک است؛ حلال به معنای چیزی که ممنوعیتی نداشته باشد و طیب به چیزهایی گفته می شود که موافق طبع سالم انسانی است. (2)

د. مقصود از شیطان، هر جنّ و انس و حیوان سرکش و متمرّد است. (3)

ه. - تعبیر «خطوات» شاید اشاره باشد به این که انحرافات فردی و ناهنجاری های اجتماعی نوعاً تدریجی است و افراد و جوامع غالباً گام به گام به سقوط و انحطاط کشیده می شوند. (4)

و. در این که منظور از خطوات چیست و جوهی ذکر شده است: 1. اعمال شیطان. 2. وسوسه های شیطان. 3. گام های شیطان. (5)

ز. سوئی که شیطان اولیای خود را به آن امر می کند معصیت الهی و به ویژه بزرگ ترین گناه یعنی شرك است. (6)

ح. نخستین گام شیطان در اضلال انسان بعد از تلقین جهل علمی و القای اندیشه باطل، وسوسه عملی است. گاه این وسوسه در همان حدّ تشویق کردن و نشان دادن راه گناه است و در صورتی که این راهنمایی تأثیری در به دنبال کشیدن و به پیروی واداشتن انسان نداشت، شیطان با افزودن بر وسوسه و رساندن آن به حدّ امر، کوشش می کند که خواسته خود را بر انسان تحمیل کند. بنا بر این، نخست وسوسه و پس از آن امر است. «وسوسه» زمینه امر و امر همان وسوسه متکامل است. (7)

ط. «سوء» مرتبه ضعیف گناه و «فحشاء» مرتبه شدید آن است. فحشا گناهی است که زشتی و قبح آن روشن و غیر قابل انکار است و اختصاص به انحراف های جنسی ندارد. بنا

ص: 255

1- المیزان، ج 1، ص 632.

2- نمونه، ج 1، ص 569؛ روح البیان، ج 1، ص 272؛ المیزان، ج 1، ص 613.

3- تسنیم، ج 8، ص 479.

4- همان، ص 495.

5- روح المعانی، ج 1، ص 437؛ مجمع البیان، ج 2، ص 158؛ کاشف، ج 1، ص 258؛ مراغی، ج 2، ص 43؛ روح البیان، ج 1، ص 272.

6- تسنیم، ج 8، ص 519.

7- همان، ص 521.

بر این، هر گناهی هم سوء است و بدین جهت از آن به سیئه یاد می شود و هم فاحش است؛ زیرا عموم «الفواحش» شامل آن خواهد شد، لیکن چون تقابل قاطع شرکت است می توان گفت اگر دو عنوان یاد شده با هم جمع شوند، نظیر آنچه در جمله یا مرکم بالسوء و الفحشاء آمده هر کدام معنای خاص خود را دارد، اما چنانچه به یکی از دو عنوان اکتفا شود، احتمال عموم یا اطلاق کاملاً موجه است. (1)

ی. در مرجع ضمیر «لهم» اختلاف است: عده ای قائلند که به مشرکین عرب بر می گردد و برخی قائلند که منظور همان «الناس» می باشد و از خطاب یا ایها الناس به غیبت «لهم» عدول کرد تا بفهماند این ها به خاطر غوطه ور شدن در جهل و نادانی شایسته خطاب نیستند. (2)

ک. در تقدیر و تفسیر و تأویل آیه شریفه و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء... و جوهی ذکر شده است از جمله:

1. بعضی معتقدند مراد این است که مثل تو ای پیامبر که کفار را به ایمان و توحید دعوت می کنی چون آوازدهنده چهارپایان است به این معنا که همان گونه که چهارپایان تنها صدای چوپان را می شنوند ولی معنای آن را درک نمی کنند، کفار نیز از دعوت تو فقط آوازی می شنوند و حقیقت را درک نمی کنند.

2. مقصود این است که مثل کافران در خواندن بت ها مانند چوپانی است که چهارپایان را با کلماتی می خواند و حال آن که آن ها از آن کلمات چیزی نمی فهمند. (3)

ل. «دعاء» مطلق درخواست توجه است مانند و ما دعاء الکافرین الّافی ضلال (رعد، 14) و «دعوت» دعای خاص است یا از جهت تالی مرتبه یا از جهات دیگر مانند له دعوة الحق (رعد، 14). برخی از مفسران دعا و ندا را مرادف دانسته اند. (4)

م. جمله ان کنتم اياه تعبدون که در پی واشکروا لله آمده بدین معناست که اگر شما در ادعای عبادت و ایمان راستگو هستید، خدا را شکر کنید که لازمه عبادت، شکر کردن است

ص: 256

-
- 1- همان، ص 522.
 - 2- مراغی، ج 2، ص 44؛ روح البیان، ج 1، ص 247؛ صافی، ج 1، ص 211؛ روح المعانی، ج 1، ص 438؛ کشاف، ج 1، ص 213؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 188.
 - 3- روح البیان، ج 1، ص 274؛ روح المعانی، ج 1، ص 439؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 190.
 - 4- تسنیم، ج 8، ص 578.

هر چند خود شکر الهی نحوی از عبادت خداست، چنان که عبادت خدا را می توان مصداق کامل شکر او دانست و چون عبادت برای غیر خدا روا نیست این گونه از شکر عبادی نیز برای غیر او سزا نخواهد بود. (1)

نکته ها

1. واژه شیطان به صورت مطلق و نکره به شیطان جنّی انصراف دارد مانند: و حفظاً من کلّ شیطان مارد (صافات، 7) و کاربرد آن در انسان یا حیوان با قرینه است مانند: و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم (بقره، 14). گاه منظور از شیطان خصوص ابلیس است که با وسوسه موجب لغزش آدم و حوا و اخراج آنان از بهشت شد: فوسوس لهما الشیطان (اعراف، 20) و گاه معنای عام و فراگیر آن مقصود است مانند: ائما الخمر و المیسر... من عمل الشیطان. (2)

2. در قرآن کریم هر جا دستور به استفاده از مواهب طبیعی را می دهد، دستور به کار خیری می دهد یا این که انسان را از کار زشتی برحذر می دارد مانند: کلوا و اشربوا و لاتسرفوا (اعراف، 31)، کلوا و اطعموا البائس الفقیر (حج، 38)، کلوا و ارعوا انعامکم (طه، 54)، کلوا من رزق ربکم و اشکروا له (سبأ، 15) و کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا (مؤمنون، 51). به زنبور عسل هم که از مواهب طبیعی استفاده می کند بعد از آن دستور به حرکت می دهد: ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبیل ربک ذللاً. (3)

3. وسوسه، در کلّ نظام آفرینش خیر و برکت و رحمت است؛ زیرا در پی وسوسه، انسان در مبارزه و جنگ درون به جهاد اکبر راه یافته و به تهذیب نفس و تزکیه روح می رسد و به ولایت الهی نایل می شود. (4)

4. جمله خطوات الشیطان گویا اشاره به يك مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که انحراف ها و تبهکاری ها غالباً به تدریج در انسان نفوذ می کند نه به صورت دفعی و فوری. مثلاً

ص: 257

1- همان، ص 609.

2- مائده، 90؛ تسنیم، ج 8، ص 479.

3- نحل، 69؛ نور، ج 1، ص 257.

4- تسنیم، ج 8، ص 504.

برای آلوده کردن يك جوان به مواد مخدر ابتدا به صورت تماشاچی حاضر می شود، سپس استفاده از مواد مخدر به صورت تفریحی و رفع خستگی، بعد به قصد این که در مدت کوتاهی آن را ترك می کند و در آخر شخص به صورت يك معتاد کامل در آمده است. (1)

5. این که در آخر آیه انه لکم عدو مبین شیطان دشمن آشکار معرفی شده است یا به خاطر دشمنی او از روز اول با آدم است که به واسطه نافرمانی در برابر سجده آدم همه چیز خود را از دست داد، یا به دلیل این است که دستورات او همچون قتل و جنایت و تبهکاری برای همه آشکار است یا به علت این است که شیطان صریحا دشمنی خود را با انسان خبر داده و کمر به عداوت او بسته است و اعلام نموده لاغوينهم أجمعين. (2)

6. با این که جمله و ان تقولوا علی الله... بعض سوء و فحشاء است، لیکن آن را جداگانه ذکر کرد زیرا ان تقولوا... مشتمل بر اکبر کبائر که شرك به خدا و افترا بر اوست می باشد. (3)

7. یکی از راه های تربیت راه تمثیل و تشبیه معقول به محسوس است که در قرآن کریم مطرح شده به نمونه ای از آن اشاره می شود:

الف. تمثیل حق و باطل به آب حیات بخش و کف روی آب. (رعد، 17)

ب. تمثیل حق و باطل به شجره طیبه و شجره خبیثه. (ابراهیم، 26)

ج. تمثیل اعمال کفار به خاکستر در برابر باد. (ابراهیم، 18)

د. تمثیل دیگری از اعمال کفار به سراب. (نور، 39)

هـ. تمثیل معبودان دروغین به بیت عنکبوت. (عنکبوت، 41)

و. تمثیل غیبت به خوردن گوشت برادر مرده. (حجرات، 12)

8. فرمود: و اشکروا لله... و نفرمود

«واشکروا لنا» تا بر مسأله توحید دلالت بیشتری داشته باشد و به همین جهت به دنبال آن فرمود: ان کنتم اياه تعبدون تا انحصار را دلالت کند چون اگر فرموده بود

«ان کنتم تعبدونه» این انحصار را افاده نمی کرد. (4)

ص: 258

1- نمونه، ج 1، ص 572.

2- نمونه، ج 1، ص 573.

3- التحریر و التنویر، ج 2، ص 104.

4- المیزان، ج 1، ص 645.

9. قبل از تأمین زندگی مردم و محبت به آنان انتظار تشکر از آنان را نداشته باشید: کلو... و اشکروا. (1)

10. در آیه یا ایها الناس کلو مما فی الارض... فرمود: از آنچه در زمین است، لیکن در آیه یا ایها الذین ءامنوا... من طیبات ما رزقناکم فرمود: از غذاهای پاک که به شما مؤمنین روزی دادیم. این تفاوت گویا اشاره به این است که نعمت های پاکیزه در اصل برای افراد باایمان آفریده شده است و افراد بی ایمان به برکت آن ها روزی می خورند. (2)

11. تکیه بر روی «طیب» از آن جهت است که ملاک حلال و حرام روشن گردد آنچه پاکیزه و طبع پسند است باید حلال و مجاز باشد و آنچه خبیث، تنفر آور و کثیف است باید تحریم گردد. (3)

12. شکرگزاری خدا به انحای سه گانه قلبی، جوارحی و لسانی تقسیم می شود؛ اعتقاد به این که نعمت از خدای سبحان است، شکر قلبی است و صرف نعمت در جای مناسب خود شکر جوارحی، و با زبان خدا را سپاس کردن شکر لسانی است. (4)

آیه 173-176

اشاره

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لَعَبْرٍ إِلَهٍ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (173) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (174) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (175) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (176)

ترجمه

خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر

ص: 259

1- نور، ج 1، ص 262.

2- نمونه، ج 1، ص 581.

3- احسن الحديث، ج 1، ص 314.

4- تسنیم، ج 8، ص 608.

آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست (و می تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند آمرزنده و مهربان است. * کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می فروشند، آن ها جز آتش چیزی نمی خورند؛ (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.) و خداوند، روز قیامت، با آن ها سخن نمی گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی کند و برای آن ها عذاب دردناکی است. * اینان، همان هایی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند؛ راستی چه قدر در برابر عذاب خداوند، شکینا هستند! * این ها، به خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با نشانه ها و دلایل روشن،) نازل کرده و آن ها که در آن اختلاف می کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به وجود می آورند،) در شکاف (و پراکندگی عمیقی قرار دارند).

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

بیان برخی از محرّمات مانند مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی که نام خدا به هنگام سربریدن بر آن برده نشده، عدم حرمت استفاده از برخی محرّمات به هنگام اضطرار، تجسم اعمال کتمان کنندگان حقایق و عدم لطف خداوند به آنان، علت عذاب کفار اختیار گمراهی بر هدایت و اختلاف آنان در کتاب آسمانی خداوند.

ب. اهلال، بلند کردن صدا را گویند و مقصود از آن در تلبیه نیز همین معناست. راز تعبیر از ماه شب اول به «هلال» و از دیدن آن به «استهلال» نیز این است که بیننده هنگام دیدن آن با صدای بلند می گوید: [هَذَا قَمَرٌ \(1\)](#).

ج. در جاهلیت گاهی برخی ساربان ها که در بیابان برای فرو نشانیدن عطش خود آبی نمی یافتند، خون پای شتر را می مکیدند. عنوان حرمت دم در قرآن کریم به این خون خواری ها و مانند آن ناظر است. [\(2\)](#).

ص: 260

1- تسنیم، ج 8، ص 615.

2- همان، ص 630.

د. اضطرار مذکور در آیه شریفه، اعم از اضطرار و اکراه فقهی است و از این رو حلیت مردار برای مضطر، اختصاص به اضطرار در مقابل اکراه ندارد. (1)

ه. - جمله فلا اثم علیه و مانند آن در این گونه آیات ناظر به نفی اصل گناه بوده و بهاین معناست که خدای مبدءاً مغفرت و رحمت، حرمت خوردن مردار را از مضطر برداشته و آن را بر وی حلال کرده است و چیزی را که خداوند که تنها مصدر تشریح و قانون گذاری است حلال کرده باشد هیچ محذوری در ارتکاب آن نیست. (2)

و. در تفسیر جمله فمّن اضطر غیر باغ و لا عاد... اقوال مختلفی وجود دارد:

1. بعضی گفته اند یعنی از محرّمات مزبور به قصد طلب لذت نخورد و از مقداری که به آن رفع گرسنگی می شود تجاوز نکند. (3)
2. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: منظور از باغی کسی است که علیه امام حق خروج کند و مراد از عادی کسی است که راهزنی کند که در حال اضطرار هم خوردن مردار بر آنان حلال نیست و امام باقر (علیه السلام) می فرماید: عادی یعنی سارق و باغی کسی است که برای خوشگذرانی یا سرگرمی به شکار می رود نه برای انتفاع خانواده خویش. (4)
3. این که با توجه به معنای «بغی» که ظلم و ستم است منظور این است که اجازه خوردن گوشت های حرام مخصوص کسانی است که سفر آن ها سفر ستم و گناه نباشد. (5)

ز. در معنای جمله و ما اهلّ به لغیر الله دو قول است: 1. در موقع ذبح غیر نام خدا برده شود. 2. برای غیر خدا (بت و امثال آن) کشته شود. (6)

ح. منظور از آیه 174 تعریض به اهل کتاب است؛ زیرا آن ها بسیاری از چیزهای حلال و پاکیزه داشتند که رؤسا و بزرگانشان تحریم کرده بودند و در کتاب های آن ها هیچ گونه دلیلی بر حرمت آن ها نبود، از این رو آن ها حقیقت را کتمان می کردند تا ریاست و جاه و جلال و

ص: 261

1- همان، ص 643.

2- همان، ص 645.

3- احسن الحدیث، ج 1، ص 316؛ روح المعانی، ج 1، ص 441؛ مراغی، ج 2، ص 49.

4- نور الثقلین، ج 1، ص 154-155.

5- مجمع البیان، ج 2، ص 168؛ نمونه، ج 1، ص 584؛ روح المعانی، ج 1، ص 441.

6- کاشف، ج 1، ص 264؛ مراغی، ج 2، ص 49؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 192.

ط. در مقصود از جمله و انّ الذین اختلفوا فی الكتاب دو وجه ذکر شده است:

1. عده ای بر این عقیده اند که منظور کفار می باشند که در قرآن اختلاف کردند، عده ای گفتند سحر است و بعضی گفتند این کلامی است که از دیگران یاد گرفته است. (2)

2. قول دوم این است که منظور اهل کتاب است که در تورات اختلاف کردند. (3)

ی. منظور از «الذین» در آیه ان الذین یکتبون ما انزل الله من الكتاب... یهود می باشند و مقصود از آنچه کتمان می کردند دو احتمال است: بعضی می گویند علایم و اوصاف پیامبر است و بعضی می گویند آن ها احکام الهی را پنهان داشتند. بنا بر این مراد از کتاب بنا بر قول اول تورات است و بنا بر قول دوم ممکن است قرآن باشد و ممکن است بر کتب آسمانی دیگر حمل گردد. (4)

ک. تعبیر و بیان حصری جمله اولئك ما یا کلون فی بطونهم الا النار افزون بر افاده این مطلب که عمل قبیح و مال حرام، به ظاهر مال و در باطن آتش است به این نکته نیز اشاره دارد که گرچه برخی انسان ها که گاهی از مال حلال و گاه از حرام تغذیه می کنند، هم آتش می خورند و هم غیر آتش، و همه شکم خویش را با آتش پر نمی کنند؛ زیرا اصل دین آن ها فی الجملة محفوظ است، لیکن کسی که با دین فروشی تغذیه کند، تغذیه او فقط از آتش است و چیزی جز آتش نمی خورد؛ زیرا کتمان حق و دین فروشی، چیزی از دین و حق برای چنین شخصی باقی نمی گذارد تا گاهی از غیر آتش و گاهی از آتش تغذیه کند. (5)

ل. مقصود آیه شریفه و لا- یکلّمهم الله یوم القیامة این است که خداوند با آن ها مکالمه تشریفی ندارد و آنان کلام لطف آمیز او را نمی شنوند، وگرنه سخنان قهرآمیز مانند «اخشوا» (مؤمنون، 108) را خواه بی واسطه و خواه با واسطه فرشته می شنوند. (6)

ص: 262

1- المیزان، ج 1، ص 645.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 176.

3- کشاف، ج 1، ص 217.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 170.

5- همان، ص 35.

6- همان، ص 38.

م. در مفهوم جمله فما اصبرهم علی النار 2 احتمال است: 1. آن ها چقدر بر آتش جرأت دارند. 2. آن ها چقدر در آتش باقی خواهند ماند چنان که گفته می شود فلان شخص چقدر بر توقف در زندان صبر دارد. (1)

ن. راز قرار گرفتن مغفرت پس از هدایت و عذاب پس از ضلالت این است که مغفرت نتیجه شیرین هدایت، و عذاب ثمر تلخ ضلالت است، چنان که خدای سبحان فرمود: آن ها پیش از این که مغفرت را بدهند و عذاب را بگیرند هدایت را دادند و ضلالت گرفتند: اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة، بنا بر این منشأ مغفرت، هدایت و منشأ عذاب، ضلالت است. (2)

س. معنای این تعبیر که «آنان هدایت را فروختند و ضلالت را گرفتند» این نیست که این داد و ستد در بیرون از محدوده جان آنان انجام گرفته و اصل هویت آنان همچنان محفوظ است، بلکه آنان در حقیقت خودشان را که با فطرت الهی آفریده شده و مهتدی بودند به آتش فروختند. (3)

ع. اگر کسی خود را به آتش فروخت و آتش بر او ولایت یافت و اصل او شد، چگونه می تواند بر آتش صبر کند: فما اصبرهم علی النار. صبر در صورتی است که شخص هویت خود را از دست ندهد. اگر کسی طعمه آتش شد توان صبر بر آن را ندارد، بنا بر این اگر چه خدای سبحان به صورت صیغه تعجب می فرماید: فما اصبرهم، لیکن این تعجب برای آن است که آنان توان صبر ندارند. (4)

ف. «شقاق» آن است که کسی در يك سو و دیگری در سوی دیگر قرار گیرد که گفته می شود: بین این دو، شکاف است. شکاف و شقاق سبب می شود که هیچ يك از این دو به دیگری دسترسی نداشته باشد. (5)

ص: 263

1- مفاتیح الغیب، ج 5، ص 206؛ کشاف، ج 1، ص 216.

2- تسنیم، ج 9، ص 55.

3- همان، ص 59.

4- همان، ص 61.

5- همان، ص 74.

1. علت این که لحم خنزیر را مورد حرمت قرار داد با این که کلیه قسمت های بدن خنزیر حرام است، آن است که لحم آن مهم ترین قسمت های بدن را تشکیل می دهد و انتفاع از آن برده می شود. (1)
2. با توجه به این که خوردنی های حرام بیش از مواردی است که در آیه مطرح شده، بنا بر این کلمه «أثمًا» نشانه حصر است و منظور از آن حصر اضافی در برابر تحریم های جاهلیت است. قاعده اضطرار اختصاص به خوردنی ها ندارد؛ از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: پزشکی به مریض دستور استراحت داده است برای نمازش چه کند؟ امام (علیه السلام) آیه شریفه را تلاوت کردند و فرمودند: نماز را خوابیده بخواند. (2)
3. جمله ان الله غفور رحیم دلیلی است بر این که این تجویز خدا و رخصتی که داده از باب این بوده که خواسته است به مؤمنین تخفیفی دهد وگرنه مناط نهی و حرمت در صورت اضطرار نیز هست. (3)
4. این آیات اشارتی بر مسأله تجسم اعمال دارد؛ زیرا در ابتدا می فرماید: این عمل که آن ها دارند و احکام خدا را به قیمتی نازل می فروشند، آتش خوردن است و در آیه بعد می فرماید: این که آن ها درآمد ناچیز را بر بیان آیات خدا ترجیح می دهند ترجیح گمراهی بر هدایت است. سپس می فرماید: ترجیح عذاب بر مغفرت است. (4)
5. از این که قرآن کریم فرمود آن ها کتمان حق را به بهای کمی فروختند، منظور این نیست که اگر کتمان حق در برابر بهای زیاد بود این معاوضه جایز بود، بلکه منظور و فایده این تعبیر آن است که در برابر کتمان ما انزل الله هر اندازه از متاع دنیا که بگیرند باز اندک می باشد. (5)
6. اطلاق نار بر اکل حرام از باب اطلاق مسبب بر سبب است و سرّ این که کلمه بطون را ذکر نمود با این که اکل در بطون واقع می شود آن است که اشاره به این معنا کند که آن ها

ص: 264

1- مجمع البیان، ج 2، ص 167.

2- نور الثقلین، ج 1، ص 154.

3- المیزان، ج 1، ص 645؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 194.

4- المیزان، ج 1، ص 645.

5- مجمع البیان، ج 2، ص 171.

7. از آیه شریفه و لا- یکلمهم الله يوم القيامة و آیه ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قليلاً اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یکلمهم الله... (آل عمران، 77) استفاده می شود که یکی از بزرگ ترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که خداوند با مردم باایمان از طریق لطف سخن می گوید؛ بدیهی است مفهوم سخن گفتن خداوند با بندگانش این نیست که خدا زبان دارد و جسم است، بلکه او با قدرت بی پایانش امواج صوتی را در فضا می آفریند و به گونه ای که قابل درک و شنیدن باشد (همان گونه که در وادی طور با موسی سخن گفت) و یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می گوید. به هر حال این لطف بزرگ پروردگار مخصوص بندگان شایسته الهی است. (2)

8. سؤال: از بعضی آیات استفاده می شود که خداوند با مجرمان و کافران نیز سخن می گوید: فلنستلن الذین ارسل الیهم و لنستلن المرسلین (اعراف، 6) یا اخسئوا فیها و لا تکلمون (مؤمنون، 108) در حالی که این آیه می فرماید: خداوند با آنان سخن نمی گوید؟

پاسخ: منظور از سخن گفتن در آیات مورد بحث، سخن از روی لطف و احترام و محبت خاص است نه سخنی که به عنوان بی مهری و تحقیر و طرد و مجازات باشد که این خود یکی از دردناک ترین کیفرهاست یا این که گفته شود در قیامت مراحل و مواقف مختلفی وجود دارد؛ در برخی مواقف خداوند سخن می گوید و در برخی از مواقف با آنان سخن نمی گوید. (3)

9. شأن نزول آیه شریفه ان الذین یکتُمون اگر چه یهود می باشد، لیکن مورد مخصص نیست و عمومیت آیه شریفه به حال خود باقی است و شامل هر انسانی که احکام الهی را کتمان کند می شود. بنا بر این، کسانی که فضایل اهل بیت را که در قرآن کریم صریحاً و به اشاره بیان شده کتمان کنند و آیات را به نحو دیگری تفسیر و تأویل کنند مشمول این آیه هستند. (4)

ص: 265

1- کاشف، ج 1، ص 267.

2- نمونه، ج 1، ص 592.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 172؛ نمونه، ج 1، ص 593؛ روح البیان، ج 1، ص 280.

4- اطیب البیان، ج 2، ص 303.

10. برای گناه کتمان، هشت تهدید پی در پی آمده است. پنج تهدید در آیه 174 و دو تهدید در آیه 175 و یک تهدید در آیه 176. شاید در مورد هیچ گناه دیگری این همه تهدید پشت سر هم نیامده باشد؛ زیرا خداوند کتاب آسمانی را چنان روشن و همراه با دلایل مختلف نازل کرد، لیکن در عین حال گروهی منفعت طلب دست به تحریف زدند یا کتمان کردند. (1)

آیه 177-182

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (177) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (178) وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (179) كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (180) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (181) فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (182)

ترجمه

نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی شرق و (یا) مغرب کنید؛ (و تمام گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگانی در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز

ص: 266

1- نور، ج 1، ص 267-268.

را بر پا می دارد و زکات را می پردازد و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می کنند و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ این ها کسانی هستند که راست می گویند؛ (و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛) و این ها هستند پرهیزگاران. * ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و او [= قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما. و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. * و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید. * بر شما نوشته شده: «هنگامی که یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزگاران.» * پس کسانی که بعد از شنیدنش آن را تغییر دهند، گناه آن، تنها بر کسانی است که آن (وصیت) را تغییر می دهند؛ خداوند، شنوا و داناست. * و کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل يك جانبه او به بعض ورثه)، یا از گناه او (که مبادا وصیت به کار خلافی کند) بترسد، و میان آن ها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ (و مشمول حکم تبدیل وصیت نمی باشد). خداوند، آمرزنده و مهربان است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تبیین اوصاف ابرار در 15 امر اعتقادی، عملی و اخلاقی، مقرر شدن حق قصاص در مورد کشته شدگان؛ آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن، گذشتن از قصاص از ناحیه ولی مقتول و گرفتن دیه، لزوم وصیت به هنگام احتضار، معصیت بودن تبدیل وصیت از ناحیه وصی بدون دلیل و عذر و عدم گناه تغییر وصیت در صورت مصلحت و پیشگیری از نزاع در میان وارثان.

ب. قرآن کریم همواره ابن سبیل را در ردیف نیازمندانی شمرده که باید به آنان کمک شود. در روایت نیز ابن سبیل به «المنقطع به»، یعنی مسافر وامانده تفسیر شده است (1)، بنا بر این مقصود از ابن سبیل در قرآن مسافر وامانده و نیازمند است هر چند در شهر خود ثروتمند باشد. (2)

ج. «برّ» جامع بین عقاید، اخلاق و اعمال، و نماز یکی از اعمال برّ است. اساس بر و نیکی، عقاید حق است؛ عقاید صحیح، اخلاق طاهر و اعمال صالح را در بر و در پی دارد. برّ در امثال فرمان خدای سبحان است؛ نه صرف توجه به بیت المقدس، از این رو برّ و نیکی و مسائل ارزشی را خداوند باید معین کند، بر همین اساس در آیه مورد بحث پس از آن که تلازم میان برّ و توجه به شرق و غرب نفی شد، با توضیح فرمان خدای سبحان در بخش عقاید، اخلاق و اعمال، تلازم میان ایمان و اخلاق و اعمال صالح با برّ و فضیلت ثابت شد. (3)

د. برّ و نیکی مرکب از اعتقاد و عمل صالح است، پس اگر کسی به اصول دین معتقد نبود یا معتقد به مبانی دین بود لیکن بر اساس آن اعتقاد عمل نکرد این مرکب از او منتفی است و او از برّ و نیکی سهمی ندارد؛ زیرا مرکب با انتفای برخی اجزای آن از بین می رود، بدین سبب قرآن کریم ایمان و عمل صالح را در کنار یکدیگر ذکر می کند. آیه مورد بحث نیز به منزله شرح آیاتی است که مدار سعادت را ایمان و عمل صالح بیان می کند. (4)

ه. - از عناصر محور برّ، ایمان و اعتقاد و ارادت یکسان به همه فرشتگان است، از این رو «ملائکه» به صورت جمع مُحلی به الف و لام الملائکة آمده است، پس مؤمن همان گونه که به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که به ترتیب با اذن پروردگار عهده دار علم، رزق و حیات اند، ایمان دارد باید به عزرائیل هم ایمان و ارادت داشته باشد و اگر کسی بر اثر انزجار از مرگ، به حضرت عزرائیل بی ایمان یا کم ارادت بود مشمول آن برّ نیست. (5)

و. راز تقدیم ملائکه بر کتاب و تقدیم کتاب بر نبیین: الملائکة و الكتاب و النبیین این

ص: 268

1- مجمع البیان، ج 1-2، ص 477.

2- تسنیم، ج 9، ص 81.

3- همان، ص 91.

4- همان، ص 105.

5- همان، ص 107.

است که به وسیله «فرشته‌ها»، «کتاب آسمانی» بر «پیامبر» نازل می‌شود. (1)

ز. نظر به اهمیت آزاد کردن بردگان و رفع بردگی در اسلام، خدای سبحان نفرمود به بردگان انفاق مال کنید، بلکه فرمود: اءتی المال... و فی الرقاب. مراد از فی الرقاب نیز «فی فك الرقاب» است. از سوی دیگر بنده‌ها تحت تکفل سرپرست خویش اند و همچون یتیمان و مساکین نیستند که اگر به آن‌ها مال داده نشد بمیرند. (2)

ح. اطلاق عنوان عهد شامل عهد خدا با خلق و خلق با خالق و خلق‌ها با هم می‌شود و بعضی آیات شاهدند. (3)

ط. صابر در «بأساء و ضراء» غیر از صابر «حین البأس» است. آنچه در آیه مورد بحث واقع شده ترتیب از شدید به اشد است؛ زیرا ضراء از بأساء شدیدتر است چنان که حین البأس از ضراء شدیدتر است. (4) «بأساء و ضراء» آن فقر و ضرر و بیماری است که زمانی طولانی دامنگیر انسان است، اما «حین البأس» شدت تألم و سهمگینی خطر زودگذر، مانند زمان جنگ را گویند و از همین رو که استمرار ندارد با عنوان «حین» از آن یاد شده است. (5)

ی. منظور از این ایمان در آیه ولكن البر من امن بالله... همان ایمان کاملی است که هیچ‌گاه آثار آن از آن جدا نمی‌شود؛ گواه بر این معنا جمله اولئك الذین صدقوا است. در این جمله راستگویی را به طور مطلق ذکر فرموده؛ یعنی از هر نظر و از هر جهت راست می‌گویند چه در اعمال قلبی و چه در اعمال بدنی. بنا بر این، آن‌ها در ایمان خود صادق و راستگو هستند چنان که خداوند می‌فرماید: فلا وربك لا يؤمنون حتی يحكموك فيما... (6)

ك. در معنای جمله و اءتی المال علی حبه چند وجه گفته شده است:

1. ضمیر «علی حبه» به مال بر می‌گردد؛ یعنی مال را با محبتی که به آن دارند انفاق می‌کنند. (7)

ص: 269

1- همان.

2- تسنیم، ج 9، ص 121.

3- همان، ص 124.

4- روح المعانی، ج 2، ص 72.

5- تسنیم، ج 9، ص 126.

6- نساء، 65؛ المیزان، ج 1، ص 650.

7- منهج الصادقین، ج 1، ص 371؛ نمونه، ج 1، ص 599.

2. ضمیر به «ایتهاء» بر می گردد و آن (ایتهاء) هر چند در جمله نیست، لیکن از وءاتی المال استفاده می شود؛ یعنی مال را از روی علاقه و محبت به اعطا و بخشش به خویشاوندان و غیر آن ها بدهد. (1)

3. ضمیر به «الله» بر می گردد؛ یعنی مال را در راه محبت خدا و خالصا لوجه الله به خویشاوندان و غیر آن ها بدهد. (2)

ل. «قصاص» به معنای مقابله به مثل در جنایت عمدی است. قصاص را از آن جهت قصاص گویند که در تعقیب جنایت و در پی آن است از این رو به داستان و سرگذشت دنباله دار و پی در پی قصه می گویند. (3)

م. منظور از من عفی له قاتل است و مقصود از اخیه ولی مقتول است. (4)

ن. بر عفوکننده که ولی مقتول است لازم است که روشی نیکو پیش بگیرد و آن این است که در مطالبه دیه سختگیری نکند. (5)

س. فمن اعتدی بعد ذلك یعنی بعد از عفو و گرفتن دیه قاتل را بکشد یا بعد از عفو و گرفتن دیه کس دیگری غیر از قاتل را بکشد. (6)

ع. «معروف»، مطلق خیر است. آنچه نزد شرع با عقل برهانی یا دلیل نقلی معتبر به رسمیت شناخته شده «معروف» و آنچه نزد شرع به وسیله یکی از دو راه یاد شده، نکره و ناشناخته است «منکر» است، بر همین اساس خیر را خواه واجب یا مستحب، معروف می گویند و به همین معیار شرّ، منکر است. (7)

ف. به صرف قتل بی گناه، کسی از حوزه اسلام و ایمان خارج نمی شود و از آنجا که ایمان او محفوظ است از برادران ایمانی جامعه مؤمن محسوب می شود و می توان او را برادر مقتول نامید، بنا بر این در تعبیر از قاتل به «اخ» توجیهاتی مانند اخوت قومی و قبیله ای، اخوت به

ص: 270

1- کشاف، ج 1، ص 218؛ مجمع البیان، ج 2، ص 179.

2- کاشف، ج 1، ص 271؛ کشاف، ج 1، ص 218.

3- قاموس، ج 6، ص 12.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 188.

5- همان.

6- المیزان، ج 1، ص 656؛ مراغی، ج 2، ص 63؛ روح البیان، ج 1، ص 286؛ مجمع البیان، ج 2، ص 188؛ روح المعانی، ج 1، ص 448.

7- تسنیم، ج 9، ص 168-169.

لحاظ قبل از قتل و اخوت به لحاظ توبه پس از قتل، ضروری نیست، گرچه هر يك از آن ها ممکن است. (1)

ص. برای تذکر به این نکته که حکم الهی قصاص بر اساس عقل است نه بر پایه عاطفه، خدای سبحان فرمود: اگر چه تخفیف و رحمت جعل شده و به اولیای دم اجازه تخفیف و دستور رحمت داده شده و آنان نیز حق عفو دارند، لیکن این تخفیف و امکان عفو، فرع است و اصل و اساس، اعمال قصاص است: و لكم فی القصاص حیوة یا أولى الألباب لعلکم تتقون. (2)

ق. قصاص، از سویی به سود جانی و قاتل است؛ زیرا اگر پیش از مبادرت به جنایت و قتل بداند که در صورت ارتکاب، او را قصاص خواهند کرد دست به جنایت و قتل نمی زند. پس از آلوده شدن به قتل عمد نیز با بررسی حکم قصاص اگر به آن راضی شود و توبه کند از عذاب قیامت رهایی می یابد؛ و از سوی دیگر، به سود مجنی علیه است، زیرا در مظلومیت نمی ماند؛ از سوی سوم به سود اولیای مقتول زیرا با قصاص تشفی می جویند و هم به سود جامعه است؛ زیرا با عبرت گرفتن دیگران و هراس آنان از قصاص، جلو خونریزی و آدم کشی ظالمانه در جامعه گرفته می شود. (3)

ر. وصیت ذاتا واجب نیست و تنها از برخی ادله، استحباب آن استظهار می شود، مگر آن که حق الله یا حق الناس بر ذمه او باشد و کسی نداند یا بر فرض دانستن تعهدی نسبت به ادای آن نداشته باشد، بنا بر این حتی در مورد وجوب، واجب نفسی و تکلیف تعبدی محض نیست، بلکه واجب مقدمی است و برای اعلام حق خدا یا حق مخلوق، وجوب طریقی دارد. (4)

ش. مقصود از «خیر» در ان ترك خیرا مطلق مال است نه مال زیاد. استنباط «مال فراوان» از کلمه «خیر» در این آیه، به دلیل خارجی یعنی روایت مأثور از حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است (5) وگرنه عنوان خیر در آیه مورد بحث مانند آیه و انه لحب الخیر لشدید

ص: 271

1- همان، ص 170.

2- همان، ص 187.

3- همان، ص 196.

4- همان، ص 213.

5- تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 159؛ درّ المنثور، ج 1، ص 422-423.

(عادیات، 8) و و ما تنفقوا من خیر (بقره، 272 و 273) مطلق مال را می فهماند. (1)

ت. واژه «أقربین» در الوصیة للوالدین و الاقربین همه ارحام، حتی پدر و مادر را شامل می شود، ولی برای بیان اهمیت وصیت برای پدر و مادر، آن دو جداگانه ذکر شده اند. اگر تنها یکی از پدر و مادر زنده بودند نیز این حکم ثابت است و قید اجتماع مدخلیت ندارد. (2)

ث. قید بالمعروف ناظر به عادلانه و معقول بودن وصیت است، به گونه ای که هم وصیت به نحو معروف باشد و هم مالی که آن را وصیت می کند (موصی به)، بنا بر این نباید پیکره وصیت، غیر معروف باشد مانند آن که وصیت کند مقداری از اموالش را در راه نشر کتب ضلال هزینه کنند؛ همچنین نباید مقدار مال وصیت شده غیر معروف باشد مانند آن که وصیت کند یک درهم یا نصف درهم به فلان شخص بدهید که موجب هتک حیثیت موصی له است. (3)

خ. جنفا: «جنف» به معنای انحراف از صراط مستقیم و تمایل به گمراهی است. در برابر آن «حنف» است که به معنای انصراف از ضلالت و تمایل به استقامت و درستی است. (4)

ذ. سرّ این که خداوند در باره اصلاح کننده وصیت فرمود: «گناهی بر او نیست» و از مأجور بودن وی سخن نگفت، آن است که غالباً میانجی اصلاح، با پرس و جو موجب منقصت ذی حق می شود و شاید تصور شود که این کار گناه است، از این رو نیاز بود خداوند برای نفی چنین تصویری بفرماید: آنگاه که تغییردهنده قصد اصلاح داشته باشد، گناهی بر او نیست. (5)

نکته ها

1. قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: با صادقین و راستگویان باشید؛ یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (توبه، 119). در آیه 177 بقره اوصاف و ویژگی های

ص: 272

1- تسنیم، ج 9، ص 218.

2- همان.

3- تسنیم، ج 9، ص 220.

4- همان، ص 250.

5- همان، 254.

صادقین را معرفی می کند: اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون.

2. از این آیه شریفه استفاده می شود گرچه قبله يك امر مهم است و از شعائر الهی محسوب می شود، لیکن شعائر وقتی الهی خواهد بود که ریشه در درون انسان داشته باشد. بنا بر این، قبله چه بیت المقدس باشد چه مسجدالحرام، اصالت و موضوعیت ندارد آنچه که اصالت دارد همان ایمان درونی انسان به خداوند و قیامت است که آن ایمان در ابعاد زندگی انسان تجلی پیدا کند و آن افعال و اوصافی که در آیه شریفه بدان اشاره شده است از انسان ظاهر شود. (1)

3. شاید راز تقدیم انفاق های قبلی بر آزاد کردن برده آن باشد که انفاق به سائل، یتیم و ابن سبیل برای حفظ اصل حیات آن هاست، ولی انفاق برای آزاد کردن برده جهت تحصیل کمال حیات آن هاست. (2)

4. در جمله لیس البر خداوند به جای این که «برّ» به کسر «راء» را تعریف فرماید «برّ» به فتح «راء» را بیان فرمود برای این که توصیف و تعریف کسانی که دارای این صفت اند شده باشد، ضمنا اشاره به این است که مفاهیم خالی از مصداق هیچ گونه ارزشی ندارد و اساسا روش قرآن همین است که در هر مورد افرادی را که دارای این اوصاف هستند بیان می کند و به شرح مفهوم صفات قطع نظر از دارندگان قناعت نمی کند. (3)

5. سرّ این که در مسأله بخشش مالی خویشاوندان را بر دیگران مقدم داشت، آن است که آن ها در این مورد از دیگران سزاوارتر هستند چون هم صدقه حساب می شود، هم صله رحم انجام شده است. (4)

6. سرّ این که یتیمان بر سایر مصارف مقدم داشت آن است که طفل صغیری که تهیدست است و پدرش را از دست داده و هیچ راه درآمدی ندارد به طور معمول نیازش از دیگران بیشتر است. (5)

ص: 273

1- تسنیم، ج 9، ص 121.

2- همان.

3- المیزان، ج 1، ص 649.

4- کشف، ج 1، ص 219؛ روح البیان، ج 1، ص 282؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 371.

5- روح البیان، ج 1، ص 282.

7. علت این که صداقت ابرار را به صورت فعل ماضی «صدقوا» بیان کرد، آن است که بفهماند این صفات و ویژگی ها در این گروه استقرار یافته است. (1)

8. کلمه «صابرین» منصوب آورده شد و مرفوع خوانده نشد (صابرون) تا به عظمت امر صبر اشاره کرده باشد و می خواهد فضیلت و شرافت صبر را بفهماند که مبدأ همه کمالات انسانی است. (2)

9. اوصافی که خدای سبحان در این آیه از ابرار شمرده همان اوصافی است که در آیات ان ابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا برشمرده است و نیز در آیات دیگر فرموده: کلا ان کتاب الابرار لفی علیین * و ما ادریک ما علیون * کتاب مرقوم * یشهده المقربون... عینا یشرب بها المقربون. با جمع بندی این آیات به دست می آید که خداوند ایشان را به عباد الله بودن توصیف کرده و برای عباد خود این وصف را بیان کرده که ان عبادی لیس لك علیهم سلطان و از سوی دیگر مقربین را توصیف کرده به این که: و السابقون السابقون * اولئک المقربون. از مجموع همه این آیات به دست می آید که این «عباد الله» که در آخرت به سوی نعمت خدا سبقت می گیرند همان هایی هستند که در دنیا به سوی خیرات سبقت می گیرند. (3)

10. مقصود از «شیء» حق قصاص است و نکره بودن برای آن است که هر گونه حقی را شامل شود؛ چه تمام حق قصاص باشد یا قسمتی از آن مانند مواردی که اولیای دم متعدد باشند و بعضی از اولیای دم حق خویش را نسبت به قاتل عفو کنند، در این موقع قصاص در کار نخواهد بود و به جای آن باید دیه پرداخت شود. (4)

11. تعبیر از صاحب خون در آیه شریفه به برادر به منظور تحریک حس محبت و رأفت است و حکایت از این می کند که عفو و بخشش در این گونه موارد محبوب تر است. (5)

12. سؤال: اگر گفته شود که خداوند چگونه فرموده قصاص واجب است با این که اولیا

ص: 274

1- روح المعانی، ج 1، ص 445.

2- المیزان، ج 1، ص 651.

3- المیزان، ج 1، ص 652.

4- همان، ص 656.

5- المیزان، ج 1، ص 656؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 326؛ نمونه، ج 1، ص 612.

مخیر هستند که قصاص کنند یا دیه بگیرند یا به طور کلی عفو کنند؟

پاسخ: 1. یا منظور این است که قصاص در صورتی که اولیای مقتول آن را اختیار کنند واجب است؛ زیرا واجب گاهی به طور تعیین ثابت می شود و گاهی به طور تخییر.

2. قصاص يك امر واجب است، لیکن موضوع این امر واجب مطالبه ولی مقتول است؛ زیرا قصاص حق الناس است و ادای حق الناس فقط در صورت مطالبه آن لازم است. (1)

13. جمله ان الله سمیع علیم دلالت بر وعید و تهدید نسبت به تغییردهندگان وصیت دارد. (2)

14. در آیه و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب، فقط ارباب عقل را مخاطب قرار داد تا دلالت کند بر این مطلب که کسانی که ارزش و اهمیت حیات را می فهمند و بر آن محافظت می کنند، عقلا هستند. (3)

15. در باره قصاص، دو نکته را باید در نظر داشت:

الف. اگر ولی دم نتوانست در محکمه ثابت کند که کسی را که کشته قاتل عمد بوده و بر اساس قصاص او را کشته است، به حکم حاکم شرع مجازات می شود، گرچه نزد خدا عذر دارد.

ب. برای پیشگیری از هرج و مرج، احتیاط آن است که در قصاص نیز به حاکم مراجعه شود تا به نظم جامعه و حکومت عهده دار نظم آسیبی نرسد. (4)

16. مفهوم آیه الاثنی بالاثنی این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود، بلکه اولیای زن مقتول می توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آن که نصف مبلغ دیه را بپردازند. (5)

17. شاید تعبیر از مال به خیر برای این است که باید از طریق خیر و مشروع به دست آید و به طریق مشروع صرف شود؛ زیرا مالی که از طریق مشروع تحصیل نشود، خیر نیست، بلکه

ص: 275

1- مجمع البیان، ج 2، ص 185.

2- کشف، ج 1، ص 224.

3- مراغی، ج 2، ص 64.

4- تسنیم، ج 9، ص 179.

5- نمونه، ج 1، ص 611.

شر است. ضمناً اطلاق مال به «خیر» نشان می دهد که اسلام ثروت و سرمایه ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود خیر و برکت می داند و بر افکار نادرست آن ها که ذات ثروت را چیز بدی می دانند خط بطلان می کشد. (1)

18. در آیه شریفه فمن بدلته بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه موضوع تبدیل را تکرار کرد، حال آن که می توانست به جای آن از ضمیر استفاده نماید: «فانما اثمه علیهم» تا بدین طریق به علت گناه یعنی تبدیل وصیت اشاره کرده باشد. (2)

19. قصاص سبب بازداری مردم از تکرار قتل است: لعنکم تقون. (3)

20. وصیت باید بر اساس معروف یعنی عقل پسند باشد نه از روی کینه و انتقام. زیرا از ارث تنها برخی بهره مند می شوند؛ اگر در میان اقوام کسانی هستند که از ارث محروم اند یا ارث آن ها کم است با وصیت به طور معروف در مورد توسعه سهمیه آنان اقدام کند. (4)

21. تغییر و تبدیل وصیت صحیح، ممنوع است، لیکن اگر عمل به وصیت عامل فتنه میان ورثه شود، تغییر آن زیر نظر حاکم شرع اشکالی ندارد و به تعبیر دیگر عمل به وصیت مهم است، ولی رفع فتنه اهم است و اصل اهم و مهم را باید رعایت کرد. (5)

ص: 276

1- نمونه، ج 1، ص 615.

2- المیزان، ج 1، ص 667؛ روح المعانی، ج 1، ص 453.

3- نور، ج 1، ص 277.

4- نور، ج 1، ص 378.

5- همان.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (183) أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (184) شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (185) وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (186) أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَّاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَّاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُواهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (187)

ترجمه

ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید. * چند روز معدودی را (باید روزه بدارید). و هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بدارد). و بر کسانی که روزه برای آن ها طاقت فرساست، (همچون بیماران مزمن، و پیرمردان و پیرزنان)، لازم است کفاره بدهند: مسکینی را اطعام کنند. و کسی که کار خیری انجام دهد، برای او بهتر است و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید. * (روزه، در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن، برای راهنمایی مردم، و نشانه های هدایت، و فرق میان حق و باطل، در آن نازل شده است. پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد. و آن کسی که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن روزه بگیرد. خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را. هدف این است که این روزها را تکمیل کنید و خدا را بر این که شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید باشد که شکرگزاری کنید. * و هنگامی که بندگان من،

از تو در باره من سؤال کنند (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم. پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند). * آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آن ها لباس شما هستند و شما لباس آن ها؛ (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آن ها آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید. و بخوری و بیاشامید تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد؛ سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید. این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

و جوب روزه بر مسلمانان، هدف از روزه تحصیل تقوا، و جوب روزه در ایام معین (ماه رمضان)، لزوم افطار روزه بر مریض و مسافر و ناتوان، ماه رمضان ماه نزول قرآن، لزوم افطار بر مریض و مسافر به منظور آسان گیری بر آنان، اجابت دعا در صورت درخواست از خداوند، حلال بودن مباشرت در شب های ماه رمضان و زن و مرد به منزله لباس برای یکدیگر.

ب. چنان که از ظاهر آیه کما کتب علی الذین من قبلکم و سایر مواردی که این کلمه در قرآن به کار رفته است استفاده می شود منظور از «من قبلکم» همان امت های پیش از اسلام و پیروان پیامبران پیشین مانند حضرت موسی و حضرت عیسی است، ولی این آیه در مقام اثبات این معنا نیست که تمام امت های گذشته مکلف به انجام روزه بوده اند یا این که روزه آنان همانند این روزه بوده است. پس این تشبیه فقط از جهت اصل و جوب روزه است نه از جهت وقت و دیگر خصوصیات آن و به اصطلاح آیه از جهت تشبیه و خصوصیات آن اطلاق ندارد. (1)

ص: 278

ج. منظور از علی سفر در آیه، کوچ کردن و در حال مسافرت بودن است (نه آنکه هنوز سفر نکرده یا از سفر بازگشته است) که در این حال، روزه در ایام دیگری بر انسان واجب می‌گردد. (1)

د. راز تفاوت تعبیر در باره مرض و سفر: فمن كان منكم مریضاً أو علی سفر این است که مرض بر بیمار قاهر است، از این رو نمی‌توان شخص را مسلط بر مرض دانست و گفت «علی مَرَضٍ»، لیکن سفر مقهور شخص است و با تصمیم او پدید می‌آید، از این رو می‌توان گفت «علی سفرٍ». (2)

ه. - «تطوع» به معنای داوطلب بودن است؛ یعنی انسان خودش داوطلبانه کاری را انجام دهد که اطاعت خدا هم هست بدون این که در انجام آن کراهتی داشته باشد حال چه این که آن عمل الزامی و واجب باشد و چه غیر الزامی و مستحب. پس معنای آیه می‌شود: روزه بر شما واجب شده است... پس آن را به طور رغبت بجا بیاورید نه با کراهت چون هر کس عمل خیر را با رغبت بیاورد بهتر است تا همان عمل را با اکراه بیاورد، لیکن بعضی بر این عقیده اند که این جمله می‌فرماید: غذا به بیش از یک مسکین دهد یا زیادتراً از مقدار خوراک به یک مسکین دهد بهتر است. (3)

و. شاهد ماه رمضان بودن به این معناست که انسان همچنان زنده و هوشیار بماند تا ماه رمضان فرارسد و آدمی از فرارسیدنش آگاه شود و این شهادت هم نسبت به تمامی ماه صادق است و هم نسبت به بعضی از آن (مانند این که آدمی در اوایل ماه مسافر باشد و اواخر آن حاضر شود). (4)

ز. از ماه‌های سال تنها نام ماه رمضان در قرآن آمده است. از ماه‌های رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم با تعبیر عام الا شهر الحرم (توبه، 5) و منها أربعة حرم (توبه، 36) و از ماه‌های حج یعنی شوال، ذیقعد و ذیحجه نیز به عنوان أشهر معلومات (بقره، 197) یاد شده است نه نام ویژه آن‌ها. (5)

ص: 279

1- تسنیم، ج 9، ص 262.

2- همان.

3- المیزان، ج 2، ص 15؛ مجمع البیان، ج 2، ص 206؛ کاشف، ج 1، ص 283؛ روح البیان، ج 1، ص 291؛ کشف، ج 1، ص 226.

4- المیزان، ج 2، ص 14.

5- تسنیم، ج 9، ص 325.

ح. خدای سبحان ماه رمضان را به نزول قرآن در آن معرفی می کند، پس عظمت این ماه به لحاظ روزه نیست، بلکه معرف حقیقی ماه رمضان، «ظرف نزول قرآن بودن» آن است؛ قرآنی که حاوی معارف و احکام فراوانی است که یکی از آن ها روزه است. (1)

ط. عنوان هدایت اگر در مقابل فرقان قرار گیرد هدایت خاص خواهد بود، چون تفصیل، قاطع شرکت است و اگر مطلق ذکر شود هدایت عام است که تفریق بین حق و باطل از مصادیق آن محسوب می گردد. در آیه 185 عنوان هدایت دو بار ذکر شده؛ یک بار به طور مطلق که در قبال چیزی (فرقان) واقع نشده. در این جا منظور از هدایت همان معنای عام است. بار دیگر در قبال فرقان واقع شده که در این جا مقصود از آن هدایت خاص است. (2)

ی. من شهد به معنای «من رأی الهلال» (هر که هلال را دید) نیست تا به صرف رؤیت هلال رمضان، روزه بر همه واجب باشد، بلکه «شاهد» در مقابل غایب است و غیبت و شهادت، همان سفر و حضر است. (3)

ک. دعا سه درجه دارد: 1. دعا به زبان استعداد؛ این گونه دعا قطعاً اثر می کند چون اگر موجودی استعداد دریافت کمال و فیض را داشت و نقص در قبول قابل نبود در فاعل یعنی خداوند سبحان، بخل و امساک نیست و او هر موجودی را که به استعدادی مجهز شود، به مقصد می رساند: قال ربنا الذی أعطى کل شیء خلقه ثم هدی (طه، 50). در باره این قسم از دعا چنین آمده است که همه آنچه در آسمان ها و زمین اند، خدا را می خوانند: یسئله من فی السموات و الارض (الرحمن، 29) و نیز می فرماید: و اءاتکم من کل ما سألتموه (ابراهیم، 34)؛ یعنی هر چه را به لسان استعداد خواستید به شما داد، وگرنه خداوند بسیاری از ادعیه به لسان مقال را که با استعداد همراه نیست رد می کند.

تذکر: اگر سؤال به زبان استعداد تام باشد حرف «من» در و اءاتکم من کل ما سألتموه برای تبعیض نیست وگرنه می تواند معنای تبعیض را در بر داشته باشد.

2. دعا به زبان حال که نازل تر از لسان استعداد است. نزد بعضی حال همان استعداد است،

ص: 280

1- همان.

2- همان، ص 372.

3- همان، ص 373.

گاهی انسان حال و استعداد مقطعی و گذرا پیدا می کند و قلبش با خلوص متوجه خدا می شود که در این حال دعایش مستجاب است. در این قسم نیز همچون قسم اول، یعنی زبان استعداد، دعای لفظی مطرح نیست فقط حالت خضوع، درخواست، التجا و مانند آن پدید می آید که شخص چیزی را طبق حالت ویژه ای که دارد از خداوند درخواست می کند، هر چند استعداد آن به نصاب تام نرسیده باشد.

3. دعا به زبان قال؛ این گونه دعا کردن در تأثیر مانند دو قسم سابق نیست، هر چند صبغه عبادی آن محفوظ است:

«الدعاء معَّ العبادة» (1).

ل. مقصود از الخیط الابيض و الخیط الاسود سفیدی صبح و سیاهی شب است. در ابتدای طلوع فجر صادق هر يك از روشنایی صبح و تاریکی شب به صورت نخعی در امتداد افق نمودار می شود. (2)

م. مقصود از ليلة الصّیام به قرینه ثمَّ اتمّوا الصّیام الی الّیل شبهایی است که فردای آن روزه گرفته می شود؛ مانند «ليلة الجمعة» که قبل از روز جمعه است نه شبی که روز قبل آن زمان روزه بوده است و چون جنس شب مراد است، همه شب های روزه در ماه رمضان و غیر آن را شامل می شود. (3)

ن. هنّ لباس لکم و اتمّ لباس لهنّ؛ در این تشبیه لطیف تشبیه همسر به لباس نکات تربیتی دقیقی است که برخی از آن ها بدین شرح است:

1. لباس مانع از آسیب است. ازدواج هر چند اطفای غریزه را به همراه دارد، لیکن صبغه ملکوتی آن صیانت از گناه و حراست از نگاه آلوده است. آنچه از حضرت رسول اکرم رسید که

«من تزوّج فقد أحرز نصف دینه» (4) ناظر به همین نکته فاخر است. زن با انتخاب شوهر و مرد با انتخاب همسر بهانه ای برای آسیب پذیری ندارد. (5)

2. لباس عیوب انسان را می پوشاند و آبرو را حفظ می کند. زن و شوهر نیز باید عیوب هم

ص: 281

1- تسنیم، ج 9، ص 405-406.

2- تسنیم، ج 9، ص 450.

3- همان، ص 455.

4- مکارم الاخلاق، باب هشتم، ص 196.

5- روض الجنان، ج 3، ص 51؛ کشف الاسرار، ج 1، ص 504.

را بپوشانند و آبروی اجتماعی یکدیگر را حفظ کنند.

3. لباس، انسان را از گرما و سرما و... حفظ می کند. زوجین نیز باید در حوادث تلخ و شیرین و گرم و سرد زندگی، موجبات دلگرمی هم را فراهم کنند.

4. میان لباس و کسی که آن را پوشیده رابطه ای تنگاتنگ و صمیمی است که بیگانه میان آن دو راه ندارد. رابطه زوجین نیز باید به اندازه ای گرم و باصفا باشد تا بیگانه ای به درون زندگی آنان راه نیابد که به اسرارشان پی برده، احیاناً فتنه گری کند.

5. انسان پوشیدن لباس آلوده و وصله دار را خوش ندارد. در انتخاب همسر نیز باید چنین دقت هایی اعمال شود.

6. لباس مایه آرامش انسان است. زن و شوهر نیز موجب آرامش یکدیگرند. قرآن از شب، هم به «لباس» تعبیر کرده است: و جعلنا الَّیْلَ لباساً (نبا، 10) و هم به سکونت و آرامش: هو الَّذی جعل لکم الَّیْلَ لتسکنوا فیه. (یونس، 67) این دو تعبیر در باره زوجین نیز آمده است: هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ و انتم لباس لهنَّ، و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودّة و رحمة. (روم، 21)

7. لباس به انسان زینت می بخشد. زن و شوهر نیز باید زینت یکدیگر باشند. زن و شوهر کنار هم موقعیتی در خانواده و اجتماع پیدا می کنند که در گذشته آن را نداشته اند، از این رو به آن ها با احترام بیشتری برخورد می شود. (1)

8. لباس بودن دو طرفه است؛ زن برای مرد لباس و مرد برای زن لباس است، تساوی زن و مرد در برخی از امور نیز استفاده می شود.

س. تعبیر «انفسکم» نیز می فهماند کسی که بر اثر معصیت، حکم خدا را زیر پا می گذارد، در حقیقت به خود خیانت کرده است، از این رو قرآن ظلم ستمگران، کفر کافران و معصیت تبهکاران را خیانت و ستم آنان به خویشان می شناساند: و ما ظلمونا ولكن کانوا انفسهم یظلمون (بقره، 57) و اعلام می دارد ستم آن ها ضرری به خدا نمی رساند؛ زیرا او غنی عن العالمین (آل عمران، 97) است. (2)

ص: 282

1- نمونه، ج 1، ص 650؛ تسنیم، ج 9، ص 460-461.

2- همان، ص 463.

ع. هر گاه عملی ناشایست بسیار خطرناک باشد یا جاذبه‌هایی داشته باشد که فرار از جاذبه‌ها دشوار باشد و انسان به ایستادگی برابر آن‌ها مصمم نباشد، در مقام نهی از چنین مواردی به «لاتقربوا» تعبیر می‌کنند نظیر و لا تقربوا مال الیتیم. (1)

ف. امر در آیه فالان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم چون بعد از منع واقع شده است تنها بر جواز دلالت دارد و می‌فهماند از هم‌اکنون رفتن با زنان در شب‌های رمضان جایز است و منظور از طلب کردن آنچه خدا نوشته است طلب فرزند است که خدای سبحان آن را نوشته و مقرر کرده است که نوع انسانی این کار را از راه مباشرت انجام دهند.

نکته‌ها

1. خطاب آیه شریفه ویژه مؤمنان است؛ زیرا اولاً آن‌ها حکم الهی را می‌پذیرند، ثانیاً این که عبادت فقط از مؤمنان صحیح می‌باشد، لیکن در هر دو صورت اختصاص خطاب به مؤمنان منافات ندارد که روزه بر غیر آنان هم واجب باشد. (2)

2. خداوند در حکم «صوم» نهایت فضل و رحمت خود را بیان و روشن ساخته است چون اولاً فرموده امم سابق نیز مشمول حکم صوم بوده‌اند و هنگامی که عبادت سختی مانند روزه همگانی شد، تحمل آن آسان می‌شود. ثانیاً حکمت و جوب صوم را که تحصیل تقوا است بیان کرده است.

ثالثاً فرموده حکم و جوب صوم منحصر به ایام محدودی است که اگر برای همیشه یا در اکثر ایام و اوقات آن را واجب می‌کرد، مشقت بزرگی پدید می‌آمد. رابعاً حکم و جوب صوم را در ماه پرفضیلت رمضان قرار داد که ماه نزول قرآن کریم است. خامساً مشقت و زحمت لزوم روزه را از مسافر و مریض و ناتوان برطرف نمود که بر آن‌ها در حال مرض و سفر و ناتوانی روزه واجب نیست. (3)

3. با توجه به جمله یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر می‌توان یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده کرد و از مدارك قاعده لا حرج باشد این قاعده می‌گوید

ص: 283

1- انعام، 152؛ تسنیم، ج 9، ص 479.

2- اطيّب البیان، ج 2، ص 331؛ مجمع البیان، ج 2، ص 200.

3- مفاتیح الغیب، ج 5، ص 243.

اساس قوانین اسلام بر سختگیری نیست و اگر در جایی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتاً برداشته می شود. (1)

4. در قرآن چند چیز برای استفاده و بهره وری همه مردم قرار داده شده است از جمله:

الف. رحمت و رأفت خداوند: انّ الله بالناس لرؤف رحيم.

ب. هدایت قرآن کریم: شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس.... (بقره، 185)

ج. رسالت پیامبر اکرم: ... و أرسلناك للناس رسولا... (نساء، 79)

د. زیارت و عبادت در مسجد الحرام: انّ أول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا و هدى للعالمين. (آل عمران، 96)

5. از جمله (فانی قریب) استفاده می شود که خداوند مکان ندارد؛ زیرا اگر مکان داشت، نسبت به تمام دعاکنندگان نزدیک نبود. (2)

6. نکات و دقایقی در آیه و اذا سألك... به کار رفته است:

الف. اساس گفتار بر تکلم وحده است نه غیبت و این دلالت دارد بر این که خدای تعالی نسبت به مضمون آیه کمال عنایت را دارد.

ب. فرمود «بندگانم» و فرمود مردم و این، عنایت یاد شده را بیشتر می سازد.

ج. واسطه نینداخت و فرمود در پاسخشان بگو، بلکه فرمود: «چون بندگانم سراغ مرا می گیرند من نزدیکم».

د. جمله «من نزدیکم» را با حرف «انّ» که تأکید را می رساند بیان کرده و فرمود: فانی قریب.

هـ. - نزدیکی را با صفت بیان کرد و فرمود: «نزدیکم» نه با فعل (من نزدیک می شوم) تا ثبوت و دوام نزدیکی را برساند.

و. در افاده این که دعا را مستجاب می کند تعبیر به مضارع آورد نه ماضی تا تجدد اجابت و استمرار آن را برساند.

ز. وعده اجابت یعنی عبارت «اجابت می کنم دعای دعاکننده» را مقید کرد به قید «اذا دعان»؛

ص: 284

1- نمونه، ج 1، ص 637.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 215.

در صورتی که مرا بخواند» با این که این قید چیزی جز مقید نیست چون مقید خواندن خداست و قید هم همان خواندن خداست تا دلالت کند بر این که دعوت دعاکننده بدون هیچ قید و شرطی مستجاب است نظیر آیه ادعونی استجب لکم و این هفت نکته دلالت دارد بر این که خدای سبحان به استجاب دعا اهتمام و عنایت دارد. (1)

7. برخی از افراد از پیامبر اکرم پرسیدند: خداوند را چگونه بخوانیم؟ آیا خداوند به ما نزدیک است که او را آهسته بخوانیم یا این که دور است که با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه شریفه اذا سألك در پاسخ آنان نازل شد. (2)

آیه 188-195

اشاره

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (188) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَرَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (189) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (190) وَاقْتُلُواهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (191) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (192) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (193) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (194) وَ انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (195)

ترجمه

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید. و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می دانید

ص: 285

1- المیزان، ج 2، ص 42.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 500.

(این کار، گناه است). * در باره «هلال های ماه» از تو سؤال می کنند؛ بگو: «آن ها بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است». و (آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج، که جامه احرام می پوشیدند، از در خانه وارد نمی شدند، و از نقب پشت خانه وارد می شدند، نکنید.) کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید. * و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد. * و آن ها را [=بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید؛ و از آن جا که شما را بیرون ساختند [=مکه]، آن ها را بیرون کنید و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است. و با آن ها در نزد مسجدالحرام (در منطقه حرم) جنگ نکنید؛ مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آن ها را به قتل برسانید. چنین است جزای کافران! * و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است. * و با آن ها پیکار کنید تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آن ها نشوید؛ زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست. * ماه حرام، در برابر ماه حرام. (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.) و تمام حرام ها (قابل) قصاص است. و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید. و از خدا پرهیزید (و زیاده روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است. * و در راه خدا انفاق کنید؛ و (با ترك انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید؛ و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

حرمت اکل مال به باطل (حرمت رشوه خواری)، سؤال مردم از پیامبر پیرامون اول ماه و پاسخ آن حضرت، بر و نیکوکاری در پرتو تقوا، لزوم پیکار در راه خداوند، و جوب کشتن

کفار معاند و مهاجم، ممنوعیت قتال در نزد مسجدالحرام مگر به عنوان قصاص، وجوب قتال برای از بین بردن شرک، عدم رعایت حرمت ماه حرام در صورت قتال کفار در ماه حرام یا قتال در نزدیکی مسجدالحرام، ضرورت داشتن تقوا و لزوم انفاق در راه خدا.

ب. در آیات متعدد، مانند آیه مورد بحث، مال به اشخاص نسبت داده شده است: أموالکم و این نشان می دهد که خدا مال را به افراد تمليك شرعی کرده است و آنان که از راه صحیح به مال دست یابند، مالک شرعی آن شناخته می شوند، البته این ملکیت، در حد ملکیت شرعی و اعتباری است نه ملکیت تکوینی؛ زیرا ملکیت تکوینی مخصوص خدای سبحان است و تفویض و اعتباربردار نیست، مگر به نحو مظهریت. (1)

ج. منظور از «اکل اموال مردم» گرفتن آن یا مطلق تصرف در آن است که به طور مجاز در خوردن مال مردم اطلاق می شود مصحح این اطلاق مجازی آن است که خوردن نزدیک ترین و قدیمی ترین عمل طبیعی است که انسان محتاج به انجام آن است. (2)

د. کلمه «تدلوا» به عنوان کنایه در دادن رشوه به حکام تا بر طبق میل آدمی رأی دهند استعمال می شود. (3)

ه. منظور از فی سبیل الله در راه خدا بودن این عمل به این است که غرض تصمیم گیرنده اقامه دین و اعلاهی کلمه توحید باشد چنین قتلی عبادت است که باید با نیت انجام شود و آن نیت عبارت است از رضای خدا و تقرب به او نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان. (4)

و. مراد از جمله و لا تعدوا؛ یعنی از حد تجاوز نکنید مطلق هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد مانند قتال قبل از پیشنهاد مصالحه بر سر حق، قتال ابتدایی، قتل زنان و کودکان و قتال قبل از اعلان جنگ با دشمن. (5)

ز. جمله و أتوا البیوت من ابوابها، بیان این اصل جامع و کلی است که هر کاری را باید از

ص: 287

1- مجمع البیان، ج 2، ص 504-505.

2- المیزان، ج 2، ص 73؛ نمونه، ج 2، ص 4؛ مراغی، ج 2، ص 81.

3- المیزان، ج 2، ص 75.

4- همان، ص 87.

5- همان، ص 89.

راه خاص آن وارد شد و بیراهه نرفت. راه ورود انسان به کارها خصوص مسیر مشروع آن است و راه نامشروع، هر چند به حسب ظاهر سهل و سریع باشد، بیراهه است و از پشت خانه وارد شدن است و باید از آن پرهیز شود. (1)

ح. واژه «بیت» در این آیه، به بیت ظاهری اختصاصی ندارد، بلکه بیت معنوی را شامل می شود. بیت معنوی، بیت نبوت، امامت و ایمان است که در آیاتی از قرآن به آن اشاره شده است؛ مثلاً حضرت نوح (علیه السلام) از خدا چنین می طلبد: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا (نوح، 28). مقصود از «بیتی» بیت نبوت و ایمان است نه خانه شخصی حضرت نوح (علیه السلام). هر کس که داخل آن خانه شود، مشمول دعاهای مخصوص حضرت نوح (علیه السلام) خواهد شد. (2)

ط. در معنای جمله لیس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها 3 احتمال است:

1. در جاهلیت رسم این بود که اگر کسی برای حج محرم می شد از در خانه اش وارد نمی شد تا حجتش تمام شود و سوراخ هایی در پشت خانه ها به این منظور درست کرده بودند که در آن ها در این هنگام داخل و خارج می شدند و مسلمانان از عمل به این کار نهی شدند. (3)

2. در کارها از راهش وارد شوید و منظور داخل شدن خانه ها نیست. (4)

3. نیکی آن نیست که از افراد نالایق انتظار کار نیک داشته باشید، بلکه نیکی در این است که کارهای خوب را از افرادی شایسته طلب کنید. (5)

ی. مراد از «فتنه» در آیه و الفتنة اشد من القتل شرك می باشد. (6)

ك. سیاق آیات دلالت دارد که اگر آنان از قتال با شما دست کشیدند، شما هم ترك قتال کنید و آن ها را ببخشید، لیکن اکثر مفسرین بر این عقیده اند که اگر از کفر و شرك خود توبه کردند و به خدا و رسول ایمان آوردند خداوند آنان را می آمرزد. (7)

ص: 288

1- تسنیم، ج 9، ص 548.

2- المیزان، ج 20، ص 37؛ همان، ص 549.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 228؛ نمونه، ج 2، ص 12؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 349؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 285.

4- نمونه، ج 2، ص 12.

5- مجمع البیان، ج 2، ص 228.

6- کاشف، ج 1، ص 299؛ مجمع البیان، ج 2، ص 233؛ روح المعانی، ج 1، ص 471؛ المیزان، ج 2، ص 89.

7- کاشف، ج 1، ص 299؛ المیزان، ج 2، ص 90؛ مجمع البیان، ج 2، ص 233؛ نمونه، ج 2، ص 24؛ مراغی، ج 2، ص 90.

ل. بر اساس برنامه وحی، تزکیه نفوس جامعه و تعلیم کتاب و حکمت به آنان است، از این رو خداوند قبل از هر سخن دیگر در باره جنگ، به ذکر هدف آن می پردازد: و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم. هدف جنگ، اقامه دین و اعلاّی کلمه توحید است؛ زیرا قبل از این که بگوید با چه کسی بجنگید می گوید: چرا بجنگید و به چه منظور دفاع کنید. (1)

م. جنگ برای مسلمانان در ماه های حرام جایز نیست و حرام است جز این که به صورت قصاص و مقابله به مثل با مشرکان باشد. (2)

ن. منظور از احسان خودداری از قتال یا رأفت و مهربانی کردن با دشمنان دین و امثال این معانی نیست، بلکه منظور از احسان این است که هر عملی که انجام می دهند خوب انجام دهند؛ اگر قتال می کنند به بهترین وجه قتال کنند. (3)

س. مقصود از فان انتهوا در این آیه خودداری مشرکان از ستیز با مسلمانان در مسجدالحرام است و منظور از فان انتهوا فلا عدوان در آیه بعد پایان دادن به شرك و پذیرش اسلام است. (4)

ع. از تعبیر حتّی لا تکون فتنة بر می آید که باید با فتنه و شرك آشوبگر مبارزه کرد نه با شخص مشرک؛ زیرا ممکن است تا آخرین لحظه در دنیا گروهی مشرک یا کافر اهل کتاب یا منافق باشند، هر چند باید در پناه اسلام زندگی کنند، با این تفاوت که اهل کتاب موظف به پرداخت جزیه اند، اما منافق همانند سایر مسلمانان زندگی می کند، گرچه عذاب او در معاد همانند کافر قطعی است. مشرک نیز می تواند مستأمن باشد؛ یعنی از دولت اسلامی درخواست پناهندگی کند و هیچ گاه در صدد فتنه و ترفند نباشد. (5)

ف. «عدوان» ظاهراً به معنای عقوبت، قتل و تعدّی است؛ یعنی اگر آنان از شرك و بت پرستی دست شستند، قتل و تعدّی به آنان روا نیست. کفر مانند موجبات حدّ نیست که پس از ثبوت موجب، حتی با توبه نیز حد ساقط نشود، بلکه اگر کافران از کفر دست کشیده

ص: 289

1- تسنیم، ج 9، ص 573.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 237؛ روح البیان، ج 1، ص 308.

3- المیزان، ج 2، ص 93.

4- تسنیم، ج 9، ص 608.

5- همان، ص 628.

اسلام را پذیرفتند، عقوبتی بر ایشان نیست. (1)

ص. سرّ تعبیر به عدوان در آیه 193 این است که ظالم آن را تعدّی تلقی می کند وگرنه حکم عدل الهی نسبت به ظالم، اعتدال است نه اعتدا. (2)

ق. مقصود از الظالمین به قرینه انّ الشّرك لظلم عظیم (لقمان، 13) مشرکان و کافرانند. (3)

ر. اتصاف «شهر» به «حرام»، مانند اتصاف بلد به حرام... برای آن است که جنگ در آن حرام است، چنان که اتصاف ذیقعه به این وصف برای آن است که این ماه وقت قعود از نبرد است نه قیام به جنگ. (4) حرمت جنگ در شهر حرام، همچون حرمت کعبه و مسجدالحرام، میراثی است که از عصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بر جای مانده است. (5)

ش. سرّ تعبیر به جمع، یعنی واژه «حُرّمات» آن است که در جریان حُدیبیه چند حرمت نقض شد؛ یعنی حرمت حرم و حرمت ماه حرام و حرمت احرام رعایت نشد. (6)

ت. قصاص در همه شئون: فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم؛ خدای سبحان در این بخش به صورت کلی تر می فرماید: هر کس هر گونه تعدّی را بر شما روا داشت، می توانید به مثل آن مقابله کنید. این حکم به ماه حرام یا حرمت ها اختصاص ندارد، بلکه مطلق است مگر دلیلی خاص مانع از قصاص شود، نظیر قذف. (7)

ث. استفاده از سلاح های شیمیایی ابتدانا حرام است و در مورد ضرورت جهت دفاع نیز لازم است از کاربرد آن در مواردی که بی گناه آسیب می بیند و کودک، زن، سالمند و سایر افراد غیر جنگجو مصدوم می شوند حتما پرهیز شود. (8). عمده آن است که منظور از اعتدای به مثل، مقابله در اصل مطلب است نه در ابزار و وسایل؛ یعنی اگر دشمنان اسلام با تعدّی جان

ص: 290

1- همان، ص 634.

2- همان، ص 635.

3- همان.

4- تبیان، ج 2، ص 149.

5- تسنیم، ج 9، ص 645.

6- تفسیر کبیر، ج 5، ص 145؛ همان، ص 646.

7- تسنیم، ج 9، ص 647.

8- کافی، ج 5، ص 28؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 62.

عده ای را گرفتند، مسلمانان می توانند دفاع کنند و مهاجمان را به قتل برسانند، اما لازم نیست با همان وسیله نامشروع و ابزار نامعقول چنین کنند. (1)

نکته ها

1. از این که جمله لا- تأكلوا اموالکم را به «بینکم» مقید کرد دلالت دارد بر این که مجموعه اموال دنیا متعلق است به مجموعه مردم دنیا، منتها خدای تعالی از راه وضع قوانین عادلانه اموال را میان افراد تقسیم کرده تا مالکیت آنان به حق تعدیل شود و در نتیجه ریشه فساد قطع گردد. (2)

2. مالکیت باید از راه صحیح و شرعی باشد مانند تجارت، زراعت، صنعت، ارث، هدیه و امثال آن، ولی تصرف از طریق باطل و رشوه ایجاد مالکیت نمی کند. (3)

3. خداوند برای اثبات خوب بودن تقوا می توانست بفرماید

«ولکن البر هو التقوی» ولی به جای آن فرمود: ولکن البر من اتقی تا بفهماند کمال آدمی در اتصاف به تقوا است که مقصود هم همین اتصاف و داشتن تقواست نه صرف مفهوم. (4)

4. از جمله اموالکم بینکم بالباطل با توجه به ضمیر «کم» دلالت دارد بر این که امت، امت واحد است و احترام به مال غیر، احترام به مال خویش است همان گونه که بی حرمتی به مال دیگران بی حرمتی به مال خویش است. (5)

5. احکام مسجدالحرام

احکام مختلفی در باره مسجد الحرام در قرآن کریم بیان شده است از جمله:

الف. امنیت کامل برای کسانی که وارد آن مرکز عبادت می شوند: انّ اول بیت وضع للّئاس... * و من دخله کان امانا.... (آل عمران، 69-97)

ب. لزوم طهارت مسجدالحرام از آلودگی ظاهری و باطنی:... ان طهّرا بیّتی للطائفین و

ص: 291

1- تسنیم، ج 9، ص 649.

2- المیزان، ج 2، ص 74.

3- نور، ج 1، ص 298.

4- المیزان، ج 2، ص 75.

5- مراغی، ج 2، ص 81.

العاكفين و الرّكع السّجود (بقره، 125) و... إنّما المشركون نجس فلا تقربوا المسجد الحرام... (توبه، 28)

ج. ممنوعیت قتل مشرکان در آن مکان مگر به عنوان دفاع:... و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام... (بقره، 191)

د. سرپرستی بر مسجدالحرام تنها شایسته تقوایبندگان:... و ما كانوا أولياؤه إن أولياؤه إلا المتّقون... (انفال، 34)

ه. طواف و نماز از آداب زیارت مسجدالحرام:... و طهّر بیّتی للطّائفین و القائمین و الرّكع السّجود. (حج، 26)

6. جمله و ءاتوا البيوت من ابوابها میان دو تقوا قرار گرفته است. شاید از آیه شریفه بتوان استفاده کرد که شناخت راه کار و ورود و خروج در امور مختلف نیاز به تقوای فوق العاده دارد و کسانی که تقوای اندک دارند باز هم بی راهه می روند. (1)

7. در قرآن کریم برای برخورد با دشمن بعد از اتمام حجت مراحلی بیان شده است:

الف. بی اعتنایی: دع اذا هم (احزاب، 48). ب. اعراض: فاعرض عنهم (نساء، 63). ج. مقابله به مثل: فقاتلوا الذين يقاتلونكم. (2)

8. حرم و مسجدالحرام مقدس است، اما خون مسلمانان مقدس تر است و در این جا مسئله اهم و مهم مطرح است: لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم. (3)

9. از آیه فان انتهوا فان الله می توان فهمید که توبه قاتل عمومی نیز مقبولی شود؛ زیرا شرك بالاتر از قتل و گناه شرك بیشتر از گناه قاتل است. (4)

10. و لاتلقوا بأیدیکم کنایه است از این که مسلمانان نباید نیرو و استطاعت خود را هدر دهند چون کلمه «دست» به معنای مظهر قدرت و قوت است. (5)

11. از آیه شریفه و انفقوا... استفاده می شود که مسلمانان باید در راه خدا و در گسترش

ص: 292

1- نور، ج 1، ص 300.

2- همان، ص 303.

3- همان.

4- همان، ص 234.

5- المیزان، ج 2، ص 93.

دین و تأمین بیچارگان و رفع احتیاجات عموم، مال خرج کنند و اگر به این وسیله شکاف های جامعه را پر نکنند جز هلاکت و عقب ماندن از دین و دنیا نخواهد بود و باید به ذلت و بیچارگی تن در دهند.

12. آیه و لا تلقوا بایدیکم... یک قاعده کلی است؛ انسان نمی تواند بدن و مال خویش را به مهلکه اندازد و در راه هایی که نه نفع دنیا دارد و نه نفع آخرت اسباب دردسر و گرفتاری برای خویش فراهم آورد. (1)

13. از نظر قرآن کریم روح جهاد ابتدایی نیز به دفاع از مظلومان باز می گردد؛ زیرا مستکبران مانع نفوذ تعلیم و تبلیغ اسلام به تشنه کامان علم و ایمان اند و جهاد با طاغیان به معنای طرد مانع و دفع حاجب برای رسیدن معارف ناب به محرومان است، پس جنگ های اسلامی دفاعی است. (2)

14. معیت در فرهنگ قرآن سه گونه است:

1. معیت عمومی: و هو معکم این ما کنتم (حدید، 4). خدای سبحان با همگان و در همه جا هست.

2. معیت خصوصی منتقمانه؛ خدا با عاملان هر توطئه، مخفی کاری و شب نشینی های خداناپسندانه همراه است تا آنان را بگیرد: یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معهم اذ یبیتون ما لایرضی من القول (نساء، 108). در مواردی خدا دست افتادگان را می گیرد و در پاره ای دست دست درازها را می بُرد.

3. معیت خصوصی رحیمانه که مخصوص انبیا و اولیا و متقیان است؛ نظیر آیه مورد بحث و گفته پیامبر اکرم: ان الله معنا. (3)

15. در انفاق مالی، جهت آن مهم است نه کمیت آن، از این رو هر کس باید به اندازه توان «در راه خدا» انفاق کند. (4)

16. انفاق های واجب تنها خمس، زکات، کفارات و نظایر آن نیست، بلکه انفاق به فقیران

ص: 293

1- احسن الحدیث، ج 1، ص 357.

2- تسنیم، ج 9، ص 586.

3- توبه، 40؛ تسنیم، ج 9، ص 652-653.

4- همان، ص 661.

بیچاره که بودجه های عمومی نیاز آنان را کفایت نکرده نیز واجب است؛ یعنی متمکنی که همه وجوه شرعی خود را نیز پرداخته است چنانچه از فقر و اضطرار کسی تنها او آگاه باشد، بر وی واجب عینی است آن فقیر را تأمین کند و اگر دیگران هم بدانند، بر همه حفظ جان آن فقیر هر چند نامسلمان (بر اساس حفظ نفس محترم) واجب کفایی است. (1)

آیه 196-199

اشاره

وَ اتُّمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (196)

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (197) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ

اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ (198) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (199)

ترجمه

و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید. و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید). و سرهای خود را نترشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود). و اگر کسی از شما بیمار بود، یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیة و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند). و هر که نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز

ص: 294

1- همان، ص 665.

هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد. این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجدالحرام نباشد [= اهل مکه و اطراف آن نباشد]. و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید که او، سخت کیفر است. * حج، در ماه‌های معینی است و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است و از من بپرهیزید ای خردمندان! * گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی‌ریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از «عرفات» کوچ کردید، خدا را نزد «مشعرالحرام» یاد کنید. او را یاد کنید همان‌طور که شما را هدایت نمود؛ و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید. * سپس از همان جا که مردم کوچ می‌کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید و از خداوند، آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده مهربان است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

و جوب اتمام حج و عمره برای خداوند و لزوم قصد قربت در حج و عمره، لزوم قربانی در محل خود به هنگام مریضی و یا ممنوع شدن از رفتن، نتراشیدن سر در صورت نرسیدن قربانی به محل خود مگر در صورت ضرورت، بجا آوردن حج در ماه‌های مشخص، حرمت مباشرت با همسر و دروغ گفتن و جدال و سوگند خوردن به نام خدا در حال احرام، لزوم تحصیل تقوا به عنوان زاد و توشه قیامت، عدم منع کسب و تجارت در ایام حج، لزوم یاد خدا به هنگام کوچ کردن از عرفات، وقوف در مشعرالحرام و لزوم کوچ کردن ساکنان حرم از عرفات به مشعرالحرام همانند سایر مردم.

ب. «اذی» به معنای آسیب‌رسانی و ضرر دنیوی یا اخروی است که به انسان یا حیوان می‌رسد. آسیب جسمانی مانند: فمّن کان منکم مریضاً او به اذی من رأسه ففدیة (بقره، 196). «اذی» به معنای آزار روحی مانند: اذیت‌های منافقان نسبت به پیامبر اکرم: و منهم الذین یؤذون النبی. (1)

ص: 295

ج. در آیه شریفه فمن لم یجد منظور از پیدا نکردن قربانی اعم از نبود آن یا عدم تمکن از خرید آن است مانند فلم تجدوا ماء (نساء، 43) که مراد اعم از نبود آب یا عدم تمکن از فراهم آوردن آن است زیرا گاهی از تمکن و عدم تمکن به وجود و عدم وجود تعبیر می شود. (1)

د. در معنای جمله و اتموا الحج و العمرة لله دو نظریه مختلف است:

1. آیه شریفه حفظ وجوب اتمام حج و عمره را می رساند و وجوب اصل حج از آیه شریفه و لله علی الناس حج البیت (آل عمران، 97) استفاده می شود.

2. «اتموا» به معنای «اقیموا» که به معنای وجوب اقامه حج و عمره است هم در اصل آوردن و هم در پایان رساندن آن دو نه فقط به معنای ادامه دادن آن بنا بر این آیه شریفه ثم اتموا الصیام الی اللیل (بقره، 187) است که اصل وجوب صوم و هم وجوب ابقای آن را می فهماند. لازم به ذکر است که اگر اتمام به معنای «اقیموا» باشد وجوب عمره از این آیه معلوم می شود در حالی که وجوب عمره به طور مستقل مانند وجوب حج مورد بحث و گفتگو است. علاوه بر این بسیاری از مفسران مانند مرحوم طبرسی و شیخ طوسی و طبری اتمام را به معنای ادامه بعد از شروع دانسته اند نه به معنای «اقیموا». (2)

ه - «احصار» در «احصرتم» اصطلاحی قرآنی است که مانع ظاهری و باطنی، هر دو را در بر می گیرد، از این رو اطلاق آن مصدود و محبوس را هم که در اصطلاح فقهی در برابر محصور است در بر می گیرد. محصور کسی است که بر اثر مانع درونی مانند بیماری نتواند حج یا عمره انجام دهد، ولی مصدود بر اثر مانع بیرونی مانند دشمن از اتمام عمل ناتوان است، علاوه بر این محصور باید قربانی خویش را به مکه یا منا بفرستد تا از احرام خارج شود، ولی مصدود قربانی را در همان مکان صد ذبح کند.

دلیل این که احصار در آیه شریفه به احصار فقهی اختصاص ندارد، دو شاهد داخلی و خارجی است:

1. شاهد داخلی؛ تقابل فان احصرتم با فاذا اءامنتم است چون در مقابل احصار امنیت آمده. «احصرتم» یقیناً مصدود و محبوس را در بر می گیرد؛ زیرا اینان فاقد امنیت هستند.

ص: 296

1- همان، ص 29؛ مفردات راغب.

2- تسنیم، ج 10، ص 31.

2. شاهد خارجی؛ اطلاق احصار در آیات دیگر است که منحصر به مریض نیست شامل صدّ از دشمن نیز می شود مانند: للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله (بقره، 273) و فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم. (1)

و. حج و عمره مانند نماز و روزه نیست که اگر کسی نتوانست آن را به پایان برساند قطع کند و چیزی بر ذمه او نباشد، بلکه عبادت ویژه ای است که نباید بر اثر احصار یا حبس آن دو را بدون کفاره ناتمام گذارد، بلکه باید با قربانی از احرام بیرون آمد و محلّ شد وگرنه شخص در همان احرام باقی می ماند. (2)

ز. حج بر سه قسم است: تمتع، قران و افراد؛ این سه قسم با یکدیگر تفاوت هایی دارند:

1. حج تمتع ویژه کسانی است که 48 میل یا بیشتر (16 فرسخ حدود 96 کیلومتر) با مکه فاصله دارند و حج قران و افراد برای کسانی است که در این محدوده بسر می برند.

2. در حج تمتع، اعمال عمره، بر اعمال حج مقدم است برخلاف حج قران و افراد.

3. در حج قران همراه کردن قربانی هنگام تلبیه و احرام لازم است، از این رو آن را حج قران نامیده اند. علاوه بر این احرام حج و عمره در حج تمتع و افراد از یکدیگر جداست. (3)

ح. آیه شریفه با لحن تهدیدآمیز می فرماید: و اتقوا الله و اعلموا انّ الله شدید العقاب. راز این لحن تهدیدآمیز حادثه ای است که در بردارنده انکار و استکبار برخی از صحابه نسبت به حکم حج تمتع است (4)؛ بر پایه روایات اهل بیت (علیهم السلام) و شهادت تاریخ اصل حج به صورت حج قران و افراد در میان مردم جاهلی رواج داشت و حج تمتع در جاهلیت نبود، بلکه حج تمتع از برکات اسلام است.

وقتی پیامبر اکرم تشریح حج تمتع را از طرف خداوند اعلام کرد، برخی از صحابه مانند خلیفه دوم که هنوز رسوبات جاهلی در ذهن او بود، این فرمان بر او گران آمد و او را به استبعاد واداشت که چگونه از احرام بیرون برویم و از محرمات احرام مانند همبستر شدن با زنان بهره مند شویم در حالی که آب غسل از سرهایمان می ریزد برای حج تمتع محرم شویم.

ص: 297

1- توبه، 5؛ همان، ص 34.

2- همان، ص 37.

3- همان، ص 51؛ وسائل، ج 11، ص 211-239.

4- المیزان، ج 2، ص 115.

پیامبر اکرم فرمود: هرگز تو به این حکم ایمان نمی آوری. سپس سراقه بن مالک برخاست و سؤال کرد این حکم مربوط به امسال است یا هر سال؟ حضرت فرمود: هر سال. این استبعاد زمینه بدعت گذاری خلیفه دوم را در زمان خلافتش فراهم کرد تا جایی که گفت: متعتان محللتان فی عهد رسول الله و انا احزّمهما و اعاقب علیهما. (1)

ط. اهل سنت برای توجیه این بدعت گفته اند که خلیفه دوم والی مسلمانان بود و والی مسلمانان ولایت دارد و می تواند احکام دین را تغییر دهد. پاسخ این که: این توجیه از دو جهت به طور جزئی و کلی مخدوش است: اولاً: خلیفه دوم از نظر شیعه هیچ گونه ولایتی بر مسلمانان نداشته زیرا منصب خلافت را غصب کرده است. ثانیاً: محدوده ولایت والی مسلمانان به اندازه ای وسیع نیست که بتواند احکام الهی را تغییر دهد. قرآن کریم وظایف والیان را در امور ذیل بیان کرده است:

1. تبیین قوانین و احکام الهی قرآن: لتبین للناس ما نزل الیهم. (نحل، 44)

2. حفظ قوانین و جلوگیری از تفسیر به رأی: و الحافظون لحدود الله. (توبه، 112)

3. تبلیغ قوانین و احکام ثابت الهی: الذین یبلغون رسالات الله یخشونه و لا یخشون احدا الا الله. (احزاب، 39)

4. تهیه و تنظیم قوانین جزئی با لحاظ مصلحت حوزه ولایت خود مانند مقررات راهنمایی و رانندگی.

5. اجرای حدود و قوانین برای جلوگیری از سهل انگاری و بی حرمتی به آن ها.

بنا بر این، حق تغییر و تبدیل احکام قوانین در حیطة وظایف والی مسلمانان نیست. (2)

ی. فمن كان منكم مریضا او به اذی من رأسه...؛ این قسمت از آیه نتیجه سخن قبلی است؛ در جمله قبل نهی از تراشیدن سر بود، این قسمت از آیه دلالت می کند که مراد از مرض خصوص آن مرضی است که با تراشیدن سر برایش مضر است و اگر سر را بترشد آن مرض بهبودی می یابد. (3)

ص: 298

1- تسنیم، ج 10، ص 48-58.

2- تسنیم، ج 10، ص 73-76.

3- المیزان، ج 2، ص 112.

ك. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: منظور از محصور مریض است:

«المحصور المریض». حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید: اقل قربانی گوسفند است:

«فما استیسر من الهدی» یعنی شاه. (1)

ل. ماه های حج، شوال و ذی القعدة و ده روز اول از ذی الحجه است. (2)

م. جدال به معنای گفتگوی همراه با کشمکش و به انگیزه غلبه بر دیگری است. اینواژه برگرفته از «جدلت الجبل» (ریسمان را محکم تافتیم و پیچیدم) است گویا دو طرف مجادله تلاش دارند یکدیگر را بیچانند و از رأی خود برگردانند. (3)

ن. مراد از «رفث» آمیزش با زنان و مراد از «فسوق» دروغ گفتن و مراد از «جدال» رد سخن دیگری با گفتن نه به خدا بلی به خدا است که اقل مرتبه مجادله است. (4)

س. در این که مقصود از آیه ثم افیضوا من حیث افاض الناس چیست 2 احتمال است:

1. مقصود کوچ کردن از عرفات است و این آیه متوجه قریش و هم پیمانان قریش است که به نام «حمس» خوانده می شوند و آنان به عرفات نمی رفتند و می گفتند: ما اهل حرم الهی هستیم و از آن نباید بیرون برویم و در همان مزدلفه می ماندند از آنجا کوچ می کردند. خداوند با این آیه آنان را نیز امر به حرکت به سوی عرفات و وقوف در آنجا و افاضه از عرفات فرمود. (5)

2. منظور حرکت از مزدلفه است برای «منی» در روز عید قربان قبل از طلوع خورشید برای رمی جمره و قربانی. (6)

نکته ها

1. موارد اخلاص

الف. اخلاص در عمل؛ قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فردی. (سبأ، 46)

ب. اخلاص در انفاق؛ الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله. (بقره، 262)

ص: 299

1- نور الثقلین، ج 1، ص 183-185.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 250؛ مراغی، ج 2، ص 99.

3- تسنیم، ج 10، ص 88؛ مفردات راغب.

4- احسن الحدیث، ج 1، ص 366؛ المیزان، ج 2، ص 117.

5- المیزان، ج 2، ص 118؛ کاشف، ج 1، ص 306؛ روح البیان، ج 1، ص 318؛ کشاف، ج 1، ص 247.

6- مجمع البیان، ج 2، ص 256؛ صاف، ج 1، ص 235؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 367؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 331.

ج. اخلاص در تبلیغ؛ و ما أسئلكم عليه من اجر ان أجرى الأعلى رب العالمين. (شعراء، 109)

د. اخلاص در توبه؛ یا ایها الذین ءامنوا توبوا الی الله توبه نصوحا. (تحریم، 8)

ه. - اخلاص در حج و عمره؛ و اتموا الحج و العمرة لله. (بقره، 196)

و. اخلاص در اطعام؛ ائما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا. (دهر، 9)

ز. اخلاص در دین؛ فادعوا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون. (غافر، 14)

ح. اخلاص در صبر؛ و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم... اولئک لهم عقبی الدار. (رعد، 22)

ط. اخلاص در زکات؛ و ما ءاتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون. (روم، 39)

ی. اخلاص در سجده؛ انّ الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبّحونه و له یسجدون. (اعراف، 206)

ک. اخلاص در گواهی؛ و اقیموا الشهادة لله (طلاق، 2) و یا ایها الذین ءامنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله. (نساء، 135)

ل. اخلاص در نذر؛ اذ قالت امرأت عمران رب انّی نذرت لک ما بطنی محرراً فتقبل منی. (آل عمران، 35)

م. اخلاص در نماز و تمام عبادت ها؛ قل انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین. (انعام، 162)

2. اگر در جمله فمن کان منکم مریضا او به اذی... کلمه «او» را که مفید تردید است به کار برد، برای این بود که بفهماند مراد از ناراحتی سر، ناراحتی غیر از سردرد و بیماری است، بلکه ناراحتی از ناحیه حشرات است. پس عبارت اذی من رأسه کنایه است از متأذی شدن از حشرات از قبیل شپش که در سر می افتد. (1)

3. سؤال: اگر ماه های حج، شوال و ذیقعده و 10 روز اول ذیحجه است، چگونه کلمه «اشهر» بر آن دو ماه و 10 روز اطلاق می شود؟

پاسخ: در عرب معمول است که لفظ جمع را به دو فرد هم اطلاق می کنند، دیگر این که

ص: 300

کاری که در يك قسمت و جزئی از زمان واقع می شود گاهی به همه آن زمان نسبت می دهند چون حج در دهه اول ذیحجه واقع می شود به همه آن ماه، ماه حج می گویند. (1)

4. در آیه و اتقوا الله ان الله شديد العقاب به جای ضمیر از اسم جلاله «الله» استفاده شد تا عظمت و هیبت خداوند باعث تربیت آنان شود. ثانیاً باعث خوف و ارعاب آنان از سرپیچی فرمان الهی شود. (2)

5. جمله الحج أشهر معلومات یکی از رسوم خرافی جاهلیت را نفی می کند که گاه به خاطر درگیری یا جنگ ها یا غیر آن، ماه های حج را تغییر و تبدیل می دادند و جلو و عقب می کردند. (3)

6. جمله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که نباید از آن غفلت کنید. (4)

7. قرآن کریم بهترین زاد و توشه را تقوا می داند: تزودوا فان خیر الزاد التقوی و در برخی از احادیث بدترین زاد و توشه ظلم به بندگان الهی معرفی شده است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«بئس الزاد الی المعاد العدوان الی المعاد» و آن حضرت با این که به مورچه ای حاضر نبود ظلم کند اگر تمام جهان را به او می دادند، در عین حال از اندک بودن زاد و توشه می نالید:

«آه من قلة الزاد و بعد السفر و طول الطريق و عظیم المورد».

8. خدای سبحان از خردمندان خواست تا از او پروا و تقوا داشته باشند: و اتقون یا اولی الالباب، این بیان نشان می دهد که تقوا در جاتی دارد؛ برخی انسان ها تنها تقوای از آتش جهنم دارند: فاتقوا النار الّتی وقودها الناس و الحجارة (بقره، 24). برخی گذشته از تقوای از آتش تقوای شوق به بهشت را دارند و برخی تمام کارهای خویش را «حَبًّا لِلَّهِ» انجام می دهند و مشمول درجه کامله آیه و اتقون یا اولی الالباب هستند. (5)

9. خداوند امر به اجتناب از فسق و جدال در حج کرد با این که این امور در غیر از حج

ص: 301

1- مجمع البیان، ج 2، ص 251؛ روح البیان، ج 1، ص 314؛ روح المعانی، ج 1، ص 482.

2- روح المعانی، ج 1، ص 481.

3- نمونه، ج 2، ص 53.

4- نمونه، ج 2، ص 56؛ مجمع البیان، ج 2، ص 253.

5- تسنیم، ج 10، ص 102.

نیز باید ترك می شد و علت آن است که انجام این امور در حج قبیح تر می باشد مانند پوشیدن لباس حریر در نماز که در غیر از نماز هم بر مرد حرام است. (1)

10. فضل در قرآن در مصادیق ذیل به کار رفته است:

1. فضل معنوی یعنی نعمت های معنوی بهشت مانند: فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل. (نساء، 175)

2. فضل مادی یعنی نعمت های مادی مانند: و ان خفتم علیه فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء. (توبه، 28)

3. جامع فضل معنوی و مادی مانند: انّ الفضل بید الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم. (حدید، 29)

4. از فضل در آیه مورد بحث، فضل مادی است که توهم جاهلی آن را در موسم حج روا نمی دانست، ولی خداوند با این تعبیر آن را تجویز کرد. (2)

11. راز تعبیر از نعمت های دنیایی و منافع مادی به فضل الهی آن است که همه بهره های مادی و معنوی که نصیب انسان می شود تفضل خداست نه استحقاق بنده چون اعمال صالحی که افراد انجام می دهند به توفیق و فیض الهی است. (3)

12. عبارت «من عرفات» می رساند که علاوه بر وجوب وقوف در عرفات باید نقطه آغاز مناسک بعد از احرام سرزمین عرفات باشد چنان که حضرت ابراهیم (علیه السلام) به این روش عمل کرد و خداوند حج ابراهیمی را به پیامبر آموخت که آن حضرت فرمود: خذوا عنی مناسککم. (4)

13. جمله فاذاکروا الله عند المشعر الحرام دو حکم را در بر دارد:

الف. حکم فقهی لزوم بازگشت از عرفات به مشعرالحرام نه راه های دیگر.

ب. حکم اخلاقی یاد خدا در مشعرالحرام. خدای سبحان جز در جریان حج در هیچ مورد دیگر با این عظمت به یاد خود دعوت نکرده است؛ چون خداوند در حج مهماندار است، پس

ص: 302

1- روح البیان، ج 1، ص 315؛ روح المعانی، ج 1، ص 482.

2- تسنیم، ج 10، ص 122.

3- همان، ص 125.

4- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 420.

لحظه به لحظه و در هر زمان و مکان به یاد خود فرا می خواند تا از مائده اسمای حسناى وی بهره مند شوند. (1)

14. در این که آیا جمله فاذکروا الله عند المشعر الحرام بر وجوب وقوف در مشعر الحرام دلالت دارد یا نه، اختلاف است. غالب مفسران و فقیهان امر به ذکر حق را بر استحباب حمل کرده و دلالت این جمله را بر وقوف در مشعر الحرام نپذیرفته اند و تعیین وقوف و مقدار آن به وسیله احادیث مشخص شده است و ظاهراً همین قول صحیح است. (2)

15. شاید نامگذاری سرزمین عرفات به این معنا اشاره به این حقیقت باشد که این سرزمین محیط بسیار آماده ای برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک اوست یا این که این سرزمین مکان اعتراف و اقرار به گناهان خویش است چنان که حضرت آدم (علیه السلام) در این سرزمین اعتراف به ترك اولی خویش کرد: اعترف بذنبك. (3)

آیه 200-203

اشاره

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (200) وَ مِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (201) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (202) وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (203)

ترجمه

و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر. (در این مراسم، مردم دو گروهند: بعضی از مردم می گویند: «خداوند! به ما در دنیا، «نیکی» عطا کن.» ولی در آخرت بهره ای ندارند. * و بعضی می گویند: پروردگار! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاه دار.» * آن ها از کار (و دعای) خود، نصیب

ص: 303

1- همان، ص 130.

2- تسنیم، ج 10، ص 134.

3- نمونه، ج 2، ص 59.

و بهره ای دارند؛ و خداوند، سریع الحساب است. * و خدا را در روزهای معینی یاد کنید: (روزهای 11 و 12 و 13 ماه ذی حجه). و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

لزوم یاد خداوند بعد از به جا آوردن اعمال حج، تقسیم شدن مردم به دو گروه از جهت درخواست: برخی خواهان دنیا و بی نصیب بودن آنان در آخرت و برخی خواهان دنیا و آخرت و مصونیت از عذاب الهی، ضرورت یاد خداوند در ایام تشریق 11 و 12 و 13 ذیحجه، لزوم پرهیزکاری و هشدار خداوند به معاد.

ب. «قضاء» به معنای فیصله دادن با قول یا فعل است که هم در قول و فعل خدای سبحان به کار می رود مانند: و قضی ربّک الّا تعبدوا الّا اياه (اسراء، 23) و فقضیهنّ سبع سموات فی یومین (فصلت، 12) و هم در قول و فعل انسان مانند: فاقض ما انت قاض انّما تقضی هذه الحیوة الدنیا (طه، 72). کاربرد قضا در حکم و داوری حاکم نیز از این باب است. (1)

ج. یاد خداوند در قرآن هم به کثرت و زیادی وصف شده است: اذکروا الله ذکرا کثیرا (احزاب، 41) هم به شدت: فاذکروا الله کذکرکم اباکم او اشدّ ذکرا که ناظر به کیفیت ذکر است. شدت یاد خدا یعنی با حضور قلب بیشتر به یاد خدا بودن. (2)

د. جمله من یقول ربّنا اتنا فی الدنیا کنایه از منطوق و روش مستمرّ دنیاطلبان است. «یقول» فعل مضارع استمرار را می رساند. (3)

ه. - از این که قرآن کریم فرمود: مما کسبوا نه «مما دعوا» نشان می دهد که بهره آنان با دعا و یاد حق به دست نمی آید، بلکه به کسب و تلاش نیاز دارد چه برای آنان که تنها دنیا

ص: 304

1- تسنیم، ج 10، ص 160.

2- همان، ص 164.

3- همان، ص 169.

می طلبند چه برای خواستاران حسنه دنیا و آخرت، پس هر چند دعا یکی از مصادیق کسب نیست، لیکن دعای فرد بیکار و تن پرور مستجاب نیست، بلکه در صورتی دعا به اجابت می رسد که انسان تلاش لازم را داشته باشد و خداوند تأثیر دعا را با کسب و عمل صحیح تأیید کرده است. (1)

و. منظور از «حسنة» به معنای هر گونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می شود و آنچه را که در کلمات مفسران یا روایات آمده است (علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت یا مال در دنیا و بهشت در آخرت یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت) بیان مصداق های روشن آن می باشد. (2)

ز. سؤال: مراد از تشبیه ذکر خداوند به ذکر آباء چیست؟

پاسخ: مراد از این تشبیه، در کثرت و تکرار است؛ یعنی همان گونه که پدران خود را زیاد و متعدد یاد می کنید، خداوند را هم همان گونه بلکه بیشتر یاد کنید. (3)

ح. مراد از ذکر چیست؟ ذکری که در آیه امر به آن شده است همین است که پس از هر نماز در این 3 روز این تکبیرات خوانده شود:

«الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، و لله الحمد الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام». (4)

ط. در معنای جمله (فلا اثم علیه) 2 قول است:

1. چون به سبب حج گناهان شخص بخشیده است، بنا بر این گناهی بر او نیست. (5)

2. در تأخیر و تعجیل (کوچ کردن) گناهی بر او نیست چون ممکن بود بعضی گمان کنند که عجله کردن در حرکت گناه است. آیه می فرماید: کسی هم که عجله کند گناهی بر او نیست. (6)

ص: 305

1- همان، ص 174.

2- نمونه، ج 2، ص 66؛ روح البیان، ج 1، ص 320؛ روح المعانی، ج 1، ص 486.

3- التحریر و التتویر، ج 2، ص 241.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 262؛ صافی، ج 1، ص 238.

5- نمونه، ج 2، ص 71.

6- منهج الصادقین، ج 1، ص 443؛ روح البیان، ج 1، ص 322؛ روح المعانی، ج 1، ص 489.

1. بعضی از مفسرین گفته اند: دلیل این که در این آیه سخن از پدران گفته این است که در جاهلیت رسم بوده بعد از تمام کردن عمل حج ساعتی در منا توقف می کردند و در آنجا به شعری و نثری که از پدران خود به یادگار داشتند بر دیگران فخر می فروختند، خدای تعالی در این آیه می فرماید: به جای یادآوری از پدران، خدا را یاد کنید بلکه بیشتر و کامل تر از پدران خود یاد کنید. (1)
2. این که خداوند فرمود: «بعضی از مردم می گویند» منظور گفتن به زبان قال نیست، بلکه گفتن به زبان حال است. (2)
3. این که کلمه «حسنة» را در نقل کلام اهل آخرت ذکر کرد و در اهل دنیا ذکر نکرد به این علت است که کسی که چیزی از امور دنیا می خواهد مقید نیست به این که آن چیز نزد خدا هم حسنة باشد یا نباشد؛ او دنیا را می خواهد که همه اش نزد او حسنة و خوب است چون مایه زندگی دنیایی اوست. (3)
4. در دعا کردن باید از خداوند حسنة دنیا و آخرت درخواست کرد و تعیین مصداق را باید به عهده خداوند گذاشت. ما از خداوند حسنة طلب می کنیم، ولی در این که رشد و سعادت ما در چه چیزی است آن را نمی دانیم؛ هر چه را خداوند بپسندد باید پذیرفت. (4)
5. در این که خداوند از میان همه اسمای قیامت کلمه «حشر» را انتخاب نمود و فرمود: الیه تحشرون اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند و همه در منا و عرفات يك جا جمع می شوند و نیز اشعار دارد به این که حاجی باید از این حشر و از این کوچ کردن به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می شوند. (5)

ص: 306

-
- 1- المیزان، ج 2، ص 118؛ صافی، ج 1، ص 237؛ روح البیان، ج 1، ص 320.
 - 2- المیزان، ج 2، ص 119؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 370.
 - 3- المیزان، ج 2، ص 120؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 370.
 - 4- نور، ج 1، ص 319.
 - 5- المیزان، ج 2، ص 122.

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (204) وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (205) وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُ بِهِ جَهَنَّمَ وَلِبِئْسَ الْمِهَادُ (206) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (207)

ترجمه

و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند. * (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد. * و هنگامی که به آن ها گفته شود: «از خدا بترسید!» (لجاجت آنان بیشتر می شود؛ و) لجاجت و تعصب، آن ها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است و چه بد جایگاهی است! * بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

توصیف برخی از اوصاف منافقان مانند سخن گفتن به طرزی که مایه اعجاب و شگفتی پیامبر اکرم شود و شاهد گرفتن خداوند بر افکار خویش و سرسختی آنان در دشمنی، ایجاد فساد و نابود ساختن کشاورزی و نسل به هنگام قدرت و اظهار تکبر به سبب گناه و معصیت به هنگام توصیه به تقوا.

ب. در معنای جمله و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا دو قول بیان شده است:

1. قيد في الحياة الدنيا متعلق به «يعجبك» است؛ یعنی گفتار آنان تنها در دنیا اعجاب آور است نه در آخرت. زیرا آخرت

«يوم تبلى السرائر» است. علاوه بر این در آخرت زبان آن ها بسته است: اليوم نختم على أفواههم.

2. قید فی الحیوة الدنيا متعلق به «قوله» است؛ یعنی گفتار او در باره مسائل دنیایی مایه شگفتی می شود. (1)

ج. تعجب و اعجاب در باره رخدادی صادق است که انسان به علت و سبب آن جاهل باشد. این شگفت زدگی می تواند نشان ناآگاهی پیامبر از درون آنان باشد، با این که طبق آیه شریفه و لتعرفنهم فی لحن القول پیامبر اکرم از باطن آن ها خبر داشته است؛ این دو مطلب چگونه با هم قابل جمع است؟

در پاسخ باید گفت: پیامبر اکرم به لحاظ نشئه انما بشر مثلکم (کهف، 110) نه به لحاظ نشئه خلافت و ولایت الهی از درون و باطن منافقان آگاه نبود و بدین لحاظ از گفتار آنان تعجب می کرد، لیکن خدای سبحان آن حضرت را از راه وحی آگاه می ساخت و از نفاق آنان پرده بر می داشت و همین آیات نوعی افشای باطن منافقان است. (2)

د. جمله و اذا تولی دو معنا دارد: 1. اعراض و انصراف و دور شدن. در این صورت کلمه «عنکم» در تقدیر است؛ یعنی منافق با دور شدن از شما دست به فساد می زد. 2. سرپرست کاری شدن؛ یعنی منافق با رسیدن به سمت دست به فساد می زند به قرینه دو شاهد داخلی و خارجی.

معنای دوم بهتر و مناسب تر است. نخست این که تلاش برای فساد زمین و نابود کردن حرث و نسل کار انسان های مقتدر است نه هر منافق هر چند اصل آشوب گری نیازی به حکومت ندارد، لیکن عنصر محوری این گونه از فسادها در گرو حکومت ظالمانه است: ان الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها. (نمل، 34)

دوم این که وقتی به تقوای الهی دعوت می شود عزت دروغینی که در جامعه کسب کرده مانع پذیرش نصیحت و توصیه به تقوا می شود که این عزت دروغین ویژه متولیان مناصب و صاحبان قدرت است: و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم. (3)

ه. - و الله لا یحب الفساد؛ منظور از فساد در این گونه موارد فساد تشریعی است نه

ص: 308

1- تسنیم، ج 10، ص 209.

2- همان، ص 210.

3- بقره، 206؛ المیزان، ج 2، ص 144؛ مجمع البیان، ج 2، ص 266؛ التحریر و التتویر، ج 2، ص 252؛ صافی، ج 1، ص 240؛ کاشف، ج 1، ص 308؛ نمونه، ج 2، ص 74؛ تسنیم، ج 10، ص 221.

تکوینی؛ زیرا به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی نظام طبیعت با فساد تکوینی اداره می شود و این سنت و تقدیر خداست تا چیزی فاسد نشود گیاه یا حیوان رشد نمی کند چون رشد و نمو آن دو به تغذیه است؛ دستگاه تغذیه مواد اولیه را جذب و آن را فاسد می کند تا رشد اندام ها پدید آید. بنا بر این، فساد در آیه شریفه، فساد تکوینی نیست که لازمه نظام و قوام هستی است، بلکه فساد تشریحی مقصود است؛ همان تباهی که بر اثر ارتکاب معاصی و مناهی خداوند پدید می آید مانند تخریب حرث و نسل از راه های گوناگون که یکی از آن ها بمباران مناطق مسکونی است. قرآن می فرماید: انّ الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها(1) و ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس.(2)

و. در این که «باء» در «بالاثم» به چه معناست و جوهی بیان شده: تعدیه، مصاحبت و سببیت. اگر «باء» را به معنای مصاحبت بگیریم بهتر است تا سببیت؛ زیرا گناه سبب عزّت نخواهد بود.(3)

ز. در معنای جمله اخذته العزة بالاثم 2 قول است:

1. غرور، بزرگی و تعصب جاهلیت او را وادار به گناه می کند که آن را انجام دهد.(4)

2. گناهی که در اثر کفر در دل داشت او را مغرور کرد که خود را بزرگ بشمارد(5). از این دو قول معلوم می شود که گناه و عزت کاذب تأثیر متقابل دارند؛ یعنی مرحله ای از خودخواهی سبب ارتکاب گناه می شود آن گاه همان گناه مایه تورّم همین عزت خواهی کاذب می شود.

نکته ها

1. منافقان برای پیشبرد اهداف شوم و فاسدشان از هر گونه اسباب ظاهری بهره می بردند تا جامعه اسلامی و انسانی را فریب دهند: یخادعون الله و الذین ءامنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون (بقره، 9). برخی از ابزار فریب کاری آنان عبارت است از:

ص: 309

1- نمل، 34.

2- روم، 41؛ تسنیم، ج 10، ص 221؛ المیزان، ج 2، ص 145.

3- تسنیم، ج 10، ص 231-236.

4- نمونه، ج 2، ص 75؛ المیزان، ج 2، ص 145؛ کشف، ج 1، ص 251؛ روح البیان، ج 1، ص 324.

5- احسن الحدیث، ج 1، ص 376.

1. قیافه های شگفت انگیز: و اذا رأيتهم تعجبك اجسامهم. (منافقون، 4)

2. گفتار شگفت انگیز: و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا.

3-4. اموال و اولاد: فلا تعجبك أموالهم و لا اولادهم. (1)

2. اگر خداوند نابود کردن حرث و نسل را بیان فساد قرار داده برای این است که قوام نوع انسانی در بقای حیاتش به غذا و تولید مثل است اگر غذا نخورد می میرد و اگر تولید مثل نکند نسلش قطع می شود و انسان در تأمین غذایش به حرث یعنی زراعت نیازمند است چون غذای او یا حیوانی است یا نباتی و حیوان هم در زندگی و نموش نیازمند نبات است. (2)

3. هر انسانی فطرتاً خواستار عزت است، لیکن باید بداند که عزیز بالذات کیست و راه عزت چیست و راهنمایان این راه چه کسانی هستند. بر اساس آیات قرآن، عزیز محض خداوند سبحان است: ان الله عزیز حکیم (بقره، 209)، اگر در جای دیگر پیامبر اکرم و مؤمنان را به عزت می ستایید: ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين (منافقون، 8)، در آیه دیگر عزت را بالاصاله منحصر به خدا دانسته است: فان العزة لله جميعا (نساء، 139). پس عزت پیامبر و مؤمنان بالعرض است و عزت های بالعرض به عزت بالذات منتهی می شود. راه عزت پیوند با عزیز بالذات از راه اعتقاد و عمل صالح حاصل می شود: من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه. (فاطر، 10)

پیامبر اکرم راهنمای عزت است: الر كتاب أنزلناه اليك لتخرج الناس منالظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد. (ابراهيم، 1)

مشرکان برای کسب عزت به بت پرستی تن می دهند: و اتخذوا من دون الله الهة ليكونوا لهم عزا (مریم، 81) و منافقان عزت را در سایه ارتباط با مشرکان می پندارند در حالی که همه عزت از آن خداست: أيتغون عندهم العزة فان العزة لله جميعا. (3)

4. از جمله و الله لا يحب الفساد باطل بودن قول «جبر» استفاده می شود؛ زیرا خداوند می فرماید که فساد را دوست نمی دارد و اگر خود او فاعل زشتی ها و فساد باشد باید اراده به

ص: 310

1- توبه، 55؛ تسنیم، ج 10، ص 215.

2- المیزان، ج 2، ص 144.

3- نساء، 139؛ تسنیم، ج 10، ص 239.

آن‌ها داشته باشد و اراده همان شوق و محبت است در حالی که خداوند محبت به فساد ندارد. (1)

5. تعبیر به «مهاده» که به معنای آمادگاه و قرارگاه راحت است، در باره جهنمی‌ها مانند تعبیر بشارت به عذاب است: فبشّره بعذاب الیم که از باب استهزا بیان می‌شود و به تعبیر دیگر بشارت یا قرارگاه راحت در مورد نعمت است، اما چون گناه کار است به جای نعمت به عذاب بشارت داده می‌شود.

6. از جمله و الله رثوف بالعباد این نکته به دست می‌آید که وجود چنین فردی یشری نفسه در میان انسان‌ها خود رأفتی است از خدای سبحان به بندگانش. آری اگر مردان الهی که دارای این صفات هستند بین مردم و در مقابل آن دسته از مردان منافق و مفسده جو وجود نداشتند ارکان دین منهدم می‌شد و در بنای صلاح و رشاد سنگی روی سنگ قرار نمی‌گرفت. (2)

7. انگیزه مردم در عبادت بر سه قسم است: 1. ترس از جهنم. 2. اشتیاق به بهشت. 3. محبت به خداوند: و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان (حدید، 20). آیه شریفه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله قسم سوم را بیان می‌کند. (3)

8. فضیلتی که آیه شریفه برای امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بیان می‌کند به حدی است که برای دشمنان اسلام قابل تحمل نبود. ابن ابی الحدید از استادش ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که روایت شده معاویه صد هزار درهم به سمرة بن جندب داد تا حدیثی را جعل کند که آیه و من الناس من یعجبک در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شده و آیه و من الناس من یشری در شأن ابن ملجم. آن منافق جنایت پیشه ابتدا نپذیرفت، ولی وقتی چهارصد هزار درهم به او دادند چنین حدیثی را جعل کرد، البته همان طور که انتظار می‌رفت هیچ کس این حدیث ساختگی را نپذیرفت. (4)

9. بعضی از مردم جان خود را به خداوند می‌فروشند: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء

ص: 311

1- مجمع البیان، ج 2، ص 266.

2- المیزان، ج 2، ص 147؛ نمونه، ج 2، ص 80.

3- تسنیم، ج 10، ص 248.

4- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3-4، ص 289.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (208)

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلَبُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (209) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَالِإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (210) سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (211) زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسَّخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (212)

این کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآیید؛ و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست. * و اگر بعد از (این همه) نشانه های روشن، که برای شما آمده است، لغزش کردید (و گمراه شدید)، بدانید (از چنگال عدالت خدا، فرار نتوانید کرد)؛ که خداوند، توانا و حکیم است. * آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!) و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود. * از بنی اسرائیل پرس: «چه اندازه نشانه های روشن به آن ها دادیم؟» (ولی آنان، نعمت ها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان گذاشته بود، در راه غلط به کار گرفتند.) و کسی که نعمت خدا را، پس از آن که به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند سخت کیفر است. * زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است؛ از این رو افراد باایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می کنند؛ در حالی که پرهیزگاران در قیامت، بالاتر از آنان هستند؛ (چرا که ارزش های حقیقی در آن جا آشکار می گردد، و صورت عینی به خود می گیرد؛) و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

ضرورت تسلیم شدن مؤمنان در برابر اوامر و نواهی خداوند و عدم تبعیت از گام های شیطان، هشدار به لغزش انسان ها بعد از اتمام حجت، هشدار به کفار به نزول عذاب الهی در صورت تبدیل نعمت ها، زینت داده شدن زندگی دنیا برای کفار و علاقه افراطی به دنیا و بهره مندی از آن عامل استهزا نسبت به مؤمنان و برتری اهل تقوا بر کفار در قیامت؛ ورود مؤمنان به بهشت و ورود کفار در دوزخ.

ب. سلمی که بدان دعوت شده اند عبارت است از تسلیم شدن برای خدا، بعد از ایمان به او. پس بر مؤمنین واجب است امر خدا را تسلیم باشند و برای خود صلاحدید و استبداد به رأی قائل نباشند و به غیر از آن طریقی که خدا و رسول بیان کرده اند طریقی دیگر اتخاذ ننمایند. (1)

ج. مراد از پیروی خطوات شیطان، پیروی او در تمامی دعوت هایی است که به عنوان دین می کند و باطلی را که اجنبی از دین است زینت داده و در لفافه زیبای دین می پیچد و نام دین بر آن می گذارد و انسان های جاهل هم آن را می پذیرند. (2)

د. منظور از بینات چیست؟ «بینات» به معنای دلایل روشن است و مفهوم گسترده ای دارد که هم دلایل عقلی را شامل می شود و هم آنچه از طریق وحی یا معجزات برای مردم تبیین شده است. (3)

ه. - قضی الامر یعنی اشاره به نزول عذاب الهی (در همین جهان) به کافران لجوج می باشد. (4)

و. آیات کریمه قرآن در رابطه با اسناد اتیان به خداوند بر دو قسم است:

1. آیات متشابه قرآن که اتیان را به خداوند نسبت داده مانند آیه مورد بحث و آیه و جاء ربك و الملك صفا صفا (فجر، 22) و فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا. (حشر، 2)

ص: 313

1- المیزان، ج 2، ص 151؛ مجمع البیان، ج 2، ص 270؛ روح البیان، ج 1، ص 326.

2- المیزان، ج 2، ص 151.

3- نمونه، ج 2، ص 84؛ مفاتیح الغیب، ج 5، ص 355؛ التحریر و التنویر، ج 2، ص 263.

4- نمونه، ج 2، ص 86.

2. آیاتی که مبین و شارح آیات گذشته است که آمدن را به امر خدا نسبت می دهد مانند: فاذا جاء امر الله قضی بالحق و خسر هنا لك المبتلون (غافر، 78) و اتی امر الله فلا تستعجلوه. (1)

ز. منظور از

«آیه» همان «ید بیضا» و اژدها شدن عصای موسی و شکافتن دریا و مانند آن هاست یا نشانه هایی در تورات که دلالت بر صدق نبوت پیامبر اسلام می کرد. (2)

ح. خدای سبحان در این آیه از معجزات و عطایای خویش به بنی اسرائیل به «آیه بینه» و نیز به «نعمة الله» یاد می کند. این امور از آن جهت که نشانه روشن خدا و فیض آشکار پروردگارند آیه بینه اند و چون برای فرد و جامعه برخوردار از آن گوارا و آرامش بخش اند نعمت الهی هستند. (3)

ط. منظور از تبدیل نعمت تبدیل و تغییر تشریحی است که همان کفران نعمت و ناسپاسی به جای شکرگزاری است نه تبدیل تکوینی که مقدور هیچ کس نیست: و تمت كلمة ربك صدقا و عدلاً لا تبدل لكلماته (انعام، 115) و لا تبدل لخلق الله؛ زیرا خداوند هر چه را آفرید نیکو آفرید: الذی احسن کل شیء خلقه (سجده، 7) و اگر شیطان تهدید به تغییر کرد: و لا مرتهم فلیغیرنّ خلق الله (نساء، 119)، در محدوده شریعت است نه خلقت؛ یعنی تغییر خلق و خوی، وصف و فعل نه خارج از آن. (4)

ی. برای آیه و من یدل نعمة الله... دو معنا ذکر شده است:

1. اینان نعمت خدا را تغییر داده به آیات الهی ایمان نیاوردند و به مخالفت برخاستند در نتیجه خود گمراه و سبب گمراهی دیگران شدند. (5)

2. آن کس که دلیل ها را با تأویلات ناصحیح و باطل از ظاهرشان برگرداند. (6)

ك. در این که زینت دهنده کیست 2 قول است:

ص: 314

-
- 1- نحل، 1؛ تسنیم، ج 10، ص 306.
 - 2- المیزان، ج 2، ص 164؛ مجمع البیان، ج 2، ص 275؛ کاشف، ج 1، ص 314؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 268؛ صافی، ج 1، ص 244؛ روح المعانی، ج 1، ص 494.
 - 3- تسنیم، ج 10، ص 329.
 - 4- همان، ص 334.
 - 5- منهج الصادقین، ج 1، ص 454؛ نمونه، ج 2، ص 90؛ روح البیان، ج 1، ص 328.
 - 6- کاشف، ج 1، ص 314.

1. شیطان دنیا را به آن ها جلوه داد به این که انگیزه شر و گناه را در وجودشان تقویت کرد. (1)

2. خداوند دنیا را برای آن ها زینت داد به این که چیزهای دوست داشتنی و خوشایند آفرید. (2)

ل. و یسخرن من الذین ءامنوا؛ 1. آنان مردم باایمان را از نظر این که فقیرند مسخره می کنند. 2. مؤمنین را به خاطر ایمانشان به قیامت و کوشش و جدیت آن ها در این راه یا به خاطر ترك دنیا و زهد مسخره می کنند. (3)

م. بر اساس توحید افعالی هر کاری از هر شخصی یا چیزی در نظام هستی به اذن خدای سبحان صورت می گیرد. کارهای طبیعی جمادها غریزی گیاهان و هوی و هوس حیوانات و کارهای ارادی و اختیاری انسان ها با حفظ مبادی خاص خود به خداوند منتهی می شود؛ زیرا اگر به خداوند منتهی نشود مستلزم تفویض باطل است. تزیین مطرح در آیه شریفه چون به تزیین اغوایی و اضلالی باز می گردد کار مستقیم ابلیس است. بنا بر این، تحلیل تزیین را می توان به خداوند و ابلیس نسبت داد. (4)

نکته ها

1. دخول» گاهی محسوس و مادی است مانند دخول در مکان: وقال ادخلوا مصر (یوسف، 99) و زمانی معقول و معنوی است مانند دخول در مکان: یدخلون فی دین الله أفواجا. (نصر، 2)

2. قرآن کریم همه انسان ها را از تبعیت گام های شیطان بر حذر داشته است. راه ها و گام های شیطان عبارت است از:

الف. تفرقه و اختلاف: یا ایها الذین ءامنوا ادخلوا فی السلم كافة و لا تتبعوا خطوات الشيطان.

ب. فحشا و منکرات: یا ایها الذین ءامنوا لا تتبعوا خطوات الشيطان و من یتبع خطوات

ص: 315

1- منهج الصادقین، ج 1، ص 454.

2- روح البیان، ج 1، ص 328.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 278؛ صافی، ج 1، ص 244؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 454؛ مراغی، ج 2، ص 119؛ التحریر و التنویر، ج 2، ص 279.

4- تسنیم، ج 10، ص 352.

ج. زبان و کشمکش های زبانی: و قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا. (اسراء، 53)

د. حرام خواری و افترا و دروغ: یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالاً طیباً و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین * انما یأمرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون. (1)

3. علامت شیطانی بودن دستوراتی که شیطان می دهد و نام دین بر آن می گذارد این است که خدا و رسول در ضمن تعالیم دینی خود نامی از آن نبرده باشند. (2)

4. جمله من بعد ما جاءته دلالت دارد که عقوبت خداوند بعد از اتمام حجت است. (3)

5. از مفهوم آیه یا ایها الذین ءامنوا ادخلوا... چنین استفاده می شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکان پذیر است و تنها با اتکا به قوانین مادی هرگز جنگ و ناامنی و اضطراب از دنیا برچیده نخواهد شد. (4)

6. آیات قرآن در باره زندگی دنیا سه دسته است: دسته نخست آیاتی است که در آن ها زندگی دنیا در برابر آخرت قرار گرفته و ناظر به آفریده های خدا و نعمت های اوست مانند: ربنا ءاتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة. (بقره، 201)

دسته دوم زندگی دنیا را جز فریب ندانسته: و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور (آل عمران، 185) و مراحل زندگی دنیا را به عناوین اعتباری و خیالی، سرگرمی و... دانسته است: اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد (حدید، 20). از همین دسته است آیاتی که می گوید: کافران و منافقان آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند: اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة (بقره، 86)، در مقابل مردان الهی وقتی به جبهه می روند دنیا مذموم را فروخته و آخرت را می خرند: فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالاخرة. (نساء، 74)

ص: 316

1- بقره، 168-169؛ همان، ص 275.

2- المیزان، ج 2، ص 152.

3- تسنیم، ج 10، ص 338.

4- نمونه، ج 2، ص 81.

دسته سوم از آیات شاهد جمع دو دسته سابق است که برای دنیای مذموم مثال ذکر می کند: اِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا ءَاتَاهَا امْرَأًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ (يونس، 24)؛ مثل دنیا مانند بارانی است که از آسمان نازل کردیم و با کمک مواد غذایی زمین سرسبز و خرم شد و اهل آن پنداشتند که آن باقی است و همواره بر آن قدرت دارند حال آن که شبانه یا روزانه امر الهی آمد و آن زینت زمین را خزان و پژمرده کرد گویا دیروز چنین چیزی وجود نداشته است. مثل دنیا از باب تشبیه امر موهوم به محسوس مانند آن است که کسی به اوج قدرت برسد، سپس از آن مقام عزل شود و اثری از آن نماند.

اگر منظور از دنیای مذموم همان نشأة دنیا و عالم شهادت باشد اتحاد مثل و ممثل لازم می آید که باطل است چون نزول باران رویش گیاه و خرمی موقت و پژمردگی زودرس آن هم جزئی از دنیاست؛ از این مثال روشن شد که مقصود از دنیای مذموم عناوین اعتباری و تعلقات مادی است.

7. همان گونه که شکرگزاری سه مرحله دارد: اعتقادی، زبانی و عملی، کفران نعمت نیز چنین است:

الف. کفران اعتقادی مانند قارون که اعتقاد ندارد نعمت ها از خداوند است، بلکه فکر می کند محصول علم اوست: قال انما اوتيته على علم عندي.

ب. کفران زبانی: کسی که در برابر نعمت های الهی «الحمد لله» نمی گوید، بلکه در محدوده زبان همانند قارون سخن می گوید.

ج. کفران عملی: یعرفون نعمت الله ثم ينكرونها و اکثرهم الكافرون.

د. شکر اعتقادی مانند سلیمان که اعتقاد دارد نعمت ها از خداوند است: هذا من فضل ربِّي ليبلوني ءأشكر أم أكفر. (نمل، 40)

هـ. - شکر عملی: اعملوا ءال داود شكرا. (سبأ، 13)

و. شکر زبانی: همان ثناگویی منعم و گفتن «الحمد لله» است. قرآن کریم در باره شکرزبانی می فرماید: و الذی خلق الأزواج کلّها و جعل لکم من الفلك و الانعام ما ترکبون * لتستوا

ص: 317

على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم عليه و تقولوا سبحان الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين * و انا الى ربنا لمنقلبون. (زخرف، 14-12)

بنا بر این جمله سبحان الذى سخر لنا هذا... نمونه شکر زبانی است. (1)

8. آیه شریفه استفاده می شود عامل اساسی برای مسخره کردن علاقه به دنیاست. کفار امور ذیل را به مسخره و استهزا گرفته اند:

1. دین: الذين اتخذوا دينكم هزوا و لعبا. (مائده، 57)

2. نماز: و اذا ناديتهم الى الصلوة اتخذوها هزوا. (مائده، 58)

3. آیات الهی: و لا تتخذوا آيات الله هزوا. (بقره، 231)

4. پیامبران: يا حسرة على العباد ما يأتیهم من رسول الا كانوا بها يستهزون. (یس، 30)

9. مؤمنان: زين للذين كفروا الحیوة الدنيا و یسخرون من الذين ءامنوا. (2)

10. در آیه شریفه التفاتی از خطاب فان زلتم به غیبت هل یظنون به کار رفته و تازه خطاب را متوجه رسول خدا کرده تا بفهماند از سخن گفتن با آنان اعراض دارد چون حال آنان حال کسانی است که منتظر آمدن عذابی هستند که ما قضایش را رانده ایم. (3)

11. حکمت در نزول عذاب از ابر، اولاً انزال عذاب به طور ناگهانی و بدون مقدمه و آمادگی بودن آن است؛ یعنی عذاب از ابر که بیاید هیچ گونه زمینه برای آمادگی عذاب از طرف اهل لجاج نیست. ثانیاً ابر منشأ رحمت می باشد و اگر زمانی از آن عذاب نازل شود دلالت بر شدت عذاب می نماید. (4)

12. این که می فرماید: سل بنی اسرائیل برای این است که هم از آن ها اعتراف گرفته شود و هم درس عبرتی برای مسلمانان و هشدار به کسانی باشد که از نعمت های الهی بهره گیری لازم را نمی کنند. (5)

13. در آیه زين للذين... اگر کلمه ایمان یعنی من الذين ءامنوا به کلمه تقوا یعنی

ص: 318

1- تسنیم، ج 10، ص 344.

2- تسنیم، ج 10، ص 358.

3- المیزان، ج 2، ص 153.

4- مراغی، ج 2، ص 116؛ روح البیان، ج 1، ص 326؛ روح المعانی، ج 1، ص 493؛ کشاف، ج 1، ص 253.

5- نمونه، ج 2، ص 90.

الذین اتقوا مبدل شده برای این بوده که بفهماند ایمان بدون تقوا به درد نمی خورد؛ باید توأم با عمل باشد. (1)

14. نظیر 212 بقره: زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

آیه 29 و 30 مطففین است: إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ. وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَرُونَ

آیه 213-216

اشاره

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (213) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ وَالضَّرَّاءُ وَرُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (214) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (215) كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (216)

ترجمه

مردم (در آغاز) يك دسته بودند؛ (و تضادی در میان آن ها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن ها پیدا شد؛ در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند؛ تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آن ها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف

ص: 319

1- المیزان، ج 2، ص 152؛ کاشف، ج 1، ص 315؛ کشف، ج 1، ص 255.

کردند. خداوند، آن هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود؛ (اما افراد بی ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند. * آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آن ها رسید، و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن ها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است! * از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است. (لازم نیست تظاهر کنید، او می داند). * جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است و خداوند می داند و شما نمی دانید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

هدف از بعثت انبیا، بشارت به مؤمنان و انداز به کفار، نزول کتاب آسمانی با انبیا جهت حل اختلافات، اختلاف بعد از علم و دیدن معجزه نشانه ظلم و حسادت، بیان پندار باطل برخی از انسان ها در باره ورود به بهشت بدون آزمایش و تحمل سختی ها، لزوم اولویت در انفاق به پدر و مادر و سایر نیازمندان، آگاه بودن خداوند از عمل خیر، وجوب قتال با کفار و کراهت انسان از تحمل سختی ها و آگاه نبودن از خیر و شر حوادث جهان.

ب. تفاوت رسول و نبی: به نظر برخی رسول کسی است که از طرف خدا به رسالت برانگیخته شود و مأمور به تبلیغ پیام الهی هم باشد، ولی نبی کسی است که از طرف خدا به او وحی شود؛ خواه مأمور به دعوت مردم باشد یا نه. این مطلب مورد تأیید قرآن نیست. زیرا در برخی از آیات نبی و رسول هر دو به عنوان فرستاده خدا معرفی شده اند: و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی. (حج، 53)

تفاوت جوهری رسول با نبی آن است که نبوت مقام بیان معارف دینی برای مردم است تا دنیا و آخرت و معاش و معادشان با آن اصلاح شود و به سعادت مطلوب برسند، ولی رسالت يك سفارت مخصوصی است که با آن حجت الهی بر مردم تمام می شود و کارشان یکسره می گردد، از این رو قرآن کریم می فرماید: رسلاً مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل. (1)

ج. جمله كان الناس أمة واحدة دلالت می کند بر این که مردم امت واحدی بودند، اما این امت واحد بر حق بودند یا باطل بر آن دلالتی ندارد، از این رو در این مورد بین مفسرین اختلاف هست: 1. عده ای بر این عقیده اند که مردم بر حق و بر ایمان بوده اند. (2) 2. مردم بر کفر بودند. (3) 3. مردم بر فطرتی که خداوند آنان را بر آن فطرت خلق کرده بودند نه بر کفر نه بر اسلام و حق. (4)

د. در این که کتاب مفرد آمده و نبیین جمع، چند وجه بیان شده است:

1. با هر يك از پیامبران يك کتاب فرستاد.

2. خدا با فرستادن و بعث انبیا کتاب هم با آنان فرستاد و مراد بعضی از انبیا است.

3. «کتاب» اسم جنس است؛ یعنی خدا پیامبران را فرستاد و کتب هایی بر آنان نازل کرد. (5)

ه. - مفسرین گفته اند که آیه یسئلونك ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر... سؤال و جوابی است که جواب آن طبق اسلوب حکمت داده شده برای این که سؤال از جنس و نوع انفاقات کرده اند که از چه جنس و نوعی انفاق کنند و این سؤال بی شباهت به لغو نیست؛ برای این که هر کس می داند که انفاق با چه چیز انجام می شود، پس جا داشت پرسند به چه کسی انفاق کنیم و به همین جهت سؤال ایشان را پاسخ نداده جواب را از سؤال صحیحی داد که آن ها نکرده بودند؛ یعنی بیان حال و انواع کسانی که باید به ایشان انفاق کرد. (6)

ص: 321

1- نساء، 165؛ المیزان، ج 2، ص 139-140.

2- مفاتیح الغیب، ج 6، ص 372؛ کشاف، ج 1، ص 255؛ روح المعانی، ج 1، ص 495؛ روح البیان، ج 1، ص 330.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 280.

4- صافی، ج 1، ص 244.

5- روح المعانی، ج 1، ص 496؛ مجمع البیان، ج 2، ص 281؛ کشاف، ج 1، ص 256.

6- المیزان، ج 2، ص 240.

1. از نظر قرآن کریم اختلاف بر دو قسم است: اختلاف ممدوح که مربوط به قبل از علم است و اختلاف مذموم که مربوط به بعد از علم و به خاطر حسد و ظلم است. آیه شریفه به هر دو اختلاف اشاره کرده و می فرماید: مردم گروه واحدی بودند و زندگی ساده و بسیطی داشتند: كان الناس أمة واحدة، سپس بر اثر پیشرفت علم و صنعت و کیفیت بهره وری از منابع طبیعی و تشخیص حق و باطل اختلاف کردند، این اختلاف ممدوح است؛ زیرا قبل از بعثت انبیا این نوع اختلاف طبیعی است و انبیا آمدند تا اختلاف را حل کنند: لیحکم بین الناس فیما اختلفوا.

اختلاف مذموم اختلافی است که بعد از روشن شدن حق و واقع رخ می دهد که بر اثر بغی و ظلم است که نوعاً از ناحیه دانشمندان صورت می گیرد: و ما اختلف فیہ الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم. (1)

2. سرّ تعبیر از فرستادن انبیا به بعثت و نه ارسال آن است که گویا انسان های اولیه گروهی واحد و ساده بودند که در خواب به سر می بردند و پیامبران با ره آورد معارف، اخلاق و قوانین حقوقی آنان را به سوی کمال برتر هدایت کردند.

کاربرد واژه «بعثت» در جایی است که فرد خوابیده، بیدار شود یا فرد نشسته برخیزد. انسان ها هنگام ورود به صحنه قیامت گویا از خواب بیدار شده اند، از این رو می پرسند چه کسی ما را از خوابگاه برزخیمان بیدار ساخت: من بعثنا من مرقدنا. (2)

3. خداوند انسان کامل را به رسالت مبعوث و قرآن را نازل کرد و محور معیت این دو چیز و انزل معهم الكتاب انسان کامل است؛ یعنی خداوند پیامبران را به همراه کتاب نفرستاد تا کتاب الهی اصل باشد و انسان کامل در معیت او قرار گیرد، بلکه کتاب خود را به همراه انسان کامل که خلیفه اوست فرستاد چنان که در باره قرآن فرمود: و اتبعوا نور الذی انزل معه. (3)

4. کتاب الهی از دو ویژگی برخوردار است: 1. مصاحبت با حق یعنی این کتاب هماهنگ

ص: 322

1- المیزان، ج 2، ص 192؛ تسنیم، ج 10، ص 410.

2- یس، 52؛ همان، ص 392؛ المیزان، ج 2، ص 194.

3- اعراف، 157؛ تسنیم، ج 10، ص 396.

با واقعیت و حقیقت است. «باء» در «بالحق» برای مصاحبت است. 2. داوری در میان مردم: لیحکم بین الناس فیما اختلفوا. (1)

5. از آیه شریفه چند مطلب به دست می آید:

الف. تعریف دین و آن روش و برنامه مخصوصی است که مصلحت دنیا را به گونه ای که با کمال اخروی موافق باشد تضمین می کند.

ب. دین در ابتدا برای رفع اختلافات فطری و سپس برای رفع اختلافات غیر فطری قرار داده شده است.

ج. علت فرستادن پیامبران این است که انسان قهرا به طرف اختلاف و به طرف اجتماعی شدن پیش می رود و چون فطرت سر منشأ این اختلاف است قهرا نمی تواند آن را برطرف سازد؛ خداوند این اختلاف را در پرتو تعلیمات پیامبران برطرف می سازد و انسان ها را به کمال

لایق خود می رساند. (2)

6. آیه شریفه مورد بحث که می فرماید: اختلاف در دین به خاطر بغی و ظلم دانشمندان است، مصداق کبرای کلی آیه شریفه دیگر است که می فرماید: انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم (شوری، 42).

عالمان دینی که سبب اختلاف در دین هستند باغی اند؛ آیه مورد بحث (صغری).

عقاب الهی تنها بر ستمگران و اهل بغی است؛ آیه 42 شوری (کبری). نتیجه این که عقاب تنها بر همین مدعیان علم دینی و منادیان اختلاف است.

در آیه دیگر قرآن کریم مسلمانان را از اختلاف در دین نهی کرد که مبدا شما مانند علمای یهود باشید که در قیامت روسیاهی دامنگیرتان می شود: لا تکنوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم*... فاما الذین اسودت وجوههم... (3)

7. از آیه کان الناس... به خوبی این حقیقت استفاده می شود که دین و جامعه بشری در حقیقت ناگسستنی هستند؛ هیچ جامعه ای نمی تواند بدون مذهب و ایمان به خدا ورستاخیز

ص: 323

1- همان، ص 399.

2- المیزان، ج 2، ص 194.

3- آل عمران، 105-106؛ تسنیم، ج 10، ص 419.

8. از آیه کان الناس... به طور ضمنی این حقیقت نیز روشن شد که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنی واقعی کلمه، همان زمان پیدایش جامعه انسانی به معنی حقیقی بوده است. بنا بر این، جای تعجب نیست که نخستین پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب و قانون و شریعت حضرت نوح (علیه السلام) بوده است. (2)

9. سؤال: چرا تمام ادیان بزرگ الهی از منطقه خاور میانه برخاسته اند؟

پاسخ: زیرا به گواهی تاریخ گاهواره تمدن بشری در این منطقه از جهان به حرکت درآمد و نخستین تمدن های بزرگ از این منطقه برخاستند. (3)

10. ورود به بهشت مرهون موفقیت در آزمون الهی و تحمل سختی هاست. نظیر آیه شریفه آیات دیگری است از جمله آیه 16 سوره توبه و آیات 2 و 3 سوره عنکبوت و در جای دیگر می فرماید: شما قبل از آزمون الهی مشتاق مرگ بودید و مردن را کار آسانی می پنداشتید، ولی هنگام جنگ و امتحان الهی تماشاچی صحنه شدید: أم حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين * ولقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأيتموه وانتم تنظرون. (آل عمران، 142-143)

11. قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: انبیا و مؤمنان قطعاً پیروزند: كتب الله لاغلبنّ انا ورسلى (مجادله، 21) و ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين * انهم لهم المنصورون * و ان جندنا لهم الغالبون (صافات، 171-173). در مقابل برخی از آیات دلالت دارد که انبیا و پیروان آنان به شهادت رسیدند: ان الذين يكفرون بايات الله و يقتلون النبيين بغير حق و يقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس. (آل عمران، 21)

این دو دسته از آیات با هم هماهنگ اند؛ زیرا منظور از یاری انبیا حفظ دین و مکتب و شخصیت حقوقی آن هاست نه بدن و شخص آنان؛ زیرا شخص آنان به احدی الحسنین (توبه، 52) نائل شده؛ یا سالم و فاتح باز می گردند یا مجروح یا اسیر یا شهید شده و به

ص: 324

1- نمونه، ج 2، ص 97.

2- همان، ص 98.

3- همان.

خدای سبحان تضمین نکرده است که پیکر مبارزان در راهش را نگه دارد، بلکه اولاً دین آنان را حفظ می کند ثانياً آن ها را به بهشت رهنمون می سازد. بنا بر این، منظور از پیروزی و نصرت الهی، پیروزی دین است که می فرماید: *یریدون لیطفوا نور الله بأفواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون.* (صف، 8)

12. در آیه شریفه *یسئلونک ماذا... خداوند رعایت ترتیب در انفاق را نمودهاست؛ والدین را مقدم داشت چرا که والدین فرزند را بوجود آوردند و او را در حالی که بسیار ناتوان و ضعیف بود تربیت و پرورش دادند، سپس اقربین را ذکر نمود زیرا انسان به تمام فقرا نمی تواند رسیدگی کند، بلکه به بعضی رسیدگی می کند و این بعض باید دارای مرجح باشند تا بر بعض دیگر و قربت سبب ترجیح است چرا که قربت سبب مخالطه و رفت و آمد می شود و این رفت و آمد سبب اطلاع هر کدام از حال دیگری می شود.*

سپس یتیم را ذکر کرد زیرا به خاطر کوچکی قادر بر کسب درآمد نیستند و چون کوچک هستند کسی را که برای آنان کسب کند ندارند. سپس مسکین را ذکر فرمود که حاجتشان از یتیم کمتر است و قدرتشان بر تحصیل مال بیشتر از یتیم و در آخر این سیل که به خاطر انقطاع از بلد نیازمند شده است. (1)

13. در آیه شریفه *کتب علیکم... نفرمود «کتب الله» بلکه فرمود: «کتب»* و این بدان جهت است که در ذیل آن دارد و هو کره لکم... و در چنین مقامی نام خدا بردن و فاعل را معرفی کردن نوعی هتک حرمت خداست و تعبیر به صیغه مجهول نام خداوند متعال را از سبکی و استخفاف حفظ می کند چون در آیه فرمانی صادر شده که مورد کراهت مؤمنین است. (2)

14. سؤال: چرا جنگیدن و قتال بر مؤمنین گران بود؟

پاسخ: یا از این جهت است که در جنگ جان ها در خطر قرار می گیرد و حداقل خستگی و کوفتگی دارد و ضررهای مالی به بار می آورد و امنیت و ارزانی ارزاق و آسایش را سلب می کند یا از این جهت بوده که مؤمنین به تربیت قرآن بار آمده اند و عرق شفقت و رحمت بر

ص: 325

1- مفاتیح الغیب، ج 6، ص 383.

2- المیزان، ج 2، ص 246.

تمامی مخلوقات در آنان شدیدتر از دیگران است. (1)

15. «عسی» در کلام خداوند به معنای امید است، ولی نه از این جهت که خود او امید دارد، بلکه به این عنایت است که مخاطب یا شنونده امیدوار شود و تکرار «عسی» در آیه شریفه برای این است که مؤمنین از جنگ کراهت داشتند و علاقه مند به صلح و سلم بودند، خدای سبحان خواست تا ارشادشان کند بر این که در هر دو جهت اشتباه می کنند؛ هم از قتال کراهت داشتند و هم به سلم و صلح علاقه مند بودند. (2)

16. تعبیر به الذین خلوا من قبلکم به مسلمانان می گوید این تنها شما نیستید که گرفتار انواع مشکلات از سوی دشمنان در تنگناهای زندگی شده اید، بلکه اقوام پیشین نیز گرفتار همین مشکلات و شداید بوده اند. (3)

17. خدای سبحان در باره چیزی که باید انفاق شود می فرماید: ما انفقتم من خیر؛ واژه «خیر» در برابر شر عام است و شامل همه خوبی ها اعم از انفاق مالی سفارش به حق، ایثار آبرو، تعلیم آموزش نظامی و... می شود، لیکن در این آیه مراد مال است چنان که در آیات دیگر از مال به خیر تعبیر شده است: و انّه لحب الخیر لشدید (عادیات، 8) و ان ترک خیرا. (4)

18. اولویت انفاق به پدر و مادر و تقدیم ذکر آن بر سایر مصارف انفاق از آن جهت است که اولاً غالباً فرزندان با تشکیل خانواده پدر و مادر را از یاد می برند و خداوند آن را یادآوری کرده تا فراموش نکنند. ثانياً پدر و مادر نزدیک ترین افراد به انسان اند که سختی های فراوانی را برای آسایش فرزندان تحمل می کنند. ثالثاً حق پدر و مادر از حقوق دیگران بالاتر است؛ زیرا مظهر و مجرای فیض خالقیت خدای سبحان اند، از این رو فرمود: ان اشکر لی و لوالدیک و احسان به آن ها را در ردیف توحید آورد: و قضی ربّک الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا. (5)

19. در جمله و ما تفعلوا من خیر انفاق در جمله قبل به کلمه «خیر» تبدیل شده، همچنان که در اول آیه مال به کلمه «خیر» تبدیل شده بود و این اشاره به این نکته است که

ص: 326

1- همان.

2- المیزان، ج 2، ص 248.

3- نمونه، ج 2، ص 102.

4- بقره، 180؛ همان، ص 515.

5- اسراء، 23؛ همان؛ تفسیر کبیر، ج 20، ص 322.

انفاق چه کم و چه زیاد عملی پسندیده و سفارش شده است، لیکن در عین حال باید چیزی باشد که مورد رغبت و علاقه هم باشد هم چنان که قرآن کریم می فرماید: *لن تنالوا البرَّ حتى تنفقوا ممّا تحبون* (آل عمران، 92) و نیز اشاره باشد به این که انفاق باید به صورت زشت و شر نباشد، مانند انفاق توأم با منت و اذیت: *ثم لا يتبعون ما انفقوا ممّا و لا اذى*. (1)

20. خدای سبحان جنگ و قتال را برای انسان ها ناخوشایند دانست. و هو کره لکم به قرینه آیاتی که جعل حکم حرجی در دین الهی را به طور کلی نفی کرده و به حرجی نبودن خصوص جهاد تصریح می کند معلوم می شود و رنج و زحمت قتال به حد حرج نمی رسد و دلیل نفی حرج حکم مجعول در وضع حرج را شامل نمی شود وگرنه اصل جعل آن حکم لغو خواهد بود.

خدای سبحان نه تنها اصل جهاد بلکه حق جهاد را که عالی ترین مرحله آن است واجب کرد و به دنبال همین حکم فرمود که در دین هیچ حکم حرجی جعل نکرده است: و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتیبکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج (حج، 78) و اگر منظور از حق جهاده جهاد اکبر باشد: «کره» آن بیشتر است؛ زیرا سختی جهاد اکبر بیش از دشواری جهاد اصغر است. (2)

21. قرآن کریم می فرماید: قتال بر شما لازم شده: *کتب علیکم القتال و هو کره لکم*. مردم در برابر این حکم الهی دو گونه برخورد دارند: اکثریت اعراض می کنند: *قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من ديارنا و ابناءنا فلما کتب علیهم القتال تولّوا الا قليلاً منهم و الله علیهم بالظالمین* (بقره، 246)، لیکن اقلیت این دستور را مشتاقانه استقبال و امتثال می کنند و از نرفتن به جنگ اشک حزن می ریزند: ... *تولوا و اعینهم تفیض من الدمع الا یجدوا ما ینفقون*. (3)

22. در این که آیا راهی برای درمان درد کراهت از جنگ وجود دارد که این دشواری تبدیل به آسانی شود یا نه دو راه وجود دارد:

راه اول آن است که بدانیم در این کار سخت خیری وجود دارد گرچه ما نمی دانیم: عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم. راه دوم این که با خودسازی و دل کندن از مظاهر طبیعت این

ص: 327

1- بقره، 262؛ المیزان، ج 2، ص 242؛ نمونه، ج 2، ص 105.

2- تسنیم، ج 10، ص 540.

3- تسنیم، ج 10، ص 552.

دشواری تبدیل به آسانی می شود: فلیقاتل فی سبیل الله الذین یثرون الحیوة الدنیا بالآخرة (نساء، 74)؛ یعنی مجاهد در راه خدا باید از زندگی دنیا قطع علاقه کند و آن را در برابر خریدن آخرت بفروشد، از همین رو دل کردن از تعلقات پیش از تهذیب نفس همانند کشیدن دندان بدون داروی بی حس کننده، دردآور است.

هر گاه انسان با تهذیب نفس از مظاهر دنیا دل برید جان دادن در راه خدا برای او آسان می شود، از این رو امام حسین (علیه السلام) در نامه ای به برادرش محمد حنفیه نوشت:

«اما بعد فکانّ الدنیا لم تکن و کانّ الآخرة لم تزل و السلام.»⁽¹⁾

ص: 328

1- بحار، ج 45، ص 87؛ همان، ص 558.

اشاره

يَسَّ مَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلٌّ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسَّ جِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (217) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (218) يَسَّ مَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلٌّ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَ يَسَّ مَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (219) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسَّ مَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلِ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَآوْشَاءَ اللَّهُ لِأَعْنَتِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (220) وَلَا تَتَكَبَّرُوا الْمَشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا تُعْجَبُكُمْ وَلَا تُتَكَبَّرُوا الْمَشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَاعْبُدُوا مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا تُعْجَبُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (221)

ترجمه

از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام سؤال می کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجدالحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت، بر باد می رود؛ و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود. * کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند، آن ها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است. * در باره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: «در آن ها گناه و زیان بزرگی است و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد (ولی) گناه آن ها از نفعشان

بیشتر است. و از تو می پرسند: «چه چیز انفاق کنند؟» بگو: «از مازاد نیازمندی خود.» اینچنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید اندیشه کنید. * (تا اندیشه کنید) در باره دنیا و آخرت. و از تو درباره یتیمان سؤال می کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آن ها برادر (دینی) شما هستند.» (و همچون يك برادر با آن ها رفتار کنید.) خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می شناسد. و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می اندازد؛ (و دستور می دهد در عین سرپرستی یتیمان، زندگی و اموال آن ها را به کلی از اموال خود، جدا سازید؛ ولی خداوند چنین نمی کند؛) زیرا او توانا و حکیم است. * و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید؛ (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید؛ زیرا) کنیز باایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (زیبایی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید؛ (اگر چه ناچار شوید آن ها را به همسری غلامان باایمان در آورید؛ زیرا) يك غلام باایمان، از يك مرد آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد. آن ها دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

سؤال از حرمت قتال در ماه های حرام، بزرگ تر بودن شرک از نظر گناه از قتال در ماه های حرام، تداوم مقاتله کفار با مسلمانان برای کافر شدن آنان، بیان عذاب الهی برای کفار مرتد، امیدواری مؤمنان مهاجر و مجاهد به خداوند و آمرزش خداوند نسبت به آنان، سؤال از حکم خمر و قمار و پاسخ خداوند به حرمت و گناه آن، سؤال از مقدار انفاق و پاسخ خداوند به لزوم انفاق از مقدار زاید بر احتیاج، سؤال از کیفیت معاشرت با یتیمان و پاسخ خداوند به در نظر گرفتن مصالح یتیمان، حرمت ازدواج مسلمان با مشرک و تبیین آیات برای متذکر شدن انسان ها.

ص: 330

ب. در این که سؤال کننده چه کسانی هستند، نظر اکثر مفسرین این است که سؤال از ناحیه مشرکان قریش بود که می خواستند بر مسلمانانی که جنگ در ماه حرام را روا دانسته بودند عیب بگیرند، لیکن نظر بعضی دیگر این است که سؤال کننده خود مسلمانان بودند که می خواستند نظر اسلام را در این باره بدانند. (1)

ج. مراد از «سبیل الله» عبادت ها و مخصوصاً مراسم حج است و مراد از کفر، کفر عملی است نه اعتقادی. (2)

د. و اخراج اهله منه اکبر... یعنی این عملی که مشرکین مرتکب شدند و رسول خدا و مؤمنین به وی را که همان مهاجرین باشند از مکه که زادگاه ایشان بود بیرون کردند از قتال در مسجد الحرام بزرگ تر است. (3)

ه. - مراد از «فتنه» یا خارج کردن مسلمانان از مکه و مسجد الحرام است یا منظور شرك ورزیدن به خداوند است. (4)

و. به گفته برخی از مفسران آیه مورد بحث (آیه 219) بر حرمت شراب و قمار دلالت ندارد؛ زیرا منظور از «اثم» به قرینه مقابله با منفعت (ضرر) است: قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس. بنا بر این، آنچه ضرر محض دارد حرام است، اما آنچه هم ضرر و هم منفعت دارد حرام نیست. آن ها در این باره به اجتهاد صحابه تمسک کرده اند. (5)

در پاسخ باید گفت که اولاً منفعت در و منافع للناس منفعت حلال عقلایی و حقیقی امضا شده از طرف شارع نیست؛ نشانه اش آن است که خداوند از شراب و قمار به صورت مطلق به پلید و عمل شیطان بودن یاد کرده است: اثم الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان (مائده، 90)، بلکه مراد سود کاذبی است که مردم جاهل حجاز آن را منفعت می پنداشتند و خداوند به زبان مردم آن روز از سود پنداری آن دو به منافع تعبیر کرده؛ زیرا قسمت مهم اقتصاد آنان از این دو راه تأمین می شد. (6)

ص: 331

1- مجمع البیان، ج 2، ص 291؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 387.

2- المیزان، ج 2، ص 249.

3- المیزان، ج 2، ص 250.

4- جوامع الجامع، ج 1، ص 277؛ منهج الصادقین، ج 1، ص 467؛ روح البیان، ج 1، ص 335.

5- کشاف، ج 1، ص 261؛ جامع الاحکام، ج 3، ص 49.

6- تسنیم، ج 11، ص 60.

ز. مراد از منافع شراب و قمار، منافعی است که در خرید و فروش یا ساختن آن و یا در سرگرمی با آن است. (1)

ح. مفسران برای کلمه «عفو» سه معنا ذکر کرده اند:

1. گذشت اخلاقی (عفو اصطلاحی)؛ افزون بر گذشت مالی گذشت انسان از گناه دیگران را عفو گویند. چون انتقام حد اعتدال و گذشت از آن و زاید بر حد اعتدال عفو است که از آن به احسان تعبیر می شود.

2. زاید بر ضروریات زندگی؛ این معنا از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است.

3. مقدار متوسط و معتدل؛ انفاقی مطلوب است که نه اسراف و افراط باشد نه تقتیر و تفری ط. این معنا از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که شاهد قرآنی نیز دارد: و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلك قواما. (2)

ط. منظور از ولو شاء الله لاعتنکم این است که اگر خدا بخواهد می تواند شما را از این نظر دچار مشقت نماید که یتیمان را با اهل و عیال خودتان در خورد و خوراک شریک نکنید، بلکه ایشان را به طور مجزا سرپرستی نمایید. (3)

ی. ظاهر آیه شریفه و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن تنها می خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند نه ازدواج با اهل کتاب را. (4)

ک. منظور از دعوت به نار دعوت به شرک و ضلالت است که حقیقت آن آتش قهر الهی است و منظور از دعوت خدا به سوی مغفرت، همان حکم عدم ازدواج با زنان مشرکه است تا زمانی که ایمان بیاورند و معاشرت با زنان مؤمن دعوتی از خداوند به سوی بهشت. (5)

ل. فی الدنيا و الاخرة مفعول «تتفکرون» و متعلق به آن است نه ظرف تفکر؛ یعنی خداوند بدین گونه آیات و احکام الهی را برایتان تبیین می کند تا در باره دنیا و آخرت بیندیشید. بر این اساس فی الدنيا و الاخرة ظرف تفکر نیست؛ چون آخرت شهود است نه

ص: 332

1- المیزان، ج 2، ص 294.

2- فرقان، 67؛ مجمع البیان، ج 2، ص 558.

3- آسان، ج 2، ص 43.

4- المیزان، ج 2، ص 305؛ نمونه، ج 2، ص 134.

5- المیزان، ص 2، ص 307.

فکر. بنا بر این، باید به گونه ای اندیشید که حسنه دنیا و آخرت نصیب انسان شود چنان که دعای مؤمنان همین است: و منهم من يقول ربنا ءاتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة (بقره، 201) و قرآن در باره حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: و ءاتیناه فی الدنيا حسنة (نحل، 122) و اگر از حسنه دنیا بهره مند نبود برای مهمانش نان و پنیر می آورد نه گوساله بریان شده: فما لبث ان جاء بعجل حنیذ. (1)

م. منظور از اصلاح در امور یتیمان: ... و یسألونک عن الیتامی قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ تَصْرَفُ بِهِ نَحْوَ شَایِسْتَه است که در آیه 152 انعام بیان شده است: وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتِیْمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ یَبْلُغَ أَشُدَّهُ

ن. واژه «خیر» در آیه شریفه برای تعیین است نه تفضیل؛ به دلیل وجود دو نهی در آیه که می گوید: لَا تَتَّكِحُوا الْمَشْرَکَاتِ وَلَا تَتَّكِحُوا الْمَشْرَکِیْنَ که ظهور در حرمت دارد. اگر خیر به معنای تفضیل باشد از آیه حرمت نکاح با مرد و زن مشرک استفاده نمی شود با این که نهی ظهور در تحریم دارد. علاوه بر این اگر خیر برای تفضیل باشد معنای اولئک یدعون الی النار این است: زن مشرک که به آتش دعوت می کند خوب است، ولی کنیز مؤمن از او بهتر است با این که هر دعوت کننده ای به سوی آتش شر است.

در این که نکاح با اهل کتاب حرام است یا نه چند قول است:

1. محتوای آیه عام است و مشرک و اهل کتاب را شامل می شود و از نسخ و تخصیص مصون است.

2. محتوای آیه عام است ولی منسوخ به آیه سوره مائده است.

3. محتوای آیه عام است، اما مخصص به آیه مورد بحث است.

4. محتوای آیه خاص مشرک است و اصلاً شامل اهل کتاب نمی شود. برخی از مفسران مانند شیخ طوسی و طبرسی قول اول را پذیرفته اند گرچه قول چهارم راجح به نظر می رسد چنان که طبری و زمخشری گفته اند. (2)

ص: 333

1- هود، 69؛ تسنیم، ج 11، ص 71.

2- تسنیم، ج 11، ص 139.

1. «صد» و «صدود» گاهی لازم و به معنای امتناع و انصراف است مانند: رأيت المنافقين يصدون عنك صدودا (نساء، 61) و گاهی متعدی و به معنای بازداشتن و بازگرداندن است مانند: ان صدوكم عن المسجد الحرام. (مائده، 2)

2. آیات کریمه قرآن در زمینه ارتداد مسلمانان در چهار مرحله خلاصه می شود:

الف. دشمنان با شما علی الدوام می جنگند تا شما را از دین برگردانند: و لا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطاعوا.

ب. در آیه دیگر علت برگرداندن را حسادت دشمنان می داند: و قد كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من انفسهم. (بقره، 109)

ج. در آیه سوم تهدید می کند که اگر شما از دین برگشتید، خداوند گروه دیگری را برای یاری دین می آورد: يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين. (مائده، 54)

د. در آیه چهارم اثر ارتداد از دین را خسارت معرفی می کند:

يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا الذين كفروا يردوكم على اعدابكم فتقلبوا خاسرين (آل عمران، 149) و در آیه مورد بحث تعبیر به حبط عمل کرده است: و من يرتدد منكم عن دينه و هو كافر فاولئك حبطت اعمالهم في الدنيا و الآخرة....

3. حبط و پوچ و بی اثر شدن اعمال نیک در اثر بعضی از عوامل مورد تأیید قرآن است. قرآن مجید اعمال حبط شده را به خاکستری تشبیه می کند که طوفانی آن را پراکنده نماید؛ مطالب زیر در این مورد شایان تذکر است:

الف. حبط راجع به اعمال نیک است.

ب. شرك و كفر باعث حبط اعمال هستند: ولو اشركوا لحبظ عنهم. (انعام، 88)

ج. بی احترامی به پیامبر در سخن، منافق بودن، منت و اذیت در پی احسان و... حبط کننده عمل می باشند. (1)

ص: 334

4. علت این که سه کار (ایمان، هجرت و جهاد) در آیه با هم ذکر شد برای بیان فضیلت و ترغیب به آن هاست نه این که هر یک از آن ها به تنهایی سزاوار پاداش نیست، بلکه به طور انفراد نیز ثواب دارد. (1)

5. مهاجرت در اصل به معنای بریدن از غیر و ترك وی است خواه با بدن مانند واهجروهن فی المضاجع (نساء، 34) یا با زبان یا قلب مانند انّ قومی اتخذوا هذا القرءان مهجورا (فرقان، 30) و گاهی با هر سه (بدن، زبان و قلب) است مانند واهجرهم هجرا جمیلاً. (2)

6. از این که کلمه «الذین» در آیه تکرار شده معلوم می شود امیدواران به رحمت الهی مراتبی دارند؛ هم مؤمنان مهاجر به رحمت حق امیدوارند و هم مؤمنانی که توفیق هجرت و جهاد نیافته اند و مرتبه مؤمنان مهاجر و مجاهد از نظر رجای به حق و رحمت خاص الهی بیشتر است. (3)

7. «رجاء» از نظر متعلق مختلف است؛ اگر متعلق آن مبدأ و معاد باشد به معنای اعتقاد است و اگر متعلق آن عمل باشد به معنای امیدواری است:

الف. رجاء به اصل مبدأ به معنای اعتقاد مانند مالکم لا ترجون لله وقارا. (نوح، 13)

ب. رجاء به معاد مانند یا قوم اعبدوا الله و ارجوا اليوم الاخر و لا تعثوا فی الارض مفسدین. (عنکبوت، 36)

ج. رجاء به مبدأ و معاد مانند لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و اليوم الاخر. (احزاب، 21)

د. رجاء به معنای امیدواری مانند آیه مورد بحث. (4)

8. قرآن کریم در برخی از آیات به طور کلی «اثم» را حرام کرده است: قل اثم حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق (اعراف، 33)، در آیه مورد بحث شراب و قمار را از مصادیق و نمونه های اثم معرفی کرده و هر اثمی را خداوند حرام کرده،

ص: 335

1- مجمع البیان، ج 2، ص 295.

2- مزمل، 10؛ تسنیم، ج 11، ص 34.

3- همان؛ روح المعانی، ج 1، ص 506.

4- تسنیم، ج 11، ص 42.

پس شراب و قمار حرام است: قل فیہما اثم کبیر. (1)

9. از آنجا که اصلاح بدون الف و لام و نکره آمده است دلالت دارد بر این که آنچه مرضی خداست نوع خاصی از اصلاح است نه هر اصلاحی. پس باید گفت نکره آمدن اصلاح برای افاده تنوع است و در نتیجه مراد از اصلاح، اصلاح حقیقی است نه صوری. (2)

10. ظاهر اولئك يدعون الی النار این است که مشرک دیگران را به سوی آتش می خواند نه به گناهی که سبب ورود در آتش باشد؛ زیرا حقیقت شرک و گناه آتش است چنان که اکل مال یتیم از روی ظلم در حقیقت خوردن آتش است: انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم نارا (نساء، 10). در قرآن کریم دعوت به آتش به سران کفر نیز نسبت داده شده است: و جعلناهم ائمة یدعون الی النار. (قصص، 41)

11. سر این که جنت بر مغفرت مقدم شده آن است که در دعوت نخست هدف نهایی می آید و سپس اهداف میانی برخلاف مقام اجرا که هدف میانی قبل از هدف نهایی یاد می شود مانند تقدیم تعلیم بر تزکیه در دعای ابراهیم (علیه السلام) که ناظر به مقام اجرا و عمل است: ربنا وابعث فیهم رسولاً یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یرزقهم. (بقره، 129)

ص: 336

1- المیزان، ج 2، ص 291.

2- همان.

اشاره

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (222) نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَانقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (223) وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَدِّ لِحُوبِ بَيْنِ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (224) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (225) لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءَ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (227)

ترجمه

و از تو، در باره حیض سؤال می کنند، بگو: «چیز زیانبار و آلوده ای است؛ از این رودر حالت قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید؛ و با آن ها نزدیکی ننمایید، تا پاک شوند و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آنان آمیزش کنید. خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.» * زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنان آمیزش کنید. و (سعی نمایید از این فرصت بهره گرفته، با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکی برای خود، از پیش بفرستید. و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت ده! * خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید؛ و برای این که نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید). و خداوند شنوا و داناست. * خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دل های شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید، مؤاخذه می کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است. * کسانی که زنان خود را «ایلاء» می نمایند [= سوگند یاد می کنند که با آن ها، آمیزش جنسی ننمایند،] حق دارند چهار ماه انتظار بکشند؛ (و در ضمن این چهار ماه، وضع خود را با همسر خویش، از نظر ادامه زندگی یا طلاق، روشن سازند.) اگر (در این فرصت،) بازگشت کنند، (چیزی بر آن ها نیست؛ زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است. * و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد؛) خداوند شنوا و داناست.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

سؤال از حکم حیض و پاسخ خداوند به لزوم پرهیز از مباشرت با همسر در حال حیض تا زمان پاک شدن، محبوبیت تائبان نزد خداوند، تشبیه همسر به کشت، بیان هدف از ازدواج ذخیره بودن فرزند برای قیامت، خداوند را در معرض سوگند قرار ندادن برای انجام ندادن کارهای خیر و شایسته، عدم مؤاخذة خداوند از قسم خوردن از روی عادت و غیرارادی و مؤاخذة خداوند از سوگند خوردن ارادی و قلبی، مهلت داشتن شوهر چهار ماه برای نجات دادن زن از گرفتاری در صورت ایلاء و سوگند خوردن بر عدم مباشرت.

ب. ظاهر جمله فاعتزلوا النساء فی المحیض هر چند امر به مطلق کناره گیری است، لیکن جمله فأتوهن من حیث امرکم الله با در نظر داشتن این که منظور از (آنجایی که خدا دستور داده) همان مجرای خون است که در آخر آیه است خود قرینه است بر این که جمله فاعتزلوا و جمله دوم و لاتقربوهن جنبه کنایه دارند نه تصریح و مراد از آمدن زنان و نزدیکی با ایشان، نزدیکی از محل خون است فقط نه مطلق مخالطت و معاشرت و نه مطلق تمتع و لذت گیری از آنان. (1)

ج. طهارت در حتی یطهرن به معنای قطع شدن جریان خون از زنان است و در جمله فاذا تطهرن یا به معنای شستن محل خون است و یا به معنای غسل کردن. (2)

د. در معنای جمله و لاتجعلوا لله عرضة لایمانکم چند قول است: 1. سوگند به خدا را مانع از نیکوکاری و پرهیزکاری قرار ندهید به این که از سوگند به خداوند استفاده کرده و آن را علت قرار دهید و بگویید ما به خدا سوگند خورده ایم. 2. سوگند به خدا را حجت برای ترک امور یاد شده قرار ندهید؛ یعنی خداوند را میان خود و کارهای نیک حجت و دلیل منع قرار ندهید تا سبب شود که امور خیر را انجام ندهید. 3. سوگند به خدا را وسیله عادی در هر حق و باطل قرار ندهید.

ص: 338

1- المیزان، ج 2، ص 313؛ منهج الصادقین، ج 2، ص 2؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 410.
2- المیزان، ج 2، ص 315؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 285؛ کاشف، ج 1، ص 336؛ نمونه، ج 2، ص 139؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 410.

در حقیقت آیه شریفه از زیادی سوگند منع می کند و آن را عملی ناپسند می شمارد. این وجه از همه بهتر است زیرا مؤید روایی دارد. در تفسیر قمی ج 1، ص 73 می فرماید: «

هو قول الرجل فی کل حالة لا و الله و بلی والله»؛ زیاد سوگند یاد کردن به نام خدا سبب شکستن حرمت نام خداست و ادب دینی اقتضا می کند که انسان برای هر کاری فوراً به نام خدا سوگند یاد نکند. (1)

ه. - سر این که نیکی و تقوا بر اصلاح میان مردم مقدم شده همانا تقدم اصلاح نفس بر اصلاح غیر است؛ یعنی تا شخص در شئون فردی صالح نشود به مقام اصلاح جمعی نمی رسد. (2)

و. سوگند زیاد انسان را فرومایه می کند و خطر نفاق را در پیش دارد؛ و لاتطع کل حلاف مهین (قلم، 10). در آیات دیگر برخی از موارد سوگند منافقان را بیان کرده است:

1. قسم برای جبهه نرفتن: و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم. (توبه، 42)

2. سوگند برای اثبات مؤمن واقعی بودن: و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هو منکم. (توبه، 56)

3. سوگند برای جلب رضایت مؤمنان: یحلفون بالله لکم لیرضوکم و الله و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین. (توبه، 62)

ز. مراد از سوگند لغو، آن سوگندی است که هیچ اثری در قصد صاحب سوگند نداشته باشد؛ سوگندهای بیهوده ای است که صاحبش نمی خواهد به وسیله آن عقدی و پیمانی ببندد و به اصطلاح فارسی زبان ها، تکیه کلامی است که بعضی به آن عادت کرده اند و مرتب می گویند: آره والله! نه والله! (3)

ح. مراد از یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم سوگندهایی است که از روی عمد و قصد باشد مانند کسی که به دروغ قسم می خورد تا مال کسی را انکار کند. (4)

ط. «یؤلون» ایلاء از ریشه «الو» به معنای کوتاهی کردن است: لا یألونکم خیلاً

ص: 339

1- المیزان، ج 2، ص 333؛ مجمع البیان، ج 2، ص 313؛ نمونه، ج 2، ص 146؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 417؛ مراغی، ج 2، ص 161؛ تسنیم، ج 11، ص 207.

2- تسنیم، ج 11، ص 211.

3- المیزان، ج 2، ص 334؛ نمونه، ج 2، ص 147؛ کاشف، ج 1، ص 339؛ مراغی، ج 2، ص 161.

4- احسن الحدیث، ج 1، ص 418؛ تفسیر آسان، ج 2، ص 55؛ روح المعانی، ج 1، ص 521؛ روح البیان، ج 1، ص 351.

(آل عمران، 118)؛ یعنی از هیچ تباهی در حق شما کوتاهی نمی کنند.

«ایلاء» نوعی سوگند به خداست که در آن شوهر به قصد اضرار به همسر دائمی خود سوگند یاد می کند که با او همبستر نشود. بعد از تحقق ایلاء شوهر تا چهار ماه فرصت دارد که به همسرش رجوع کند یا او را طلاق دهد. (1)

نکته ها

1. سرّ این که کلمه «محيض» تکرار شده آن است که محيض در و يسلونك عن المحيض مصدر ميمي است یعنی حيض شدن و احتمال اسم زمان یا مکان در آن نمی رود، ولی در فاعتزلوا النساء في المحيض مصدر ميمي نیست، بلکه اسم مکان یا احتمالاً اسم زمان است به همین جهت کلمه «محيض» تکرار شده است. (2)

2. «امر» در من حيث امرکم الله دو احتمال دارد:

الف. امر تشریعی که یا به معنای امر به اعتزال در حال عادت یا امر به ارتکاب در حال عادی است؛ در صورت دوم به معنای استحباب مباشرت در محل مخصوص است نه وجوب.

ب. امر تکوینی که به معنای ایجاد اعضا و قوای هدایت کننده به تولید مثل و مودت و رحمت میان زن و شوهر است: و جعل بینکم مودة و رحمة که با آیات و ابتغوا ما كتب الله لكم (بقره، 187) و نساؤکم حرث لکم (بقره، 223) هماهنگ است که همگی ناظر بر نظام تکوین اند. بنا بر این استبعاد، صاحب تفسیر آلاء الرحمن که حمل امر را بر تکوینی غریب دانسته صائب نیست. (3)

3. طهارت بر دو قسم است: ظاهری و معنوی.

طهارت ظاهری خود بر دو قسم است: 1. طهارت از خبث مانند و ثيابك فطهر (مدثر، 4) و طهارت از حدث مانند و ان كنتم جنبا فاطهروا (مائده، 6). آیه شریفه و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان (انفال، 11) به هر دو قسم اشاره کرده است.

طهارت معنوی و نفسانی مانند انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت. (احزاب، 33)

ص: 340

1- تسنیم، ج 11، ص 231.

2- المیزان، ج 2، ص 313؛ تسنیم، ج 11، ص 165.

3- تسنیم، ج 11، ص 169.

4. جمله فأتوهن... امری است که تنها جواز را می رساند و دلالت بر وجوب ندارد؛ زیرا بعد از نهی واقع شده است و می خواهد به طور کنایه بفهماند بعد از پاك شدن یا غسل کردن زن، نزدیکی کردن با او جایز است. (1)

5. عبارت و قدّموا لأنفسكم نشان این است که انسان ها با این که در عمل مباشرت با حیوانات دیگر اشتراك دارند باید برای خودشان چیزی پیش بفرستند که در قیامت برایشان سودمند باشد چنان که می فرماید: و لتنظر نفس ما قدمت لغد (حشر، 18) و ما تقدموا لأنفسكم من خیر تجدوه عندالله. (2)

6. برخی فرزند را مایه فخر و مباهات بر دیگران می دانند: انا اکثر منك مالا و اعزّ نفرا (کهف، 34) در حالی که فرزند باید پیش فرستی برای آخرت باشد: و قدّموا لأنفسكم. بر این اساس آیات قرآن بر دو دسته است: برخی از آیات فرزند را در ردیف مال دنیا و زینت حیات دنیوی شمرده که در آخرت نفعی به حال انسان ندارد: زین للناس حبّ الشّهوات من النساء و البنین (آل عمران، 14) و یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم. (شعراء، 88-89)

اما برخی از آیات از فرزند با عظمت یاد می کند و آن را مایه خیر دنیا و آخرت می داند: المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا و خیر أملاً (کهف، 46) یا این که فرزند را مایه روشنی چشم می داند: هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرّة أعین. (فرقان، 74)

بر پایه این آیات انسان باید فرزند را پیش فرستی برای آخرت بداند و در تربیت او تلاش و کوشش کند نه این که آن را مایه فخر بر دیگران بداند تا در قیامت از آن گریزان باشد. (3)

7. از این که آخر آیه للذین یؤلون فرمود: غفور رحیم، اشاره به این است که این حرکت صحیح سبب می شود که گذشته گناه آلود مشمول غفران و رحمت الهی گردد. (4)

8.

ص: 341

1- همان، ص 316.

2- بقره، 110؛ المیزان، ج 2، ص 320.

3- تسنیم، ج 11، ص 199.

4- نمونه، ج 2، ص 152.

1. سوگندی که با درخواست دیگری همراه است که به آن «مُنَاشِدَه» گویند مانند این که کسی دیگران را به خداوند سوگند می دهد که کاری را انجام دهند چنین سوگندی تکلیف آور نیست گرچه مرحوم طبرسی در ذیل آیه و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم می فرماید: در مورد قسم مناشده بر غیر تکلیف هست، لیکن این سخن سند فقهی ندارد، بلکه مستفاد از سخن پیامبر اکرم است که اگر کسی چنین سوگندی یاد کرد و پناهنده شد به او پناه دهید. بر فرض صحت سند حکم اخلاقی و استحبابی است مخالفت با این سوگند اثر فقهی ندارد. امام مجتبی (علیه السلام) از این نوع سوگند گاهی استفاده کرده است و برای اثبات خلافت اهل بیت (علیهم السلام) جمله «انشدکم بالله» را به کار برده است.

2. سوگند جدی که نسبت به آینده است و تخلف از آن معصیت که مخالفت آن کفاره دارد مانند سوگند بر ترك مواد مخدر.

3. سوگند جدی که مربوط به گذشته و دروغ باشد این در حقیقت اخباری دروغ است. این نوع سوگند کفاره ندارد فقط معصیت است.

4. سوگند جدی در محاکم قضایی که دو نوع است: الف. سوگند راست که اثری جز ثبوت حق ندارد. ب. سوگند دروغ که خودش گناه بزرگ است. (1)

ص: 342

اشاره

و الْمَطْلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (228) الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (229) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (230)

ترجمه

زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن و پاک شدن انتظار بکشند [=عده نگه دارند]؛ و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند، برای آن ها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آن ها (و از سر گرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آن هاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. * طلاق، (طلاق) که رجوع و بازگشت دارد، (و در هر مرتبه) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آن ها داده اید، پس بگیرید؛ مگر این که دو همسر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آن ها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). این ها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید. و هر کسی از آن تجاوز کند، ستمگر است. * اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر این که همسر دیگری انتخاب کند (و با او، آمیزش جنسی نماید. در این صورت)، اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید)؛ در

صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند. این‌ها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

ضرورت نگه داشتن سه ماه عده برای زنان مطلقه و روشن شدن وضع زن از نظر بارداری و اولویت شوهر سابق به رجوع در ایام طلاق رجعی؛ لزوم رعایت حقوق متقابل زن و شوهر، طلاق رجعی فقط دو بار است، اما در طلاق سوم حق رجوع نیست. لزوم صفا و صمیمیت و نیکوکاری به هنگام نگهداری زن یا جدایی از او، حلال نبودن مهریه از زن به هنگام طلاق و لزوم محلل در طلاق سوم.

ب. آیه (228) شش بخش دارد: 1. مدت عده طلاق. 2. وظیفه زنان در کتمان نکردن آنچه خدا در رحم آنان قرار داده است. 3. حق رجوع شوهر در ایام عده در طلاق رجعی. 4. حقوق متقابل زن و شوهر. 5. تقوی مرد بر زن. 6. عزیز و حکیم بودن خدای سبحان. (1)

ج. به استناد آیات 4 سوره طلاق و 49 سوره احزاب، شش گروه از زنان مطلقه از عموم و المطلقات بیرون‌اند: 1. زنانی که عادت نمی‌شوند و در یأس آن‌ها تردید است. 2. زنان یائسه. 3. زنانی که عادت نمی‌شوند و در بلوغ آن‌ها تردید است. 4. زنان غیر بالغ. 5. زنان باردار. 6. زنانی که با شوهرانشان مباشرت زناشویی نداشته‌اند. گروه اول و سوم به جای سه طهر، سه ماه عده نگه دارند. گروه دوم و چهارم و ششم، اصلاً عده ندارند و گروه پنجم تا زمان وضع حمل عده نگه می‌دارند. غیر از این شش گروه، بقیه زنان مطلقه مشمول عموم و المطلقات یتربصن بأنفسهنّ ثلاثه قروء بوده و باید سه طهر عده نگه دارند. (2)

د. مقصود از آنچه در رحم هایشان خدا آفریده و باید کتمان نکنند: 1. پنهان کردن عادت حیض است. 2. به پنهان کردن آبستنی است. 3. پنهان کردن حیض و آبستنی است. (3)

ص: 344

1- تسنیم، ج 11، ص 244.

2- همان، ص 251.

3- المیزان، ج 2، ص 347؛ مجمع البیان، ج 3، ص 6؛ منهج الصادقین، ج 2، ص 14؛ صافی، ج 1، ص 257؛ کاشف، ج 1، ص 341؛ نمونه، ج 2، ص 155؛ مراغی، ج 2، ص 165.

ه - ضمیر در کلمه «بعولتهن» به مطلقات برمی گردد، لیکن منظور از مطلقات همه زنان مطلقه نیست، بلکه حکم در این آیه یعنی رجوع شوهر به همسرش در ایام عده مخصوص طلاق رجعی است و شامل طلاق های بائن نمی شود. (1)

و. و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف؛ منظور حقوقی است که زنان بر شوهران دارند از قبیل نیکی معاشرت با آنان، ضرر نزدن به آن ها، مساوات در نفقه و لباس همان گونه که مردها بر همسرانشان حقوقی دارند مانند اطاعت زن از مرد در چیزهایی که خدا واجب کرده است. (2)

ز. در این که مراد از این برتری چیست چند قول است:

1. لزوم اطاعت زنان از مردان بیشتر بودن ارث مردان. (3)

2. وجوب نفقه زن بر شوهر. (4)

3. حق طلاق یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان است. (5)

ح. مراد از طلاق، طلاق رجعی است که شوهر می تواند در بین عده برگردد. (6)

ط. «سرح» درختی است که میوه خاصی دارد و «تسریح»، شتر را به چرای برگ آندرخت بردن است؛ سپس مطلق رها کردن حیوان برای چریدن را تسریح خواندند؛ و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون (نحل، 6) و به استعاره در طلاق زن که نوعی رها کردن اوست به کار رفته است همچنان که واژه طلاق برگرفته از «اطلاق الإبل» (رها کردن شتر) است و به استعاره در رها کردن زن از پیوند زوجیت به کار می رود. (7)

ی. در آیه او تسریح باحسان مراد طلاق سوم است. مقصود از احسان آن است که به صورتی که شرع آن را تجویز کرده است همسرش را طلاق دهد نه این که به منظور اعمال غضب و انتقام جویی طلاق دهد. (8)

ص: 345

-
- 1- میزان، ج 2، ص 348.
 - 2- مجمع البیان، ج 3، ص 8.
 - 3- کاشف، ج 1، ص 343؛ مجمع البیان، ج 3، ص 9.
 - 4- روح المعانی، ج 1، ص 530؛ کشف، ج 1، ص 272.
 - 5- نمونه، ج 2، ص 158.
 - 6- میزان، ج 2، ص 349.
 - 7- مفردات، ص 406؛ تسنیم، ج 11، ص 298.
 - 8- میزان، ج 2، ص 350-351؛ مجمع البیان، ج 3، ص 13؛ نمونه، ج 2، ص 167؛ آسان، ج 2، ص 67.

ک. در دوران جاهلیت برای طلاق محدودیتی نبود، به گونه ای که شوهرانِ بداخلاق، زنان خود را طلاق می دادند و در ایام عده به آن ها باز می گشتند بی آن که بر اساس اصول خانوادگی رفتار کنند و پس از مدتی ناسازگاری، دوباره زنان را طلاق می دادند و مجددا در ایام عده رجوع می کردند و با تکرار این کار، زنان را سرگردان می گذاشتند و به آن ها آسیب می رساندند.

اسلام با ظهور خود، برای طلاق حدی معین کرد و بازگشت به همسر را تنها پس از دو بار طلاق رجعی جایز شمرد: الطَّلَاق مَرَّتَانِ؛ آن گاه دیگر شوهر حق رجوع ندارد و باید آن زن را با نیکوکاری رها کند: او تسریح یا حسان. (1)

ل. الا ان یخافا الا یقیما حدود الله؛ این در صورتی است که زن و شوهر هر دو تشخیص دهند که توافق اخلاقی ندارند و در نتیجه نه این بتواند حوایج او را برآورد و نه او بتواند حوایج این را برآورد و در آخر کارشان به دشمنی یکدیگر منجر شود در چنین فرضی برای مرد جایز است چیزی از مهریه زنش را از او بگیرد و طلاقش دهد. (2)

م. در آیه فان طلقها... با این که در فرض طلاق سوم عقد ازدواج یا هم بستری با آن زن بر مرد حرام است، حرمت را به خود زن نسبت داده و فرمود: فلا- تحل له؛ دیگر این زن بر او حلال نیست تا بفهماند حرمت تنها مربوط به آمیزش نیست هم آمیزش او حرام است و هم عقد کردنش و نیز اشاره کرده باشد به این که منظور از جمله حتی تنکح زوجا غیره این است که هم باید به عقد شوهر دیگری درآید و هم آن شوهر او را وطی کند. (3)

نکته ها

1. اگر خدای تعالی کتمان را در آیه للمطلقات... مقید به قید ان کن یؤمن بالله و... کرد، ولی اصل حکم عده را مقید به این قید نکرد برای این است که زنان را به نوعی تشویق کند تا حکم او را اطاعت کنند چون این قید به طور اشاره می فهماند که این حکم از لوازم

ص: 346

1- تسنیم، ج 11، ص 299-300.

2- المیزان، ج 2، ص 352؛ مراغی، ج 2، ص 173.

3- المیزان، ج 2، ص 354.

ایمان به خدا و روز جزایی است که پایه و اساس شریعت اسلام است. (1)

2. اگر خداوند رجوع در عده طلاق رجعی را مقید به ان ارادوا اصلاحا نمود برای این بود که بفهماند رجوع باید به منظور اصلاح باشد نه به منظور اضرار که در جمله ولا تمسکوهن ضرا را لتعتدوا در سه آیه بعد صریحا از آن نهی شده است. (2)

3. در آیه الطلاق مرتان... کلمات «یخافا» و «یقیما» را تشبیه آورد، ولی در جمله فان خفتم... جمع آورد و این گویا اشاره به این باشد که باید خوف نامبرده خوف غیر متعارف نباشد، بلکه ناجوری اخلاق آن دو نفر طوری باشد که اگر يك يك همه شما مسلمانان از وضع آنان خبردار شدید شما هم دچار آن ترس بشوید. (3)

4. از جمله الطلاق مرتان استفاده می شود که دو یا سه طلاق در يك مجلس انجام نمی شود و باید در جلسات متعددی واقع شود. (4)

5. گاهی قرآن کریم می فرماید که مردها پس از طلاق، زنان را آزاد بگذارند و کاری به آنان نداشته باشند و برای بیان چگونگی رها کردن، قید «معروف» را می آورد: أو سرّحوهنّ بمعروف (بقره، 231) و زمانی بالاتر از آن می فرماید که نه تنها مردان باید زن ها را با رفتاری پسندیده رها کنند، بلکه باید با «احسان» آنان را رها سازند، از این رو فرمود

«فامساک بمعروف أو تسریح بمعروف»؛ و در کنار احسان، بر مردان حرام کرد که در برابر رها کردن زنان چیزی از آن ها بگیرند یا آن قدر بر زنان سختگیری کنند که آن ها چیزی در عوض طلاق بدهند: أو تسریح باحسان ولا یحلّ لکم أن تأخذوا ممّا یتیموهنّ شیئا. در این موارد که قرآن کریم حکم جدیدی را مطرح می کند، برای بیان چگونگی رها کردن زنان، قید «احسان» به کار می برد. (5)

6. علت این که دانایان را نام برد این است که تنها علما و دانایان هستند که احکام خدا را فهمیده و بدان عمل می کنند و در حقیقت دیگران مورد توجه نیستند و دیگر این که توجه و احترام ویژه ای نسبت به دانشمندان شده باشد. (6)

ص: 347

1- المیزان، ج 2، ص 347.

2- همان، ص 348.

3- المیزان، ج 2، ص 352؛ نمونه، ج 2، ص 169.

4- نمونه، ج 2، ص 170؛ آسان، ج 2، ص 67.

5- تسنیم، ج 11، ص 303-304.

6- مفاتیح الغیب، ج 6، ص 451؛ مجمع البیان، ج 3، ص 19.

اشاره

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (231) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْصُمُوهُنَّ أَنْ يَنْكَحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (232)

ترجمه

و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آن‌ها را نگاه ندارید. و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است و (با این اعمال، و سوء استفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرد. و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد. و از خدا بپرهیزید، و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می‌کنند، باخبر است). * و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آن‌ها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند؛ اگر در میان آنان، به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند (و به آن، عمل می‌کنند). این (دستور)، برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

مهلت داشتن شوهر برای رجوع به زن در طلاق رجعی تا آخرین روزهای عده که بعد از طلاق یا به طرز پسندیده آشتی کنید و آن‌ها را نگاه دارید یا به نحو شایسته آن‌ها را رها سازید، ضرر نزدن به زن، ظلم به همسر ظلم به خویشتن و مانع نشدن اولیا برای ازدواج زن با شوهر

ب. مراد از بلوغ اجل، رسیدن و مشرف شدن بر انقضای عده است. (1)

ج. تعبیر و لاتتخذوا آیات الله هزوا می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود. در حدیثی آمده که در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که طلاق می دادند می گفتند: هدف ما شوخی و بازی بود. این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای اعمال خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند و ظواهر را دستاویز قرار می دهند از جمله همین مسأله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقام جویی و آزار زن به این که از حقوق قانونی خود استفاده می کنیم می باشد. (2)

د. مراد از نعمت، نعمت دین است از جمله سعادت زندگی که مختص است به الفت میان زن و شوهر و نیز ممکن است مراد از نعمت مطلق نعمت های الهیه باشد چه نعمت های تکوینی و چه غیر آن. (3)

ه. - خطاب در جمله فلا- تعضلوهن به اولیای زنان مطلقه و کسانی است که اگر شرعا ولایت بر آن زنان ندارند لیکن زنان از ایشان رودربایستی دارند و نمی توانند با آنان مخالفت کنند و مراد از «ازواجهن» شوهران سابق و قبل از طلاق می باشند؛ یعنی اگر زنان خواستند با شوهر سابق خود آشتی کنند و زندگی کنند اولیا مانع نشوند. (4)

و. منظور از این که می فرماید: و شما نمی دانید، این است که شما به غیر آنچه خدا تعلیمتان داده نمی دانید و آنچه می دانید او به شما تعلیم داده است. (5)

نکته ها

1. خداوند در باره مردی که زن را به قصد آزار و اذیت نگه می دارد فرمود: فقد ظلم نفسه و این ظلم نفس می شود یا به خاطر این است که بعدا دچار عقوبت خدا خواهد شد یا

ص: 349

1- المیزان، ج 2، ص 355؛ کاشف، ج 1، ص 352.

2- نمونه، ج 2، ص 179.

3- المیزان، ج 2، ص 356.

4- همان؛ مجمع البیان، ج 3، ص 26؛ منهج الصادقین، ج 2، ص 27؛ نمونه، ج 2، ص 182.

5- المیزان، ج 2، ص 359.

می توان گفت چون زن مؤمنه و عقیفه به منزله نفس و جان شوهر است، پس اگر شوهری زوجه مطلقه خود را به منظور این که وی را اذیت و آزار کند رجوع نماید مثل این است که به نفس خود ظلم و ستم نموده باشد. (1)

2. جهت این که خداوند مؤمنان را ذکر کرده است این است که آنان هستند که از این احکام، بهره می برند. (2)

3. علت این که «ازکی» و «اطهر» است این است که چنین رجوعی، رجوع از دشمنی و جدایی به پیوستن است و غریزه توحید را در نفوس تقویت می کند و بر اساس آن همه فضایل دینی رشد نموده ملکه عفت و حیا در میان زنان تربیت می شود و نمو می کند و معلوم است که چنین تربیتی در پوشاندن معایب زن و پاکي دل هایشان مؤثرتر است. (3)

4. قرآن کریم گاهی ترکیه و تطهیر را کنار یکدیگر ذکر می کند:

ذلکم ازکی لکم و اطهر و زمانی نیز هر يك را جداگانه می آورد: و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم و اللّٰه بما تعملون علیم (نور، 28) و ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن. (4)

ص: 350

1- آسان، ج 2، ص 73.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 26؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 457.

3- المیزان، ج 2، ص 359.

4- احزاب، 53؛ تسنیم، ج 11، ص 363.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

